THE

ZAFARNÁMAH

BY

MAULANÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ

OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAWÍ MUHAMMAD ILAHDÁD.

LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL II.

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS,

1888.

جلد دوم

ظفرنامه

از تالیفات

مولانا شرف الدین علي یزدي

بتصحیح و تحشیهٔ سالک مسالک صدق و سداد خیر خواه عباد

مولوي محمد الهداد

سابق مدرس بهرهٔ عربي مدرسهٔ کلکته

حسب الحکم اهالي حل و عقد اشیاتک سوسایتي بنگاله

در

بابتست مشن پریس واقع کلکته

چهاپه شد

۱۸۸۸ ع

جلد دوم ظفرنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار در خواستاری نمودن حضرت صاحبقران دختر خضر خواجه خان را و جشن فرمودن جهت ازدواج امیرزاده اسکندر با شاهزاده بیکیسی سلطان

چون حضرت صاحب قران دین پرور در امتثال امر فانکحوا تکثروا رغبتی کامل و میلی صادق داشت هم از برای نفس مبارك خویش و هم از برای اولاد و اسباط امجاد درین وقت شمع جهان را که پسر خضر خواجه اوغلان (1) بود بخلعتهای فاخر پادشاهانه و سیورغالات خسروانه مخصوص گردانیده و از سمرقند پیش پدرش فرستاد تا جهت حضرت صاحب قران خواهر را از پدر خواستاری نماید و از برای این مهم غیاث الدین ترخان را با تحف بسیار از نفایس اجناس و کرایم اموال همراه او گردانید و بنفس مبارک در ظاهر سمرقند بمرغزار کان گل که در نزاهت از بهشت برین

(1) در بعض نسخه بجای اوغلان (خان) دیده شد *

نمود اریست و در طراوت نگارخانه چین ازو شرمساری
بسعادت نزول فرمود و دران محل فردوس آسا مهد اعلی
ملکت آغا از هرات رسید * * نظم *

* بلب خاک را عنبر آلود کرد *
* زمین را بچهره زر اندود کرد *
* بسی پیشکشهای لایق کشید *
* دعا گفته شه را ثنا گسترد ید *
* فلک را لب از حقه پرنوش کرد *
* جهان را زدُر حلقه در گوش کرد *
* ثنای جهاندار گیتی پناه *
* چنان گفت کافروخت آن بارگاه *

اشارت علیه درباب ترتیب طوی بصد ور پیوست و هرکس از
ارکان دولت وبندگان حضرت دست ومیان ارمیان جان
بخدمت بکشاد و بیست سراپرده کیهان فسحت پیرامون
بسیط هامون درکشیدند وبسی بارگاه گردون رفعت باوج
کیوان برافراشتند مرصع بزواهر جواهر وموشح بدرر و لآلی
فاخر وافر * * بیت *

جهان پرسراپرده و بارگاه * گذشته سرخرگه از اوج ماه
زبس خرگه و خیمه و سایبان * زمین کرده از آسمان رونهان
وتمام حوالی ونواحی آنرا به تعبیهای دلاویز و آذینهای

طرب انگیز زیب و آرایش داده‌ند و کران تا کران دران مرغزار فرح افزا بساط نشاط گسترده خوان شادمانی و شیرهٔ کامرانی نهادند * * نظم *

* بهر شیره(۱) زان گونه گونه خورش *
* که جان یافت زان ذوق و تن پرورش *
* ز هرچه آن بود آرزو را هوس *
* بحدی که حدش نداندست کس *

بخار بخور که عبیر مجمرش از مشک اذفر و شمامه عنبر آمیخته بودند نسیم صبا را غالیه سائي آموخته و فروغ بادهٔ یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر زر و جام طرب انجام ریخته بودند بزم عشرت را از نور سرور برافروخته * * بیت *

* زبوی مجمر مشکین مشام دهر معطر *
* ز عکس ساغر رخشان هوای بزم منور *

شاهزادگان کامگار و سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقدار از اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف بدرگاه اقبال مطاف آمده بودند هرکس بحسب رتبت و منزلت خویش در ساوریها نشسته و چاوشان بهرام هیبت و یساولان ضرغام صولت بر بادپایان کوه پیکر با زین زر گرزها در دست و تغمارها(۲) در شست

(۱) در بعض نسخه بجای شیره (سفره) است * (۲) در بعض نسخ بجای تغمارها (تغمهارها) دیده شده *

گرفته نسرین چرخ از سهم تیر جان شکارشان از محاذات آن دشت باز می‌گشت و آفتاب از بالای آن صحرا هراسان و لرزان می‌گذشت * * بیت *

هرروز آفتاب بدرگاه عالیش * آید بخاکبوسی و لرزید ه بگذرد

حضرات عالیات و خواتین ابهت سمات که هریک بلقیس عهد و قیدافه عصر بودند بغلتاقهای مرصع برسر و زرد وزهای ملمع دربر پشت تمکن بمسند کامرانی باز داده و دختران ماه روی و پری پیکران مشکین موی در مقام خدمت سرو آسا ایستاده و دست ادب برهم نهاده * * نظم *

نازک بدنان سرو قامت * درشوخی و دلبری قیامت

هریک صنمی مهی نگاری * سروی سمنی گلی بهاری

از چشمهٔ فتنه آب خورده * با بابلیان شراب خورده

سوچیان جان پرور دلنواز و ساقیان سرتا قدم کرشمه و ناز *

* نظم *

* برکف نهاده سرخ می کز نشاط آن *

* اندیشه لاله زار شود دیده دلستان *

* خوشبوی تر ز عنبر و رنگین تر از عقیق *

* روشن تر از ستاره و صافی تر از روان *

* گر بگذرد پری بشب اندر شعاع آن *

* از چشم مردمان نتواند شدن نهان *

رامشگران خوش الحان اوتار عشرت آثار شدرغو وتیغان نواخته ونغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه عبدالقادر ماهرکه از نوادر زمان ویگانه دوران است بآهنگ عود و چنگ زمزمه عاشقانه این ترانه درعالم انداخته * * نظم *

* که از قوّ اقبـــال صاحب قران *
* جهـان دارجم حشمـــت و کامران *
* همیشـــه جهـــان باد در خرمي *
* کزو ملـــک نوشد مي بي غمـــي *
* خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد *
* جهان را مي از ساغر عدل داد *
* گل و لاله را تابود بو و رنگ *
* زمان را شتـــاب وزميـن را درنگ *
* رخش باد رخشنده چون آفتـــاب *
* بتـــاج کي و تخـــت افراسيـــاب *
* مدام از مي لعل فرمان دهي *
* مبيناد کس جام خســـرو تهـــي *

وباين گونه مدت سه ماه بعيش وعشرت اشتغال نمودند و خدر ابهت قباب عفت مآب بيكيسي سلطان را بآيين شرع درعقد ازدواج اميرزاده اسكندرانتظام دادند وبعد ازان خدرمعلى خانزاده اجازت انصراف يافته ازراه بخارا متوجه تبريزشد *

ذکر احداث باغ دلگشای و عمارت قصر فرح افزای

در اول پاییز همان سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران فرمان داد که بر کنار مرغزار کان گل که در نزاهت و طراوت از باغ ارم دلکشای تر و از بستان فردوس فرح افزای تر افتاده باغی احداث نمایند * نظم *

با مدادی که صبح زرین تاج * تاج از زر نهاد و تخت از عاج
مرد اخترشناس و طالع بین * طالعی کرد بس خجسته گزین
چیره دستان بشغل رسّامی * در مساحت مهندس و نامی
خرده کاران بکار بنّائی * نقش بندان بصورت آرائی

از مهندسان دانشور و بنّایان صاحب هنر که از خاور تا باختر از هر مملکت و کشور بمستقر سریر خلافت مصیر جمع بودند بساعتی خجسته و طالعی فرخنده بر حسب اشارت علیه دران محل بنیاد باغی نهادند مربع هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر یک ازان ارکان اربعه دروازه گشاده طاقهای آن بسقف مقرنس سپهر برافراشته شد و بانواع زینت از کاشی کاری وغیر آن نگاشته گشت و بهر گوشه از چهار رکن آن برجی کبوتر سر بآشیان نسر طایر برافراخته و آنرا بصنعت کاشی آرائی در غایت تکلف و زیبائی پرداخته و عرصه

باغ را بطریق هندسه بگذارهای مربع و چمنهای مسدس و مثلث بخش کرده فرمان شد که درحواشي گذارهای آن سفیدار نشانند و مسدسها و مثلثهای اطرافش باصناف درختان میوه دار و انواع اشجار با ازهار و اثمار بیارایند *

* نظم *

بچمنها چو بخش گشت زمین * یافت هریك بمیوهٔ تعیین
بودهٔ وصف آن چوساز کنم * در بستان فکر باز کنم
میوهٔ چند ازان کنم تعداد * تا دهد میوه بارشاخ مراد
بهتر آن کاول از به آغازم * آب درجوی آبي اندازم
پرپشمینه پوش خوش منظر * همتش کرده خاك برسرزر
دارد از جامعیتی که درست * چهرهٔ عاشقان و نکهت دوست
ور ز انواع سیب یاد آرم * نتوانم که جملهٔ بشمارم
بگلابي کنم نَفَس مشکین * تا(١) کنم سیب سرخ را تحسین
عبدي و اشکوانه و قمزک * همه را شرح چون دهم یک یك
وصف زرد آلو ار کنم بنیاد * سازم اول دل از عروسك شاد
خوش کنم دل بیاد معموري * که خرابم ز محنت دوري
دم نیارم زدن ز شفتالو * کین سخن را بود دگر پهلو
خاصه آنرا که دانه شیرین است * تخم احسان و بیخ تحسین است
هست ازان میوهٔ بدیع نشان * نازک و دلپذیر و خرد و کلان

---

(١) دربعض نسخ بجاي تا (یا) دیده شد *

چون درآیم بوصف آلوچه * فکرتم گم شود دران کوچه
سرخ آلو مپرس و الوانش * تا نیابی بکشت بستانش
کرده بی‌دانه توت طبع نواز * مرغ دلها اسیر دام نیاز
وصف انگور اگر بنظم آرم * مست گردد خرد ز گفتارم
شکّر انگور از شکّر خوشتر * کام امید ازو پر از شکّر
صاحبی صاحبان دانش را * صاحبی دلپذیر و روح افزا
وز حسینی سخن چه گویم راست * دل عشاق ازو ببرگ و نواست
روزیم باد لعل یک دانه * خوش و شیرین چو لعل جانانه
خود که داند شمار انواعش * قیمت و قدر تاک نقّاعش
بوسه ده دست آنکه تاک نشاند * بیخ کرم از کرم بخاک نشاند
کین چنین میوه بود بارش * عقل حیران ازو و آثارش
ور بوصف انار پردازم * حقهٔ طبع پرگهر سازم
چون دهم شرح ناشپاتی را * منعقد شربتی نباتی را
آلو انگور و فندق و امرود * چون کنم نار هر صفت را بود
یادم آید چو گویم از بادام * چشم آن سرو قد سیم اندام
دهنم شد چو پستهٔ مانده باز * بس کنم تا نهان بماند راز
و چون بنهایت خوبی و دلگشائی تمام شد سزاوار اقبال
تی [illegible] باغ دل گشا نام شد تا اسم مطابق مسمی باشد و
در میان آن قصری اساس نهاد مشتمل بر سه طاق رفیع
و [illegible] برفعت منزلت و [illegible] در نسب و [illegible] فریبی

حشمت ثابت بنیان افراخته و پرداخته گشت * * بیت *
بنائی ممکّن بعز و بقا * بدیع و نشاط آور و دل کشا
ز تصویر دولت فزوده جمال * مبارک باقبال و فرخنده فال
بر اطراف ارکان پرداخته * ستونهای مرمر برافراخته
ظفرپرده دارش غبوق و صبوح * در آینده هردم ز در صد فتوح
و همت پادشاهانه از برای تطییب خاطر مخدره تتق جلالت
که مراعات آن از سنن سنیه و طرایق پسندیده است آنرا باسم
تکل خانم دختر خضرخواجه آغلن که نوینان را بخواستاری
او فرستاده بود نامزد فرمود و بعد از تاسیس عمارت باغ
دلکشا رایت فتح آیت نصرت انتماء بصوب تاشکند نهضت
فرمود و موکب همایون از آب سیحون عبور نموده در
آهنگران بقرب قریه جیناس مضرب خیام نزول فرخنده گشت
و درانجا قشلاق اتفاق افتاد و دران موضع خانهای
زمستانی ساختند و از نی قوریاها (۱) گرفتند و حضرت صاحبقران
بقریه یسی بزیارت شیخ احمد یسوی (۲) توجه فرمود که از
فرزندان امام زاده محمد حنفیه است - علیه وعلی آبائه السلام -
و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالی ارزانی داشت و
عمارتی معتبر اساس انداختند مشتمل برطاق وسیع رفیع

---

(۱) دریک کتاب بجای قوریاها (بوریاها) است * (۲) در دو
نسخه بجای یسوی (یسوري) است *

با دو منار و گنبد مربع سی گز در سی گز و گنبد دیگر دوازده گز در دوازده گز با چهار صفه برای مرقد منور در قبله گنبد بزرگ متصل بآن و در دو جانب گنبد دو چهار صفه دیگر هریکی سیزده گز و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت خانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد تا دیوار و قبهٔ آنرا از کاشی کاری تزیین دهند و قبر از سنگ سفید بتکلف تراشیده نقشهای بدیع بران نگارند و اتمام آنرا بعهده اهتمام مولانا عبداالله[1] صدر فرمود و بر حسب فرموده بعرض دو سال باتمام پیوست و چون میامن اقامت رسم زیارت قرین روزگار سعادت آثار گشت همت پادشاهانه صلات و صدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب استحقاق و افتقار تصدق فرمود و ازانجا بازگشته باردوی همایون معاودت فرمود و بشارت رسید که مهد اعلی تکل خانم میرسد جمله آغایان و امراء بر حسب فرموده بعزم استقبال سوار شدند و پانزده روز راه پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده اسپان کشیدند و از تقدیم وظایف اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند و تمام راه در هریورت طویهای بتکلف مرتب داشتند در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه (ثمان مایة) نوشابه عهد را بآیینی هرچه تمامتر ببارگاه عالم پناه اسکندر

(۱) در سه نسخه بجای عبد الله (عبید الله) دیده شده

دوران رسانیدند فرمان قضا جریان بترتیب جشن و تهیه طوی بزرگ نفاذ یافت قضات اسلام و علماء انام را احضار فرموده آن گوهر صدف سلطنت و خانی در عقد ازدواج حضرت صاحبقرانی بآیین شرع مطهر انتظام پذیرفت آغایان و شاهزادگان و امراء و نوینان دست بهجت و استبشار باقامت رسم نثار برکشادند وهوا جواهربار و زمین از زر و گوهر گران بار گشت مدتی همگنان را اوقات و ساعات روز و شب مستغرق استیفای تمتع از عشرت و طرب بود و زبان دولت در مقام تهنیت زمزمه این ترانه می سرود * *نظم*

* جهان جوان شد ازان اجتماع بار دگر *
* عروس دولت فرخ لقا کشید ببر *
* طرب عروس و دل خلق و عالمی داماد *
* سرود تهنیت و پرده ساز فتح و ظفر *

عواطف خسروانه امراء و خواتین که بامهد ابهت مآب آمده بودند همه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر مخصوص گردانیده نوازشها نمود و تربیتها فرمود و ایلچیان تنغور خان که از طرف ختای با تحف و هدایای فراوان رسیده بودند بوسیله امراء بعز بساطبوس مستسعد گشته و پیشکشها کشیده و مضمون رسالت عرضه داشته و مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشته اجازت انصراف یافتند و چون آفتاب بحوت

انتقال کرد رای خورشید اشراق امیرزاده محمد سلطان را
بضبط سرحد مغولستان نامزد فرمود و فرمان داد که آشیره[1]
را قلعه بخیزاند و در تکثیر عمارت و بسیارے زراعت اهتمام
تمام نماید و بیردی بیگ ساربوغا و امیر حاجی سیف الدین
و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء
را با چهل هزار سوار ملازم او ساخت و ایشان بامتثال امر
مبادرت نموده روان شدند و از عقبه قولان گذشته آشیره[2]
و آن نواحی را معسکر ظفرمآب ساختند و بترتیب مقدمات
عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون شهسوار گردون سریر
مهر منیر آهنگ مستقر شرف خویش کرد حضرت صاحبقران
جهانگیر از قشلاق نهضت نموده روی توجه بصوب سمرقند
آورد و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار
از آب خجند عبور نموده سایه وصول بر سمرقند انداخت
و آن خطه خلد آیین را از نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر
برین ساخت و بعد از چند روز ازانجا نهضت فرموده عنان
عزیمت بصوب کش معطوف داشت و دران راه کوهیست
که ازو تا بسمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در دهنه آن
رودخانه جاریست چون پرتو وصول پادشاه دریا موهبت

(۱) چنین است در نسخ کثیره و در بعض نسخه بجایش (آشپره)
است * (۲) در بعض نسخه بجای آشیره (آشپره) است *

سپهر شکوه بران کوه افتاد رای ممالك آرای که از غایت اهتمام برونق و انتظام عالم هرجا که قابل عمارت بود ضایع روا نمي داشت فرمان داد که دران موضع باغي را اساس اندازند که آن جوی خوشگوار دران بستان بهشت آثار مذکر کریمه تجری من تحتها الانهار گردد و در سر کوه پاره که درمیان آن بود قصری بپردازند و چون امر واجب الاتباع بامتثال انجامید و آن عمارت برحسب فرموده استکمال یافت بتخت قراجه موسوم گشت و رایت نصرت شعار بعد از دو روز از انجا نهضت فرموده دامن دامن کوه براه رباط یام روان شد و دراثنای راه امیرزاده شاهرخ از قشلاق استراباد براه ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل انامل کریمه استسعاد یافت حضرت صاحبقران گزیده فرزند ارجمند را *

* بیت *

ببر در گرفت و نوازش نمود * ز دیدار فرزند شادي فزود

و شاهزاده باقامت رسم نثار قیام نموده پیشکش کشید و حضرت صاحب قران از کش گذشته درایلچي بالغ نزول فرمود و قبه بارگاه بقمهٔ ماه برافراخت و چند روز دران موضع نزه و علف زارهای فرح بخش و یورت قدیم خویش بدولت و اقبال از اندازه بیش بگذرانید حفظ رباني درهمه حال حارس ونگهبان و میامن تایید آسماني قرین روزگار سعادت نشان

والحمد لله المنعم المنان *

گفتار در ذکر اسباب توجه حضرت صاحبقران بصوب هندوستان

صاحب قران گیتي ستان قندز وبقلان و کابل و غزنین و قندهار با توابع ولواحق تاحد ود هند بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزاني داشته بود چنانچه سبق ذکر یافته وچون آن مملکت بتحت ضبط شاهزاده مشار الیه درآمد و بانواع عدل و احسان بیاراست برحسب فرمان اعلی عساکر اطراف وجوانب پیش او جمع شده متوجه فتح دیگر بلاد گشت و با لشکری گران و وافرو نوینان و امراء متکاثر مثل امیر سیفل قندهاري و امیر قطب الدین عم زاده امیر سلیمان شاه و شاهان بدخشان شاه لشکرشاه و شاه بهاء الدین و بهلول محمد درویش برلاس و قماري ایناق و تمور خواجه آقبوغا و سیفل نکودري و حسن جاندار و محمود براتخواجه و دیگر امراء روان شده اوغانیان کوه سلیمان را بتاختند و از آب سند گذشته شهراوچه را بجنگ بگرفتند و ازانجا روان شده بمولتان رسیدند و شهرمولتان را محاصره کردند و حاکم آنجا سارنگ برادر بزرگ ملو بود وبعد از وفات سلطان فیروز شاه از امراء او این دو برادر استیلاء تمام یافتند و سلطان محمود نبیره

فیروزشاه را بپادشاهي برداشته حکومت هندوستان بدست فرو گرفتند و ملو با سلطان محمود در دهلي بود و سارنک باینجا لشکر منصور هرروز دو نوبت جنگ مي انداختند بتخصیص تمور خواجه اقبوغا که بیشتر دران معامله ساعي او بود و چون این خبر بحضرت صاحبقران رسید و دران حال آنحضرت جهت قلع و قمع گمراهان و بت پرستان عزیمت جانب خطا تصمیم فرموده بود و عساکر گردون مآثر بر حسب فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش ازان هم بمسامع علیه رسانیده بودند که در ممالك هندوستان با آنکه اعلام دین محمدی - علیه الصلوة والسلام - در بعضي مواضع مثل دهلي وغیر آن برافراشته است و نقش کلمه توحید بر دراهم ودنانیر نگاشته بسي از اطراف و اکناف آن ممالک و مسالک بخبث وجود کفار لعین و شین غوایت و ضلالت بت پرستان بیدین ملوث و آلوده است و ملوک آن جوانب تا غایت ازان گمراهان باندك چیزی قانع شده اند و ایشان را بر کفر وطغیان و ضلالت وعدوان مسلم داشتند ودران ولا چون پیش نهاد همت عالي آن حضرت احراز فضیلت غزو و جهاد و سپاه ستاره کثرت گردون صولت را بآن نیت مرتب داشته داعیه یورش هندوستان از خاطر مبارک سر بر زد و سفت سنیه استشارت را رعایت نموده *

* نظم *

* دران شغل بازیرکان رای زد *
* که دولت مرا بوسه بر پای زد *
* چوایران وتوران مرا شد تمام *
* بهندوستان داد خواهم بکام *
* بجوشم بجوشد جهان از شکوه *
* بجنبم بجنبد همه دشت رکوه *
* بهندوستان در زنم آتشي *
* نمانم دران بوم گردن کشي *
* نمایم بگیتي یکی دست برد *
* که گردد ز پولاد من کوه خرد *
* چه گویند هریک درین داستان *
* که دولت نه پیچد سر از راستان *
* چوفرمود شاهِ جهان رای خویش *
* سخنهای فرخنده آورده پیش *
* گرانمایگانِ سپاهِ گزین *
* نهادند از اخلاص رو بر زمین *
* که فرض است فرمانِ صاحب قران *
* براهلِ جهان خاصه بربندگان *
* کجا اونهد پای ما سرنهیم *
* ز فرمانِ او بر سر افسرنهیم *

* گر آب و گر آتش کند جای ما *
* نگردد ز فرمانِ او رای ما *
* شه آسوده ترشد زگفتارِ شان *
* نوازش گري کرد بسیار شان *

گفتار دریورش همایون حضرت صاحب قران جهان کشا بجانب هندوستان به نیت غِزا

فحوای بشارت مودای کلام معجز نظام رباني و مضمون میمون تنزیل واجب التبجیل آسماني- حیث قال جل من کبیر متعال - ان الله یحب الذین یقاتلون في سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص دلیلیست یقین نمای ریبت زدای بر علو رتبت مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر و منزلت نبرد آزمایان معرکه غزّو با اهل شرک و عناد و مویدات این معني از نصوص کتاب و احادیث صحیح الانتساب زیاده ازانست که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد لاجرم همت متعالي آثار صاحب قران موید دین دار پیوسته دربند غزو کفار و محاربه و قتال زمره اهل ضلال و استکبار بود و در تاریخ رجب سنه (ثمان مایة) که از روی حساب سال فتح قریب است موافق پارس ئیل که شمارش مطابق عدد اصحاب بدر افتاده به نیت غِزاء متوجه صوب هندوستان شد

هر آینه مصدوقه نصر من الله و فتح قریب بظهور پیوست و میامن امتنان لقد نصرکم الله ببدر قرین روزگار همایون گشت و با سپاهی چون قطرات امطار درنیسان و آذار بسیار و مانند اوراق و ازهار اشجار در فصل بهار بیرون از حیز حصر و شمار روی مکنت و اقتدار بآن دیار آورد و امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط سمرقند بازداشت *

* نظم *

چو آهنگ هندوستان کرد شاه * بتلقیــن الهــام و عون اله
بجوشید گفتــی زمین و زمان * بجنبید گیتی گران تا کران
روان شد سپاهی که هنگام عرض * شمارش ندانست کس جز بفرض
شه شرق در قلب چون نره شیر * چو کوه روان خنگ جنگی(۱) بزیر
ز خاریدن کوس خارا شکاف * پر افکند سیمرغ درکوه قاف
خروش روا رو بکیوان رسیــد * ز گرد سپه شد جهان ناپدید
ملوک ممـالک ز یکساله راه * ز آحاد آن جیش نصرت پناه
بُد از هرد یاری و هر کشـوری * سپاهی گران با گزین سروری
ولی اصل آن لشکر کینــه کش * ز توران زمین بُد بتخصیص کش
که اقبال سلطان صاحبقــران * چو رخشنده خورشید وکش آسمان
و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ آفریدگار بسایه و صول بر ترمذ انداخت *

* نظم *

(۱) در بعض نسخهٔ بجای جنگی (ختلی) دیده شد *

پلی برسرِ آبِ جیحون روان * زکشتی به بستند فرمان بران
بران پل زجیحون گذرکرد شاه * بتایید حق با تمامی سپاه
جهاندار و آن جیش نصرت قرین * گزیدند منزل بخُلمِ گزین
و از خلم نهضت نموده براه غزنیک و سمنگان روان شدند و از بقلان و عقبها گذشته اندراب مخیم نزول همایون گشت *

گفتار درتوجه صاحب قران گیتی ستان بغزو کفار کتور و سیاه پوشان

چون رایت نصرت شعار سایهٔ شوکت و اقتدار باندراب انداخت اهالی آن ولایت روی تظلم و استغاثت بدرگاه عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کتور و سیاه پوشان داد خواستند که ما جماعتی مسلمانانیم و کافران هرسال مبالغی مال ازما می ستانند و باج و خراج می طلبند و اگردر ادای آن تعلل و تهاون می نماییم مردان مارا بقتل آورده زنان و فرزندان اسیر می برند و چون این سخن بمسامع علیه رسید حمیت پادشاهانه درحرکت آمد وآنحضرت را خود همیشه بتخصیص درین سفر وجهۀ همت عالی نهمت نصرت دین و تقویت اسلام و غزو کفار و کسر اصنام بود بی توقف روی توجه بدفع آن کافران ستمگار نهاد و از لشکر فیروزی اثر از هر ده نفر سه نفر گزین کرده بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده

شاهرخ را با باقي لشکر واغرق در ييلاق غونان ويکتور بگذاشت وهرروز دوکوچ کرده به تعجيل ميرفت وچون موضع پريان از وصول ونزول موکب همايون مشرف گشت اميرزاده رستم وبرهان اغلن وجماعتي از امراء را با ده هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سياه پوشان روان کرد وبنفس مبارک ازانجا سوار گشته بهمان صوب که متوجه بود براند وچون بخاوك رسيده دران محل قلعه خراب بود بعمارت آن فرمان داد واکثر امراء وتمام لشکريان اسپانرا دران موضع بازداشتند وپياده ببالاي کوه کتور برآمدند وبا وجود آنکه آفتاب دربرج جوزا بود وهوا گرم برف بغايتي بود که اسپان رادست وپاي دران فرو مي رفت وازرفتن عاجز مي ماندند درشب که يخ مي بست بربالاي آن مي راندند ودرروز که يخ وا مي شد اسپان را بربالاي زيلوها ونمدها داشته توقف مي نمودند وباز در آخر روز روان مي شدند وبدين طريقه ميرفتند تا ببالاي کوهي ديگربغايت بلند برآمدند وچند اسپ که بعضي امراء همراه آورده بودند همه را باز گردانيدند وچون کفار راندرون درها مقام داشتند وازبالاي آن کوهها راه فرود آمدن نبود وتمام برف داشت مجموع امراء ولشکريان ازجرنغار وبرنغار ازان بالاي کوه بعضي بطناب فرود آمدند وبعضي برروي برف

خسپیده خود را به نشیب روان مي کردند تا بعد از زماني بزمین میرسیدند و جهت حضرت صاحب قران چیزے از چوب ترتیب کرده و حلقها بران زده طنابهای دراز هرطنابي صد و پنجاه گز بآن حلقها بستند و صاحب قران موید غازي از صدق نیت بران چیز نشسته چند کس از بالای کوه اورا بمقدار ریسمان فرو مي گذاشتند و یک دو کس به بیل و کلند در برف جای پای نهادن و محل قرار و ایستادن راست میکردند تا آن جماعت فرود مي آمدند و باز چیز را فرو مي گذاشتند و دیگربار محل قرار ترتیب میکردند تا باین طریقه در نوبت پنجمین بپایان کوه رسیدند حضرت صاحب قران غازي که در سرافرازي پای قدر بر تارک کیوان مي نهاد عصا بدست اخلاص گرفته مقدار یك فرسخ راه پیاده سیر فرمود و بقصد جهاد کمر اجتهاد از حسن اعتقاد بسته ارتکاب امثال این شداید و مشقات نموده لا جرم بحکم من کان لله کان الله له در جمیع مدت حیات روی همت عالي بهر کار خطیر مشکل که آورد بآسان تر وجهي میسر شد و رایت فتح آیتش از مشرق تا مغرب هرجا که رسید مظفر و منصور آمد * * بیت *

* هرکرا کوشش از برای خداست *
* همه کارش زایزد آید راست *

و چند سر اسپ خاصه را طنابها بگردن و دیگر اعضاء استوار بسته از بالای کوه فرو گذاشتند و بعضی را نگاه داشتن نتوانستند از کوه در افتاده تلف شد و دو سر اسپ بسلامت به نشیب رسید و حضرت صاحبقران بسعادت سوار شد و امراء و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند و کفار آن دیار مردم عادی قوی هیکل بوده‌اند (۱) و بیشتر از خرد و بزرگ برهنه باشند و کلان تران ایشانرا عدا و عدا شو می گفتند و ایشان را علی حده زبانیست غیر پارسی و ترکی و هندی و اکثر ایشان غیر همان زبان خود ندانند مگر از موضعی که نزدیک ایشانست کسی آنجا افتاده باشد و بزبان ایشان وقوف یافته که ترجمان شود و الا هیچ کس بزبان ایشان وقوف ندارد و قلعهٔ داشتند که در دامن آن آبی بغایت بزرگ می گذشت و ازان سوی آب کوهی عالی بود سر بفلک کشیده و عقاب بلند پرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده و آن ملاعین پیش از وصول سپاه ظفر پناه بیلک شجاعت آگاه شده بودند و مقام خود را باز گذاشته و ازان آب گذشته رختها را ببالای آن کوه عالی کشیده بودند و بتصور آنکه کسی آنجا نتواند رسید دران محل متحصن شده بودند و چون لشکر اسلام باقدام سعی جمیل بقلعه آن گمراهان رسیدند کس آنجا نبوده اندک

(۱) در اکثر نسخ اینجا بودند (اند) مکتوب است ٭

گوسفندی که داشتند گرفته خانهای آن خاکساران را آتش زدند و چون باد از آب بگذشتند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بآن کوه بر آیند مجاهدان دلاور چالاک زمزمه تکبیر و تهلیل بمسامع مسبحان صوامع افلاک رسانیدند و بقصد آن سنگ دلان فهی کالحجارة او اشد قسوة روی جلادت بکوه نهادند شیخ ارسلان با تومان کیپک خان در قندیل جرنغار پیش از همه اعدای دین را رانده بقله بر آمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی از طرف دیگر کافران را رانده جای ایشان فرو گرفت و شاه ملک در موقف قتال و جدال با آن زمره ضلال سعی و کوشش بحد کمال رسانید و از غازیان سعادت مند چهارده کس از بالای کوه در افتاده بمرتبه بلند شهادت فایز گشتند و مبشر جنگهای مردانه کرد و منکلی خواجه با جمعی از بهادران قوشون خود پیش رفته ببالای کوه بر آمد و سونجک بهادر نیز با مردم خود داد مردی و مردانگی داد و شیخ علی سالبردلاور پیش از قوم خود ببالای کوه بر آمد و دشمنان را رانده جای ایشان بستد و موسی رکمال و حسین ملک قوچین و امیر حسین قورچی دست بردهای بهادرانه نمودند و باقی امراء هزاره و قوشون با تمامی لشکر منصور از اطراف حمله آوردند و نصرت اسلام را بجان کوشیده

آثار شجاعت و دلاوری بظهور رسانیدند و بسیاری از کفار فجار را بتیغ آبدار[1] بگذرانیدند و بعد از سه شبانه روز که پیوسته جنگ بود آن روز برگشتگان بتنگ آمدند و بعجز و زاری امان خواستند حضرت صاحبقران آق سلطان کسی را پیش آن گمراهان فرستاد که اگر بقدم انقیاد و اذعان بیایید و زبان و دل را بکلمه توحید و نور ایمان بیارایید خون و مال شما ببخشم و این ولایت را بشما ارزانی دارم آن بدبختان را کار بجان رسیده بود چون آن بوساطت ترجمانی که داشتند بشنیدند روز چهارم همراه آق سلطان بدرگاه اسلام پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان مسکنت وتضرع برکشادند که ما بنده ایم و هرچه فرمان آنحضرت باشد متابعت کنیم عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده و استمالت داده بازگردانید و چون شب درآمد آن روز برگشتگان تاریک دل برامیر شاه ملک شبخون آوردند و بعضی از ایشان خسته و جسته جان بیرون بردند و قریب صد و پنجاه کس اسیر گشته کشته شدند و از ممر آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند و تمام لشکر اسلام بآن کوه برآمدند و برحسب فرمود. اقتلوا شیوخ المشرکین و استحیوا شرخهم ـ علی قایلها افضل التحیة والسلام ـ ازانچه مانده بودند مردان را بتیغ غزا بگذرانیدند

(۱) در بعضی نسخه بجای آبدار (جهاد) است .

و فرزندان و زنان را اسیر کردند و بر قلهٔ آن کوه و سر فول[1] از سرهای بی دینان که هرگز سر بسجدهٔ حق در نیاورده بودند منارها برافراشتند و حکایت آن غزو نامدار را که در ماه مبارك رمضان سنه (ثمانمایة) وقوع یافتــه بود با تاریخ همانجا بر سنگ نگاشتند تا بتمادي روزگار خلایق بدیدهٔ اعتبار مطالعه نمایند و شمهٔ از کمال شوکت و اقتــدار صاحب قران موید کامگار دریابند چه اهالي آن دیار برانند که در هیچ عصر از اعصار هیچ پادشاه رفیع مقدار حتی اسکندر ذو القرنین برانجا دست نیافته * * بیت *

* آنچه این صاحب قران را شد میسر در جهان *
* هیچ شاه کامران حتی سکندر آن نیافت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران دین‌پرور محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده رستم و برهان اغلن و مراجعت نمودن از کتور

چون از امیر زادهٔ رستم و برهان آغلن که بطرف سیاه پوشان رفته بودند خبری نمي آمد رای عالم آرای یکی از کتوریان را قجرجي ساخته از خانه بچگان محمد آزاد

(۱) در بعض نسخ بجاي فول (پل) دیده شد *

و دولتشاه و شیخ علي و ایدکوچقرا و یغور و شیخ محمد و علي را با چهار صد کس ترک و سیصد تاجیک مقدم بر همه محمد آزاد بتفحص احوال ایشان فرستاد محمد آزاد با آن جماعت بر حسب فرمان روان شدند و براههای تنگ و دشوار بمشقت بسیار بکوههای بلند بر آمدند که نظم بر کمال کمال *

* بیت *

* مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است *

* اجرام کوهها است نهان درمیان برف *

بی مبالغه وصف الحال آن بود آن دلاوران صاحب توفیق سپرها بر دوش استوار کرده و به پشت باز خسپیده خود را بر روی برف به نشیب رها کردند و بعد اززمانی بزمین رسیدند و چون ازانجا روان شده بقلعه سیاه پوشان آمدند هرچند گرد آن گردیدند کسی را ندیدند و آواز کس نشنیدند اما پی پای غلبه یافتند که بطرف دره رفته بودند و آن در واقع پی پای سیاه پوشان بود که از توجه لشکر منصور آگاه شده بودند و از قلعه بیرون آمده پیش ایشان باز رفته بودند و در دره تنگ کمین کرده و چون برهان اغلن و امیرزاده رستم و ازامراء قوشون اسمعیل و الله داد و سونج تمور و یحیی و آدینه و شیخ حسین سوچي و صاین تمور و شمس و قرتقه وارد و شاه و دولتشاه جداچي و هري ملک تواجي با سپاهي

که همراه داشتند بدان دره تنگ رسیده بعضی گذشته بودند و بعضی غافل فرود آمده و اسپان را رها کرده سیاه پوشان تاریک دل از کمین بیرون جسته بودند و مغافصه(۱) برسر ایشان ریخته و برهان آغلن از بددلی و سست رائی جنگ ناکرده جبه انداخته بود و گریخته و ازین سبب شکست بر لشکر افتاد

* بیت *

* چو سردار در جنگ بنمود پشت *
* نه خود را که نام آوران را بکشت *

و چون کفار مشاهده کرده بودند که سپاه اسلام رو بگریز نهاده دلیر گشته از عقب ایشان در آمده بودند و بزخم تبرزین و میتین بسیار مسلمانان را شهید کرده از انجمله از امراء قوشون شیخ حسین سوچی و دولت شاه جیاچی و آدینه بعد از کوشش فراوان و جنگهای مردانه بدرجه شهادت استسعاد یافته بودند انا لله و انا الیه راجعون القصه محمد آزاد آن پی گرفته از عقب سیاه پوشان روان شد چون بآن دره رسید که جنگ واقع شده بود با سیاه پوشان تیره رای دوچار خورد و با ایشان محاربه عظیم کرده داد مردمی و مردانگی داد و بسیاری ازان کفار خاکسار را بشمشیر آبدار و خدنگ

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای مغافصه (مناوضة) و در بعضی بجایش (معارضة) است *

سندان گذار بجهنم و بیس القرار فرستاد و ایشان را مقهور و منکوب گردانیده جبه و اسلحه و اسپان لشکر اسلام که گرفته بودند بازستد و مظفر و منصور به برهان آغلن و سپاه گریخته پیوست و از لشکریان هرکس جبه و سلاح و اسپ خود شناخته بستد و محمد آزاد برهان آغلن را گفت امشب درین موضع توقف می باید نمود او ازبددلی نه ایستاد و بعقبه برآمد و بآن واسطه لشکریان نیز از عقب او برآمدند و هرآینه چون سردار بددل و بی جگر باشد برلشکر شکست آید ولهذا در حکمت سیاستی (۱) بیان کرده اند و شیخ سعدی رحمة الله علیه محصل آن بنظم آورده که * بیت *

* به پیکار دشمن دلیران فرست *
* هزبران بناورد شیران فرست *
* سپه را مکن پیش رو جزکسی *
* که درجنگها بوده باشد بسی *
* نتابد سگ صید رو از پلنگ *
* زروبه چهد شیر نادیده جنگ *
* مخنث به از مرد شمشیرزن *
* که روز وغا سر بتابد چوزن *
* یکی را که دیدی تو در جنگ پشت *

(۱) در سه نسخهٔ بجای سیاستی (سپاهی) است *

* بکش گر عدو در مصافش نگشت *

و حقیقت آنکه کم ناموسي که برهان آغلن دران قضیه کرد
اززمان چنگیزخان باز ازقوم قیات کس نکرده و درجنگ
اوزبك نیز مثل این حرکتی از وصدور یافته بود و حضرت
صاحب قران ازمکارم اخلاق پادشاهانه او را عفو فرموده بود
و برقرار حرمت او میداشت ودرین ولا اورا ازبرای آن
فرستاد تا باشد که جبر آن نموده اورا آب روی حاصل شود واو
خاک چندین عار برفرق روزگارخویش کرد * * نظم *
سپهبد نزیبد بجز صفدری * که تنها نیفتد یشد از لشکری
چو بد دل بود پیشوای سپاه * شود کار لشکر سراسر تباه
سپهدار بد زهره هرگز مبـاد * که ناموس لشکر رود زو بباد
و حضرت صاحب قران دین پرور بعد ازفتح کتور و قهر و قتل
کفار دیوسیر بدا ختر جلال اسلام و علي سیستاني را با جمعی
بفرستاد تا محل بیرون رفتن ازان دره تفتیش نمایند وراه
آماده سازند و لشکریان را فرمان داد تا زرع بي دینان
ستم پیشه را که دران موسم هنوز سبز بود ازبیخ برکندند
و چون جلال اسلام وعلي برحسب فرموده جای برآمدن
پیدا کردند ودربعضی محل برف را سوراخ کرده راه راست
ساختند حضرت صاحب قران درضمان عون پروردگار مظفر
و کامگار روان شد و ازعقبها و کوهها گذشته بخاوک نزول

فرمود و جمعي را بمحافظت آن قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود باز داشت و دران محل باسپان رسیده تمام امراء و لشکریان که از مدت هژده روز باز پیاده بغزو کفار قیام نموده بودند سوار شدند و ازانجا نهضت نموده در ظل رایت نصرت شعار بفتح و فیروزي باغرق همایون پیوستند و چون برهان آغلن و محمد آزاد و لشکری که با ایشان بود بمعسکر ظفر پناه رسیدند حضرت صاحب قران برهان آغلن را که جنگ نا کرده از پیش کافران گریخته بود بمجلس همایون راه نداد و درمعرض خطاب و عتاب آورده با امراء برسبیل تعییر و سرزنش او فرمود که نفس قران مجید بآن ناطق است که اگر از مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت نمایند بر دویست کس ازکفار غالب آیند و او با ده هزار مرد از پیش اندک نفری ازکفار گریخته است و مسلمانان را در مهلکه انداخته و باین جریمه او را گناه گار ساخته از نظر بینداخت * * مصرع *

* کز چشم عنایتش بیندازد که مرد *

و محمد آزاد را که پیاده با چهار صد کس در جنگ همان گروه پای ثبات فشرده بود و بسیاري از بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده و ایشان را مغلوب گردانیده و هرچه از سپاه اسلام برده بودند بازستده بود به تربیت و عاطفت خسروانه

سرافراز گردانید و بانعامات بی دریغ نواخته قوشون ارزانی داشت وجماعتی که با اوآثارجلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را بعطایای پادشاهانه نوازش فرمود *

گفتار در بازگردانیدن صاحب قران ملکی ملکات امیرزاده شاهرخ را بهرات

آن حضرت هم دران محل قرة العین سلطنت و پادشاهی امیرزاده شاهرخ را اجازت داد که بخراسان معاودت نماید ودرهنگام وداع اورا بزبان عطوفت و مهربانی بسی نصیحت فرمود * * نظم *

* که ای نورچشم پدر هوش دار *
* سخنهای پیرانه ام گوش دار *
* بهر صورتی کافتد از خیر و شر *
* مشو غافل از ایزد داد گر *
* بهر حالی از شادمانی و غم *
* مزن جز بفرمودهٔ شرع دم *
* بفتح اربری کار دولت زبیش *
* زتایید حق دان نه ازسعی خویش *
* مکن خو بآسایش و ناز و نوش *
* مراد از خدادان ولیکن بکوش *

و چون حضرت صاحب قران گوش سعادت آن چشم و چراغ

دودمان سلطنت را بجواهرِ مواعظ و نصایح بیاراست او را کنار گرفته وداع کرد و بحفظ و عنایت بی غایت الہي سپرده روانه ساخت و رایتِ نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبـــال متوجه صوب کابل شد و از راه نل بکوه هندوکش برآمد و از بیخ شیر که به بیخهیر مشهور است عبور کرده بجلگاه باران که ازانجا تا بکابل قریب پنج فرسخ است بمرغزاری نزول فرمود و چون طایرِ همت بلند پرواز آن حضرت عالي منقبت پیوسته به پروبال عدل و احسان در هوای تعمیربلاد و ترفیه عباد طیران مي نمود درین ولا از رود خانهٔ که درانجا جاریست بحفر نهری فرمان داد و بر تمام امیران و لشکریان قسمت نمود و جوئي بزرگ بطول پنج فرسخ باندك زمانی از آب غربان جاری ساخت و آنرا جوي ماهي گیر گویند و چند دیه معتبربآن آب معمور شد و آن وادي غیر ذي زرع ـ حدایق ذات بهجة ـ گشت *

* بیت *

* هرجا نسیم دولت صاحبقران وزد *

* از خاک آب خیزد و از خارگل دهد *

و بعد از کفایت آن مهم ازانجا نهضت نموده بسعـــادت و اقبال روان شد و چون بکابل رسید مرغزار دورین معسکر ظفرقرین گشت *

ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف و تایزی اغلن از قلماق و شیخ نورالدین از فارس

چون مرغزار دورین از فر نزول موکب نصرت آیین غیرت فزای سپهر برین گشت از طرف دشت ایلچی تمور قتلغ اغلن و کس امیرایدکو برسیدند و از جانب جته نیز رسول خضرخواجه اغلن آمد امراء و نوینان ایشانرا بپایه سریر اعلی رسانیدند و بعد از اقامت رسم زمین بوس زبان را بدعا و ثنا آراسته رسالتی که داشتند ادا نمودند مضمون پیغام همه این بود که ما بنده و چاکرو تربیت یافته آن حضرتیم و اگر پیش ازین خدشه مخالفتی چهره اخلاص مارا خراشیده پای از جاده متابعت بیرون نهادیم وگریخته در بیابانها سرگشته و حیران گردیدیم این زمان قبح و زشتی آنصورت در آینه عقل مشاهده کردیم و ازان مخالفت ناپسندیده که باعث بران وسوسه شیطان جهل و غرور بود پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان تاسف گزیدیم اگر عاطفت حضرت صاحب قران شامل احوال ماگشته نقوش آن جرایم بزلال عفو بشوید وگناه مارا ببخشد بعد ازین قدم از جادهٔ بندگی فراتر ننهیم و از فرمان بندگان حضرت بهیچ حال تجاوز نه نماییم * * نظم *

* جهان ازکران تا کران زان تست *
* سر ما همه زیر فرمان تست *
* همه بندگانیم خسرو پرست *
* درین عهد فرخنده هرکس که هست *

وتایزي اغلی درالغ یورت با قاآن مخالفت کرده واز قلماق گریخته هم درین محل بپایه سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران اورا کنار گرفته بزبان اعزاز واکرام پرسش نمود وبصنوف عنایت وعاطفت پادشاهانه مخصوص فرمود وخلعت طلادوز وکمر مرصع واسپان راهوار واستران قطار وشتر بسیار باخیمه وخرگاه وهرچه درعداد تجملات سلاطین باشد درباره او ارزاني داشت واو ظفر کردار ملازم موکب همایون شد * مصرع *

* آزاد بنده که بود در رکاب او *

وهم درین محل امیر شیخ نورالدین پسر ساربوغا که در یورش پنج ساله برحسب فرمان بفارس رفته بود که اموال آنجا ضبط نماید از شیراز برسید با خزانه وبسی تحفهای ارجمند گرامي وتبرکات گرانمایه نامي مثل جانوران شکاري از طیور پرنده وفهود جهنده دونده وصنوف ذخایر از نقود وزر وجواهر وکمرهای مرصع وخلعتهای طلادوز فاخر ونفایس ثیاب واقمشه رنگارنگ وکرایم اسلحه وهرگونه آلات وادوات

خنگ و اسپان تازی با زین زر و شتران شکوه‌مند کوه پیکر
و استران بسیار بعضی قطار و بعضی زیفی راهوار و چندی
از رخت باسرخوت و آلات زر و نقره مکمل بسته و چترها بربالای
آن تعبیه کرده و سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه همه از
سقرلاط الوان و دیگر تجملات و تنسوقات فراوان مجموع این
طرائف و ظرائف از لطف و خوبی بمرتبهٔ که دیدهٔ بندگان
از نظاره آن حیران می‌ماند و از بسیاری بمثابهٔ که اندیشهٔ
محاسبان از شمارِ آن سرگردان می‌شد کُتّاب و حُسّاب
دیوان جلالت انتساب سه شبانه روز متصل آن را قلمی کرده
نسخها پرداختند و بمطالعه امراء رسانیدند و روز عرض
مجموع امراء و نوبینان باتفاق آنرا بپایه سریر اعلی عرضه
داشتند و امیر شیخ نورالدین زانوزده از اول صباح که
افق سیم سیمای آسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین
آفتاب برسم پیشکش بر عرض طبق نهاد تا زمان فرمان
اقم الصلوة لدلوک الشمس آن پیشکشها می‌گذرانیدند
ودران مجلس عالی که شوکت فریدون و حشمت خسرو
پرویز را در نظر روزگار خوار گردانیده بود تایزی آغلن
و ایلچیان دشت و جته و دیگر جوجیان حاضر بودند و از
مشاهده آن متعجب و حیران مانده هم از لطافت و غرابت
آن تبرکات که مثل آن در متخیله ایشان هرگز نگذشته بود

وهم از رفعت و علو شان حضـــرت صاحب قران که یک بنده از بندگان او تواند که چنان تحفها بعرض رساند والله یختص برحمته من یشاء

* نظم *

فرازنده سقف گردان سپهـــر * فروزنده شمع رخشـــان مهر
کسی را کز اهل جهان برگزید * ز رفعت بگردون تواند رسید

عاطفت خسروانه ایشان را بسی ازان تبرکها ارزانی داشت و نیکو بندگی امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی محل قبول یافت و از جلالت قدر و عزت مجـــال زبان حالش از پردهٔ انفعال این ترانه می سرود *

* بیت *

* امروز هر نثار که کمتـــر ز جان بود *
* نه در خور جلالت این آستان بود *

وبعد ازان حضرت صاحب قران ایلچیان اوزبک و جتـــه را مرحمت فرموده بکلاه وکمر و خلعت و اسپ سرافراز گردانیده و ملتمسات همه را مبذول داشته با نوازش نامه وبیلاکات و تنسوقات خسروانه بازگردانید و امیرشیخ نورالدین زانو زده برهان اغلن وکسانی را که با او مخاطب بودند درخواست کرد مراحم بیدریغ گناه ایشان را باو بخشید وصحیفه جرایم همه را رقم عفو کشید وهم دران ولا سلطان محمود خان با لشکر دست چپ و امیر زاده سلطـــان حسین و امیر زاده رستم و امیر جهـــانشاه و غیاث الدین ترخان و حمـــزه

طغي بوغا برلاس و امیرشیخ ارسلان و سونجلک بهادر و مبشر و دیگر امراء برحسب فرمان بصوب هندوستان روان شدند و پیش ازین ملک محمد برادر لشکرشاه اوغانی با جمعی رعایا بدرگاه عالم پناه آمده بود و داد خواسته که موسی اوغانی که مقدم قبیله کرکس است برادرمرا که از بندگان حضرت بود کشته است و قلعه ایریاب را خراب کرده و هزاره مارا غارتیده و اسباب و املاک مارا بدست غصب و تغلب فرو گرفته و بدزدی و راه زنی مشغول است و هیچ آفریده بسلامت ازان حوالی نمي تواند گذشت و من بنده از بیم جان گریخته بغزنین آمدم و چون بشارت توجه موکب نصرت قرین شنیدم آنجا توقف نمودم حضرت صاحب قران را ازان حکایت نایره غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن بد کرداران را وجهه همت عالي ساخته فرمود که تو خود را پنهـــان دار تا من اورا طلب دارم اگر بیـــاید داد تو ازو بستـــانم و اگر تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون برادر او را بقصاص رسانی و درزمان کسی را با یرلیغ قضا جریان پیش موسي فرستاد که بمسامع علیه رسانیدند که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته و حال آنکـــه آن حصار برسر راه هندوستـــان واقع است و مناسب نیست که خراب باشد مي باید که بتعجیل بیائي تا ترا رعایت فرموده آن ولایت را بتو ارزاني داریم و قلعه

را بحال عمارت باز آري و چون فرستاده پیش موسی رسید بتعجیل با پیشکش بپایه سریر اعلی شتافت و بسعادت زمین بوس استسعاد یافته پیشکش کشید رای ممالك آرای صواب آن دانست که او را با تمام اتباع بدکردارش نیست گرداند تا ماده فتنه و فساد ازان ولایت بکلی منقطع شود او را بجامه طلادوز و کمر و شمشیر زر و اسپ با زین و دیگر انعامات پادشاهانه ایمن و مستظهر گردانید و فرمود که ما لشکر با تو همراه کنیم تا بروی و قلعه را معمور سازی تو حشم خود را کوچ کرده بنزد یک حصار آور و بعمارت قلعه مشغول شو و سعي کن که تا رسیدن ما قلعه تمام شود و اگر کاري مانده باشد چون ما برسیم چریک مدد کرده مکمل سازند و ترا آنجا گذاشته متوجه هندوستان شویم و موسی رکمال را با سه هزار مرد همراه او کرده بتعجیل ازپیش روان ساخت و چون بایریاب رسید بر حسب فرمان حشم خود را بحوالی قلعه بدامن کوه آورد و عمارت حصار اغاز نهاد و هر روز دویست سیصد مرد با دهل و سرنا بجد تمام بکار مشغول بودند *

گفتار در تعمیر قلعه ایریاب و دفع قطاع الطریق اوغانی

حضرت صاحب قران گیتي ستان مهد اعلی سرایملك خانم و امیرزاده الغ بیگ را که همراه بودند ازمرغ زار

دورین بسمرقند بازگردانید و در چهارشنبه غره ذی الحجه سنه (ثمان مایة) از جلگای کابل پای توفیق برکاب توکل در آورده سوار شد و به تعجیل براند و چون با عساکر گردون مآثر در شنبه چهارم ماه بایرپاب رسید عمارت قلعه آغاز کرده بودند سرا پرده عظمت و کامگاري با طناب دولت وبختیاري استوار کرده باوج سعادت برافراختند و لشکر گروه گروه رسیده بمورچل فرود آمدند و حکم جهان مطاع باتمام قلعه بنفاذ پیوست و آن حصاری بود معتبر مشتمل بر مسجد جامع و دیگر مساجد وبسی مساکن و اماکن و تعمیر مسجد جامع باهتمام امیر شاه ملك و جلال الاسلام حواله رفت وچنان قلعه بمدت چهارده روز ساخته پرداخته گشت وحضرت صاحب قران تواچیان را بخفیه امر فرموده بود که از اتباع موسی که بعمارت مشغول اند هرکس که بیرون رود نگذارند که بمحل خود بازگردد و ایشان ازین معني رمزی دریافته بودند و چون قلعه تمام شد حضرت صاحبقران صباح جمعه هفدهم ماه جهت احتیاط خندق و حصار بر اسپی بوز که آنرا تخت روان مي گفتند سوار شده گرد قلعه مي گشت و امراء و نوینان پیاده ملازم رکاب همایون میرفتند و از اتباع موسی که کار مي کردند هفت نفر بر بالای خانه بر پشت دروازه ایستاده بودند چون حضرت

صاحب قران بمقابل دروازه رسید از روزن آن بالا خانه
تیری بقصد آنحضرت انداختند چنانچه از آواز گذشتن تیر
اسپ برمید اما حفظ الهی پیوسته شامل احوال آنحضرت ا
بود گزندی نرسید تایره خشم پادشاهانه برافروخت واز
دیگر دروازه باندرون حصار درآمد وفرمان داد تا موسی
را با مردم او که بعمارت آمده بودند مجموع بگرفتند و آن
هفت جاهل بی باک که بربالای دروازه تیرانداخته بودند
ازبیم جان دست اضطراب بجنگ برگشادند و چند کس را
زخم دارکردند تا کلکی سیستانی نردبان نهاده ببالا برآمده
ایشان را بقتل آورد ودرچاشت همان روز برحسب یرلیغ
لازم الاتباع موسی را با دویست کس از اتباع او که گرفته
بودند بملك محمد سپردند و او با سه نوکر ایشان را بقصاص
برادر بخنجر انتقام سرازتن جدا کرد وبآب دشنه آتش
فعل آن بادپیمایان را بخاك هلاک انداخت و ازسرهای
ایشان منارہ ساخت و فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت
کردند وجمعی ازروسای آن بدکرداران که درحشم بودند
ناچیز شدند و زن وفرزند واموال واسباب آن ظالمان
بدست مظلومان ایریاب افتاد که سالها از جور و بیداد
ایشـــان بلاها دیده بودند و زحمتها کشیده مصـــدوقه
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور

پیوست * بیت *

کس بر اسپ ستم سوار نشد * که نه افتاد و خوار و زار نشد

عاطفت حضرت صاحبقران قلعه ایریاب را بملک محمد ارزانی داشت و او از میامن التفات آنحضرت بجای برادر حاکم قلعه و والي ایل و احشام آن ولایت گشت و راههای آن حدود و نواحي از آسیب تعرض مفسدان و بی باکان ایمن شد و حقیقت آنکه مساعي مشکور که حضرت صاحب قران دین پرور در باب صلاح ممالک و ایمني طرق و مسالک در معظم بلاد و ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافه بني آدم تا انقراض عالم باداي شکر آن قیام نمایند از عهده آن بیرون نیایند * نظم *

آنچه انصاف او بعالم کرد * که تواند که شکر آن گوید
چه برآید ز دستِ خلق مگر * فضلِ یزدان رضای او جوید

گفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان و نغرو قطع ماده طغیان و عدوان جماعت پرنیان

حضرت صاحب قران مصالح ولایت ایریاب از فر دولت خلود انتساب بساخت و امور آنجا برنهج استقامت جریان یافت رایتِ نصرت شعار در شنبه هزدهم ذی الحجه سنه

(ثمان ماية) نهضت فرمود و عنان عزیمت بصوب خطه شنوزان معطوف گشت و از کوه و جنگل عبور نموده در حوالي آن خطه نزول فرمود و روز دیگر توقف نمود و فرمان شد که شاهزاده جوان بخت خلیل سلطان با جمعی امراء و اغرق از راه قبچغای[1] بصوب بانو روان شود و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار ایلغار فرموده شبگیر کرد و با چند هزار سوار روی توجه بجانب قلعه نغر آورد و صباح سه شنبه بیست و یکم ماه مذکور رایت منصور بآنجا رسید و پیش ازین در مقام کابل امیرسلیمان شاه و دیگر امراء با لشکر خراسان برحسب فرمان همایون متوجه نغر شده بودند و آن قلعه را عمارت کرده و در استحکام آن سعي بلیغ نموده و چون هوای آن دیار از غبار موکب ظفر شعار مشکبار گشت مقارن وصول فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیله پرنیانی از قبایل اوغاني که مثال متحتم الامتثال صادر شده بود که کمر بندگي بسته با لشکر خود بمعسکر ظفر پناه آیند و بوظایف ملازمت و خدمتگاري قیام نمایند پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده اند و لشکر نفرستاده و پیش ازین دران هنگام که شاهزاده پیرمحمد حوالی دیارهند را تاخت فرموده بود و سپاه منصورش برده و غنایم بطرف کابل مي آوردند آن بی باکان

---

(۱) دردو نسخه بجای قبچغای (قبچاق) دیده شد *

جسارت نموده راه زده بودند و بعضی ازانها برده و ازآب هیرمن(۱) گذشته و درکوههای بلند و جنگلهای محکم متحصن شده بقطع طریق اقدام می نمودند ازوصول این اخبار آتش خشم آن حضرت زبانه زدن گرفت و هم دران روز * * نظم *

* خدیو جهان گیــر صاحب قران *
* زتخت اندر آمد بتخت روان *
* یکــی بارهٔ کوه پیکــر بزیــر *
* بچستــی آهو به نیــروی شیر *
* سبق برده ازآهوان درشتــاب *
* بگرمی چوآتش به نرمی چوآب *

و با عساکرگردون مآثرکه هنگام تاختن نه باد جها نگرد گرد ایشان دریافتی و نه برق آتش فعل غبار نعل رخش ایشان شکافتی روی قهرو انتقام بصوب آن بدکرداران نکوهیده فرجام نهاد و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا لشکریان پیاده گشته بکوهها و جنگلها برآیند و درآیند و آن سرگشتگان عاصی را بقوت بازوی جلادت و مردمی بدست آرند و از پای درآرند برحسب فرموده بتقدیم رسانیدند و خلق بسیار ازان بادپیمایان خاکسار بتیغ آبدار بآتش دوزخ

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای هیرمن (هیرمند) است *

فرستادند و فرزندان ایشان را اسیر کرده اموال و اسباب شان بباد تاراج برداده‌اند و خانها را آتش زده دود استیصال از دودمان آن دزدان بد فعال برآوردند * * بیت *

* هر آن کو ز صاحب قران سر کشد *
* زمانه سرش را ز تن برکشد *
* کسی کو نهد بر خلافش قدم *
* سیه روی گردد بسان قلم *

و بعضی ازان اشرار صوب گریز وجهه عجز و اضطرار ساختند و بوسیله فرار جان از ورطه آن قهر بکنار انداختند همت پادشاهانه مقتضی آن شد که دران کوه توقف نماید تا بیخ آن قوم فتنه انگیز بشمشیر تیز بریده گردد و راههای آن ولایت بکلی از خوف و خطر مفسدان ایمن و آرمیده ماند دراثنائی آن حال از کلانتران آن قوم اوبلی نام روی اخلاص به نیتی صادق بدرگاه عالم پناه نهاد و بشرف بساط بوس استسعاد یافته توبه و استغفار وسیله نجات ساخت ضمیر منیر که بنور فراست ملکانه از عنوان ظاهر اسرار باطن مطالعه فرمودی دریافت که اورا سعادت یاوری نموده بدل پاک و خاطر صافی از درایلی و خدمت گاری درآمده صحیفه زلات اورا رقم عفو کشید و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانید و بمیامن راستی از گرداب بلا رستگاری یافته بانواع

تربیت و نوازش مخصوص گشت * * بیت *

* چو صبح صادق آمد راست گفتار *
* جهان در زر گرفتش محتشم وار *
* چو سرو از راستي برزد علم را *
* ندید اندر خزان تاراج غم را *

و امیر سلیمان شاه بعد ازانکه قلعه نغر را چنانکه ذکر کرده شد آبادان ساخته بود و ازتعمیر و استحکام آن پرداخته خبر یافته بود که حشم کلاتیان که قبیله با قوت و گروهی با عدت و اهبت اند یرلیغ لازم الاتباع را بمطاوعت و انقیاد تلقي نکرده اند و لشکر خود را بمعسکر ظفرپناه نفرستاده و بد و روز پیش ازانکه رایت نصرت شعار سایه وصول بر قلعه نغرافد ازد با لشکری که ملازم او بودند بر سر آن حشم تاخت کرده بود باوجود آنکه ایشان مردم قوي هیکل و دلاوربودند همه را مغلوب و منکوب گردانیده و بعضی را بتیغ قهر گذرانیده و جمعی را دستگیر و فرزندان ایشان را اسیر گرفته و خان و مان ایشانرا بباد غارت و تاراج بر داده و از حدود و مواضع کلاتیان مظفر و منصور توجه نموده بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساطبوس مستسعد گشته بصنوف تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در جمعه غره ماه محرم سنه (احدی وثمان مایة) حضرت صاحب قران از ناحیه قبیله پرنیان

مراجعت نموده در حوالي قلعه نغر بسعادت و اقبال نزول
فرمود و امير سليمان شاه را با فوجي از لشکر يمواقان پيش
اميرزاده پير محمد فرستاد و شاه علي فراهي را با پانصد
پياده در قلعه نغر بگذاشت و از آنجا در ضمان حفظ و تاييد
ملك ديان روان شده موضع بانو مخيم نزول همايون گشت
و پير علي سلدوز و امير حسين قورچي را با جمعي از لشکر
دران محل باز داشت و رايت منصور از بانو نهضت نموده
جمعه هشتم ماه مذکور سايه اقبال بر کنار آب سند انداخته شد
و درهمان محل که سلطان جلال الدين خوارزم شاه از
چنگيز خان گريخته خود را بر آب زد و بگذشت و چنگيز
خان فرود آمد و از آب عبور ننموده بازگشت اطناب
سراپرده پادشاهي باوتاد عنايات الهي مشدود شد قبه بارگاه
خلافت پناه سر رفعت باوج ماه برافراخت حکم عالم مطاع
نفاذ يافت که برسر آب سند پلي بندند طاعت گذاران در
زمان دست مهارت برگشادند و بدو روز از سه پايه و کشتي
و ني جسري معتبر به بستند و درين اثنا ايلچيان که از اطراف
ممالك آمده بودند بعضي را روانه فرمود مثل سيد محمد
مدني که از حرمين شريفين مکه و مدينه شرفهما الله تعالى
روی توجه بپايه سرير اعلى که قبله اقبال و کعبه آمال جهانيان
بود نهاده رسالت مجموع حکام و اشراف آن اطراف آورده

بود بعز عرض رسانیده که همه در مقام انتظار مترصد و
امیدوارند که رایت جهان کشای همای آسا سایه سعادت
بر فرق همگنان گسترد و آن مملکت را در پناه حمایت و عنایت
خویش آورد و ایلچی اسکندر شاه والی کشمیر بجهت عرض
عبودیت و اخلاص آمده بود اورا نیز نوازش نموده
بازگردانید و فرمان داد که اسکندر شاه با لشکر خود در شهر
دیپالپور بمعسکر ظفر پناه ملحق شود *

گفتار در عبور فرمودن حضرت صاحب‌قران از آب سند

روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه (احدی و ثمان مایة)
موافق پارس ئیل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی نه درجه
گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر
گردون مآثر مجموع آب برداشته بکنار چول جرو فرود آمدند
و آن بیابانی است درازی آن از طول امید هوسناکان کشیده
تر و عرض آن از عرصه کرم فتوت پیشگان افزون تر و در حوالی
آن از آب و آبادانی هیچ اثرنی و این چول در کتب تواریخ
بچول جلالی مشهور است ازان سبب که سلطان جلال الدین
خوارزم شاه از چنگیز خان گریزان شده از آب بگذشت
و باین چول در آمد و دران ولاخلاص یافت و چون رایت
فرخنده فال سایه نصرت و اقبال بران حدود انداخت

مقدمان و رایان کوه جود برهنمائي طالع مسعود روبدرگاه عالم پناه آوردند و کمربندگي برمیان جان بسته سر برخط فرمان و قدم در دایره انقیاد واذعان نهادند و بمراسم پیش‌کش و شرایط مال‌گذاري و خدمت‌گاري قیام نمودند و پیش ازین بچند ماه رستم طغي بوغا برلاس با لشکری برحسب فرمان بطرف مولتان[1] رفته بود و عنان عزیمت بصوب کوه جود تافته چند روز آنجا توقف نموده و شهدین رایان وظیفه ملازمت بتقدیم رسانیده تغار و علوفه چنانچه باید مرتب داشته بود و خدمتهای پسندیده بجای آورده لاجرم درین ولا عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شد واحکام جهان مطاع درباب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ یافت و خوش دل و آسوده خاطر بی‌گزندی و تفرقه بمقام خود بازگشتند هرآینه نهال ادب و خدمت ثمرهٔ دستکامی و آسایش بار آورد * * بیت *

* چون بد نکردهٔ زکسان چشم بد مدار *
* پیوسته درحمایت کردار خویش باش *

ذکر قضیه شهاب الدین مبارک شاه تمیمي و مخالفت او بعد از متابعت

شهاب الدین مبارک شاه حاکم جزیره بود که بر کنار آب

---

(۱) درد و نسخه بجاي مولتان (ملتان) بدون واو است *

جمنا واقع است و خدم و حشم بسیار داشت و اسباب و
اموال بی شمار پیش ازین در زمانی که امیرزاده پیرمحمد
جهانگیر بحدود مولتان فرموده بود شهاب الدین طوق بندگی
در گردن جان افگنده بقدم انقیاد و اذعان آمده بود و بپای
بوس شاهزاده سرافراز گشته و بصنوف تربیت و نوازش
اختصاص یافته و چند وقت بوظایف خدمت و ملازمت قیام
نموده و چون بمقام خود بازگشته دیو غرورش راه زد و بمحکمی
جزیره و استظهار آب مغرور شده سودای مخالفت و سرکشی
در دماغ جهل او افتاد و بر کنار رودخانه فنا قصر امانی بنیاد
نهاد آب که سبب حیات است اورا واسطه هلاک شد
و اشارت * * بیت *

ای که بر چرخ ایمنی زنهار * تکیه بر آب می کنی هشدار
از نظر بصیرت او محجوب ماند و چون حضرت صاحبقران
از چول عبور نموده کنار آب جمد معسکر ظفرپناه گشت از
مخالفت آن بدبخت آگاه شد روز پنجشنبه چهاردهم محرم
فرمان داد که امیر شیخ نورالدین با تومان خود متوجه آن
جزیره شود و بحسن تدبیر و زخم شمشیر و تیر دمار از روزگار
آن سرگشته تیه غرور و پندار برآورد امیر شیخ نورالدین بر
حسب فرموده روان شد و چون بحوالی آن جزیره رسید
شهاب الدین خندقی عمیق فرو برده بود و باره رفیع برکشیده

و بدان متحصن شده و در حوالي آن محلِّ حصين بحيره آب
بزرگ بود سپاه ظفرپناه بی توقف بآن آب درآمده آتش پیکار
برافروختند و محاربه واقع شد که وصف آن بعبارت نگنجد
و چون ترك مشرقي انتساب آفتـــاب روی استراحت
بخوابگاه مغرب نهاد و هندوی شب تیره رای دهشت افزای
بعزم شب آهنگِ کمین برکشاد شهاب الدین با ده هزار کس
از طرف دیگر از اطرافِ آب شبیخون آورد و جنگی عظیم
در پیوست *

* نظم *

شد از تابشِ تیغها تیره شب * چو زنگي که بگشاید از خنده لب
سرِ تیغ در چرخ مهتاب داد * سنان باغ کین را بخون آب داد
زبس کابر شمشیر بارید خون * شبِ تیره را چهره شد لاله گون

امیر شیخ نورالدین با سپاهِ ظفرقرین حملهاي پیاپي بر
ایشان بنمودند و بصدمات متعاقب هول رستاخیز دران تیره
شب بایشان بنمودند و لشکر شهاب الدین مانند ماهي بر کنار
دریا باضطراب افتادند و چون مرغ در مضراب *

* مصراع * * خون ناب[1] دل از دیده حیرت بگشادند *

و بسیاری ازان خاکساران را آب حیات از آتش قهر بیداد

(۱) در هفت نسخهٔ موجوده بجای خون ناب (خوناب) بدون
نون خون است شاید برای تخفیف یک نون را در کتابت حذف
کردند نه در تلفظ *

فنا بر شد و چون از آب تیغ عساکر گردون مآثر سیل بلا چنان
بالا گرفت که کشتي حیات مخالفان را گذار ممکن نبود بعضي
خود را دران دریاي خونخوار انداختند و از گرداب حرب
و وغا گریخته بغرقاب دریا پناه بردند و دران شب خانه
بچگان خاص مثل منصور و بورج چوره و برادرانش در
موقف جنگ و میدان نام و ننگ رایت مردي و مردانگي
بر افراشتند و کوششهای دلاورانه نموده زخم تیر و شمشیر
داشتند و دران حال صاحبقران دریا نوال بر سبیل استعجال
رسیده بسعادت و اقبال بحوالي آن جزیره نزول فرمود
و شهاب الدین حزمي که نداشت رعایت کرده دویست
کشتي فراهم آورده بود و چون ازان شبیخون با سپاه شکسته
و بخت واژون باز گشت و بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون
برد همدران شب با اتباعِ خود دران کشتیها نشسته روی ادبار
بگریز نهادند و بجانب اوجه که از بلاد هند است بزیر آب جمد
روان شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آیین بر حسب
فرمان از عقب ایشان بر کنار آب مي رفتند و جنگ میکردند
و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین با سپاه
ظفر قرین باز گشت مراحم پادشاهانه جماعتي را که دران
شبیخون آثار جلادت بظهور رسانیده زخمدار شده بودند ملحوظ
نظر عنایت و تربیت گردانید و بتشریفات فاخر و انعامات

وافر اختصاص بخشید و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود مولتان نزدیك شد لشکر امیرزاده پیرمحمد و امرای او و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاهرخ که از پیش آمده بودند راه بر ایشان بگرفتند و آن سرگشتگان را در دریا دستگیر کرده بتیغ انتقام بگذرانیدند و شهاب الدین زن و فرزند خود را از کشتی در آب افگند و نیم جانی بصد مشقت ازان ورطه هایل بساحل انداخت و حضرت صاحبقران امیر شاه ملك را بفرستاد تا بجنگلها در آمده مخذولان را که دران جایها گریخته بودند دمار از روزگار ایشان برآرد و او بامتثال امر مبادرت نموده با دلاوران به بیشهای پر آب و گل در آمدند و بسیاری ازان مدبران را بکشتند و غارت کردند و با غنیمت بسیار و برده بی شمار و کشتیهای پر از غله معاودت نموده باردوی همایون پیوستند و چون قضیه شهاب الدین و اتباعش بفوز و نجاح آخر شد و ازان مهم فراغت روی نمود رایات ظفر قرین بآیات فتح مبین نگاشته و بارج سپهر برین برافراشته ازانجا نهضت نمود و پنج شش روز کنار بکنار آب روان شده روز یکشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بلب آب چناوه برابر قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه آب جمد و آب چناوه جمع میشود و از تلاطم امواج آن مجمع البحرین مسناهٔ می افتد و آیتی از آیات قدرت الهی در نظر بصیرت می آید

امر عالي به بستن جسر صدور يافت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان قضا جريان حشر كرده بر سر آن آب عريض كه دريائي است ژرف بي پايان و بحري مغرق بيكران به بستن جسر مشغول شدند و روز چهارشنبه بيست و هفتم ماه با تمام پيوست پلي(۱) عجيب غريب غيرت نماي وهم تيزراي و حيرت افزاي عقل مشكل كشاي چه از پادشاهان گذشته بستن پل(۲) بران آب منقول نيست و تومشيرين خان كه بران آب عبور نموده است پل نبسته هر كار دشوار كه مطمح نظر قصد صاحبقران كامگار گشت بآساني دست داد و هر امر خطير كه ضمير منير خاقان جهانگير بران التفات فرمود از كارخانه تقدير بي تاخير آماده و پرداخته رو نمود * * مصراع *

* هزار كار چنين بيش كرد همت او *

گفتار در وصول رايت سعادت في بقلعه تلمي

چون حضرت صاحبقران با عساكر گيتي ستان ازان آب عبور نمود دران طرف آب قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برآمد و روز ديگر پل را از بهر اغرق و باقي لشكر برقرار

---

(۱) در همه نسخه بجاي پلي (فولي) * (۲) همچنين در همه نسخه بجاي پل (فول) است *

گذاشته ازانجا بسعادت و اقبال روان شد و بکنار آب تلمي
مقابل شهرنزول فرموده و از تلمي تا مولتان سي و پنج کروه
است في الحال ملکان و رایان از شهر با جمهور سادات و علماء
بدرگاه همایون شتافتند و بدولت بساطبوس مستسعد گشته
هریک فراخور قدر و منزلت خویش بنوازش پادشاهانه
اختصاص یافتند و همان روز حضرت اعلی ازان آب عبور
نمود و روز آدینه بیست و نهم دران طرف روده خانه توقف
افتاد تا لشکریان بسلامت از آب بگذشتند و درشنبه غره صفر
سنه (احدی وثمانمایة) صحرائی که درحوالي قلعه تلمي است
مضرب خیام و مرکز رایات و اعلام گشت و نواب کامیاب
در لک مال برسم اماني برشهر تلمي انداختند و سادات
عظام که منشور جلالت ایشان از نص قل لا اسالکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی توقیع رفیع یافته و علماء ذوی
که بشرفات کاخ قدرشان پرتو نیّر انما یخشی الله من
عباده العلماء تافته ازان مطالبت و خطاب مسلم و معاف
بودند و بخلعتهای گرانمایه سرافراز و بلند پایه گشته باقدام
افتخار و احتشام فرق سپهر فیروزه فام فرسودند چه اهتمام
و اعتناء حضرت صاحبقران دربارهٔ این دو طایفهٔ عالی شان
که از آل عبا و ورثه انبیاء اند بیش ازان بوده که بنعلین تقریر
و تحریر * مصراع *

* وادي وصف آن توان پيمود *

و مبلغي که باسم اماني باهالي تلمي حواله رفته بود بعضي حاصل شد و بعضي در حيز توقف بماند ودران ولا تمام عساکر گردون مآثر که بکثرت از شمار بيرون و بقوت از هرچه در تصور آيد افزون بود برسيدند و بغله احتياج داشتند يرليغ عالم مطاع صادر شد که هرجا که غله يابند بردارند شب هنگام که دماغ گيتي از غلبه مادهٔ سودا بهم برآمد و چشم زمانه را سفيدي بسياهي آميخته چون ديدهٔ رمد کشيده تاريک بماند لشکريان بطلب غله چون مور جوشيده روبشهر نهادند و برسم معهود اذا دخلوا قرية افسدوها قضيه بآن انجاميد که طوفان بلا بالا گرفت و آتش در خانها زدند و هرچه يافتند بغارت بردند و مردم را اسير کردند و بغير از سادات و علماء کسي ازان بليه امان نيافت واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وبمسامع عليه حضرت صاحبقران رسانيدند که جمعي روساء و سرداران نواحي تلمي پيش ازين نسبت باميرزادهٔ پير محمد از دربندگي درآمده در مقام اطاعت و انقياد بودند و بعد ازان جادهٔ صواب از نظر انداخته راه مهلکه انجام مخالفت و عصيان پيش گرفتند فرمان قضا جريان نفاذ يافت که امير شاه ملک و شيخ محمد ايکو تمور با تومانهاي خود بآن ناحيه تاخت کنند و آن قوم را که پاي جسارت

از شارع متابعت شاهزاده بیرون نهاده اند و کمر عناد بسته راه بد اندیشي بر ضمیر کشاده اند گوشمالي دهند که موجب عبرت دیگران گردد ایشان بر حسب فرمان روی کین بجانب آن مدبران آوردند و بآن جنگلها که پناه گاه آن گروه گمراه بود درآمده دو هزار هندو را بتیغ مریخ سان زحل نشان و شمشیر سر افشان فتنه نشان بي جان ساختند و تنهای ایشان را طعمه ددان و مرغان گردانیدند و فرزندان ایشان را اسیر کرده با غنایم بسیار و نفایس بی شمار بدرگاه عالم پناه شتافتند و روز سه شنبه هفتم ماه صفر رایت نصرت اثر بفتح و ظفر از تلمي نهضت فرموده و روز دیگر بحوالي جال که در کنار آب بیاه واقع است بمقابله شاه نواز فرود آمدند *

گفتار در توجه رایت جهان کشای بقصد نصرت کوکري

درین مرحله بسمع مبارک رسانیدند که نصرت برادر شیخ کوکري با دو هزار مرد در موضع جال آب را حصار ساخته و آن آبیست عظیم چون قریحه صافي طبعان نیک عمیق و مانند عرصه همت کریمان بغایت پهناور صاحب قران دریا نوال در زمان بسعادت و اقبال سوار شد و اغرق گذاشته با عساکر گردون مآثر بکنار آن کول نزول فرموده و لشکر را قلب

و جناح مرتب داشته دست راست از فرّ شکوه امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد آراسته شد و دست چپ از شوکت امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکوتمور زینت یافت و در پیش قول علی سلطان تواجی با پیادگان خراسان جنگ را آماده گشتند و نصرت بی نصرت که * * مصراع *

* برعکس نهند نام زنگی کافور *

با هزار نفر از هندوان بکنار کول آمد و چون مورکه ببال بی زور پرواز آغازد تا خود را در بازد در مقابله لشکر منصور از محض جهل و غرور صفی برکشیدند علی سلطان با پیادگان متعرض آن سرگشتگان گشته بجنگ مشغول شد و دران محل پر آب و لای آتش پیکار برافروخته آثار جلادت بظهور رسانید چنانچه او و چند کس دیگر زخم دار شدند و امیر شیخ نورالدین و الله داد از عقب ایشان بآب و لای درآمدند و بتیغ آبدار مخالفان خاکسار را بباد فنا بردادند و بآتش دوزخ فرستادند و سرهای ایشان را بزخم سنان خون فشان ساخته بمعسکر ظفر پناه آوردند و آن نصرت نام فکبت فرجام معلوم نشد که از راه گریز ببادیه فرار سرگردان شد یا با دیگر کشتگان بهاویه بیس القرار انتقال کرد * * بیت *

* هرکس که سر ز خدمت صاحبقران بتافت *

* نا چیز شد چنانکه کس ازوی نشان نیافت *

و عساکر گردون مآثر اماکن و مساکن آن دوزخیان را آتش زدند و اموال ایشان را غارتیده گله و رمه فراوان راندند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور ازان کول وچال و وحل ولای که راهی بد بود و طریقی بغایت دشوار *

* بیت *

* وهم ازان افتان و خیزان رفتی ار رفتی بدر *
* عقل ازان ترسان و لرزان دادی ار دادی نشان *

عبور نمودند و موضع شاه نواز معسکر ظفر پناه گشت و این شاه نواز دهی عظیم است واهالی آن غلبه و درانجا انبار غله بسیار بود چنانچه مجموع لشکریان هرچند خواستند برداشتند وچند انبار باقی ماند و ازان موضع بعضی امراء برحسب فرمان روان شدند و ازآب بیاه گذر کرده از عقب انباع نصرت انچه جسته بودند و رو بگریز نهاده تاخت کردند و ایشان را دریافته بغارتیدند و غنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحبقران دو روز دربن مرحله اقامت فرمود و حکم قضا نفاذ صدور یافت تا انبارهای غله که مانده بود جهت اضرار کفار آتش زده بسوختند و روز پنجشنبه سیزدهم ماه رایت ظفرپناه از شاه نواز بکرامت و اعزاز روان گشت و درلب آب بیاه بمقابله قریه جنجان که مجموع اغرقها درانجا جمع آمده بودند اتفاق نزول افتاد وفرمان

اعلي بنفاذ پیوست که لشکریان از آب بگذرند و دران روز معتمدي هريملك نام از نوكران شاهزاده گردون غلام شاهرخ از طرف هرات بمعسکر همايون رسيد و خبر سلامتي ذات بی همال آن مظهرِ الطاف ایزد متعال برسانید *

* نظم *

* ماهِ سرور شاهِ جهانگیر شد بلند *
* از مژدهٔ سلامتِ فرزند ارجمند *
* وز فضل و طول کرد زشادي و خرمي *
* در شکر خاتمی و بشکرانه حاتمی *

گفتار در رسیدن شاهزاده عالیشان پیر محمد جهانگیر از ملتان

پیش ازین در ذکر سبب یورش هندوستان گذارش پذیرفت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر شهر مولتان را محاصره کرد و چون مدتِ آن محاصره شش ماه متمادي شد اندرونیان از بی قوتي بتنگ آمدند تا اکل مردار و سیله سدِّ رمق مي ساختند و سارنگ که والي آن خطه بود از سر ضرورت و اضطرار بپاي عجز و انکسار بیرون آمد و ملتان مسخر گشت وکس فرستاد تا صورت این فتح عرضه داشت پایه سریر اعلي گرد اند و بعد ازان پشه کالی عظیم دست داد و تمام اسپانِ سپاه شاهزاده مشار الیه تلف شدند و از

ظاهر شهر باندرون نقل کردند و حکام و سرداران حدود
هند و آن حوالی که بیشتر ایشان از درافغان و ایلی درآمده
دم از هواداری و خدمتکاری میزدند مجموع روی از جادهٔ
متابعت برتافتند و باظهار مخالفت تجاسر نموده اندیشهای
فاسد بخاطر راه دادند و در بعضی مواضع داروغگان را
بقتل آوردند و در چنان حالتی که امیرزاده پیر محمد را
تمام لشکریان پیاده مانده بودند و مخالفان بد اندیش
سر عصیان و طغیان برآورده شبها تا در شهر میآمدند وی
بغایت متفکر و متحیر بود ناگاه آفتاب رایت نصرت آیت
حضرت صاحبقران از افق آن نواحی برآمد و از انتشار پرتو
آن خبر مخالفان تیره رای را کار از دست و دست از کار
بیفتاد و پای ثبات و قرار از جای رفته سراسیمه و مضطرب
گشتند و از میامن آن اتفاق که محض کرامت و نتیجهٔ ارشاد
ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع از مضیق دهشت و حیرت
نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر ظفر قرین گشتند و روز
آدینه چهاردهم ماه صفر در لب آب بیاه بموکب نصرت پناه
پیوستند و شاهزاده بسعادت پای بوس حضرت صاحبقران
سرافراز گشت و آن حضرت او را گذار فرقدسا بانواع مرحمت
و نوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و جنید بوراندای و
برادرش بایزید و محمد درویش قاآنی که در یورش

خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بعد از بسی مشقت بهندوستان افتاده بودند دران وقت که امیر زاده پیرمحمد ملتان را مسخر فرموده از طرف هند پیش شاهزاده آمدند و شاه زاده ایشان را همراه آورده درین محل بعز بساط بوس رسانید و عفو جریمه ایشان درخواست نمود مراحم پادشاهانه خون ایشان ببخشید و چوب یاساق زده رها کردند و روز شنبه پانزدهم رایت ظفرپناه از آب بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال انداخت و ازانجا تا مولتان چهل کروه است ودرین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتي درآمده و بعضی نهنگ آسا خود را برآب زده ازان دریای روان بگذشتند و از فرّ دولت قاهره هیچ کس را گزندی نرسید *

* نظم *

* چو بخشایش پاک یزدان بود *
* دم آتش و آب یکسان بود *
* به بیچارگي چارۀ کار ماست *
* درآب و درآتش نگهدار ماست *

مدت چهار شبانه روز درقریه جنجان توقف افتاد روز سه شنبه هژدهم ماه امیرزاده پیرمحمد دران موضع طوي داده پیشکشها و بسی تحفهای گرامي از تاجها و کمرهای زرین و اسپان تازي با زین و تقوزهای گرانمایه از نفایس اقمشه

ورخوت و انواع اواني و ظروف از لگنها و مشربها و آفتابها مجموع از زر و نقره ساخته بعرض رسانید چنانچه اهل دیوان و ارباب قلم دو روز بکتابت آن اجناس مشغول بودند و مفصل آن قلمي میکردند و همت صاحب قران دریا نوال در روز عرض تمامت آن نفایس و تبرکات را بر امراء و وزراء و ملازمان عتبه علیا بخش فرموده و بحسب قدر و منزلت هرکس را از فیض بخشش بی دریغ محظوظ و بهره مند گردانید *

* نظم *

* جود دستش نگذارد که شود زر مجموع *
* زان پراگنده بود حرف زر از یکدیگر *
* نور هرگز نتوان کرد ز خورشید جدا *
* کرم از خاطر خسرو نتوان کرد بدر *
* گاه احسان چو سحاب ابر کفش میبارد *
* بر همه خلق جهان خامه بر ارباب هنر *

و چون بحر همت آنحضرت از نسیم اهتزاز موهبت و مکرمت بموج آمده بود و لشکریان امیرزاده پیر محمد را اسپان در پشه کال تلف شده و درین سفر مشقت بسیار کشیده و بیشتر کاو سوار و بعضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند دران روز سي هزار اسپ بایشان بخشیده سوار ساخت * * بیت *

* سخاوتش بسلم در عدم همي بخشد *

* زری که نقش وجودش نگشت سکه کان *

نهال هر مراد که از چمنِ امانی و آمال دولتخواهان سر بر میزد بفیض ابرِ دست گوهر بار صاحبقران گردون اقتدار سرسبز و شاداب گشته مصدوقه والنخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد بظهور می پیوست و کشت هر ناخوب و زشت که در شوره زار فساد اهل عناد بر می آمد از صرصرِ قهر جهان سوزش پژمرده و ناچیز شده سمت فاصبح هشیما تذروه الریاح می گرفت زبانِ ایام در هنگام انعام و انتقام برسم ثنا خطاب میکرد که *

* بیت *

* کفِ کریم تو بحریست در افاضتِ جود *
* که جز بساحلِ تسلیم نیست پایانش *
* شعاع تیغ تو برقیست در دیار عدو *
* که جز اجل نبود قطرهای بارانش *

بعد ازان رایت نصرت نشان از موضع جنجان نهضت فرموده سایهٔ اقبال بقریه سهوال انداخت و روز آدینه بیست و یکم ماه از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله اصوان مخیم معسکر ظفر آشیان گشت و یکروز آنجا توقف افتاد روز دیگر از اصوان روان شده مرحله جهوال مرکز رایات ابهت و جلال آمد اهالی دیپالپور سابقا ایل و منقاد امیرزاده پیر محمد شده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار مرد بداروغگی

ایشان فرستاده و چون پشه کال واقع شد و بر وفق سنت ابتلای
الهي ليميز الله الخبيث من الطيب تا مخلص از مرائي
و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهرًا ضعفی بحال لشکریان
شاهزاده راه یافت ایشان از قلت درایت و سابقه شقاوت
با غلامان سلطان فیروز شاه متفق شده مسافر را با آن هزار
مرد به تیغ بی باکي بگذرانیدند و از شور شرارت نفس خبیث
خرمن امن و امان دیار خود بسوزانیدند * * بیت *

* مرد سرگشته و پریشان رای *
* دست خویشش تبر زند بر پای *

و چون طنطنهٔ توجه رایت نصرت شعار بصوب آن دیار انتشار
یافت آن بد فرجامان از بیم جان خان و مان بدرود کرده
گریخته بودند و بحصار بطنیر رفته درین وقت که حضرت
صاحب قران بسعادت و اقبال بجهوال رسید امیرشاه ملک
و دولت تمور تواجي را در اغرق گذاشته فرمان داد که اغرق
و لشکر از راه دیپالپور ببرند چنانکه بقرب بلد دهلي در موضع
سامانه تلاقي موکب همایون و اغرق دست دهد و از آنجا
باده هزار سوار ایلغار نموده و ایوار و شبگیر فرموده عنان
توجه بصوب اجودن تافت و روز دوشنبه بیست و چهارم ماه
علی الصباح خورشید رایت ظفر پرتو بفوز و نجاح از افق
قصبه اجودن برآمد و پیشتر شیخ منور ظلمت شعار و شیخ سعد

نخوت آثار از نبیره شیخ نور الدین بیشتر اهالی آن شهر را از راه صواب و جاده صلاح گردانیده برجلای وطن داشته بودند و ایشان را اغواء کرده همراه خود ساخته روی گریز بطرف بطنیر که از قصبات بلاد هند است نهاده و بعضی مصحوب شیخ منور مظلم بدار الملک دهلی رفته بودند جماعت سادات و علماء که پرتو نیر ارادت قدیم از روزن رضا و رحمت بساحه حال ایشان تافته بود مکارم اخلاق حضرت صاحب قرانی را سفینه نجات شناخته پای ثبات بدامن توکل کشیده بودند و درجای خود آسوده و آرمیده دران صباح مقرون بفوز و نجاح مضمون * * مصراع *

* صبحی مبارک است نظر بر جمال شاه

بگوش سعادت شنیده بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیده امید را از غبار موکب ظفر قرین روشن ساخته بنوازش بیکران و مراحم بی پایان اختصاص یافتند عاطفت پادشاهانه مولانا ناصر الدین عمرو پسر خواجه محمود شهاب محمد را بداروغگی و حمایت آن شهر تعیین فرمود تا اهالی و سکان آن خطه را محافظت نموده نگذارند که از عبور عساکر و گذشتن طبقات لشکریان زحمتی بایشان رسد و ازین حال جمال صدق انا عند ظن عبدی فلیظن ما شاء در نظر اعتبار اهل استبصار جلوه می نماید چه آنان که از حسن اعتقاد و نیکو نهادی

گمان خیر برده بودند بجای خود قرار گرفته بسلامت بماندند واز صدمات وصول ومرور چنان لشکری بی شمار اصلا گرد آسیبی بردامن احوال ایشان نه نشست وجماعتی که از سوء ظن وبد اندیشی جلای وطن اختیار کرده همراه شیخان ضال مضل برفتند مجموع بقتل واسر وتاراج گرفتار شدند ومضمون * شعر *

* اذا کان الغراب دلیل قوم *
* سیهدیهم الی دار البوار *

وصف الحال ایشان شد * بیت *

هرکرا زاغ رهنما باشد * منزلش وادی بلا باشد

وحقیقت آنکه شیخان ظاهری که از معرفت بهره ندارند و بشید وزرق صورت زهد وصلاح برآراسته اند غول بیابانی که بافواه مشهور است درواقع ایشانند چه بقدم سیر وسلوک از مقام حیوانی نگذشته اند واز روی ظاهر حال انسان می نمایند ودربادیه استعدادات طالبان را از راه راست می اندازند ودرتیه ضلالت سرگشته می سازند * رباعی *

* پوشیده مرقع اند ازین خامی چند *
* پیچیده زطامات الف لامی چند *
* نارفته ره صدق وصفا گامی چند *
* بدنام کننده نیکونامی چند *

گفتار در فتح شهربند و قلعه بطنیر و استیصال اهالی آنجا از صغیر و کبیر

قلعه بطنیر حصنی بغایت حصین بود از قلاع مشهور کشور هند و از راه دور افتاده بجانب دست راست و اطراف و جوانب آن چولست چنانکه از هرطرف پنجاه کروه و صد کروه آب نیست و اهالی آنجا را آب از کولیست بزرگ بر در شهر که از پشه کال پر می شود و هرگز لشکر بیگانه آنجا نرسیده و از پادشاهان هند نیز کسی متعرض آن نشده و سپاه بدانجا نبرده و بدین واسطه از اهالی دیپالپور و اجودن و دیگر مواضع خلق بسیار از بیم صدمهٔ عساکر گردون مآثر پناه بآن حصار آورده بودند و کثرتی عظیم آنجا جمع شده چنانچه در شهر نمی گنجیدند و بسی چهارپایان و عرابها مشحون بصنوف رخوت و اجناس درحوالی آن بازداشته بودند حضرت صاحب قران گیتی ستان صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه با جودن درآمد و از صدق نیت و صفای طویت در روضهٔ مرقد مغفور شیخ فرید شکرگنج قدس سره استمداد همت نموده بدست نیاز از گنج رحمت الهی ذخایر فتوحات نامتناهی اندوخت و ازانجا بیرون آمده بعزم تسخیر بطنیر روان شد و از آب اجودن که از معظمات انهار هند است گذشته در خالص کوتلی فرود آمد و ازانجا تا باجودن ده کروه است

و تا بطنیر پنجاه کروه و هر کروه یک فرسخ شرعی است آنحضرت همان روز که بقلعه خاص کوتلی رسید نماز پیشین گزارده بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شب عنان کردار از سیر نیاسود تا آن چول کشیده را بعزم ملکانه بیک منزل قطع فرمود و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول دشمن را بشکستند و شیخ درویش الاهی دو کس را فرود آورد و همان روز که چهارشنبه[(1)] بیست و ششم بود چاشتگاه موکب گیتی کشای جهانگیر بظاهر بطنیر رسید و کورنه فروکوفته خروش سورن و غلغله تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر درگذشت و هرچه دربیرون شهر بود تمام عرصه نهب و غارت گشت و والی آن شهر و قلعه که اورا راو دولچین می گفتند و راو بلغت هند بهادر را گویند سپاهی گران و تبعی فراوان داشت و زمام امور آن نواحی بقبضهٔ اختیار او قرار یافته بود و دران حدود از آینده و رونده باج می ستد و تجار و کاروانی از آسیب تعرض او ایمن نبودند و چون از وسوسهٔ دیو غرور و پندار بحصانت حصار و تبعه و اشیه بسیار مغرور گشته سر بربقه متابعت و مطاوعت و گردن بطوق بندگی و اطاعت در نیاورد لشکر فیروزی اثر از دست راست امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و الله داد و از دست چپ

(۱) در دو کتاب نچایش ، پنجشنبه بیست و هفتم دیده شد ۰

امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکوتمور و دیگر امراء بی توقف روی جلادت بتسخیر شهر نهادند و بحمله اول و صدمه نخست شهربند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان بقتل آمدند و بآب تیغ شعلهٔ حیات بسی ازان خاکساران بادپیما فرونشست و غنیمت فراوان بدست استیلای سپاه کشورستان افتاد و هم دران دم امرای تومان و قوشونات به پیرامن قلعه درآمدند و بآهنگ محاصره چپرها بسته دست شجاعت بجنگ برگشادند و راو دولچین با بهادران هند برد رقلعه ایستاده بود و مقابله و مقاتله را آماده گشته از امرای امیرزاده شاهرخ امیرسلیمان شاه و سید خواجه و جهان ملک حمله بردند و سید خواجه شمشیر رسانید و جهان ملک نیز چندبار حمله کرده کوششهای مردانه نمود و دلاوران عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بصدای آوای برغو و کره نای و خروش کورگه و کوس بجوش درآمده صدمات مردانه متعاقب گردانیدند و چون نزدیک شد که قلعه را بغلبه و قهر بکشایند سیلاب رعب و بیم درخانه قرار و تمکین راو دولچین افتاد و از سر عجز و اضطراب آغاز شفاعت و خواهش گری نهاد و سیدی را بحضرت صاحب قران فرستاد و درخواست کرد که آنروز او را امان بخشند تا روز دیگر کمربندگی بسته بدرگاه عالم پناه آید مراحم پادشاهانه

ملاحظه جانب فرستاده که از منتسبان دودمان رسالت بود فرموده ملتمس او را مبذول داشت و لشکر مظفر لوا را از جنگ منع نموده از در حصار بازگشت و از شهر بیرون فرموده در سایه حفظ و تایید پروردگار فرود آمد و چون روز دیگر راو دولجین بعهد خود وفا ننمود و بیرون نیامد فرمان اعلی *

* مصراع * * که بُدْ نسخهٔ از قضا در مضا *

بصدور پیوست که هریک از امراء در مقابل خود نقب فرو برده بزیر دیوار قلعه رسانند بر حسب فرموده بحفر نقب مشغول شدند و هرچند از بالای قلعه آتش و سنگ و ناوک و خدنگ بر لشکریان می باریدند پنداشتی بر سر آن دلاوران گل افشان می کردند راو دولجین و کلانتران اتباعش چون آن حال مشاهده نمودند آتش دهشت در نهاد شان افتاده دود حیرت از سر بر آمد و غلبه خوف و هراس اساس تجلد ایشانرا از هم فرو ریخت مضطر و مضطرب بسر برجها بر آمدند و تضرع و زاري را وسیله نجات و رستگاري ساختند و بزبان مسکنت و بیچارگي عرضه داشتند که حد خود شناختیم و از سر صدق و راستي قدم در جاده خدمت گاري و طاعت گذاري مي نهیم و از مرحمت پادشاهانه امیدواریم که صحیفه گناه و خطای ما بندگان را رقم عفو کشیده بجان امان بخشند صاحب قران دادگستر بحکم العفو زکوة الظفر حاجت ایشان را بحسن

قبول تلقي فرمود و راو دولجيين درآخر همان روز پسر خود
را نايب همراه كرده با جانوران و اسپان تازي بدرگاه
خلافت پناه فرستاد عاطفت پادشاهانه پسر او را بتشريف
خاص و جامه زربفت و كمر شمشير زرنگار نوازش فرمود و باز
فرستاد پشت استظهار قوي گشته و دست اميد بدامن مراد
پيوسته روز جمعه بيست و هشتم ماه چاشتگاه راو دولجيين از
حصار بيرون آمد و شيخ سعدالدين اجودني با او بود و بر آستان
سلطنت آشيان كه سجده گاه سرافرازان روی زمين و بوسه گاه
سلاطين جمشيد تمكين بود روی نياز ماليده بسعادت بساط بوس
استسعاد يافت و جانوران خوب و سه تقوز اسپ با زين
زر برسم پيشكش بعرض رسانيد عنايت پادشاهانه شامل حال
او شد و بجامهای طلادوز و كمرزر و تاج بلند پايه و سرافراز
گشت و چون جمعی كثير از مواضع آن ممالك بتخصيص اهالي
ديپالپور و اجودن از مهابت شكوه رايت كشوركشای گريخته
دران قلعه جمع شده بودند امير سليمان شاه و امير الله داد
برحسب فرمان بضبط دروازه قلعه مشغول شدند و شنبه
بيست و نهم مردم اطراف راكه آنجا گرد شده بودند بلشكر
گاه ظفرپناه حاضر گردانيدند و طايفه طايفه را بمعتمدان
سپردند و قريب سيصد اسپ تازي بيرون آوردند و همت
ملكانه مجموع را بامراء و بهادران بخشيد و چون اهالي

دیپالپور مسافر کابلی را با هزار کس از سپاه امیر زاده پیر محمد بغدر کشته بودند پانصد مرد ایشان را بتیغ خون آشام انتقام بگذرانیدند وزن و فرزند ایشانرا برده کردند و مردم آجودن را که از بدنیتی و بی دولتی روی از رایت ظفر پیکر برتافته بودند و گریخته بعضی را بیساساق رسانیدند و چندی را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج کردند آری عطیهٔ طالع حضرت صاحب قرانی غلط کنتم فضل ربانی و تایید صمدانی مقتضی آن بود که هر آفریده که یک سر موی پای از جادهٔ متابعت آنحضرت سپهر مکنت فراتر نهد البته از دست قهر سپاه ظفر پناهش از پای در آید و سر بباد دهد و هر که نه از سر صدق دست اخلاص بدامن اقبال بی انتقالش زند سراسیمه در زیر دست و پای مراکب مواکب کواکب شمارش با خاک یکسان گردد *

* بیت *

* بس پیل مست را که نهیبش فرو شکست *
* بس شیر شرزه که شکوهش شکار کرد *
* هر کس کزو نشست غباری بخاطرش *
* در حال گردش فلکش خاکسار کرد معطای

و کمال الدین برادر او دولتچین و پسر او چون حسب فرمان سپاه کشورستان نسبت با مجرمان و کذا شان را تحسن

نمودند توهمي بی جایگاه بخود راه دادند و از غایت خوف و دهشت سررشته صواب از دست عقل صلاح اندیش ایشان برفت و از فحوای نصیحت سودای * * بیت *

* دامن دولت جاوید و گریبان امید *
* حیف باشد که بگیرند و دگربگذارند *

غافل مانده روز یکشنبه سلخ صفر با وجود آنکه راود ولجین در معسکر همایون بود باندیشهٔ باطل دروازه قلعه ببستند و در بلا و عنا بروی حال خود بازکشادند و راو دولجین بدین سبب دربند افتاد و شعله خشم حضرت صاحبقران اشتعال یافته * * بیت *

بفرمود تا لشکر نامدار * درآیند پیرامن آن حصار ببازوی دولت خرابش کنند * ز سیلاب خون غرق آبش کنند

عساکر منصور چون سعد غیور بجوش و خروش درآمده بحفر نقب و تخریب سور مشغول شدند و اهل قلعه بیقین دانستند که مقاومت با آن گروه گردون شکوه از حیز قدرت و مکنت ایشان بیرونست و اگر دران بی باکي اصرار نمایند و آفتاب بقای حصار از مغرب قهر برآید و در توبه بسته ماند و امید از کاخ ظفر و نجات بکلي گسسته گردد براد رو پسر راود ولجین از سپردند و فرسیچارگي بیرون آمدند وروی ندامت بر خاک ملکانه مجروح را زبان تضرع بپوزش و استغفار برکشادند

وکلیدهای دروازه به بندگان درگاه سپردند و روز دوشنبه غره ربیع الاول از امراء امیرشیخ نورالدین و الله داد جهت درست کردن مال امانی باندرون قلعه رفتند و رایان آنجا از تیره رائی روشن دلانه و یکجهتانه در پذیرفتن مال امان و ادا کردن وجه پیش نیامدند و از راستی که بگواهی مهر مبارک پادشاهی سبب رستگاریست انحراف جستند و درمیان ایشان گبران و گمراهان بسیار بودند آغاز مخالفت و عصیان کردند و قضیه بخشونت و پیکار انجامید * مصراع *

واول النار جمر ثم تشتعل و چون باد این خبر بساحه ضمیر منیر خاقان جهانگیر وزید زبانه آتش خشم بالا کشید و فرمان قضاجریان نفاذ یافت که آن خاکساران را بتیغ آبدار گذرانیده دمار از روزگار کفار فجار و گرد استیصال از دیار آن منافقان بی اعتبار برآورند سپاه ظفرپناه از تمام اطراف و جوانب قلعه کمندها و طنابها برکنگره حصار انداخته ببالا برآمدند اهل حصار آنچه گبران بودند بر وفق اشارت یخربون بیوتهم بایدیهم زن و فرزند و مال خود را آتش زده بسوختند و قومیکه دعوی مسلمانی می کردند زن و فرزند را گوسفندوار سربریدند و هردو طایفه اتفاق نموده آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال کردند گروهی قوی هیکل سنگین دل آهنین جگر و حشمی سراسر [illegible]

و دریای ضلالت را پلنگ و نهنگ * * بیت *

همه تند و کینه کش و تیز چنگ * به نیروی شیر و لجاج پلنگ
چو عفریتی از بهر خون آمده * ز دهلیز دوزخ برون آمده

و از لشکر اسلام * * نظم *

* سپاهی بهیبت چو امواج دریا *
* گروهی بکثرت چو اعداد اختر *
* نجسته همه عمر خویش از صف جنگ *
* جدائي چو اعراض لازم ز جوهر *

بر حسب فرموده در قلعه ریختند و تیغ جهاد آخته و غلغه تکبیر و تهلیل در خم چرخ اثیر انداخته بآن گمراهان در آویختند و جنگی عظیم واقع شد چنانچه بسی از غازیان دولتمند بسعادت شهادت فایز شدند و بعضی زخمدار گشتند و امیر شیخ نورالدین را که بعزم جهاد کمر اجتهاد بسته پیاده بشهر در آمده و دست جلادت بغزا کشاده بود و یکی (۱) از بهادران ایشان را بزخم تیغ از پای در آورده جماعتی گبران با شمشیرهای کشیده در میان گرفته بودند و نزدیک بود که دستگیر کنند اوزون مزید بغدادي و فیروز سیستاني باتفاق حمله کردند و چند کس ازان بی دینان را بتیغ آبدار بر خاک هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را ازان ورطه بیرون

---

(۱) در بعض نسخه بجای یکی (بسی) است *

آوردند و آخرالامر نسیم نصـــرت که مجاهدان غازی را بر حسب وعده الهی مقرر و مدّخر است از مهبّ تاییـــد وزیدن گرفت و صبح فیــروزی از مطلع نصر من تشاء و انت العزیز الرحیم دمیدن آغاز نهاد و لشکـــر اسلام غالب گشته ده هزار مرد از شدهٔ ان دیو نژاد عفریت نهاد را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از تن کشتگان و خون آن روز بر گشتگان تمام آن خطه را کوه و دریا گردانیدند و آتش در خانها و بناهای شهر و قلعه انداختند و مجموع عمارات را خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند و آن دیار از صرصر قهر و انتقام لشکـــر اسلام ست کان لم تغـــن بالامس گرفته نوعی شد که پنداشتی هیچ متنفـــس هرگز دران ناحیـــه نبوده و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هی ظالمـــة ان اخذه الیـــم شدید و از غنایم آنچه دران قلعه بدست آمد از زر و نقره و اسپ و رخت عاطفت حضرت صاحب قران همه را بر لشکریان بخش فرمود و زخم داران را بمراحم مراحم پادشاهانه نوازش فرمود و آوزون مزید و فیروز را که در معاونت امیر شیخ نورالدین کوششهای مردانه کرده بودند و در مقام سربازی پای داشته دست بردهای دلیرانه نموده بعنایت و تربیت

اختصاص بخشید و تشریف انعام ارزانی داشت *

گفتار در توجه رایت کشورستانی از بطنیر بصوب سرسطی و فتح آباد و اهرونی

چون تمام آن شهر و کدام شهر ویرانه زیر و زبرکرده که تند باد قهر از جیفه کشتگان آگنده بود و هوا از مجاورت مردار بسیار متغیر و گنده حضرت صاحب قران چهارشنبه سیوم ماه ازان محل نهضت فرمود وپرچم رایت فتح آیت شانه زده مشاطه ظفر و جیش مظفرلوای کشورکشای را جنود سعود آسمانی طلیعه و راهبر و چهارده کروه راه رفته موضعی که آنرا کناره حوض آب خوانند مخیم نزول همایون گشت و روز پنجشنبه چهارم ماه ازان محل بسعادت روان شده بقلعه فیروزه رسید و بفیروزی ازانجا گذشته هم دران روز شهر سرسطي را ازغبار موکب ظفر قرین آذین بستند و اهالي آن شهربیشتر بی دینان بودند و خوك درخانهای خود نگاه میداشتند و گوشتش مي خوردند واز آوازۀ وصول رایت نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهررا گذاشته فوجی ازعساکر گردون مآثر از عقب ایشان بشتافتند و بسیاری ازان گمراهان را دریافته با ایشان محاربه کردند و برحسب فرموده اقتلوهم حیث ثقفتموهم بتیغ جهاد

بگذرانیدند و هرچه همراه داشتند از اسپان و دیگر اسباب و اموال در تحت ضبط آورده همه سالم و غانم بازگشتند مگر عادل فراش که دران جنگ بعز شهادت فایز شد و در زمرهٔ یرزقون فرحین بما آتیهم الله انخراط یافت حضرت صاحبقران یکروز در شهر سرسطي اقامت فرمود و روز دیگر بسعادت ازانجا نهضت نموده هزده کروه مسافت قطع کرده بحوالي قلعه فتح آباد فرود آمد عنایت ازلي در سکون و انتقال شامل احوال و لطف لم یزلي در نزول و ارتحال کافل نظم امور دولت و اقبال و مردم فتح آباد هم باغوای غول ضلالت ازطریق قویم و سمت مستقیم عدول جسته روی ادبار به بیابان فرار نهاده بودند و غیبت نموده طایفهٔ از سپاه ظفرپنــاه در پی ایشــان روان شدند وبسی ازان سرگشتگان را بدست قهر ازپای درآوردند و چهارپایان و ذخایر و علایق را از سر تسلط و استیلاء بدست آورده مراجعت کردند و روز یکشنبه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار از فتح آباد بفیروزي روان شد و از قلعه رجب گذشته سایه وصول بر حوالي قلعه اهروني انداخت و چون دران موضع هیچ کاردان صواب اندیش نبود که برسم استقبال پیش آمده خاک ساحه بارگاه عالم پناه را سرمه دیدهٔ دولت سازد تا نیّر عاطفت پادشاهانه پرتو حمــایت برحال مردم آن دیار

اندازه اهالي آنجا از صدمات عساکر گردون مآثر بعضی طعمه تیغ آبدار گشتند وبعضی درقید اسارگرفتـــار شدند ولشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و عمارات را آتش زدند ودران محل جز توده چند خاکستر اثری نماند و روز دوشنبه هشتـــم ماه سپاه ظفرپناه ازقریه اهروني برهنموني تایید ذوالجلال عزیمت ساختند و درصحرای قریه توهنه لواء دولت واقبال برافراختند ودران حدود ازقومی که ایشان را جتان گویند گروهی انبوه از دیرگاه باز استیلاء یافته بودند وعنان بی‌باکي ازجاده سداد وراستي برتافته و دست شر وفساد بدزدي وراه‌زني کشاده راه برآینده وررونده بسته بودند وپای طغیان ازحدّ مسلماني بیرون نهاده کاروانیـــان را بانواع ایذا ازقتل ونهب تعرض مي نمودند وچون آن ناحیه ازانوارماهچه رایت فتح آیت روشني یافت آن تاریکان[(۱)] گمراه ازبیم درمیان بیشها خزیدند وکشف وارسردرحجاب تواري کشیدند واکثرآن بیشهاني شکربود فرمان قضا جریان نفاذ یافت واز سپاه ظفرپناه یک قوشون باتوکل هندوی قرقره ومولانا ناصرالدین عمر تاخت کردند وازپی آن دزدان رفته قریب دویست کس را بقتل آوردند وچهارپایان ایشان را گرفته وجمعی را اسیر

(۱) دردونسخه بجای تاریکان (نابکاران) دیده شد *

کرده بمعسکر همایون پیوستند *

گفتار در ایلغار فرمودن صاحب قران کامگار و قلع و قمع جتان مفسد بد کردار

چون همت عالی نهمت حضرت صاحب‌قران بقلع و قمع مفسدان و ناراستان و ایمنی راهها و سلامت مسافران مصروف بود روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول از توهفه نهضت فرمود و اغرق را با غنایم و اثقال که جمع آمده بود در عهده اهتمام امیرسلیمان شاه بطرف سامانه روانه داشت و او هم دران روز از قلعه سونگ گذشته نزول کرد حضرت اعلی بعزم استیصال جتان که در بیابانها و بیشها پنهان شده بودند ایلغار فرمود و دران روز از جتان دیو سیرت عفریت نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ فتنه سوز لشکریان فیروز روز بر خاک هلاک افتادند و زن و فرزند ایشان را اسیر کرده اموال و چهارپایان را تاراج کردند و مادهٔ شر و فساد آن شریران که از مدتی مدید باز چابک رو نسیم از ان حدود بترس و بیم می گذشت بکلی منقطع گشت * * نظم *

* ز یمن دولت صاحب قران دین پرور *
* که داشت حشمت جمشید و رای اسکندر *
* مبارزان مجاهد بضرب تیغ جهاد *
* از ان حدود بکندند بیخ فتنه و شر *

ودران نواحي جماعتي از سادات که رايات جلالت آيات قدرشان بپراچم تراجم قل لا اسالکم آراسته است دردیهي مقام داشتند و بدلالت توفيق روی اميد ببارگاه خلافت پناه آوردند و بعز تقبيل انامل کريمه که نوک خامه جف القلم برنگين تمکينش فحوای * * نظم *

* هر در که سعادت زعنايت بکشايد *
* مفتاح فتوحش سرانگشت تو باشد *
* درخاتمت خاتم جمشيد بخيراست *
* آنست نشانش که در انگشت تو باشد *

نگاشته بود استسعاد يافتند عاطفت حضرت صاحبقران که سجيه همايونش از صدق نيت و حسن اعتقاد بر مودت وولای عترت طاهره نبوی (عليه و عليهم الصلوة والسلام) مجبول بود مقدم ايشان را باعزاز و اکرام تلقي فرمود و رياض اماني و آمال ايشان را بزلال ترحيب و اجلال سرسبز و شاداب داشت و همه را سرتا پای جامهای گرانمايه عطا فرموده قامت حال شان را بخلعت مکرمت و افضال اعتدال سرو سهي بخشيد و داروغه گماشت که ايشان را از تعـرض سپاه ذره شمار آفتاب آثار صيانت نمايد و روز چهار شنبه دهم ماه امير سليمـــان شاه با کوچهـــا که در نواحي مانك[1] بود

---

(۱) در سه نسخه بجای مانك (مونک) دیده شده *

به نزدیک شهر سامانه نقل کردند و آن شب آنجا بودند و روز پنجشنبه یازدهم بکنار آب کهکر رسیدند و رایت نصرت شعار که از توهنه جهت استیصال جتان ایلغار فرموده بود آن روز برگشتگان در کنار آب کهکر که قریب بسامانه بودند بدیشان پیوست و چهار روز برای انتظار وصول اغرق بزرگ دران یورت توقف نمود و دوشنبه پانزدهم ماه ازان محل نهضت نموده حوالی پل کوپله مخیم نزول همایون گشت و امراء و لشکریان جرنغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغی بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امرای دست چپ که در مرغزار کابل براهی که تعیین رفته بود بر حسب فرمان روان شده بودند و دران راه هر جا که بشهر و قلعه مخالف رسیده بودند همه را فتح کرده و اهالی آن را مقهور ساخته و تاراج کرده درین روز بموکب ظفر قرین پیوستند و روز سه شنبه شانزدهم ازانجا کوچ کرده و از پل کوپله گذشته آن طرف پل مرکز رایات نصرت آیات گشت و اغرق بزرگ و باقی لشکر از راه دیبال پور می آمدند و ضبط آن بعهده شجاعت و صرامت امیرشاه ملک بود دران روز بمعسکر همایون ملحق شدند و روز چهار شنبه هفدهم دران منزل توقف افتاد و روز پنجشنبه هژدهم از کنار پل کوپله

بسعادت و اقبال روان شده و پنج کروه راه رفته حوالي قول بکران مضرب خیام نزول ساختند و روز جمعه نوزدهم ازانجا کوچ کرده بقریه کتیل رسیدند و مسافت میان سامانه و کتیل هفده کروه بود که پنج فرسخ شرعي باشد و دو میل *

گفتار در صدور فرمان واجب الامتثال بروان شدن سپاه ظفر پناه برسم یسال

چون شاهزادگان و امراء و لشکریان که برحسب فرمان هر فوجي براهي متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند و بموکب همایون پیوستند چنانکه گفته شد درین محل حکم قضا مضا نفاذ یافت و تمام امراء میمنه و میسره هر یک بمورچل خود بتوره روان شدند در برنغار امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و یادگار برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیرمضراب و قماری و تمورخواجه آقبوغا و دیگر امراء و در جرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ ایکوتمور و سونجک بهادر و دیگر امراء و در قول تومان سان سیز و تومان کلان و امیر الله داد و علي سلطان تواجي و باقي تومانات و امراء قوشونات و باین نسق تا بیست کروه مسافت که شش فرسخ شرعي باشد و دو میل بعرض یاسامشي (۱)

(۱) در بعض نسخه بجاي یا سامشي (یسال) دیده شد *

نموده بطرف دهلي روان شدند * * نظم *

سپاهي بکثرت فزون از قیاس * غبار سم اسپ شان بیم و یاس
ز غریدن کوس شان گاه رزم * بهول قیامت شدي چرخ جزم
همه تیغ مردي بکف بهردین * سنان آب داده بزهر آب کین
سر بخت شان راز توفیق ترک * ز بهر غزا دل نهاده بمرگ

و روز دوشنبه بیست و دوم ماه بقلعهٔ اسندي رسیدند و از کتیل تا اسندي هفت کروه است و مردم سامانه و کتیل و اسندي که بیشتر کیش مجوس داشتند همه را سابقهٔ شقاوت دامن گیر شده خانهای خود را سوخته بودند و بطرف دهلي گریخته چنانچه سپاه نصرت شعار دران دیار دیاري ندیدند و روز سه شنبه بیست و سیوم از حصار اسندي نهضت فرموده و شش کروه مسافت قطع نموده حصار تغلغ پور[۲] مرکز اعلام ظفر انجام لشکر اسلام گشت و اهالي آن حصار طایفهٔ از بی دینان ثنویه بودند که دیدهٔ بصیرت شان از اشراق نور توحید محروم مانده کائنات و حوادث را دو مبدأ اثبات کنند و آنرا یزدان و اهرمن گویند و بنور و ظلمت ازان تعبیر نمایند و هرچه از قبیل خیرات شناسند از یزدان دانند فساد و شرور که در مجاري امور عالم رو نماید باهرمن نسبت کنند و الحق ان لا

(۲) در سه نسخه بجای تغلق ... است و در بعض نسخه بجای تغلغ، تولوق دیده شد *

موثر فی الوجود الا الله القصه مقیمان آن حصار که
ایشانرا سالون می خوانند مجموع رو بگریز نهادند و عساکر
گردون مآثر بی توقف قلعه را آتش زدند و تمام سوخته ازان
اثرنگذاشتند و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رایت نصرت
پناه سایه وصول بشهـــر پانی پت انداخت و از تغلـــغ پور
تا پانی پت دوازده کروه است اهل پانی پت دست اضطرار
درد امن فرار زده سر عجز در گریبان اختفا کشیدند و دران
مقام هیچ متنفس پیدا نشد و دراندرون حصاریک انبار
گندم بود که از ده هزار من بسنگ بزرگ که عبـــارت از صد
و شصت هزار من شرعی باشد افزون آمد آنرا برلشکریان
بخش کردند و روز پنجشنبه بیست و پنجم ازانجا کوچ کرده
و شش کروه راه رفته برلب آب پانی پت فرود آمدند روز
جمعه بیست و ششم امراء برنغار و جونغار با سپاه فیروزی
شعار جبه پوشیده و جنگ را آماده گشته روان شدند عون
ربانی مقارن رایت ممالک آرای و سعـــادت آسمـــانی
رهنمای عساکر کشورکشای و روز شنبه بیست و هفتم فرمان
قضا جریان بنفاذ پیوست که امراء برنغار تا موضع جهان نمای
که عبارت از عمارتی است که سلطان فیروزشاه در دو فرسخی
دهلی بربالای کوهی ساخته و درد امن کوه آب جون که
دریائی روانست می گذرد تاخت کنند ایشان برحسب

فرمان از قریه کانهي گزین تا جهان نمای بتاختند و احشام
و صحرا نشینان آن ناحیه را کشته و اسیر کرده و غارتیده مظفر
و منصور و غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست و نهم
حضرت اعلی از مقابل قریه پانه بر آب جون عبور فرمود
و بجانب حصار لوني توجه نمود که علف زار دران طرف بود
و همان روز بقلعهٔ لوني رسیده فرود آمد و آن قلعهٔ درمیان
دو آب واقع است آب جون و آب هیکن و آن نهریست
بزرگ که سلطان فیروز شاه از آب کالیي بریده است و بقرب
فیروزآباد بآب جون متصل مي شود و پیشتر امیر جهانشاه
و امیر شاه ملک و امیرالله داد باشارت حکم قضا نفاذ بپای
این قلعه آمده بودند و میمون میشوم که حاکم آن قلعه بود
و ساکنان آنجا چون از دانش مایه و از سعادت پیرایه
نداشتند باقدام اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان
و عصیان سپرده بجنگ مشغول شدند و چون رایت فتح آیت
سایه وصول بران حصن انداخت شیخي که از پیر عقل ارشاد
یافته بیرون آمد و از سر صدق گردن انقیاد را بطوق عبودیت
بیاراست و دیگر سکان از گبران و نوکران ملوخان پای جهالت
از طریق ضلالت فرا تر نهادند و دست خسارت از جسارت
و بي باکي باز نداشتند امر واجب الامتثال باستیصال آن
زمره ضلال صادر شد و عساکر گردون مآثر روی جلادت و اقتدار

بفتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب نقب زده وقت نماز پیشین که هنگام رسیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت نماز پسین قلعه را بکشادند و بیشتر گبران در اندرون حصار خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند حضرت صاحب قران آن شب در بیرون حصار توقف فرمود روز سه شنبه سلخ ربیع الاول فرمان داد و از نوکران ملوخان و متوطنان آن قلعه هرکه بزیور اسلام متحلي بود جدا کردند و گبران بي دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند و تمام اهالي حصار را غارت کردند الا سادات که نور دیده عالمیان وسرور سینه اهل ایمان و ایقا نند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند و روز چهارشنبه غره ربیع الآخر حضرت صاحب قران براه نمونی اقبال سوار شد و بلب آب جون بمقابله جهان نمای فرود آمد تا گذارهای آب را بنظر احتیاط در آورده بنفس مبارك تفحص نماید و هنگام عصر بسعادت بازگشته در معسکر ظفر پناه فرود آمد و چون دهلي نزدیک بود جهت کیفیت وضع محاصره با شاهزادگان و امراء سنت استشارت مرعي داشت و رای بران قرار یافت که اول غله بسیار جهت علوفه عساکر نصرت شعار جمع آورده دران حصار ضبط نمایند و بعد ازان بمعونت تایید آسماني بمحاصره و فتح شهر گرایند و از برای امضاء این رای امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و

دیگر بندگان درگاه ازین یورت هم در غرهٔ ماه برحسب فرمان
روان شدند تا جانب جنوبی دهلی را تاخت کنند روز دیگر
خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر نشاط احتیاط عمارت جهان
نمای فرموده از سریر خلافت مصیر بمرکب فلک شکوه قمر
مصیر برآمد و با قریب هفت صد سوار جبه پوش سخت
کوش بدلالت سروش هوش روان شد و از آب جون گذشته
آن عمارت جهان نمای را بحقیقت جهان نمای ساخت و
و همانا سلطان فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود باین
معنی که عمارتش از حضور عالمی در دمی(۱) و جهانی در صورت
انسانی جهان نمای خواهد گشت * شعر *

و لیس من الله بمستنکر

ان یجمع العالم فی واحد

و حضرت صاحبقران گیتی ستانی بعد از تفرج جهان نمای
احتیاط فرمود که محل رزم و جدال و میدان محاربه و قتال
کجا مناسب تر افتد و علی سلطان تواجی و جدید بورلدای
که بقراولی رفته بودند باز آمدند و نایبی سلطان محمد سلف
را گرفته آورده و جنید دیگری را بعد از استفسار احوال و
و اخبار محمد سلف عرضهٔ تلف گشت و در اثنای این حال
ملوخان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت

(۱) در دو نسخه بجای ... آدمی ... *

پیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده بنزدیك جهان نمای رسید حضرت صاحب قران در کنف حفظ ربانی از آب بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان لشکر منصور سید خواجه و مبشر با سیصد مرد بمقابله و معارضهٔ منقلای ایشان مشغول گشته نبرد کنان تا بکنار آب بیامدند و در انجا نیران حرب و قتال اشتعال یافت حضرت صاحب قران سیونجک بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت سید خواجه مبادرت نمایند ایشان برحسب فرمان باد و قوشون چون باد از آب بگذشتند و بسید خواجه پیوستند وباتفاق حمله برده دست جلادت بتیر باران برکشادند مخالفان چون شیوهٔ شجاعت و دلاوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند نجات در فرار دانستند و در صدمهٔ نخست روی گریز بدهلی نهادند وچون حروف تهجی ازهم فرو ریختند و سید خواجه مرکب مردی پیش رانده بسنان آتشبار آبحیات آن باد پیمایان را بر خاک هلاک ریختن گرفت و بسی مردم ازیشان تلف شد و در حال گریز پیل جنگی بیفتاد و سقط شد و عقل دانشور از وقوع این اثر بطلوع آفتاب فتح و ظفر متیقن گشت چه رای صایب از گریه ابر آذاری بخندهٔ ریاض استدلال کند و بصیرت ثاقب از وزیدن نسیم بهاری بدمیدن روایح گلبرگ طربی انتقال نماید *

* بیت *

دیگر بندگان درگاه ازین یورت هم در غرهٔ ماه برحسب فرمان روان شدند تا جانب جنوبی دهلي را تاخت کنند روز دیگر خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر نشاط احتیاط عمارت جهان نمای فرموده از سریر خلافت مصیر بمرکب فلک شکوه قمر مصیر برآمد و با قریب هفت صد سوار جبه پوش سخت کوش بدلالت سروش هوش روان شد واز آب جون گذشته آن عمارت جهان نمای را بحقیقت جهان نمای ساخت و وهمانا سلطان فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود باین معني که عمارتش از حضور عالمي در دمی(۱) وجهانی در صورت انساني جهان نمای خواهد گشت * شعر *

و لیس من الله بمستنکر
ان یجمع العالم في واحد

و حضرت صاحبقران گیتي کشای بعد از تفرج جهان نمای احتیاط فرمود که محل رزم وجدال و میدان محاربه و قتال کجا مناسب تر افتد و علی سلطان تواجي و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند باز آمدند و علي سلطان محمد سلف را گرفته آورد و جنید دیگری را و بعد از استفسار احوال واخبار محمد سلف عرضه تلف گشت و در اثنای [illegible] این حال ملوخان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده [illegible] و بیست و هفت

(۱) در دو نسخه بجای دمی (آدمی) [illegible]

پیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده بنزدیك جهان نمای رسید حضرت صاحب قران در کنف حفظ ربانی از آب بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان لشکر منصور سید خواجه و مبشر با سیصد مرد بمقابله و معارضه منقلای ایشان مشغول گشته نبرد کنان تا بکنار آب بیامدند و درانجا نیران حرب و قتال اشتعال یافت حضرت صاحب قران سیونجك بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت سید خواجه مبادرت نمایند ایشان برحسب فرمان باد و قوشون چون باد از آب بگذشتند و بسید خواجه پیوستند و باتفاق حمله برده دست جلادت بتیر باران برکشادند مخالفان چون شیوه شجاعت و دلاوری سپاه ظفرپناه مشاهده نمودند نجات در فرار دانستند و در صدمهٔ نخست روی گریز بدهلی نهادند وچون حروف تهجی ازهم فرو ریختند و سید خواجه مرکب مردی پیش رانده بسنان آتشبار آبحیات آن باد پیمایان را بر خاک هلاک ریختن گرفت و بسی مردم ازیشان تلف شد و در حال گریز پیل جنگی بیفتاد و سقط شد و عقل دانشور از وقوع این اثر بطلوع آفتاب فتح و ظفر متیقن گشت چه رای صایب از گریه ابر آذاری بخنده ریاض استدلال کند و بصیرت ثاقب از وزیدن نسیم بهاری بدمیدن روایح گلبرگ طری انتقال نماید * بیت *

* بکاری که اقبال یاری دهد *
* از اول اساسش بخوبي نهد *
* چو اول قدم خصم یابد گزند *
* بنصرت دهد مژده بخت بلند *

گفتار در نقل کردن رایت نصرت شعار بجانب شرقي قلعه لوني و قتل اسیران کفار که در اردوي کیهان پوی جمع آمده بودند

در روز جمعه سیوم ربیع الثاني رایت فتح آیت از مقابل جهان نمای که سبق ذکر یافته نهضت فرمود و جانب شرقي قلعه لوني مضرب خیام نزول فرخنده گشت قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراشته شد و دران یورت شاهزادگان بزرگوار و امرای نامدار و سرداران قوشونات که بتاخت رفته بودند مجموع درپایه سریر اعلی حاضر آمدند و خاك ساحه درگاه عالم پناه توتیای دیده دولت ساختند وحضرت صاحب قران با آنکه درامور سلطنت و جهانباني و مصالح رزم آزمائي و کشورستاني موید من عند الله بود بنفس مبارک در چندان مصاف و معرکه و جنگگاه حاضرشده بود که هیچ سردار سپاهي پیشه را دست نداده باشد تا بپادشاهان ذوشوکت چه افتد لاجرم

دران مجمع خاص و انجمن مشحون باعاظم اماجد و خواص زبان مبارك كه ترجمان ملهم دولت بود بركشود و بعبارتي كه جانها نثار آن سزد تورة و ياساق سلاطين قديم در غمرات معارك وحروب ادا فرمود و قواعد نبرد آزمائي و صف شكني و رسوم تيغ گذاري و دشمن فكني گذارش نمود و قانون حمله بردن و بلُجّه درياى وغا در رفتن و طريق كوشش نمودن و از گرداب هيجا بيرون آمدن و جميع آداب پيكار و شرايط رزم و كارزار بنوعي درسلك بيان كشيد كه اگرروزگار سمع داشتي اصغا نمودي و برجان نگاشتي و تعيين فرمود كه هر كسي در برنغار و جرنغار و هراول وقول دركدام مقام بايستد و چگونه عنان درعنان يكديگر پيوندد و حمله مخالفان و معارضان را چگونه رد كنند حاضران جمله گوش هوش را از استماع آن كلمات حكمت سمات كه دعوي - كلام الملوك ملوك الكلام - ازان مبرهن مي شد پرلؤلؤى شاهوار ساختند و زمين عبوديت بلب ادب بوسيده زبان اخلاص بدعا بر كشادند *

* نظم *

* درخشنده تيغت عدوسوز باد *

* دُرَفش و سِنان از تو فيروز باد *

* ستاره روش بر رضايت كند *

* فلك بر سر و ديده جايت كند *

* سر سرکشـــان زیر پای تو باد *

* همه ورد اختر ثنـای تو باد *

و در همان روز امیرجهان شاه و دیگر امراء بعرض همایون رسانیدند که از لب آب سند تا باین منزل کم و بیش صد هزار هندوی بی دین از گبر و بت پرست اسیر گشته اند و در معسکر ظفرپنـــاه جمع آمده مبادا که روز جنگ با هالی دهلي میل نمایند وهجوم کرده بایشان پیوندند و برحسب اتفاق آن روز که ملوخان با لشکر و پیلان بیرون آمده بودند آثار بشاشت و خرمي در ایشان ظاهر شده بود و این معني را نیز معروض داشتند بنابرین یرلیغ قضا نفاذ بصدور پیوست که مجموع هندوان که در دست لشکریانند بقتل آورند و هر کس که در امتثـــال این امر تاخیرو تهاون روا دارد او را بکشند وزن و بچه و مالش ازان آن کس باشد که تقصیـــر او را بعرض رساند برحسب فرموده بروایت اقل صدهزار هندوی بی دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند ازان جمله مولانا ناصرالدین عمر که یکی از زمره ارباب عمایم بود پانزده هندو در خیل داشت و هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود دران روز امتثال فرماني را هرپانزده را طعمه شمشیرغزا ساخت وحکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از هر ده نفریک نفردران یورت توقف نموده زن و فرزند هندوان

و ستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند وبعد ازان عزیمت طرف شهر تصمیم پذیرفت و پیشین همان روز کوچ کرده بکنار آب جون فرود آمد جماعت منجمان و اختر شناسان در باب اوضاع فلکی پوشیده بحثی میکردند و از انظار سعد و نحس کواکب سخنی میراندند حضرت صاحب قران پاک اعتقاد از قضیه (اهل التنزیه و التقدیس لا یومنون بالتثلیث و التسدیس) علامات نجومی را اعتبار ننهاده دست توکل بعروه عنایت پروردگاری زد که این سقف فیروزه فام آسمانی و آن چراغهای رخشندهٔ نورانی افراخته و افروخته قدرت بی علت اوست تعالی و تقدس *   * بیت *

* ز سعد و نحس کواکب مدان تو راحت و رنج *
* که غرقه اند همـــه همچـــو ما درین دریا[1]

و لا غرو حضرت صاحب قران که مظهر آثار قدرت قادر قدیم باشد از مقارنه سعدین و نحسین غم و شادی بخاطر خطیر راه ندهد و همایون ذاتی که از یمن وجود مبارکش ناهید بزم دولت ساز بهجت و اهتزاز نوازد و خورشید اوج ملک و ملت در فروه شرف و رفعت رایات افتخار و مباهات افرازد چگونه از اندیشه اثر نظر اختر معظمات مهمات را در عقدهٔ تعویق اندازد *   * نظم *

---

(۱) در بعض نسخه بجای دریا (غرقاب) دیده شد *

* رایت و رای شریفش تا زعدل افگنده اند *
* نور بر چرخ بلنــد و سایه بر هر خراب *
* روشنان سقف گردون فارغند از احتراق *
* ساکنان ربع مسکون ایمن اند از اضطراب *

روز دیگر وقت صباح که هنگام فوز و نجاح است آن حضرت بعد نماز بامداد وفراغ از ادای وظایف اوراد بمنشور ربانی وکلام سبحانی که لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه اولا جهت رفتن بشهر دهلي مصحف مجید بفال بکشاد و این آیت از سوره یونس بر آمد انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل النــاس والانعـام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیهـا اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون فحوای ترجمه ظاهر این آیت کریمه آنست که مثل زندگانی این جهان همچو آب بارانست که آمیخته شود بوی رستنیهای زمین از انها که آدمیــان و حیوان خورند تا چون فراگیرد زمین پوششهای رنگین و آراسته گردد و گمان برند اهل آن که غله و میوه ازان مي توانند گرفت و منفعت

ازان خواهند یافت برسد بآن حکم ما شبی یا روزی و آن رستنیها را هیچ سازد و نیست گرداند چنانکه پنداری دیروز نبود و هم چنین مبین و مفصل می سازیم آیات و علامات را از برای قومی که فکر کنند و اندیشه نمایند در بدایع و صنایع افریدگار - جل و علا - و چون نیت درین فال حال شهر بود و اهالي آن برآمدن این آیت دلیلی باشد روشن بزوال اقبال مخالفان و نقصان و خسران ایشان و با زینت ملوخان که رزمه سپاه و پشت و پناه کشور هند بود تفاول فرمود و این آیت ازسورهٔ نحل برآمد ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون باری - تبارک و تعالی - درین آیت مثل زده کافر و مومن را بحال بندهٔ زرخریدهٔ عاجز که قادر نباشد برهیچ چیز و آزاد مردی که از فضل خدای تعالی رزقی فراخ و بهرهٔ تمام یافته باشد و آنرا پنهان و آشکارا نفقه کند و بخشش نماید هرگز برابر یکدیگر باشند ازین دو فال خجسته که بغـــایت مناسب و موافق حال افتاد سرّ اعجاز قرانی و کمال لطف و عنایت ربانی نسبت با حضرت صاحب قرانی بظهور پیوست ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب حضرت صاحب قران صاحب

تایید اعتماد بر فال قرآن مجید کرده روز یکشنبه پنجم ماه مذکور از کنار آب جُون بعون الهي سوار شد و از آب گذشته دیگر طرف آب معسکر ظفر مآب گشت لشکریان رعایت حزم را خندقی فرو بردند متصل به پشته که آنرا پشته بهالي خوانند و از شاخ درخت وچپر حصار ساختند و در پیش خندق گاومیشان را گردن و پای درهم بستند و در پس چپر خیمها برافراختند و شتران بخوابانیدند *

گفتار در رزم حضرت صاحب قران با سلطان محمود والي هندوستان و ظفریافتن برایشان

از پرتو آفتاب هدایت انتساب وحي آسماني که از آسمان معاني نص ومن یهاجر في سبیل الله یجد في الارض مراغما کثیرا وسعة برساحت ادراک واقفان اسرار تنزیل مي تابد و بر پیشگاه ضمیر منیر مستفشقان ازهار تاویل مي افتد روشن است که هرموفق سعادت مند که از براي رضاي خداي بي همتا - سبحانه وتعالی - مرارت مهاجرت اوطان بر حلاوت مواصلت أَحِبَّة وخُلّان اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد و درراه نیکو بندگي درگاه إله (جل وعلا) تلخي تعب و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالي جناب شیرین ساخته درمواقف هول و خطر از بیم جان

و خوف سر نیندیشد هر آینه در مغانم وابتغوا من فضل الله به بسي غنایم از عظایم فتوحات دنیوي و کرایم مدخرات مثوبات اخروی فایز گردد * بیت *

* هر کو بگام صدق درین ره روان شود *
* بر منتهای همت خود کامران شود *

بتخصیص که قبله نیت از صفای طویّت افضلِ اعمال واشقِّ عبادات باشد و مسرح انظار قصد و اهتمام در حرکت و آرام مجرد انتظام در سلک مخاطبان تومنون بالله و رسوله وتجاهدون في سبيل الله باموالکم و انفسکم بود و از نظایر این سیاق آنست که چون صاحبقران موید دین پرور برو فق مضمون * نظم *

* بگیر قبضهٔ شمشیرِ عدل و جنبش کن *
* بر آبگرد همه هند پادشاه آسا *
* هر آنکه اشهد ان لا اله الا الله *
* نگوید از تنِ اوکن سرش به تیغ جدا *

روی همت بلند بنیت غزا و جهاد بصوب ممالك هند و ستان نهاد و بهر دیار که رسید جنود فتح و ظفر باستقبال مواکب همایونش استعجال نمود چنانچه شرح داده شد بسي بلاد و قلاع را مسخر فرموده از خبث وجود کفار فجار و بي دینان بدکردار پاك ساخت و در هفتم ربیع الثاني روز سه شنبه

که برقیعهٔ[1] حکمت فاطر السموات والارض — عظم سلطانهٔ آنروز از میان ایام بکوکب قوت وقهر و انتقـــام یعنی ترك حصار فیروزه فام بهرام خون آشام منسوب است علی الصباح که بفوز و نجاح خاقان مشرقی انتساب آفتاب در معرکه سپهر رایت طلوع برافراخت و سپاه شاه سیاه چتر شب را هزیمت داده جهـان پناه گردون وکهنـه دهای دهر بوقلمـــون را از وحشت هندو نژادان ظلمات بعضها فوق بعض بپرداخت خورشید رای کشورکشای حضرت صاحبقـــرانی از مطلـــع تاییدات آسمانی برآمده پرتو التفات برقهر دشمن و ترتیب سپاه نصرت پناه انداخت و چه سپاه * * نظم *

* برعدد لشکـــرش وقوف ندادند *
* چهره کشـایفده یقین و گمان را *
* طاقت فوجی ازان کراست که طوفان *
* صد یک ازان بود وغوطه داد جهانرا *

و بسعادت و اقبال سوار شده صفوف عساکر نصرت قرین صفوف بعون خیر الناصرین برحسب اشارت اصابت شعار برنغار از فرشکوه شاهزاده کامگار پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیرسلیمان شاه و امیر مضراب و قماری و تمور خواجه آقبوغا و دیگر نوییئان زینت پذیرفت * * بیت *

---

(۱) در سه نسخه بجای برقیعه (بدقیقه) دیده شد *

چو خسرو صف میمنه ساز کرد * ز تیغ اژدها را دهن باز کرد

و جرنغار از وفور شوکت امیرزادهٔ سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر امراء آرایش یافت * * بیت *

* صف میسره هم بیاراست چست *
* یکی کوه گفتی ز پولاد رست *

و هراول بصرامت و شهامت امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد و سایر امراء انتظام گرفت * * بیت *

* هراول چنان کرد آن پیشگاه *
* که در حیرت افتاد ازان مهر و ماه *

و ماهچه رایت نصرت آیت حضرت صاحب قران از اوج قلب (و القلب مستقر سلطان الروح) بطالع فرخنده بر آمده انوار فتح و فیروزي بر مفارق همگنان گسترد * * بیت *

ز قلبي که چون کوه پولاد بود * پناهنده را قلعه آباد بود

بعون صمداني لشکري آراسته گشت که تا جمشید خورشید شهسوار مضمار چهارم است و میدان آسمان جولان گاه شاه ماه و سپاه انجم چشم زمانه بر چنان انبوهي نیفتاده و سپاهي بآن کثرت و شجاعت روی جلادت بورزمگاهي ننهاده * بیت *

* فراوان سپه جمع شد پیش ازین *

* ندیده کسی لشکری بیش ازین *

وبدین نسق و ترتیب پیش راندند و از جانب سپاه مخالف
قلب مرکز رایت سلطان محمود نبیره سلطان فیروز شاه گشت
با ملو خان و میسره در اهتمام طغی خان بود و میر علی هوجه
و جماعتی از سروران کشور هند و میمنه در حیز ضبط ملک معین
الدین و ملک هاتی و سایر سپه سالاران آن سرزمین بدین
نسق و آیین صفها آراسته با ده هزار سوار مکمل کینه گذار و چهل
هزار پیادهٔ جنگی با اسباب و آلات حرب و پیکار روی مقابله
و مقاتله بکارزار آوردند و عمدهٔ استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود
که چون دریای خروشنده از باد سیاست بجوش آمده همه
را بسلاح و کجیم مرتب داشته و بر دندانهای ستون کردار
شان دشنهای زهر دار استوار کرده و بر پشت پشته مثال
هر یک از چوب تختهای محوط محکم ساخته و بر هر تختی
ازان چند ناوک افگن و چرخ انداز در مکمن کمین نشسته
و تخش داران و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان آماده جدال
و قتال ایستاده و با این همه معارضه با آن سپاه از سوار و پیاده
اگرچه اضعاف مضاعفه آن بودندی در نظر جلادت فوجی از
عساکر گردون مآثر وقعی چندان نداشت اما پیلان را دیگر
ندیده و از افواه و السنه شنیده که هیکل شان از صلابت
بحیثیتی است که تیر و شمشیر بران کارگر نیست و قوت شان

بمرتبه که مزیدی بران متصور نه درختان قوی را بباد حمله از بیخ برآرند و بناهای عالي را باشارت پهلو ویران سازند و هنگام کارزار بخرطوم ثعبان کردار اسپ را باسوار از زمین در ربایند و بهوا بر اندازند و از سماع این مبالغها که در بیشتر طباع مرکوز مي باشد دغدغه بخاطر بعضی لشکریان راه یافته بود چنانچه در وقت تعیین مواضع سروران واعیان مرحمت حضرت صاحب قران که در همه حال شامل احوال اهل علم وکمال بودی از جمعی علماء رفیع مقدار که ظفر کردار ملازم رکاب همایون آثار بودند مثل خواجه افضل پسر مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الحق والدین کشي و مولانا عبد الجبار پسر اقضی القضاة مولانا نعمان الدین خوارزمي بزبان اشفاق واشبال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود ایشان از دهشت آن سخنان که شنیده بودند بی اندیشه بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان دران محل که خواتین وعورات باشند و نه عجب * بیت *

* دران زمان که بود بیم جان شگفت مدار *
* بزیر چادر ناهید اگر خزد بهرام *

و چون حضرت صاحب قران آن دغدغه از لشکریان تفرس نمود برای اطمینان خواطر شرایط حزم مرعي داشته فرمان داد که از چپرها پیش صف لشکر حصاري سازند و در پیش آن

بحفر خندق قیام نمایند و در پیش خندق گاو میشانرا پهلوی هم
داشته گردنها و پایهای ایشانرا بچرم گاو برهم بندند و خارهای
خسک بزرگ از آهن ساخته بودند و تعیین رفته که پیادگان آنرا
نگاه دارند و چون پیلان حمله آورند در راه ایشان افشانند
وچون عنایت ازلی درهمه باب یاور صاحب قران کامیاب
بود پیش ازان آفتاب فتح و ظفر از مطالع اقبال بر آمد که اینها
بکار آید و دران حین که لشکر جانبین بهم نزدیک شدند صاحب
قران موید پاک اعتقاد درمیان لشکرگاه بدامن پشته بهالی
بربالای بلندیی سوار ایستاده بود و اوضاع اطراف وجوانب
را بنظر احتیاط درمی آورد و چون تلاقی طرفین مشاهده
فرمود چنانچه عادت سعادت آثار آن موید کامکار بود در
هر کارزار بقدم صدق پیاده شد وروی اخلاص و نیاز بدرگاه
پادشاه بی نیاز آورد و بتکبیر صدق نیت و صفای طویت عقد
نماز بسته بقیام توجه تام و قراءت کلام ملک علام و رکوع و خضوع
و سجود و خشوع وتشهد یقین و ایقان و سایر ارکان تسلیم و اذعان
دوگانه از برای یگانه حقیقی بگذارد و پیشانی مسکنت
و ابتذال برخاک تضرع و ابتهال نهاده از حضرت ذوالجلال
نصرت و اقبال طلبید واصلا سعی و کوشش خویش وکثرت اعوان
و انصار جلادت کیش را درمیان ندید * * نظم *

شه پاک دین درمقام نیاز * همی گفت با داور پاک راز

که ای برتر از معنی برتری * که داند ترا جز تو مدحت گری
همیشه رضای تو جویم بجان * براه ثنای تو پویم بجان
ندارم غروری بگنج و سپاه * ترا در همه کار دارم پناه
کرم کرده بارها با رهی * درین بار هم لطف کن گاهی
که جز تو ندارم امیدی بکس * کس بیکسانی بفریادرس

لاجرم بیتوقف میامن استجابت دعا قرین روزگار همایون آثار گشت و از غرایب اتفاقات که بعنایت بی غایت پروردگار وصفای ضمیر منیر صاحب قران سپهر اقتدار دران موقف رو نمود آن بود که چون آنحضرت بادای نماز و عرض نیاز مشغول بود بعضی امراء که درهراول بودند مثل امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد را در خاطر گذشت که اگر حضرت صاحبقران از لشکر قول برنغاررا و ما بندگان را مدد فرستد نشانه قوت دولت و بشارت فتح و نصرت باشد و چون آنحضرت از توجهی که داشت بپرداخت و روی دولت که از گلگونه خاک سجده گاه برافروخته بود باحوال لشکر منصور آورده فرمان داد که علی سلطان تواجی و از تومان رستم طغی بوغا که سان سیزده و در سلک لشکر قول انتظام یافته مرتب ایستاده بودند التون بخشی و بستری و موسی رکمال با قوشونات خود بمدد لشکر دست راست روند و جمعی دیگر از امراء قوشون را بمدد هراول فرستاد

وایشان را دست و دل قوي گشته بفتح و فیروزي جازم شدند و بی اندیشه بر مخالفان زدند و پیلان را با آن شکوه و هیبت گاو صفت زبون میراندند و از فر اقبال صاحب قران بی همال و برکت آن کرامت که اظهار فرمود همگنان را ازان معنی مایه استظهـــار و اقتدار افزود و آثار جلادت و مردی آن دلاوران در اقطار عالم اشتهار یافت و بتمادی روزگار آرایش اوراق لیل و نهار گشت و همان مثل شد که شیر شکار کند و طعمه دیگر جانوران باشد که در پناه حمایت او روزگار گذرانند *

* بیت *

اگر برفروزی زمه صد چراغ * ز خورشید باشد برو نام و داغ

وصورت حال و کیفیت آن محاربه و قتـــال چنـــان بود که *

* نظم *

* چو گشت از دو سو لشکر آراسته *
* جهـــانی به پرخاش برخاستـــه *
* یلان رایت کیـــن برافراختنـــد *
* کورگه زنان سورن انداختنـــد *
* ز غریدن کوس خالي دماغ *
* زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ *
* ز فریاد رویین خم از پشت پیل *
* تو گفتي جهان کوفت کوس رحیل *

* درای های هندی درآمد بجوش *
* ز ایوان کیوان گذشته خروش *
* بجنبش درآمد دو لشکر ز کین *
* ازان جنبش از جا برآمد زمین *
* روارو برآمد ز راه نبرد *
* هراسي درآمد بمردان مرد *
* ز پولاد پوشان لشکر شکن *
* تن کوه لرزید بر خویشتن *

قراولان ظفرقرین سونجک بهادر و سید خواجه بهادر والله داد و نصرت قماري و صاين تمور بهادر و محمد درویش و دیگر دلاوران چون سپاه مخالف را بدیدند از طرف برنغار درآمده کمین کردند و چون قراول دشمن پیش آمد وازیشان درگذشت * * نظم *

* روان زان کمین گه برون تاختند *
* لواي شجاعت بر افراختند *
* ززین کوپها چست برخاسته *
* بشمشیر عمر عدو کاسته *

و با تیغ ظفرنگار چون شیرغوان در طلب شکار از پس ایشان درآمدند و قریب پانصد ششصد کس را بیک حمله برخاک هلاک انداختند * * بیت *

سیاست درآمد بگردن زنی * زچشم جهان دور شد روشنی
و در قنبل برنغار شاهزاده پیر محمد لشکر سپهر حمله ستاره
عدد خود را از جای برکرده بر دشمنان حمله برد و امیر
سلیمانشاه نیز باد پای کوه توان درزیر ران تیز کرده عنان
بدست جلادت سپرد و شاهزاده پیرمحمد بتایید دولت
سرمد پیل را شمشیر رسانید و بهادران برنغار باتفاق میسره
سپاه بدخواه را که اساس قرارش باستظهار طغی خان
منوط بود از هم فرو ریخته براندند و از حوض خاص بگذرانیدند
و در جرنغار امیرزاده سلطان حسین و جهانشاه بهادر و غیاث
الدین ترخان و دیگر دلاوران بقوت بازوی کامگار و زخم تیغ
و سنان آبدار آتش بار میمنه مخالف را که بشوکت و تمکین
ملک معین الدین و ملک هاتی کوه آهنین می نمود بکلی برهم
شکسته براندند و از عقب ایشان روان شدند و امیر جهانشاه
که قنبل جرنغار بود از عقب دشمنان درآمده بنزدیک
دروازه رسیده بود * * بیت *

* چو دشمن بجست از پیش تاختند *
* سنان را بگردون بر افراختند *

و چون قلب دشمن با پیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده
رستم و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک بمقابل ایشان
درآمده کوششهای مردانه نمودند و امیر شیخ نورالدین

شمشیر رسانید و امیرشاه ملک داد مردی داد و دولت تمورتواجی و منکلی خواجه و دیکر امرای قوشون و سایر بهادران و دلاوران بقوت دولت حضرت صاحب قران بر صف پیلان جنگی زدند و در میان آن نهنگان بی ستون هیکل بچهار ستون روان در آمدند و پیلبانان را از قله آن کوهها نگونسار ساختند و به تیر و شمشیر خرطوم آن اژدها خلقت پیلان را مجروح میگردانیدند و می انداختند * نظم *

* فگنده همه دشت خرطوم فیل *
* فتاده تن کشتگان چند میل *
* ز خرطوم فیل و سر جنگ جوی *
* همه دشت پاشیده چوگان و گوی *
* گیاها بمغز سر آلوده گشت *
* زکشته زمین سر بسر توده گشت *

مبارزان ممالک هندوستان از بیم جان حرکة المذبوحی می کردند و بقدر طاقت و توان پای جلادت فشرده دست برد ها می نمودند اما چون ستیزه با تند باد نه حد پشه ضعیف نهاد است و پهلوی مقاومت با شیر ژیان زدن نه باندازه قدرت و مکنت آهوی ناتوان آخر الامر هزیمت یافته روی عجز براه گریز نهادند و فحوای نص الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل صورت حال گشت و سلطان محمود

وملوخان گریخته خود را بشهر انداختند ودر دروازه ببستند
وامیرزاده خلیل سلطان از جرنغار به نیروی بخت جوان
وضرب حسام زمرد فام یاقوت افشان ازان پیلان که پشت
استظهار معاندان بآن قوی بود یکي را در قید اسار آورده
وپیل بان را نگونسار کرده بطریق گاومیشي که دهقان بآن
زمین شیار کند براند وبحضرت پادشاه روی زمین آورد *

* نظم *

* چو یاری دهد لطف پروردگار *
* چه پیلِ قوی و چه گاوِ نزار *
* چو بازوی دولت کشاید کمند *
* سرِ شیر گردون در آید به بند *
* بر اقبال ازین به چه باشد دلیل *
* که طفلي ز خیلش بِکاید به پیل *
* کجا بوده شهزادهٔ ارجمند *
* هم از پانزده سالگي پیل بند *
* هنوز از لبش مي دهد بوی شیر *
* چو شیران کند پیل جنگي اسیر *

وچون از مهبّ عنایت آفریدگار نسیم فتح وفیروزي بر رایت
نصرت شعار وزید ومخالفـــان به یکبـــارگي پشت داده رو
بفرار آوردند صاحب قران سعادت قرین وقت نماز پیشین

بدروازهٔ دهلي راند و باروی آنرا بنظر احتیاط درآورده عنان یکران کیهان نورد ازانجا برتافت و بکنار حوض خاص بدولت و اقبال نزول فرمود حوض خاص دریاچه ایست از مستحدثات سلطان فیروز شاه سعت آن بمرتبه که تیر پرتات از یکطرف او بدیگرطرف نمیرسد و چون در موسم پشه کال از آب باران پرمي شود یکسال تمام اهالي دهلي آب ازان برمیدارند و مرقد سلطان فیروز شاه برکنـــار آن واقع است وچون آن محل از حلول موکب معلّی مزین و محلّی گشت شاهزادگان و امراء و ارکان دولت درپایه ســـریر اعلی حاضر آمده * نظم *

همه بوسه دادند روی زمین * نهادند برخاک راهش جبین
به بسته میان از پی چاکری * کشاده زبان ثنا گستـــری
که بر خسرو این فتح فرخنده باد * جهانش مطیع و فلک بنده باد

وبعد ازاقامت مراسم تهنیت آثار شجاعت و مردانگي که ازشاهزادگان و امراء وبهادران صدوریافته بود و غرایب امور که بفردولت قاهره دران مصاف ازهرکس بظهورپیوسته بود بازمیراندند حضرت صاحب قران را ازملاحظه وفور نعم الهي آب ازچشم مبـــارکش روان شد و رقت فرمود و شکرباري تعالی که اورا ازعالمیان برگزیده چنان فرزندان کامگار واعوان و انصارخدمت گذارارزاني داشتـــه بود

بادا رسانید و آن شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای مردی و جلادت را دعا کرده والحق از تامل و تدبر مجاری احوال آن صاحب قران بی همال بیقین می پیوندد که ذات بزرگوارش مظهر قدرت آفریدگار و مصدر غرایب آثار و بدایع اطوار بوده با چنان قهر و سیاستی که از ذکر مواقف جلالی در هر مقام معلوم می شود رقت قلب و تنگ دلی بحیثیتی که چون شکر می گذارد و وظایف سپاس پروردگار بجای می آرد آب از دیدگان روان می دارد و اشک نیاز بر چهره خضوع و خشوع می بارد و با وجود اشتغال ظاهر بتمام عالم نور حضور باطن بمثابه که هر حاجت که بندگانش را هنگام ضرورت بخاطر می گذرد از دل روشنش سر بر می زند و مصلحت آنرا کار می بندد اصابت رای بمرتبه که مدة العمر نیرنگ هر تدبیر که بکلک اندیشه بر لوح ضمیر منیر می نگاشت بعینه صورت تقدیر بود که واقع شده از اندیشه یک سر مو تفاوت نداشت و کمال شجاعت و دلاوری بدرجهٔ که از مبادی حال تا حین ارتحال که عنان ازین سرای فنا و زوال برتافت هرگز در هیچ ورطه دهشت و انفعال بر خاطر خطیرش راه نیافت و این معنی دلیل روشن است بر صدق توکل و دوام توجه بحضرت حق *

* نظم *

* دلی را که از خود نکردی گمش *

* نه از چرخ ترسد نه از انجمش *

* چو هست آسمان برزمین زیر خاک *

* چوتو هستي از چرخ وانجم چه باک *

لا جرم از قوتِ اسلام و حسنِ اعتقاد قول منجمان را پس پشت اعراض مي گذارد و روی توسل بسوی تفاول از کتاب کریم آسماني مي آورد و از غایت اخلاص و اختصاص هر مراد که در موقفِ دعا از حضرتِ کبریا مسالت مي نماید مخدره استجابت از تتق غیب بے توقف چهره مي کشاید واما حکایتِ داد و دهش و مرحمت و معدلت و مکرمت وبخشش و سایر ملکات ملکانه و اوصاف پادشاهانه از مطالعه تمام تاریخ اخبار بدایع اطوارش شمه درتوان یافت *

* بیت *

* گواهي دهد درجهان خاک و آب *

* همان برفلک چشمهٔ آفتاب *

* که چون او نبود ست شاهي بجنگ *

* نه دربخشش و کوشش و نام و ننگ *

* فریدون و کیخسرو نامدار *

* منوچهر و اسکندر کامگار *

* نبودند درعهد این پادشاه *

* وگرنه شدندی ورا خاک راه *

* جهان کو مجو مثل این نام جو *
* مگر هم ز نسل همایون او *
* که نبود چنین پادشاهی دگر *
* مگر هم ز اعقاب این تاجور *
* چو سلطان دین دار دانش پژوه *
* شه مشتری فر گردون شکوه *
* مغیث خلایق بداد و دهش *
* سکندر مقامات دارا منش *
* شهنشاه ابو الفتح نصرت قرین *
* ملاذ سلاطین روی زمین *
* سمی خلیل الله و ز احترام *
* فروزنده نامش بسلطان تمام *
* چو سبق عنایت چنان راند فال *
* کزو ملت و ملك یابد کمال *
* دراسمش اشارت بدین هردو هست *
* لقب بی گمان ز آسمان نازلست *
* ز مبدأ سمی خلیل خداست *
* بفرجام سلطان فرمان رواست *
* بدولت فرازنده کاخ شرع *
* بگوهر فروزنده اصل و فرع *

* به نیروی عدلش قوي پشت دین *
* بعهدش حرم گشته روی زمین *
* فلک را حریم درش قبله گاه *
* جنابش ملوکِ جهان را پناه *
* چو تیغش کشاید زبان در وغا *
* کند شرح انا فتحنا ادا *
* ز کلکش بتفسیر نون و القلم *
* عقودِ جواهر شده منتظم *
* دلش بحر و دست ابر و باران گهر *
* کفش کان اصناف جوهر هنر *
* هنرهاش از تیغ پرس و قلم *
* بصولت چو رستم بحشمت چو جم *
* حدیثِ جم و رستم آراستم *
* ولی قدرِ ممدوحِ خود کاستم *
* جم ار بنده خواند زهي فخر فرس *
* پی موکبش فخر اصطخر فرس *
* وگر کین گزارد بگاهِ نبرد *
* سرِ صد چو رستم بر آرد بگرد *
* مفاخر که عد کرده شد هست راست *
* ولي درمقامِ ستایش خطا است *

* مباهات صوریست شمشیر و تاج *
* ندارد صُوَر نزد معني رواج *
* کمالات این پادشه معنویست *
* نه تنها جهانگیري و خسرویست *
* بصورت جهانگیر و صاحب سریر *
* بمعني ز سرّ ولایت خبیر *
* گشوده در معرفت بر دلش *
* حجابي نمانده ز آب و گلش *
* بمدراکش از رتبت اي سریر *
* درونش بعلم لدني منیر *
* دلش شرق انوار حق الیقین *
* بصورت دهد داد دنیا و دین *
* خلافت که ظلّ خدائي بود *
* شهي راست کین آشنائي بود *
* جهان پادشاهي بآئین داد و دین *
* زهی فیض فضل جهان آفرین *
* خدایا ز آسیب عین الکمال *
* نگهدار این شاه را لایزال *
* دلش را ده از دست با خویش مو *
* بعدلش بیارا همه خشک و تر *

* بماناد فرمان ده و کامران *
* فزون زانچه عادت شمارد جهان *

گفتار در گریختن سلطان محمود و ملو خان از شهر و فتح دهلي و ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران از عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملو خان شکسته و عقد دولت و شوکت از هم گسسته بشهر درآمدند ازان حرکت که کرده بودند و جرأتي که نموده بغایت پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت حاصلي نداشت هم دران شب چهارشنبه که زمانه چون هندوان تیره روز جامه درنیل سوگواري زده بود * نظم *
شبي کزسیاهي دران مایه بود * کزان نور درتهمت سایه بود
فلک بارگه را براندوده نیل * سرِ پاسبان مانده در پای پیل
و چون نیمه از شب بگذشت سلطان محمود از دروازه هودراني و ملو خان از دروازه برکه که هرد و درجانب جنوبي جهان پناه واقع است بیرون رفته بگریختند و دربیشه و بیابان آواره گشتند و چون حضرت صاحب قران آگاهي یافت که سلطان محمود و ملو خان گریختند امیر سعید و تمور خواجه آقبوغا و خان[1] سعید سلدوز و الطون[2] بخشي و غیره درعقب ایشان

---

(۱) در سه نسخه بجای خان (خانه) و دریک نسخه بجایش (خاوند) دیده شد * (۲) دریک نسخه بجای الطون (التون) است *

بفرستاد و ایشان بتعجیل شتافته بسیاری از گریختگان را فرود
آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملو خان سیف خان
که بملک شرف الدین اشتهار یافته بود و خداداد را اسیر
کردند وبازگشتند و هم دران شب امیرالله داد و دیگر امراء
قوشون را فرمان داد که بضبط دروازه که ایشان بیرون رفته
بودند و دیگر دروازهای شهر قیام نمایند تا کسی از شهر بدر
نرود و روز چهارشنبه هشتم ماه چون علم ظهور خسرو سیارگان
مانند رایت منصور خاقان صاحب قران از افق فیروزی
برافراختند حضرت جهاندار گیتی ستان بدروازهٔ میدان
فرموده در عیدگاه بنشست و آن دروازه از دروازهای شهر
جهان پناه هست و در مقابل حوض خاص واقع شده و درانجا
بارگاه زده و بارداده سادات وقضات و اکابر و اشراف که
در شهر بودند مجموع بدرگاه عالم پناه آمدند و عز بساط بوس
دریافتند و فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با سایر
اهل دیوان دهلی خاك آستان سلطنت آشیان را سرمهٔ دیده
اقبال ساختند و جماعت سادات و علماء و مشایخ شاهزادگان
و نوئینان توسل نموده امان خواستند امیرزاده پیر محمد
و امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه و دیگر امراء در هنگام
مجـــال حاجت ایشان را عرضه داشتند مراحم پادشاهانه
ملتمس ایشان را رقم انجاح کشید و اهالی دهلی را امان

بخشید و برسم معهود توغ[1] فتح آیت با نقارها ببالای دروازه برآوردند و طنطنهٔ بشارت فتح و فیروزي از حصار فیروزه کار سپهر بگذرانیدند و جهت ضبط تاریخ این نظم ثبت افتاد *

* نظم *

* چهار شنبه هشتم مهِ ربیع دوم *
* گرفت خسروِ صاحب قران دهلي را *
* ز فتح شاه که مجموع بشمری تاریخ *
* شود معین و خورشید بود جدی آرا *
* تو باژ گونگـي کارهندوان بنگـــر *
* ز شدتی که بایشان رسید سال رخا *
* ز فتح شاه و رخا هر یکیست هشتصد و یک *
* خود این نهفته نماند ز رای اهل ذکا *
* ز آب یاري نصرت بباغ دولت شاه *
* بسالِ خار گلِ فتح هند شد بویا *

و مجموع پیلان را آراسته و کرگدن آنچه بود از شهر بیرون آوردند و بدرگاه اسلام پناه حاضر گردانیدند و پیلان همه

---

(۱) در شش نسخه بجای توغ (توق) است و توغ بواو مجهول و غین معجمه بمعني علم و نشان لفظ ترکي است و معني توق نیز همین است زیرا که در زبان ترکي غین معجمه بقاف قرشت بدل میشود پس باعتبار معني همه نسخه متفق اند *

برسم خاکبوسي سر بر زمين نهادند و مانند جمعي که امان خواهند بيکبار نعره برداشتند و صد و بيست پيل کوه پيکر جنگي بتحت تصرف بندگان حضرت در آمد و بعد از مراجعت بعضی ازان از براي شاهزادگان بممالک فرستاد و بعضی بسمرقند آوردند ازانجمله دو زنجير به تبريز بردند و يکي بشيراز و پنج زنجير بهرات و يکي بشروان پيش شيخ ابراهيم و يکي بارزنجان بطهرتن و روز آدينه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدين عمر مامور گشت که با ديگر اکابر و اشراف که ملازم پايه سرير اعلی بود بشهر درآيند و خطبه را بالقاب حضرت صاحبقران بيارايند و پيشتر معهود آنجا چنان بود که در خطبه نام فيروز شاه و ديگر سلاطين گذشته ياد ميکردند اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل آن رسم را رقم نسخ کشيده خطبه بنام مبارک حضرت صاحب قران زيب و زينت يافت و لاغرو خطيب منبر نه پايه افلاک خطبه ممالک هفت اقليم بنام خجسته فرجام آن پادشاه گردون غلام آراسته بود و منشي ديوان و جعلکم خلايف في الارض منشور خلافت روی زمين باسم جلالت آئين آن جمشيد اسکندر تمکين موشح ساخته دبيران لطايف نگار و منشيان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار بقلم مشکبار آورده خبر آن بشارت بزرگ را بمسامع اهالي هر بلاد و ديار رسانيدند

وآوازهٔ غزوات وصیتِ مآثر ومقامات حضرت صاحب قران در اطراف واکناف جهان واقطار بحر وبر از کران تا کرانِ کیهان انتشار یافت * * نظم *

* جهـــان شد پر آوازهٔ فتـــح شاه *
* ز هر جانبـــی تا بیک ساله راه *
* فزود اهل اسلام را خرمي *
* دلِ مشرك از خوف وخشیت غمي *
* ازان اهل ایمـــان بامن اندر اند *
* کزو کافران خونِ دل مي خورند *

بتکچیان دیوان برحسب فرمان قضا جریان بشهر درآمدند ومال اماني توجیه کرده محصلان بتحصیل آن مشغول شدند وچون صبح فیروزي از افق اقبال برآمده بود وعروس مراد در بزم اماني وآمال جلوه گر شده ارکان دولت وندیمان بزم عشرت زمزمه این ترانه از پردهٔ دولت خواهي درهنگام مجال بساحه جلال میرسانیدند * * نظم *

* همان به که چون بگذرد روز رزم *
* همي تازه گردد شبستـــان بزم *
* خوش آید چو دشمن پذیرد شکست *
* بر دوستداران بعشرت نشست *
* زماني زشغلي جهـــان بگذریم *

* بمرجان پرورده جان پروریم *
* برسم فریدون و آئین کی *
* ستانیم داد دل از رود و می *

تا خاطر همایون حضرت صاحب‌قران نشاط عیش و کامرانی فرمود و نهال فرح و شادمانی در ریاض حصول امانی نشو ونما نمود و از نسیم باده مشکبوی مشام بهجت و سرور معطر گشت و از صفای جام خسروانی نزهت گاه جمعیت و حضور منور شد و در ان بزم دلکشای فرح افزای عاطفت حضرت صاحب‌قران پرتو نوازش و تربیت بر نقد احوال شاهزادگان و امراء و ارکان دولت انداخت و همه را بجزایل مواهب پادشاهانه و جلایل عطایا و منح بی کرانه بلند پایه و سرافراز ساخت و صدای سرود خوبرو چیان خوش الحان زهره رامشگر را بنشاط درآورده ساز طرب را باین ترانه دل نواز بنواخت * * نظم *

* که ای صاحب‌قران دادگستر *
* بفرمان تو بادا هفت کشور *
* غمی باد آنکه او شادیت نخواهد *
* خراب آنکس که آبادیت نخواهد *
* سری کز طوق تو جوید جدائی *
* مباد از بند بیدادش رهائی *

* مبـــادا بی تو هفت اقلیم را نور *

* غبار چشم زخم از دولتت دور *

روز پنجشنبه شانزدهم ماه فوجی از لشکریان بر در دروازه دهلی جمع شده بودند و چون سباع شکار جو که در گله گور و آهو افتد و مانند عقاب شکوه مند که قصد مرغان ضعیف بنیت کند بر مردم حمله می بردند و متعرض رعایا می شدند حکم جهان مطاع بصدور پیوست که امرای عظام بمنع آن طایفه اقدام نمایند اما چون ارادت قدیم بتخریب آن بلاد و تعذیب اهالی آن تعلق گرفته بود اسباب آن فراهم داد ازان جمله در اثنای آن حال حضرات عالیات چلپان ملک آغا و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار ستون که ملک جونه در جهان پناه احداث نموده بود بشهر در آمدند و امراء دیوان اعلی و بتکچیان مثل جلال الاسلام و دیگر اهل قلم بر دروازه نشسته بودند و توجیه مال امانی نسق میکردند و هم دران حال چند هزار سوار از لشکریان که برات قند و غله داشتند رو بشهر نهادند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافته بود که هریک از امراء جماعتی از اهالی آن نواحی که یاغی شده بودند و بشهر گریخته بگیرند و بدین سبب نیز غلبـــه در اندرون ریختند و چون گروهی انبوه از لشکریان در شهر جمع آمدند جوق جوق هندوان گبر در شهرهای دهلی از

سیري وجهان‌پناه و دهلي کهنه دست تمود دراز کردند
وجنگ ومعارضه آغاز نهادند و خلق بسیار ازان بی‌دینان
خانها ومالهای خود را آتش زدند وخویشتن را با زنان
وفرزندان بسوختند لشکریان دست تسلط واستیلاء بغارت
وتاراج برکشادند وباوجود جسارت وبی‌ادبي هندوان
وبدفرصتي ایشان امراء دروازها به بستند تا لشکر بیرون
باندرون نیاید وخرابي بسیار واقع نشود لیکن دران شب
جمعه قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفرپناه باندرون
حصار بودند وازاول شب تا روز غارت میکردند وآتش
درخانها میزدند ودربعضی مواضع گبران بی‌باک بسلاح
وقتال قیام مي نمودند علی الصباح که از ترک‌تاز خسرو
سیّارگان بُنَه هندوي شب‌داج بعلي عرضه تاراج گشت تمام
سپاه بشهر درآمدند وغوغای لشکر برخاست ودر آدینه شانزدهم
ماه غارت عام اتفاق افتاد وبیشتر محلات جهان‌پناه وسیري
را بغارتیدند وروز شنبه هزدهم نیز برهمان وتیره بگذشت
وهرنفری از لشکریان کما بیش صد وپنجاه کس از مرد وزن
وکودک اسیرکرده بیرون آوردند چنانکه ادنی کسی را
بیست نفر برده بیش بدست آمده بود وسایر غنایم وفتوحات
ازانواع جواهر وآلی بتخصیص یاقوت والماس واصناف
اقمشه ورخوت ونفایس گوناگون وظروف واوانی زر ونقره

و نقود بی حد و شمار از تنگهای علائي و غیر آن نه چندان بود که شرح شمه ازان بسفارت کلک دوزبان در حیز بیان آید از جمله بیشتر جواری که اسیر کرده بودند یارها و خلخالهای زر و نقره در دست و پای داشتند و تا انگشتهای پای بانگشتریهای قیمتی آراسته بودند و نبات و ادویه و عقاقیــه و نظایر آن خود کسی التفات بآن نمیکرد و روز یکشنبه نوزدهم ماه بدهلي کهنه پرداختند و بیشتر هندوان بی دین بآن شهر گریخته بودند و در مسجد جامع جمع شده و مدافعه وقتال را آماده گشته امیرشاه ملک و علي سلطان تواجي با پانصد مرد مکمل متوجه آنجا شدند وبضرب تیغ جهاد جانهای دشمنان دین و بدخواهان دولت را درقعرد وزخ ماوا دادند و ازسر هندوان برجها باوج کیوان رسید وازتنهای ایشان طعمه ددان و مرغان آماده و مهیا گشت * بیت *

زبس خون که ازکشتگان شد روان * محیط بلا گشت هندوستان
زبس کشته کافتاد بریک دیگر * همه کوه شد بوم و برسربسر
بلي شومي کفر و ظلم و خطا * برآورد ازان خطه دود فنا

و چون هم دران روز تمام دهلي کهنه را غارت کردند اهالي و سکان آن دیار آنچه زنده بماندند درقید اسار وربقه تسخیر گرفتار و اسیر گشتند چند روز متواتر اسیران را ازشهر بیرون مي آوردند و هریک از امراء تومانات و قوشونات جوقي را

مي گرفتند و از يشان چندين هزار اهل حرفت و پيشه وران بودند بر حسب فرموده چنان مقرر شد که از ارباب صناعت و حرفت که ملازمان و چاکران خاصه بيرون آورده بودند بعضي بشاهزادگان و آغايان و امراء که بسعادت ملازمت استسعاد داشتند قسمت نمايند و بعضي بجهت ديگر شاهزادگان و آغايان که در مستقر دولت خويش بودند بنوکران ايشان سپارند و چون همت عالي حضرت صاحب قران بكلك نية المومن خير من عمله برلوح ضمير نگاشته بود که در دار السلطنة سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشيده بسازد چنانکه شرح آن خواهد آمد اشارت عليه صدور يافت که مجموع سنگ تراشان را جهت خاصه شريفه ضبط نمايند و از ملاحظه وقايع اين داستان مخدره مضمون و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال در نظر بصيرت اصحاب خبرت و کمال جلوه مي نمايد چه با وجود آنکه عفو پادشاهانه رقم امان بر عنوان حال آن مردم نکوهيده مآل کشيده بود و دران خطه خطبه بعز القاب همايون که ديباچه ديوان امن و امان عالم و عالميان بود آرايش يافته چون هدف سهم ارادت ازلي خلاف آن بود بواسطه آنکه جمعي سياه روي تيره راي بد کيش پاي جسارت از حد خويش فراتر نهادند و از سر طغيان و عدوان دست تعرض

بعساکر گردون مآثر درازکرد ند قضیه بآن انجا مید که شمه
گذارش پذیرفت * * بیت *

دانی که حساب کار چونست * سررشته زدستِ ما برونست
چون کار باختیارِ ما نیست * به کردن کار کار ما نیست

والله عاقبة الامور وضع این سه شهر که ذکر کرده شد
چنان افتاده که سیری محفوف است بسوری مدور و دهلی
کهنه بسوری مثل آن بزرگتر است ازسیری و از سور سیری
که بجانب مشرق مایل بشمال واقعست تا بسور دهلی
کهنه که از طرف غربی است مایل بجنوب از دو جانب بارو
کشیده اند و آن را جهان پناه میگویند واز دهلی بزرگتر است
وازسیری سه دروازه بجهان پناه کشاده است و چهار دروازه
به بیرون و جهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب
شمال مایل بغرب و هفت از جانب جنوب مایل بشرق
چنانچه از دهلی که عبارت ازین سه شهر است سی دروازه
به بیرون کشاده است والله اعلم *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران مظفرِ لوا از دهلی و توجه نمودن بدیگر مواضع هندوستان به نیت غزا

حضرت صاحبقران بیهمال مدت پانزده روز بسعادت

واقبال در دهلي توقف فرموده پرتو ماهچه رایت فتح و ظفر زنگ زدای آینه شمس و قمر و محاسن سلطنت وکشورکشای غیرت افزای روان جمشید واسکندر انتظام والتیام امور دولت وکامگاري بعون عنایت حضـــرت باري برهان صدق من کان لله کان الله له وحسن حال اعوان وانصـــار نصرت آثارش ازفنون فتوحات و غنایم وکثرت جمع هرگونه نفـــایس وکرایم مفسر آیت فانقلبوا بنعمة من الله مالک الملک بخشنــده که درِدولت سرای تؤتی الملک فیـــض رحمت او کشاید وهمان دربروی جباران بمسمار تنزع الملک کمال حکمت او بندد *

* بیت *

* خداوند خورشیـــد وگردنده ماه *
* فـــروزندهٔ تاج و تخـــت و کلاه *
* کســـی را که خواهد برآرد بلنـــد *
* یکـــی را کنـــد سوگوار و نژند *

چون دهلي بالتمام ازتبعهٔ سوء عقاید و قبح افعال واعمال اهالیش بحکم نص واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول خراب شد و از کمـــال تسلـــط و استیلاء عساکر گردون مآثر آثار فدمرناها تدمیرا بظهور پیوست حضرت صاحبقران ازبرای قلع وقمع اهل شرک و طغیان عازم دیگر مواضع هندوستان گشت و هنگام

نهضت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات و قضات وعلماء و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه جمع آیند و از ملازمان خاص یکی را برایشان داروغه گماشت تا نگذارد که از جنبش سپاه ظفر پناه گرد زحمت و ملال بر دامن روزگار آن طایفه گرامي نشیند و روز چهار شنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه (احدی و ثما نمایة) وقت چاشت سلطاني بعون اله از ظاهر جهان پناه کوچ فرمود و بطالع سعد و بخت فیروز در فیروز آباد که از شهر تا بدانجا سه کروه است نزول فرمود وساعتي درانجا توقف کرده منزهات آن مواضع را بنظر احتیاط در آورد و در مسجد فیروز آباد که بر کناره آب جون از سنگ تراشیده برافراخته اند دوگانه از برای یگانه بی انباز بصدق و نیاز بگذارد و شکر و سپاس نعم الهي که از اندیشه و قیاس بیرون بود باد ارسانید و چون بسعادت سوار گشته از دروازه فیروز آباد بیرون آمد(۱) سید شمس الدین از سادات ترمذ و علاء الدین نایب شیخ کوکري که پیش ازین از معسکر ظفر مآب برسالت بطرف ولایت لهاور و شهر کوتله رفته بودند برسیدند و عرضه داشتند که بهادر نهار حاکم آن خطه سر انقیاد بر خط فرمان نهاده و کمر خدمتگاري برمیان جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوس درگاه عالم پناه مستسعد

(۱) در شش نسخه بجای آمد (فرمود) دیده شد *

خواهد شد و چون از انطرف جهان نمای بقرب وزیرآباد نزول فرمود ایلچیان دو طوطي سفید که بهادرنهار در صحبت ایشان فرستاده بود بعز عرض رسانیدند و آن دو طوطي از عهد تغلق شاه باز مانده بودند و مدتها در مجالس سلاطین سخنوري و شکرخائي کرده خاطر خطیر آنحضرت بآن تحفه گرامي که بمزیت تکلم از سایر حیوانات عجم امتیاز یافته در فضای فضایل انساني طیران مي‌نمودند تفاول فرمود و وصول آن هدیهٔ همایون آثار دران حال مبارک دانست *

* مصراع *

* که فرخ بود فال فرخ زدن *

و از دهلي تا بوزیرآباد نهضت نمود و از آب جون عبور فرموده شش کروه راه پیموده در موضع مودوله فرود آمد و روز آدینه بیست و چهارم از مودوله روان شده و شش کروه قطع کرده موضع کته مضرب خیام نزول گشت و دران روز بهادر نهار و پسرش قلتاش با پیشکشهای شایسته و تحفهای بایسته بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و بسعادت بساطبوس فایز گشته مراسم بندگي و خدمتکاري بتقدیم رسانیدند و به تربیت و نوازش پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشتند و روز شنبه بیست و پنجم از کته نهضت نموده مرحلهٔ باغ پت از وصول رایت نصرت شعار رشک باغ در بهار و غیرت بتخانه فرخار

گشت و مسافت میان این دو موضع شش کروه است و روز یکشنبه بیست و ششم ازباغ بت کوچ کرده و پنج کروه راه بریده موضع اسار که میان دو آبست معسکر ظفر قرین شد و دو روز درین منزل توقف افتاد *

گفتار در فتح قلعه میرت

چون از قلعهای مشهور کشور هند میرت بود حضرت صاحبقران روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الآخر رستم طغی بوغا و امیر شاه ملک و امیر الله داد را از موضع آسار بدر آن حصار فرستاد و ایشان روز سه شنبه بیست و هشتم از انجا خبر فرستادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانه سری و صفی گبر با جماعت گبران بقلعه میرت تحصن نموده اند وایل نمی شوند و محاربه و قتال را آماده گشته میگویند که پادشاه ترمشیرین بدر این قلعه آمد و نتوانست گرفت حضرت صاحب قران را آن سخن بر خاطر مبارک گران آمد و از نسبت قصوری که بترمشیرین خان کرده بودند خشمناک شد و فی الحال بنفس مبارک روی قهر و انتقام بسوی آن تیره رایان شقاوت فرجام آورد و در همان روز سه شنبه وقت نماز پیشین بسعادت و اقبال سوار شد و باده هزار مرد براند و شب درمیان کرده بیست کروه مسافت قطع فرمود و روز چهار شنبه

بیست ونهم ماه وقت نماز پیشین رایت جهان کشای سایه
وصول بظاهر قلعه میرت انداخت و در زمان فرمان قضا جریان
بنفاذ پیوست که امرای قوشونات هریک برابر خود نقب
فرو برند و چون شب هنگام شد در مقابل هر برجی و باره ده
پانزده گز نقب بریده بودند گبران از مشاهده آن حال
سراسیمه و حیران شدند و از غایت وهم و هراس نیرو و توان
از تن و روانِ ایشان برفت و مانند صید ضعیف بِنْیَه که چون
حمله شیر غران بیند خشک برجای بماند دست و پای ایشان
از کار بیفتاد روز دیگر امیر الله داد ... خود که ...
اشتهار داشت و از ... زدن ...

و زمزمهٔ بانگ ... چنان بودند بدروازه ...
تکبیر و تهلیل غازیان بازگشت ... عبور
فیروزه حصار افلاک شد و فی الحال یکی از نوکران ... مد و
نام پسر قلندر که شیر بیشه شجاعت و مردی بود پیو...
کمند بر کنگره قلعه بینداخت و ببالای باره برآمد و ... باپسته
دیگر بهادران و دلاوران چون آفتاب در برج ... برگشته
حصار برآمدند و بی توقف رستم ... ست
زالی بود سرداران قلعه الیاس اوغانی و پسر ...
چون سگان گردن بسته بدرگاه اسلام پناه آورده ... و وصول
کلانتران آن حصن بود در جنگ کشته شد ...
که بخطا می پرستید بسزا معذب ...

جمادی الاول[1] سلّخ غیرت دین اسلام تیغ جهاد بمصقل توفیق تیز کرده پوستِ حیات از سرِ ضلالت باقی گبران که دران قلعه بودند در کشید و مجموع بگذارِ آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند وزن وفرزند ایشان برده گشت و برحسب فرموده آتش در نقبها انداختند و بروج وبارهٔ[2] آن حصار[3] از صلابتِ نیران قهر سرافرازی گذاشته * * مصرع *

* خاکسان با زمین برابر شد *

و این فتح در سلک دیگر فتوحات ارجمند افزود وزبان روزگار تهنیت گذار این نظم آبدار ترنم نمود * * بیت *

* زمان تا زمان از سپهرِ بلند *
* بفتحی دگر باش فیروزمند *
* همه شب که مه طوف گردون کند *
* چراغِ ترا روغن افزون کند *
* همه روز خورشید با تاج زر *
* به پائین تختت تو بندد کمر *

درین واقعه با آنکه از مواقف و مآثر حضرت صاحبقران

---

(۱) درهمه نسخ موجوده چنین است لیکن آن صحیح نیست بلکه (الاولی) صحیح است کما لا یخفي علی من تصفح کتب اللغة *

(۲) دربعضی نسخه بجای باره (عمارات) است * (۳) دربعض کتب بعد حصار این لفظ (ضلالت) است *

حرفی ازدیوانی و قطره ازعمانی بیش نیست اگر نیکو تامل میرود شمهٔ ازجلایل احوال وکرایم اخلاق پادشاهانه آنحضرت بظهور میپیوندد چه همین که ازگبران نقل کرده شد که این قلعه را ترمشیرین خان نکشاده ازعلوهمت و صفاے نیت فرمود که خدای تعالی کشادن آن برما آسان گرداند واز غایت غیرت وحمیت بی توقف روی توجه بانتقام آن بی ادبان آورد وچنان حصاری که مثل ترمشیرین خان را فتح آن دست نداد یک فوج ازسپاه بی کرانش بیک زمان بکشادند بقومی که پیش ازانداختن حصار ازسر قوت واستظهار روز روشن آشکارا ببارو برآمدند ونهایت آثار شوکت واقتدار ازمخلوق همین مقدار تواند بود ومزیدی بران متصورنه والملک لله الواحد القهار وباوجود این خصال حمیده وآداب پسندیده بمرتبه که پیش ازفتح قلعه اشارت علیه صدوریافته بود که تهدید نامه باهل حصار نویسند وبقانون سنت ایشان را براه راست دعوت نموده از صدمات قهرترسانند وازقلم منشی درحال تحریر آمده بود که ما را بپادشاه ترمشیرین چه نسبت وچون هنگام عرض آن کلمه خوانده شد خاطرمبارک ازان عبارت بهم برآمد وبا جمعی که نویسنده را گفته بودند که بران منوال نویسد خطاب وعتاب فرمود وبزبان ادب راند که ترمشیرین خان برما

سابق و فایق است و بحقیقت از جلایل فواید ضبط تواریخ ثبت امثال این لطایف است که با چنان رفعت و علو منزلت وسعت اسباب و بسطت مملکت صفای مشرب عذب اخلاق از شورانیدن دیو غرور و شیطان پندار تغییر پذیر نگشت تا سعادتمندان صاحب توفیق قدوه و آسوه خویش سازند و از میامن آن بمراتب بلند و مناقب ارجمند فایز گردند *

* بیت *

دلا تا بزرگي نیاري بدست * بجای بزرگان نباید نشست
بزرگیت باید بدین دسترس * بیاد بزرگان برآور نفس

گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گبران

چون قضیه قلعه میرت بفتح و فیروزي تمام سرانجام شد صاحب قران گیتي ستان در همان پنجشنبه غره جمادي الاول فرمان داد که امیر جهان شاه با لشکر جرنغار بعزم غزا متوجه بالای آب جون شوند و گبران آن طرف را تاخت کنند و با بی دینان آن نواحي وظایف فریضه جهاد بتقدیم رسانند وایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و اغرقها را بعهده امیر شیخ نورالدین تعیین فرمود که ضبط کرده از کنار آب قراسو عزیمت سازد و رایت جهانگیر در کنف حفظ ملک قدیر بجانب دریای گنگ روان شد مسافت میان قلعه میرت

و دریای گنگ چهارده کروه بود در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب ظفر قرین پیوست و همت عالی نهمت جهاد با گبران آن نواحی و حوالی وجهۀ قصد ساخته شش کروه راه رفتند و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت شعار گشت و شب درانجا توقف افتاد و اول صبح آدینه دوم[1] ماه بعون الله کوچ کردند و موکب دریا شکوه محیط مثال بجانب دریای گنگ روان شد و وقت طلوع که آفتاب نور پیروزی بگسترد بموضع پیروز پور رسیدند و ازبرای تفحص محلی که از آب توان گذشت سه کروه راه رفتند چاشت سلطانی بسرِگذار آب رسیدند اما پایاب نداشت که همگنان بسهولت عبور توانند نمود بعضی لشکریان سوار از آب بشناه گذر کردند و چون صاحب قران دریا نوال عزم فرمود که ازآب عبور نماید امراء که حاضر بودند زانوزده عرضه داشتند که امیرزاده پیرمحمد و امیر سلیمان شاه با لشکر برنغار بقرب پیروز پور از آب گذشتند اگر رای ممالک آرای صواب شناسد امروز درین طرف آب توقف نمودن مصلحت می نماید آن سخن محل قبول یافت و فرمان صادر شد که بعضی بهادران ازآب بگذرند و از تومانات امیرزاده شاهرخ سید خواجه پسر شیخ علی بهادر

(۱) در سه نسخه بجای دوم (نهم) دیده شد و بقرینه سابق ولاحق آن صحیح نیست *

و جهان ملک پسر ملکت و دیگر دلاوران برحسب فرموده ازان گذار بگذشتند و حضرت صاحب قران دو کروه بر ساحل دریا رفته نزول فرمود روز شنبه سیوم ماه از ساحل دریای گنگ کوچ کرده بطرف تغلق پور که در بالای آب گنگ واقع است توجه فرمود و ازان موضع تا تغلق پور بیست کروه بود چون پانزده کروه راه قطع کرده شد بمسامع علیه رسانیدند که در پایان آب گنگ حشري تمام از هندوان جمع شده اند یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و امرای تومان مثل امیر مبشر و علي سلطان تواجي و دیگر امیـــران قوشونات با پنج هزار سوار روانه آن طرف گشتند و رایت نصرت شعار برقرار بصـــوب تغلق پور متوجه بود ودراثنای راه ذات همایون را که سلامتش سبب استقامت عالم و عالمیان بود تغییر مزاجي طاري گشت و در بازوی کامگار اندک مایه نفخي پدید آمد و وجع و درد بغیاد نهاد ملازمان بتدبیر و معالجه مشغول شدند و دران حال خبر آمد که انبوهي عظیم از گبران بر چهـــل و هشت کشتي سوار شده برروی دریا مي آیند هرکشتي ازان گوئي پاره کوهي است از دریا بابر پیوسته یا زنده پیلی بر آشفته و در رود نیل جسته *

* نظم *

چو پیلی بمیدان تنگ زود تاب * ورا پیلبان باد و میدانش آب
برفتن برآورده پر مرغ وار * همه ره بسینه خزیده چو مار

و همان که بوی این خبر بمشام اطلاع آن حضرت رسید از غایت شغف و شره بمحاربه اهل شرک و عناد و شوق باحراز فضیلت غزا و جهاد آن ملالت مزاجی که روی نموده بکلی زایل شد و ازان هیچ اثر نماند و بی توقف بسعادت و سلامت سوار شد و با هزار کس از بندگان خاص که دران محل بدولت ملازمت فایز بودند روی توجه فرخنده بدریا آورد و چون از وصول آن بحر مکرمت و احسان بکنار دریا صورت مرج البحرین یلتقیان وقوع یافت دلاوران جهاد آیین و مجاهدان ظفر قرین بمقابله دشمنان دین درآمده بعضی بی اندیشه خود را در آب انداختند و نهنگ آسا دران بحر عمیق شناور گشته بسوی آن خاکساران شتافتند و بعضی پایان آب را فرو گرفته آتش پیکار برافروختند و بران ملاعین بی‌دین از کنار آب تیرباران کردند و ایشان از غایت جهالت و ضلالت در مقام معارضه سپرها در سر کشیدند و تیر می انداختند و آنان که اسپ را در آب انداخته بشناه میرفتند چون بمخالفان رسیدند دست جلادت بر کنار کشتی زده باندرون درآمدند و بعون تایید ربانی و فر دولت صاحبقرانی بیشتر کشتیها را گرفته گبران را بزخم شمشیر نیست گردانیدند و از میان موج دریا بقعر دوزخ فرستادند وزن و فرزند ایشان را (۱)
و لا حر کرده بیاوردند و برحسب اشارت * بیت *

* تو درکشتي فگن خود را مپا از بهر تسبيحي *
* که خود روح القدس گويد که بسم الله مجريها *

بآن کشتيها که گرفته بودند درآمدند و متوجه قهر و استيصال باقي گبران شدند و بآن مخالفانِ دين ده کشتي مانده بود درميان دريا بيکديگر بستند و دست جهل و تهور بجنگ برکشادند و ازطرفين چون موج درياى اخضر بروى يکديگر برآمدند * * نظم *

* چو درياى هيجا برآورد موج *
* بدان سان که موجش برآمد باوج *
* نهنگان جنگي چو دريا بجوش *
* فگندند در گاو ماهي خروش *

عاقبت سپاه ظفرپناه بياري الله همه را بزخم تير و ضرب شمشير هلاک گردانيدند * * بيت *

اگر ماهي از سنگ خارا بود * شکارِ نهنگان دريا بود
زکاغذ نشايد سپر ساختن * پس آنکه بآب اندر انداختن

گفتارِ در ذکر سه غزوه که حضرت صاحبقران را بنفس مبارک در يکروز باگبران اتفاق افتاد

قال الله سبحانه و تعالى عما يصفون — الا ان حزب

الله هم الغالبون - مالك الملک جل و علا - که رفع و خفض معارج و مهابط سعداء و اشقياء اثري از آثار لطف و عنف اوست و رقم عزت و مذلت بر ناصيه دولت و نکبت اهل اقبال و ادبار نگاشته خامه رضا و سخط او در ين آيت از کلام معجز نظام اشارت بشارت انجام کرامت فرموده که غلبه و فيروزي مخصوص واليان کشوردين و تابعان احکام شرع مستبين است هر مويد صاحب توفيق که نصرت شرع و برافراختن اعلام اسلام و ويران ساختن بنيان شرک و برانداختن عبده اصنام وجهه همت سازد سزاوار لقب حزب الله گشته البته بر مخالفان و معارضان مظفر گردد و غالب آيد و هربي سعادت که از طريق حق و جاده صواب انحراف و اجتناب جسته در تيه ضلالت وجهالت سرگردان شود از حزب شيطان باشد و بےشک مغلوب و منکوب گردد *

* نظم *

يکي را زگردون دهد پايگاه * يکي را زکيوان درآرد بچاه
دلي را فروزان کند چون چراغ * نهد بر دلي ديگر از درد داغ

و از مصداق اين سياق آنست که چون حضرت صاحب قران از غزوه اصحاب کشتي که در درياي گنگ بودند باز پرداخت همان ساعت از ساحل دريا کوچ فرمود و رايت ظفر پيکر متوجه موضع تغلق پور شد و چون آن موضع محل نزول همايون گشت در همان شب يکشنبه چهارم ماه چون چهار دانگ از

شب بگذشت از پیش امیرالله داد و بایزید قوچین و الطون بخشي که بقراولي رفته بودند دوکس رسیدند و بعز عرض رسانیدند که ایشان گذاري نیکو پیدا کرده اند و از دریاي گنگ عبور نموده اند و دران طرف گروهي وحشري بي شمار ازکفار با استعداد فراوان و اهبه بسیار جمع شده اند و سردارنا مبارک ایشان ملکـــي است مبارك خان نام رایت عناد و استبداد برافراخته و اسباب جدال و قتـــال آماده ساخته و چون شعاع شعور و اطلاع حضرت صاحبقران برکیفیت احوال و اوضاع افتاد سحرگاه که هنگام وزیدن نفحات لطف الهی مي باشد به نیت غزا سوار شد بازوی کامگارش بتعوید و الله یعصمک من الناس آراستـــه و پرچم رایت نصرت شعارش را مشاطه فسیکفیکهم الله پیراسته اعوان و انصارفیروزي آثارخروش کورگه و کوس بگوش بهرام انتقام آیین رسانیدند و از بس افروختن مشعلها شب هند و نهاد ظلماني را کسوت رومي روز نوراني پوشانیدند و آنحضرت پیش از صبح با هزارسوار از دریای گنگ عبور فرمود و یک کروه راه رفته نماز بامداد بگزارد و باقامت وظایف اوراد قیام نمود و مجموع سپاه ظفرپناه جبها پوشیده بعزم غزو و جهاد روان شدند و چون بنزدیک لشکر مخالف رسیدند مبارک خان ده هزارسوارو پیاده ترتیب داده بود

وبا طبل و علم و خیل و خدم ایستاده * * بیت *

سر و تاجی از دعوي انگیخته * به تلبیس رنگي برآمیخته

دران حال بخاطر خطیر صاحب قران جهان گیر که مطرح انوار اسرار غیبیي بود خطور نمود که هندوان بی دین بعدد بسیارانه و سپاه اسلام درین محل اندک و لشکرهای میمنه و میسره که باطراف و جوانب روان داشته ایم بمسافتي عظیم دورانه تدبیر جز محض توکل برفضل خداوند خبیر قدیر نیست و مقارن این اندیشه پنج هزار سوار از تومانات امیر زاده شاهرخ که پیش ازین با سید خواجه و جهان ملک از آب گذشته بودند و بتاخت رفته برسیدند و بموکب همایون پیوستند بنوعي که اگر وعده و قراري رفته بودي بر حسب فرموده و لو تواعدتم لاختلفتم چنان راست نیامدي و این اتفاق از غرایب الطاف حکیم کارساز و لطیف بنده نواز است * * نظم *

یاري از حق بجو که جز فضلش * عقدهٔ مشکلات نگشاید

هرچه خواهي ازو طلب که جزاو * ره بگنج مراد ننماید

صاحب قران گیتي ستان شکر و سپاس حضرت منان بقدر وسع و امکان اقامت کرده فرمان داد که امیرشاه ملک و امیر الله داد با هزار سوار از بندگان خاصه که ملازم بودند بسر دشمنان رانند و اصلا کثرت و شوکت ایشان بنظر التفات در

نیا رند مبارزان میدان جهاد امر عالي را انقیاد نموده دست توکل به تیغ غزا آختند و بی اندیشه برسرِ آن گبران تاختند از قوت دولتِ اسلام و فر اقبال صاحبقران گردون غلام ترس و نهیب در دلِ آن بد بختان چنان مستولي شد که بی توقف از مقام استکبار و ستیزه روبوادي فرار و گریز نهادند و چون طیور ضعیف هیکل از شاهین و وحوش ناتوان از صدمه شیر غرین برمیدند و از غایت دهشت * * مصراع *

* عنان از رکاب و فراز از نشیب *

باز نشناخته شغال وار در جنگلها خزیدند و لشکرِ منصور از عقب ایشان در آمده خلقی کثیر از ان بي دینان را به تیغ غزا بگذرانیدند و زنان و فرزندانِ ایشان را اسیر ساختند و لشکریان را غنیمت بسیار بدست آمد ازانجمله گلهای گاو بود که از حیز ضبط و شمار بیرون و ازاندازه وهم و قیاس افزون حضرت صاحب قران ساعتي همانجا نزول فرمود و در زمان خبر آمد که در دامن دره کوپله که برکنار آب گنگ است گبران بسیار مجتمع شده في الحال با پانصد سوار متوجه کوپله شد و باقي لشکریان بگرفتنِ غنیمت مشغول شدند و چون موکب همایون به نزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار بودند و از اعدای دین حشری عظیم جمع آمده از امراء مثل شاه ملک و علي سلطان تواجي باوجود قلتِ انصار غازي وار

غلغل تکبیر و تهلیل بفلك دوار رسانیده بر سر ایشان راندند و بضرب تیغ آبدار آتش فنا در خرمن عمر کفار انداختند و آن بی دینان را بآن کثرت و غلبه مغلوب و مقهور گردانیدند و غنیمت فراوان حاصل آمد و دران حال که لشکریان بگرفتن غنیمت و ضبط آن اشتغال داشتند زیاده از صد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نبودند ناگاه گبری ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده مانند فدائیان تیغها کشیده رو بموکب جهان پناه نهادند حضرت صاحب قران تا بدست مبارک غزا فرماید بسوی آن گبران شتافت و چون نزدیک آمدند چنانچه تیر بایشان رسیدی یکی از لشکریان تحقیق نا کرده پیش راند و بی وقوف بعرض رسانید که این شیخ کوکری است از جمله بندگان درگاه که درمیان سپاه ظفرپناه می باشد آنحضرت بدین سبب روی سعادت بطرف کوه آورد و شیخه گبر بعضی از لشکریان اسلام را تیغ رسانید و چون حضرت صاحب قران آن حال مشاهده فرمود عنان تاورگیتی نورد را بسوی آن ملعون تافت و در زمان آن گبر تنومند را که سمت قتل بعد ذلک زنیم داشت تیری بر شکم و شمشیری بر سر زده از پشت زین بر روی زمین انداختند و رسن در گردن بسته نزدیک رکاب نصرت انتساب آوردند حضرت صاحب قران از و حال پرسید او بجای جواب جان داد و جهان از خبث وجود آن

لعین و اتباع بی دینش بپرداخت و میامن اجرآن غزوه فیز قرین روزگار همایون گشت و در همان ساعت خبرآوردند که در دره کوپله که ازین موضع تا آنجا دوکروه راه است حشری انبوه وخلقی بسیار ازهندوان گبر جمع شده اند و درین مسافت بیشها است که ازکثرتِ درختان و تشابکِ اغصان وافنان باد سبکرو از مضایقِ آن افتان و خیزان بیرون رود و از جمله نیستان بسیار بود و نیها چنان غلیظ و قوی که اگرکسی یکی ازان را دربغل میگرفت دستها بهم نمیرسید حضرت صاحب قران دران روزده و نوبت متحمل مشاق رکوب واخطار شده بود و بنفس مبارك در معرکه غزا اقامت فرض جهاد فرموده و هنگام آن رسیده که زمانی بر مسندِ استراحت آسایش فرماید چون این خبربمسامع علیه رسید همتِ ملکانه ادخار مثوبات جاودانی برطلب راحت و تن آسانی اختیار نمود و درحال با جمعی از خواص بندگان و چند کس از امرای قوشون که در مغولا بودند متوجه آن دره شد و چون بیشهای دشوارگذار دره راه بود و هندوان کافربسیار و لشکر حاضر اندک بودند حضرت صاحب قران را درخاطرعاطر گذشت که اگردرین ولا فرزند پیرمحمد و سلیمان شاه میرسند از لطایف صنع پروردگار تواند بود و حال آنکه سه روز پیشتر ایشان را برسبیل تاخت بناحیه دور فرستاده بود و متوقع

نبود که درین موقف حاضر آیند چه در مقابله پیروز پور از آب گذشته بودند و تصور ایشان آن بود که رایت جهانگشای باین طرف آب عبور نخواهد فرمود و درین روز یکشنبه وقت نماز دیگر بصورتی که در ضمیر منیر نقش بسته بود و از دریچه غیب عکس پذیر گشت برسیدند و بموکب همایون پیوستند *

* بیت *

* مگر که لوح قضا بود رای شاه جهان *
* که هرچه گشت مصور درو نگشت ازان *

و باتفاق بسر آن گبران راندند و زبان طاعت و دست شجاعت بذکر تکبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر برکشادند و اکثر آن گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و غنایم فراوان بدست لشکر اسلام افتاد و از الوان رخوت و انواع چهارپایان حتی شتر و گاو بسیار که محاسب وهم تیزبین بعقد انامل قیاس و تخمین شمار آن نتوانستی و دران یکروز میامن اجر سه غزوه شامل روزگار خجسته آثار حضرت صاحبقران گشت که بنفس مبارک در مصاف کفار حاضر آمده بود و امثال این توفیق بر سبیل ندرت اتفاق افتاده باشد بتخصیص سلاطین رفیع مقدار را و چون آن روز بآخر رسید و چهره روزگار چون روی هندوان و رای تیره بی دینان سیاه شدن گرفت و دران بیشها که محل غزوه سیوم بود از تنگی جای موضع فرود آمدن نبود سپاه

ظفر پناه اسلام مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نا محصور بموقف غزوه دوم مراجعت نموده فرود آمدند رایت فتح آیت باوج اقبال و فیروزي افراخته و زمانه دعای دوام ایام سلطنت و پادشاهي حضرت صاحب قران ورد زبان ساخته *

* نظم *

ترا جاودان باد یزدان پناه * بکامِ تو گردنده خورشید و ماه
جهان آفرین از تو خشنود باد * تنِ بد سگالان پر از دود باد
همیشه پناهت جهاندار باد * سرِ دشمنانت نگونسار باد

گفتار در استیصال گبران که بدره کوپله بودند و ذکر سنگي که بر شکل گاوي واقع شده درانجا و تعظیم گمراهان هند آنرا

دره کوپله بردامن کوهیست که دریای گنگ ازانجا روان میگردد و پانزده کروه راه بالا تر ازان موضع سنگي است بر شکل گاوی و آب آن دریا ازان سنگ بیرون مي آید و گمراهان دیار هند آن سنگ را پرستش مي نمایند چنانچه یکساله راه از اطراف و جوانب روی توجه باین دره مي آورند و بدان گاو سنگین از خری تقرب مي جویند و مردگان خود را مي سوزانند و خاکستر آنرا همراه آورده دران آب ریزند و آنرا وسیله نجات او میدانند و زر و نقره نیز دران آب

مي باشند و زندگان دران آب در مي آيند و آب برسرِ خود میریزند و سرو ریش میتراشند و آن را عبادت میدانند بمثابه حج که از ارکان اسلام اهل ایمان است و ابو نصر عتبي رحمه الله حکایت غوایت کفار هند و عقاید فاسده که درباب این آب دارند درکتـــاب یمیني آورده چه بعد ازان که ناصرالدین سبکتگین و پسرش سلطـــان محمود سالهـــا در هندوستان بفرض جهاد قیام نمودند و بلاد و قلاع آن دیار بتدریج بکشود

شکرالله مساعي المجاهدين و رضی عنهـــم

سلطان محمود دراواخرحال متوجه فتوح شد و لشکر اسلام را باین حدود رسانید و صاحب ترجمه یمینـــي آن غزوه را طراز مواقف و مغازی یمین الدولة محمود دانسته و صاحب قران موید دروهله اولی که روی همت اعلی بغزو هندوستان آورد بعضي شاهزادگان و امراء با فوجي از لشکربراهی روان ساخت وخود با بقیه سپاه براه دیگر متوجه گشت و هر دو گروه هرچه درراه بود ازبلاد و قلاع و مواضع و قریها همه را مسخرساخته و اهل کفر و ضلال را براندا خته میرفتند تا دهلي که تختگاه آن ممالک است چنانچه بتفصیل شرح داده شد وبعد ازفتح دهلي ازآب گنگ عبورنموده درین نواحي که سخن بذکر آن رسیده و ظایف غزا بتقدیم رسانید فسبحان الذي ايد بنصره الغزاة و رفع بعضهم فوق بعض

درجات و چون دران دره گروهي انبوه از گبران هنوز مانده بودند و اموال بسيار از مواشي و منقولات در تصرف ايشان باقي بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاول خورشيد رايت نصرت شعار از افق عزيمت طلوع نموده و سپاه آسمان جنبش ستاره شمار در حرکت آمده متوجه دره کوپله شدند و چون ارادت قديم باستيصال زمره کفر و ضلال تعلق گرفته بود آن بدبختان بغلبه و کثرت مغرور شده همانجا توقف نمودند و خيال محال مقابله و جدال بدماغ بي مغز راه داده جنگ را مهيا و آماده گشتند و هنگامي که جمشيد شرقي انتساب آفتاب سنجق ارتفاع از کرانه معرکه سپهر برافراخت لشکر اسلام يا سامشي کرده بآن دره رسيدند ميمنه از فرشکوه اميرزاده پيرمحمد و امير سليمان شاه آراسته و ميسره از شوکت و مهابت جماعتي از امراء نامدار زينت يافته و در منقلای قول امير شاه ملک و ديگر نوييذان رفيع مقدار رايت مکنت و اقتدار برافراشته و چون صداي غريو کورگه و کوس و نقاره و نفير دران کوه و دره افتاد و زجل تهليل موحدان و تکبير غازيان بآن حدود پيوست و لشکريان ظفر قرين دريا صفت بجوش درآمده خروش برآوردند زهره کافران خاکسار آب گشت و آتش خوف و اضطراب در خرمن ثبات و قرار آن باد پيمايان افتاد و مجموع از غايت بيم و هراس دست عجز

در دامن فرار زدند و بکوهها گریختند و لشکر اسلام از پی ایشان در آمده تیغ زمرد فام را از تن شبه رنگ آن تیره رایان سیاه روی گونه یاقوت رمانی بخشیده و اکثر آن بی دینان را بتیغ غزا بگذرانیدند و اندکی ازان ورطه نیم جانی بیرون بردند و پراگنده گشتند و اموال و اسباب بی حد و شمار فتوح روزگار لشکریان نصرت شعار گشت و چون آن دیار و نواحی از خبث وجود مشرکان پاک شد رایت فتح آیت در همان روز باز گشته از دریای گنگ عبور فرمود و در ساحل دریا باقامت نماز پیشین قیام نمود و بر فتحهای ارجمند و نیل درجات بلند شکر بخشاینده بی مانند باد ا رسانید و هم دران ساعت سوار شده پنج کروه راه براند و در طرف زیر آب گنگ نزول فرمود حفظ الهی در حرکت و سکون حارس و نگهبان و فتح و ظفر در شب و روز طلیعه سپاه گیتی ستان - و الحمد و المنة لله العظیم المنان *

گفتار در عزم مراجعت حضرت صاحب قران از ممالک هندوستان

چون تایید قدرت کامله و هو الذی یسیرکم فی البر و البحر حضرت صاحب قرانی را توفیق ارزانی داشت و تایید بخشید تا اقامت فرض جهاد را وجهه همت عالی ساخته

لشکرِ اسلام را بدیار هند کشید و فرمان داد تا سپاه ظفرپناه چند فوج شده هر فوجی براهي متوجه شدند و از سرحد آن ممالک تا بدهلي که پای تخت هندوستان است هر کجا حصاری و قلعه بود همه را تسخیر کرده از خبثِ وجود گبران و بت پرستان بآبِ تیغ غزا پاک ساختند و چون از فتح دهلي و قلع و قمع مفسدان آنجا پرداختند بصره کشور هند درآمدند ورسوم کفر و ضلالت از تمام سواحل دریای گنگ و دره کوپله و سایر مواضع آن حدود و نواحي برانداختند بموجبی که کیفیت آن بتفصیل شرح پذیرگشته رای عالم آرای آن حضرت که در آیینهٔ حال صورت مآلِ استقبال مشاهده نماید و بحسن تدبیر سررشتهٔ تقدیر باز یابد عزمِ مراجعت تصمیم فرمود روز سه شنبه ششم جمادي الاول بسعادت و اقبال از کنار آب گنگ نهضت فرمود و عنان توجه بطرف اغرق(۱) همایون معطوف داشت و امراء و سران سپاه هریک بمورچل خود روان شدند و فرمان همایون صادر شد که یورتچیان بروند و اغرق(۲) را بموکب نصرت قرین رسانند و چهارشنبه هفتم ماه شش کروه راه رفته نزول فرمود و میان این منزل و محلِّ اغرقها(۳) چهار کروه بود و دران موضع خبرآوردند که دردرهای کوه سوالک که آنرا یک لک و دانگي از هندوستان مي نهند گبران بسیار

(۱)(۲)(۳) دربعضی نسخه همه جا بجای اغرق (اورق) است *

از هندوان ستیزه کار بد کردار جمع شده اند و چون صورت
این حال بر لوح ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر نقش بست
یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که لشکر منصور که در اغرق[1] اند
کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آن حضرت بنفس مبارک
ایلغار فرموده بمحلی که پنج کروه مانده بود تا بکوه سوالك
در کنف حفظ اِله تبارک و تعالی فرود آمد و دران مقام
امیرزاده خلیل سلطان و امیرشیخ نورالدین از اغرق[2] آمده
بموکب همایون ملحق شدند و امیرسلیمان شاه و دیگر امراء
در موقف اخلاص و هواخواهي زانو زده عرضه داشتند که
اگر رایت فتح آیت بمعسکر ظفر قرین مراجعت نموده ذات
بی‌همال بر سریر سعادت و اقبال استراحت فرماید ما بندگان
وچاکران بر سر آن هندوان تاخت بریم و بفرّ دولت قاهره
دمار از روزگار ایشان بر آوریم آنحضرت جوابی فرمود که
اگر محرر کتاب مسطور بنوک خامه نور و سواد دیده حور
بر رق منشور کتابه بیت معمور نگارد سزاوار آید محصلش آنکه
باقامت فرض جهـــاد قیام نمودن متضمن دو فایده است
یکی ادخار مثوبات اُخروی و یکی حصول غنایم و فتوحات
دنیوي چنانکه شمارا درین واقعه نظر برین دو فایده است
مارا نیز مطمح نظر همت نیل سعادت سرمد یست و نعیم باقي

---

(۱) (۲) در بعض نسخه بجایش (اورق) دیده شد *

از برای خود و جمع فواید مآلي و منافع حالي از برای
لشکریان که ملازمند و لاغر و ملاحظهٔ حال زیردستان نمودن
آیین پادشاهانِ دادگستراست و مرحمت فرمودن درباره
ضعفاء و مساکین از خصال ستوده سلاطین عدل پرور است *

* بیت *

* دادگر زِيْ زانکه اندر آفتابِ روز حشر *
* سایه حق بر پادشاهِ دادگر خواهد فگند *

و هم دران روز حکم صادر شد که امیرجهان شاه که از امراء
جرنغار بود و پیش ازین بهفته (۱) بطرف بالای آب جَوَن
بتاخت رفته بیاید و با دیگر امراء باحراز فضیلتِ غزو کفار
فایز و بهره ور گردد امیرجهان شاه برحسب فرمان بدرگاه
اسلام پناه شتافت *

گفتار در تاخت فرمودن بکوه سوالک

احب قران روز شنبه دهم ماه جمادي الاول
کوه سوالک سوار شد و دران دره رایي بود
بهرور ، حقیقت تیره رای بود بد روز و بد فرجام خلقی
بسیار جمع کرده و حشری بی حد و شمار فراهم آورده
و بحصانت کوه و محکمی جای مغرور شده و فریفته پندار
گشته عساکر گردون مآثر از میمنه امیرزاده پیرمحمد و امیر

(۱) دربعضی نسخه بجای بهفته (بیک هفته) دیده شد *

سلیمانشاه و از میسره امیرزاده سلطان حسین و امیرجهانشاه و درهراول قول امیـــر شیخ نورالدین و امیـــرشاه ملک و سایر امراء برنغار(۱) و جرنغار و قلب دست جلادت وزبان سعادت بغزو کفـــار و تسبیح ملک جبـــار کشاده روی بآن گمراهان نهادند و حضرت صاحب قران دردهانه آن دره چون کلمه توحید دردهان منافقان غره نزول فرموده بود و توقف نموده و فرافسر فرقد سایش همه را قوت دل و نیروی بازو افزوده درزمان تیغ غازیان سراندازی آغاز نهاد و زاغ […]ن جـــاهدان عقـــابان جان شکار را پرواز داد خنجر زمرد شکل الماس فعل را دل و دیده گمراهان نکوهیده فرجام نیـــام شد و تمام سنگ و خاک آن دره ازخون هندوان شبه رنگ لعل فام گشت *   * نظم *

* تن کافران خاک شد زیرنعـــل *
* زخون سنگ آن دره مجموع لعل
* نهال سنـــان را زنصرت بهـ[…]
* زسرهای گبـــران برآورده بـ[…]

---

(۱) این [illegible] برد و لفظ ترکی است برنغار بضم با و ضمه رای مهمله و سکون نون و فتحه غین معجمه با الف و سکون رای مهمله فوج میمنه - جرنغار بضم جیم عربی و ضم رای مهمله و سکون نون فوج جانب دست چپ این [illegible] دو لفظ در همه نسخ موجوده برین شکل است (برانغار جوانغار) و [illegible] خلاف لغت است *

* زبس گبر کافتاد و دیگر نخاست *
* شد آن دره با قلهٔ کوه راست *
* زبس خون که از زخم داران چکید *
* ز هندوستان خون بجیحون رسید *

آخرالامر همای ظفر در سایه رایت اسلام بال فیروزی برکشاد و حزب شیطان و آن زمره کفر و ضلالت نیست و ناچیز شده غنایم فراوان ازاموال و برده و مواشی و غیرآن ضمیمه دیگر فتوحات غازیان و مجاهدان شد واشارت علیه از موقف مرحمت و عاطفت پادشاهانه صدور یافت که از مردم قوی حال که هریک سیصد و چهارصد گاو گرفته بودند بعضی باز ستده بر مردم ضعیف بخش کنند و از میامن آن نصفت و بنده پروری آحاد و افراد لشکریان از سوار و پیاده خرد و بزرگ مجموع ازان غنایم و فتوحات بهره مند گشتند و هیچ کس محروم نماند و شب یکشنبه که جمشید شرقی تبار خورشید بشبستان مغرب بخرامید حضرت صاحب قران بوثاق امیرزاده پیر محمد نزول فرمود و منزل شاهزاده ازان حسن اتفاق غیرت نهم رواق فیروزه طاق گردون گشت و روز یکشنبه بامداد *

* بیت *

چو خورشید تا بنده بنمود چهر * در باغ بگشاد گردان سپهر

رایت منصورازان مرحله روان شد و بسعادت و اقبال

بارودي همايون رسيد بموضع بهره كه از نواحي بكري بود مشهور بولايت مياپور روز دوشنبه دوازدهم ماه از بهره كوچ كرده چهاركروه راه برفتند و در موضع شق سار ساوه اتفاق نزول افتاد و بسبب بسياري غنيمت كه لشكريان ظفرقرين را جمع آمده بود ونقل آن بآهستگي ميسرمي شد هرروز زياده از چهاركروه راه رفتن تعذري داشت روز سه شنبه سيزدهم ماه ازانجا نهضت نموده موضع كندز معسكر سپاه نصرت پناه گشت و مسافت ميان اين دو منزل چهاركروه نزديك بود ابلق ايام رام و خنگ فلك برحسب مراد خوش لگام و حفظ ملك علام درجنبش و آرام بهرمنزل و مقام حارس ذات سپهر احتشام والحمدالله على تتابع الافضال ودوام الانعام

گفتار درمواقف غزوات كه درحدي ديگر ازكوه سوالك دربيشها واقع شده

روز چهارشنبه چهاردهم جمادي الاول كه خسرو سيارگان از بحرمغرب و خفا عبور نموده بجائي ديگر ازافق رايت طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحب قران از موضع كندز نهضت فرموده و ازآب جون عبور نموده حدي ديگر ازكوه سوالك را مركز رايت كشوركشا ساخت و همان روز بمسامع جلال رسانيدند كه دران حدود يكي از راياني

هند رتن نام ندای دعوت درداده و کمند اخذ سداد در انداخته و خلقی کثیر از مجوس و اصناف هندوان از اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و در ربقه ایالت و حکومت او درآمده و بکوههای منیع و بیشهای حصین پناه جسته که از غایت بلندی کوه شعاع بصر از نشیب آن بفراز نمیرسد و از غلبهٔ درختان بیشه پرتو آفتاب و ماه از بالا بزمین نمی افتد چنانکه در حصانت و محکمی از کوه و بیشهٔ مازندران گذشته است و جز بدرخت بریدن و راه پیدا ساختن بآنجا درآمدن ممکن نیست حضرت صاحب قران در چنان محلی با خطر و جنگلی پرحذر چندان توقف نفرمود که شب بگذرد و هم درشب پنجشنبه پانزدهم ماه فرمان داد که[1] امراء قوشونات مشعلها افروخته و لشکرها مرتب ساخته روان شدند و ببریدن و انداختن درخت و پیدا ساختن راه دست جلادت برکشادند و بفر دولت قاهره دران شب دوازده کروه مسافت راه ساخته و گذار پیدا کرده قطع کردند و چون برق خاطف ازان بیشها بگذشتند و روز پنجشنبه پانزدهم ماه که خسرو سیارگان رایت زرنگار از اطراف قاف لاژوردی مطاف برافراشت اعلام ظفرفرجام اسلام بمیان دو کوه کوه سوالک و کوه کوکه رسیده بود و سربعیوق افراخته و رای رتن دران

(۱) در چهار نسخه بجای - که - (و) دیده شد *

محل میمنه و میسره برسم و آیین تزیین داده بود و با اتباع و اشیاع جنگ را آماده گشته و اسباب جدال و قتال مهیا ساخته اما همان که طنطنهٔ کورگه و کوس و نفیر و برغودران کوهسار افتاده و خروش و زمزمهٔ تکبیر و تهلیل غازیان بگوش کفار فجار رسید ارکان ثبات و قرار ایشان تزلزل یافت و بنیان طاقت و اصطبار آن گمراهان انهدام پذیرفت بی توقف عنان عجز و اضطرار براه هزیمت و فرار داده طریق گریز پیش گرفتند امراء قوشونات و لشکریان پیروزی سمات از پی ایشان روان شدند و به تیغ آبدار و سنان آتش بار دمار از روزگار کفار فجار برآوردند و اکثر آن خاکساران بادپیما را بشمشیر جهاد گذرانیده بآتش دوزخ و بیس المهاد فرستادند و چندان اموال و اسباب از صامت و ناطق بدست غازیان و مجاهدان افتاد که نطاق نطق از احاطه بذکر آن قاصر بود چه هریک از لشکریان صد سر و دویست سر گاو و ده نفر و بیست نفر برده گرفته بودند و هم دران روز در برنغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه بدره دیگر اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بودند و مورچه شمشیر را از حبة القلب کافران طعمه بسزا داده و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاده و در جرنغار امیر جهان شاه علیحده بدرهٔ دیگر تاخت برده بود و بسی از هندوان بی دین را به تیغ غزا گذرانیده

اما غنیمتی چندان بدست لشکریان نیامده بود شب آدینه لشکرهای میمنه و میسره مجموع بموکب همایون پیوسته درمیان دوکوه فرود آمدند خرمن کفر سوخته و کار اسلام ساخته چهرهٔ دولت افروخته و رایت اقبال افراخته روز آدینه شانزدهم ماه صاحب قران گیتي پناه ازان دره که درمیان دوکوه بود باز بکوه سوالک درآمد و ازان منزل تا ولایت نگرکوت پانزده فرسخ بود ودران دره چندان جنگل استوار بود که درحیز حصر و احصا نیاید و محکمی کوه تا غایتی که وهم تیزرو را عروج بران ممتنع و محال نماید ودران بیشها کثرت گبران تیره رای و هندوان ظلمت افزای زیاده ازانکه صورت کمیت آن درآیینهٔ خیال چهره کشاید حضرت صاحبقران ازبرای قلع و قمع کافران درآمدن بچنان جایهای خطرناک اختیار فرمود وچون لشکر جرنغار که ضبط آن بعهدهٔ امیر جهان شاه بود ولشکر خراسان دو روز پیشتر از غنیمت اندک چیزی یافته بودند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که ایشان پیشتر بغزا روند و تاخت کنند دران روز صاین تمور قراول بود چاشتگاه سلطاني بموکب ظفر پناه شتافته عرضه داشت که غلبهٔ گبران و حشـــر هندوان بیش ازان است که تصور توان کرد آنحضرت بنفس مبارک بایستاد و لشکر جرنغار و سپاه خراسان برحسب فرموده بتاخت بردن و غزا کردن

مبادرت نمودند و دایره کردار بمرکز کارزار محیط گشته دست جلادت بقهر و قتل هندوان برکشودند و بصاعقهٔ شمشیر جهاد خرمن حیاتِ اهل شرک و عناد سوخته غنیمت فراوان و عُدّه و آهبه بی پایان فراهم آوردند و همان روز وقت نماز پیشین از قوشون امیر شیخ نورالدین و علي سلطان تواجي خبر آمد که از طرف دست چپ دره ایست و دران جا از گبران حشري جمع شده که از هرچه تصور نمایند افزون است و چندان مواشي و مراعي دارند که از حدّ ضبط و شمار بیرون است حضرت صاحب قران درزمان عنان یکران گیتي نورد که بر صبا وشمال بیشي میگرفت بصوب آن دره معطوف داشت و فرمان داد که امیر شیخ نورالدین و علي سلطان تواجي برسرِ آن گمراهان رانند ایشان برحسب فرمان روان شدند و تیغ جهاد درنهاد آن بد بختان نهاده سیل خون از هرطرف روان گردانیدند و رایت نصرت شعار بر قلهٔ کوه افراخته شد تا میامن اقبال صاحب قران قرین روزگار مجاهدان شود وفتح و ظفر که پیوسته دست بفتراک دولت روزافزون زده اند شامل حال غازیان گردد * * بیت *

هرکجا رو نهاد موکبِ شاه * نصرتش بود هم عنان همه راه

و آنحضرت ازان قلهٔ کوه نظاره میفرمود که شیرانِ بیشهٔ شجاعت و مبارزانِ میدان جلادت دران دره پیاده درآمده

چگونه داد جهاد مي دهند و زمرهٔ كفر و ضلال را بچه نوع
سزا در كنار روزگار مي نهند و چون اكثر آن ملاعين بی دين
از ضرب تيغ غازيان ظفرقرين بر خاك هلاك افتادند و بقية
السيف خسته و جسته رو بگريز نهادند لشكرِ منصور با غنايم
نا محصور باز گشتند و بسعادتِ زمين بوس مستسعد شده
بنوازش و تربيت پادشاهانه اختصاص يافتند و از جمله چندان
مراعي و مواشي گرفته آورده بودند كه شرح شمهٔ ازان
در حيز حصر و بيان نگنجد حضرت صاحبقران از كمال مرحمت
تا وقت نماز شام دران بالای كوه توقف نمود و اشارت فرمود
كه از لشكريان هركه غنيمت نيافته باشد اورا نصيبي بدهند
و بهره ور گردانند و چون غنايم بيش از اندازه بود هركس آن
مقدار كه ضبط مي توانست كرد بتحت تصرف درآورد و
آن شب دران دره فرود آمدند بعون رباني در جميع احوال
حارس ونگهبان و حفظ يزداني درگاه و بيگاه يزك دار
و پاسبان دران بيشها و جنگلها حمدونه بسيار بود و چون شب
مي شد مي آمدند و چيزهای لشكريان مي بردند و درعرض
يكماه از ابتدای شانزدهم جمادي الاول كه رايت جهانكشای
درميان دو كوه بود كوه سوالک و كوه كوكه تا غايت شانزدهم
جمادي الآخر كه سايهٔ وصول برنواحي جمو انداخت بيست
غزوهٔ معتبر با طوايف كفار و مشركان و گبران و بت پرستان

اتفاق افتاد که شرح تفاصیل آن باطناب مي انجامد و درین مدت سی روز هفت قلعه از معظمات قلاع کشور هند که هر یک در حصانت و محکمي خیبری بود از فر دولت قاهره مفتوح گشت و آن قلاع هفت گانه که دراستواري با سبع الطباق چرخ پهلوی مبارات میزد همه بیك فرسخی و دو فرسخی یکدیگر واقع بود و مردم هرقلعه مخالف اهالي دیگرقلاع و اکثر سُکّانِ آن مواضع درایام سلاطین سابق از اهل جزیه بودند و درین مدت سر از ربقه انقیادِ اهل اسلام کشیده و از التزام جزیه رجوع نموده لاجرم بحکم شریعت غرّا خون و مال ایشان هدر بود و هَباء و محاربه با ایشان از قبیل جهاد و غزا ویکی ازان قلعها قلعه شیخو بود از خویشان ملک شیخ کوکر(۱) که اهالي آنجا بوسیله جمعی مسلمانان که درمیان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند وظاهرا گردنِ انقیاد بطوق بندگي و فرمان برداري بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان لایح و روشن بود وچون مال اماني برایشان انداختند واز مجاري اوضاع آن گمراهان مخایل غدر و فساد تفرس مي رفت یکی از بندگانِ درگاه که رای صایب را باشجاعت کامل در سلک

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجای کوکر (کوکری) است *

افتظام کشیده بود درباب انتزاع سلاح ازان گروه بی فلاح
فکرے لطیف انگیخته مقرر گردانید که اجناس بوجه مال
امانی بستانند و نازل جامه و کهنه کمانی که اندک ثمنی
داشت قیمتی گران بران نهاد و آن روز برگشتگان هر سلاح که
داشتند مجموع بیرون آوردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر
هیچ سلاح دردست ایشان نماند و بعد ازان حکم
واجب الامتثال صدور یافت که چهل نفر گبر درسلک خدام
هند وشاه خازن که یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود
درآیند و بدان واسطه آن بدبختان از جاده مطاوعت انحراف
جستند وبعضی مسلمانان را بقتل آوردند وبرذمت همت
غازیان لشکراسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب
گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت به تسخیر آن قلعه
آوردند و آن را فتح کرده دو هزار گبر به تیغ غزا بگذرانیدند
ودود استیصال از خان ومان ایشان بسقف دود اندود
آسمان رسانیدند واز جمله آن قلاع قلعه ملك دیوراج بود
و پنج قلعه دیگرکه مجموع * بیت *
به نیروی اقبال صاحب قران * مسخر شد آنها باندک زمان
وآن دیار ازخبث وجود مشرکان و بی دینان پاک شد
وبنیان شرک و بت پرستی انهدام یافته مراسم و شعایر
شرع مطهر بظهور پیوست و اساس دین ودولت رسوخ

و استحکام پذیرفت - والحمد لله علی تواتر نعمائه الظاهرة و الباطنة *

گفتار در مواقف غزوات حضرت صاحبقران در نواحي جمو

باری سبحانه و تعالی که از کمال قدرت بازوی نیروی مجاهدان میادین دین را بتعویذ تایید و ان جندنا لهم الغالبون تقویت بخشید و بر منشور سعادت حامیان حوزه اسلام توقیع رفیع ان حزب الله هم الغالبون کشیده عنایت بی نهایتش صاحب قران گیتي ستان را بمزید توفیق و تایید مخصوص گردانیده بود و قامت اقبالش را خلعت گرانمایه نصر من الله پوشانیـــده لاجرم در هر موقف که آن مؤید پاک اعتقاد رایت سعي و اجتهاد بر افراخت همای نصرت بال سعادت کشاده در سایه اش آشیان ساخت و در هر معرکه که مرکب جهان نورد را بجولان در آورد جنود فتح و وفود فیروزي عنان در عنان نهاده همراهي کرد و چون همت عالي از غزوات کوه سوالك و اطراف و اکناف آن فراغت یافت و ضمیر منیر از کفایت این مهم بپرداخت روز یکشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر رایت نصرت شعار از موضع منسار در ضمان

حفظ و تایید پروردگار نهضت نمود و شش کروه راه قطع کرده
در مقابل قریه پایله که از نواحي جمواست نزول فرمود
و درهمان روز امیرشیخ محمد ایکوتمور و مبشر و از تومان
امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل برلاس متوجه قریه پایله شدند
اهالي آن موضع مردم دلاور بودند و جنگلهای محکم داشتند
چپرها در کناره جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده
گشتند و رایت عصیان و عناد برافراشتند مبارزان لشکر اسلام
خواستند که بي درنگ بجنگ مبادرت نمایند و بران کافران
حمله کنند دران حال از موقف جلال کس آمد و فرمان
رسانید که محاربه موقوف دارند تا روز دیگر که لوای نصرت
انتماء سایه توجه بران صوب اندازد و روز دوشنبه هفدهم
ماه حضرت صاحبقران گیتي کشا برتکاور جهان پیماي سوار
شد و سپاه ظفرپناه صفها کشیده میمنه و میسره و قلب و جناح
بیاراستند و غلغل تکبیر و تهلیل بمسامع ساکنان صوامع افلاک
رسانیدند و ملاعین بی دین را از مجرد استماع طنطنهٔ کوس
و نقاره و غریو خروش لشکر غزاکاره ظفریاره زهره چاک و جگر
پاره گشت و بی توقف دیه را گذاشته در بیشهــــا گریختند
و شغال وار درجنگلها پنهان شدند بهادران جهادآیین چپرها
برداشته درمقابل جنگل باستادند تا لشکریان از سر فراغت
و امنِ خاطر بدیه درآمده علوفه و غله بسیار بدست آوردند

و مایحتاج لشکر اسلام مرتب و مهیا گشت و همان روز ازان موضع روان شده چهار کروه مسافت بریده فرود آمدند وهم دران روز اولجه تمور تونقتار و قولاد و از جمله امیرزاده رستم و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت بطرف کشمیر رفته بودند و درصحبت ایشان احکام لازم الاتباع بنام شاه اسکندر والی آنجا نفاذ یافته دران منزل با ایلچیان شاه اسکندر باردوی اعلی رسیدند و عرضه داشتند که شاه اسکندر احرام بندگی بسته روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آورده بود و بموضع جبهان رسیده دران مرحله مولانا نورالدین که از جانب او برسالت آمده بود بوی پیوست و تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرموده اند که سی هزار اسپ و صد هزار درست زر هر یك بوزن دو مثقال و نیم از کشمیر نسق نمایند و بجهت امتثال آن امر باز گشت تا بعد از اتمام آن مهم دیگرباره متوجه شود و باحراز سعادت بساط بوس فایز گردد وچون این معنی بسمع عالی رسید رای عالم آرای آن را نه پسندید و رقم ارتضا بران نکشید و باز خواست فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالایطاق کرده اند و زیاده از اندازه وسع ولایت او طلب داشته بنور عقل که چراغ رخشان و اختر درفشانست روشن و هویدا است که از هر مملکتی مبلغی مطالبت باید نمود که درخور سعت و فسحت آن

باشد تا شرایط نصفت و عدالت مرعي ماند رسولان صدق خدمتگاري و طاعت گذاري شاه اسکندر بعرض همایون رسانیدند و کمال اخلاص او در غلامي و خدمتگاري باز نمودند عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته فرمود که بهیچ باز نماند و بزودي متوجه شود روز سه شنبه هزدهم ماه ایلچیان شاه اسکندر و معتمد زین الدین را بصوب کشمیر روانه ساختند قرار برانکه چون بیست و هشت روز ازان تاریخ بگذرد بلب آب سند رسیده باشد و درین منزل بدامن کوه دیهی بود و گروهی انبوه درانجا بودند لشکریان ظفرقرین بدان موضع تاخت بردند و هندوان تیره روان ازخان ومان گذشته دیه را بدست خویش آتش زدند وبپای اضطرار راه فرار سپردن گرفتند و مضمون یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المومنین صورت حال آن ملاعین گشت لشکریان اسلام ازان دیه غله و علوفه فراوان برداشتند و درهمان روز دو دیه دیگر را که بآن نزدیکی بود وقت نماز پیشین بتاختند وبسی غله و سایر اطعمه ازان مواضع نقل کردند و دران راه اراتمور[1] را که از بندگان درگاه بود زخم تیر رسید و روز چهار شنبه نوزدهم ماه ازان منزل کوچ کرده در مقابله قصبه جمو اتفاق نزول افتاد و مسافت چهار کروه راه بود و درین

(۱) در دو کتاب بجای - اراتمور - (ایتمور) دیده شده *

منازل و مراحل قریب چهار فرسخ راه مزارع و کشت زار بوده متصل یکدیگر چنانچه خوید چهارپایان عساکر گردون مآثر بآسانی حاصل می شد ودران چراگاهها علف خوار کردند و روز پنجشنبه بیستم ماه رایت نصرت پناه متوجه قصبهٔ جمو شد و دران دره که منبع آب جمو است درآمد و لشکر منصور چند نوبت ازان آب بگذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و در دست راست قریه منو و درین دو محل هندوان قوی هیکل پردل جاهل بودند و کوهها و جنگلها در غایت محکمی و استواری داشتند چنانچه بدانجا درآمدن از محالات می نمود و آن بدبختان زنان و فرزندان خود را بکوهها فرستادند و رای ایشان با جمعی از هندوان کافر جاهل متهور که حریص بودند بآنکه زحمت حیات از سر خود باز[1] کنند و بجان می کوشیدند که جانرا بباد فنا برده هند بموضع حصین از کوه پناه برده بودند و استاده چون سگ که در وقت طلوع ماه بآواز آید نعره میزدند و تیر می انداختند رای عقده کشای حضرت صاحب قران که هنگام تدبیر نسخه لوح تقدیر بود خواست که آن مدبران بی باک را بنوعی

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - باز - (دور) است و معنی باز درینجا جدا است پس باعتبار حاصل معنی جمیع نسخ موجوده متفق اند *

در دام تسخیر آورد که سپاه اسلام را * * مصراع *

* زان دد صفتان دیو سیرت *

آسیبی نرسد فرمان داد که ایشان را بحال خود باز گذاشته متعرض نشوند و قریه منو را تاخت کنند لشکر منصور بر حسب فرموده قریه را غارت کردند و گاه باز گشتن بقصبه جمو در آمدند و بجهت علوفه و علفه غلّه بسیار بر داشتند و اشارت علیه بصدور پیوست که چند قوشون مرد جلد در کمین جایها جنگل پنهان شده توقف نمایند و رایت ظفر پناه با سپاه روان شد و روز آدینه بیست و یکم ماه از آب جمو گذر کرده چهار کروه راه براند و مزرعه در کنار آب جناوه مضرب خیام نزول گشت و در انمقام چهار فرسخ در چهار فرسخ کشت زار بود و علف خوار و چون موکب همایون از دره جمو و منو نهضت فرموده هندوان روباه صفت بتصور آنکه بیشه از شیران کارزار تهی مانده از بیغولهای جنگل بیرون آمدند غافل ازانکه چند قوشون از سپاه نصرت قرین در کمین منتظر انتهاز فرصت اند ناگاه آن بهادران جلادت آیین از کمین چون شیرژیان از عرین بیرون آمدند و بران گمراهان بي دين حمله آوردند و بسیاری ازیشان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از تومان امیر شیخ نورالدين دولت تمور تواجي و حسين ملک قوچين رای جمو را با پنجاه گبر دیگر دستگیر کرده بساحهٔ درگاه اسلام

پناه آوردند حضرت صاحب قران شکر و سپاس آفریدگار زمین و آسمان که فروزندهٔ چراغ دولت موحدان و سوزندهٔ خرمن شوکت مشرکان ارادتِ بی علت اوست بجای آورد و زبان ستایش گذارش گوشِ امراء را بجواهرِ این کلمات بیاراست که زهی قادر با کمال که این گبران متکبر متهور که دیروز در مقـــام غرور و سرکشي به‌هیچ آفریده التفات ننمودند امروز همه را گردن بسته مسخر و مقهور لشکر اسلام گردانید و آن فتح را از فیض فضل ذوالجلال دانسته اصلا تدبیرِ صایب و سعی جمیل خویش درمیان ندید هرآینه برگزیدهٔ که دیدهٔ بصیرتش از سرمه توفیق روشنائي یافته باشد هرچه واقع گردد از آثارِ قدرت مسبب الاسباب داند تعالی شانه نه از سبب * * بیت *

* درغست کیـــن وهم کوتاه بیـــن *
* فلک را نهـــد کارسازِ زمیـــن *
* زمین و فلک چون منش بنده اند *
* بتسلیـــمِ خدمت سرافگنـــده اند *

درزمان آن بدبختان را مقید و مسلسل ساختند و برخاک مذلت و خذلان انداختند و رای جمورا درجنگ زخمی رسیده بود جهت مصلحت استخلاصِ مال و رعایت غبطه لشکر اسلام اورا علاج کردند و باندار و تبشیر و بسی وعد و وعید

سعادتِ اسلام دریافت و هرچند برحسب آنکه انک لا تهدی من احببت مقرراست که * * بیت *

* به بی دیده نتوان نمودن چراغ *
* که جز دیده را میل نبود بباغ *

اما چون زبان را بکلمه توحید بیاراست و گوشت گاو که در پیش آن خران و درکیش آن جمع پریشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد بحکم قضیه نحن نحکم بالظاهر و الله یتولی السرایر بتشریف و نوازش سرافراز گشت و بموجب التماس او شرط رفت که اورا رعایت فرمایند و در سایه حمایت نگاه دارند و روز یکشنبه بیست و سیوم ماه دران منزل توقف افتاد تا عساکرِ منصور که بولایت لهاور رفته بودند باردوی اعظم ملحق شدند *

ذکر قضیه شهر لهاور و شیخه کوکر

درهمان منزل خبرآمد که شاهزادگان و امراء که بر حسب فرمان متوجه آن طرف شده بودند بلده لهاور را مسخر کرده اند و مال امان را استخلاص[۱] می نمایند و شیخه کوکر را که آخرکارِ او موافق اول حال نیامد هم گرفته اند آری بسیارکس درمبادی امور جمالِ حال را بزلف و خالِ مکر و احتیال بیارایند و درفرجام ازقبح فعال و زشت کرداری

(۱) درسه نسخه بجای - استخلاص - (استحصال) دیده شد *

شرمساري برند وبسي مردم درابتداي امر چهرهٔ بندگي وخدمتگاري بگلگونهٔ فرمانبرداري وطاعتگذاري برافروزند وعاقبت چون آيينه امتحان درميان آيد سياه روئي وزرد رخساري كشند * * شعر *

* لكل الى شاو العلى حركات *

* ولكن عزيز فى الرجال ثبات *

* روز عروسي شود شانه حكايت كند *

* هركه بموى دروغ زلف نهد برعذار *

بتخصيص در حضرت صاحب قراني كه نقش نگين پادشاهي وطراز خلعت فرمانروائي او راستي رستني باشد هركه درين دولت روزافزون قدم اخلاص براستي نهد البته كعبه مقصودش مطاف ساعي اميد گردد وهركه درجادهٔ خدمت اين اقبال بي انتقال انديشه كجي بخاطر راه دهد ازتيه خسارت وخذلان جاودان نجات نيابد * * رباعي *

* پرسيد يكي زمن كه ره چونست *

* گر راست روي مبارك وميمونست *

* ورزانكه نه برطريق شايسته روي *

* افزون زهزار نيزه بالا خونست *

حال آنكه شيخه كوكر هم دراوايل اين يورش فرخنده مآل بسعادت ملازمت موكب گيتي كشاي فايزشد وازنوازش

و تربیت پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشت بحیثیتی که در حدود هندوستان هرکجا هندوان بدو توسل نمودند که ما از اتباع و اشیاع شیخه کوکریم ایشان را غارت نکردند و اسیر نگرفتند و درمیان دو آب دریای گنگ و دریای جون اجازت طلبید که بولایت خود رود و ساوری نسق کرده در لب آب بیاه که آن را آب لهاور نیز خوانند بمعسکر ظفرپناه پیوندد و چون رخصت یافته بمقام خود بازگشت بساط نشاط بگسترد و مجلس عیش و عشرت بیاراست و میعادی که دران[۱] موقف مقرر کرده بود رقم نسیان بران کشید و باوجود خلف وعده که اظهر علامات نفاق است عدم مبالات و بیباکی شعار روزگار شقاوت آثار خود ساخت و جماعتی از بندگان درگاه که از طرف ماوراء النهر می آمدند بآنجا رسیدند مثل مولانا عبد الله صدر و هندوشاه خازن و دیگران که به تربیت یکی ازیشان پای رفعت بر ذروه جاه و جلال می توانست نهاد بهیچ یک التفات ننمود و از مضمون اشارت * * بیت *

* دست مدار از کمر مقبلان *
* سر مکش از خدمت صاحب قران *
* خار که هم صحبتی گل کند *
* غالیه در دامن سنبل کند *

---

(۱) در چهار نسخهٔ بجای - دران موقف - (در چنان موقفی) دیده شد *

غافل ماند و لاغرو * * بیت *

* گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه *

* سفید کردن آن نوعی از محالات است *

لاجرم فرمان قضا(۱) جریان نفاذ یافت که ولایت او را غارت کنند واو را گرفته بیاورند وهل نجازي الا الکفور وروز دو شنبه بیست و چهارم ماه موکب نصرت پناه از آب چناوه عبور نموده و پنج کروه راه قطع کرده نزول فرمود ودران روز نوکران امیر زاده میرانشاه از تبریز رسیدند و خبر سلامتي شاهزاده و فرزندان و سایر چاکران و دولتخواهان که دران جانب بودند آوردند واخبار بغداد ومصروشام وروم ودشت قبچاق وحال قلعه النجق بعز عرض رسانیدند وروز سه شنبه بیست وپنجم چندي از ضعفاء لشکریان در آب غرق شدند مرحمت حضرت صاحب قران فریادرس بیچارگان گشت و حکم واجب الامتثال صدور یافت تا اسپان و اشتران خاصه شریفه بباز ماندگان دادند وایشانرا بران سوار ساخته بسلامت بگذرانیدند * * مصراع *

* هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش *

ودران روز هندوشاه خازن را بطرف دارالسلطنة سمرقند روانه داشت تا بشارت قرب وصول رایت فیروزي شعار

---

(۱) در سه کتاب بجاي - قضا جریان - (قهرمان قهر) دیده شد *

بمسامع انتظار اهالي آن دیار برساند وهم دران روز نوکر امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ از فارس آمد و مژده سلامت آن شاهزاده رسانید و از استقامت احوال مملکت و جریان امور بر وفق ارادت خبر داد و بیلاکها و تبرکات از جمله شمشیرهای مصري و غیر آن معروض داشت روز چهارشنبه بیست و ششم ماه از کنار آب جناوه کوچ کرده و شش کروه راه رانده در بیابان فرود آمدند و دران روز یکی از ایلچیان تبریز بدار الملك سمرقند فرستاد تا بشارت رساند که متعاقب رایت جهانگشای چون روح که سوی کالبد خرامد و چون نسیم بهار که جان در تن روزگار دمد بمستقر سریر سلطنت و اقتدار خواهد رسید و فرزندان کامگار که منظور نظر عنایت آفریدگارند هرچه زودتر باستقبال شتابند وهم دران روز رای عالم آرای بران قرار گرفت که بیشتر از عساکر منصور از دریای دندانه عبور فرمایند بنابرین در رفتن مبادرت نمود و مسارعت فرمود *

* بیت *

منزل وصل چون شود نزدیک * آتش شوق تیزتر گردد

و روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه بسعادت نهضت فرمود و شش کروه راه قطع کرده در کنار جنگلي بر سر تلی مخیمه حضرت صاحبقران محفوف بحفظ و تایید رباني فرو گرفتند و دران روز شیری دران مرغزار پیدا شد بهادرانِ لشکر ظفر قرین

از هر طرف بران صید تاخت آوردند و از میان امراء امیر
شیخ نورالدین بیشتر و دلیرتر از همه بتاخت و بحمله پیل افگن
آن شیر را بینداخت و در اثنای این حال امیرزاده پیر محمد
و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه از لهاور
بازگشته بمعسکر همایون رسیدند بر غزوات اقدام نموده
و هندوان بی دین را به تیغ جهاد سر از تن دروده و غنیمت
فراوان حاصل کرده بعز بساط بوس فایز شدند و غنیمتها برسم
تقوز و پیشکش بمحل عرض رسانیدند صاحب قران دریا نوال
در زمان هر یک از بهادران را که ایستاده بودند انعام فرمود
از جمله نظر التفاتش بر محمد آزاد افتاد و او را مشمول
عنایت بی دریغ گردانیده جامهٔ خاص و ترکش خاصه با بند
زر ارزانی داشت و در میان اقران و امثال بلند پایه
و سرافراز گشت و اعاظم و اکابر جهان چشم امید بران داشتند
که بیک التفات از نظر تربیت آنحضرت مشرف شوند تا بخت
بلند پایه سایه بر حال ایشان اندازد و اساطین سلاطین دوران
عمری ترصد می نمودند که بحسن اهتمامی از آن درگاه
عالم پناه اختصاص یابند تا همای دولت ایشان را در زیر
بال سعادت گیرد ادنی شخصی که ملحوظ نظر التفات صاحب
قران گیتی ستان شد بر ملوک زمین و خسروان زمان فایق
آمد *

* بیت *

ذرهٔ کز هوای او برخاست * ز آفتابش گذشت پایهٔ قدر
وهم دران روز یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که امراء
جرنغار و برنغار و سایر امراء قوشونات هریک براهی معین
بمحل و مسکن خود باز گردند و مجموع شاهزادگان و نوینان
و امراء تومانات و هزارجات و قشونات هریک را باندازه
قدر و رتبت بخلعتهای گرانمـــایه نوازش فرمود و شاهزاده
پیر محمد جهانگیر را بکمر مرصع و تاج خاص اختصاص بخشید
و از اعیان ممالک هند جماعتی که اقبال آسا ملازم موکب
جهانکشا بودند از امراء و سادات همه را بصنوف عواطف
پادشاهانه مخصوص گردانید و تشریفات فاخر پوشانیـــده
یرلیغها کرامت فرمود و رخصت مراجعت ارزانی داشت
وخضرخان که سارنگ اورا گرفته بود و درقلعه بند کرده
و او گریخته به بیانه از ولایت دهلی پیش اهودن که ملک
مسلمان بود رفته و چون رایت نصرت شعار سایه سعادت بران
دیار انداخت برهنمونی توفیق روی اخلاص بدرگاه عالم
پناه آورده بود و بدولت زمین بوس استسعاد یافته و ظفر
آسا ملازم موکب جهانکشا گشته درین ولا عاطفت پادشاهانه
اورا بمزید عواطف اختصاص بخشیده ایالت ولایت مولتان
را باو تفویض فرمود وچون دران حدود شکارگاهی بود چون
عرصه همت کریمان با طول و عرض درانجا شیر و ببر و کرگدن

و کوته پای و آهو بیشه و گوزن کبود و سایر انواع شکاری بسیار بود و از اصناف طیور مثل طاؤس و طوطی و دیگر مرغان گوناگون بی حد و شمار نشاط شکار در دامن عزایم خسروانه آویخت و داعیهٔ صید از خاطر همایون سر برزد و برحسب فرمان عساکر فرده شمار آفتاب اقتدار چندین هزار بجرگه روان شدند و بعد از انکه شیران بیشهٔ شرک و ضلالت و پیل افگنان بیداء کفر و جهالت را که اولئک کالانعام بل هم اضل وصف حال ایشان است در معارک جهاد و مواقف غزا بسیار انداخته بعزم شکار حیوانات عجم برنشستند و به نخچیر وحوش بیشه و صحرا و طیور و پرندگان فضاء هوا رغبت نمودند

* بیت *

* برون جستند بازانِ سبک خیز *
* بخونِ صید کرده چنگ را تیز *
* درآمد چنگلِ شاهین بتاراج *
* نه طوطی ماند بربالا نه دراج *
* رهِ بط باز تیز آهنگ می زد *
* پرِ طاؤس شاهین چنگ می زد *

و چندان شکاری دران بیشه و صحاری بعون باری بینداختند که نه پای یقین پیرامنِ قیاس وتخمینِ آن می گشت و نه دستِ گمان بدامنِ حصر و شمارِ آن میرسید و از جمله کرگدن فراوان

از ضرب تیغ و سنان بهادران بی جان شد با آنکه کرگ از کمال قوت بحیثیتی است که اسپ را با سوار شاخ زده می اندازد و جرم او چنان صلب و محکم است که زخم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیر آن بندرت دران کارگر میشود و روز آدینه بیست و هشتم ماه چون از صید فارغ شدند هشت کروه راه براندند و بموضعی که آن را جبهان گویند و سرحد کشمیر است کشت زاری درغایت نزاهت و خرمی * * مصراع * * صافي زهر کدورت همچون ضمیر عاقل * مضرب خیام نزول گشت *

ذکر صفت کشمیر

چون کشمیر از مشاهیر امکنه معموره عالم است و بموضعی غریب واقع شده و جز کسی که مقصد سفرش همانجا باشد کمتر آنجا میرسد کیفیت بعضی اوضاعش چنانچه از ثقات معتمد علیه ازسکان آن سرزمین استکشاف رفته و بعد از تفتیش و تحقیق مقرر گشته سمت گذارش می پذیرد و مصدّر بذکر محلش از اقالیم و کمیت طول و عرضش بوجهی که از کتب آن صناعت مستفاد می شود و من الله التوفیق - کشمیر ولایتی است قریب حاق وسط اقلیم چهارم چه اول آن اقلیم آنجا است که عرضش سي و سه درجه باشد و سي و هفت دقیقه و وسطش آنجا که عرض آن سي و شش درجه و بیست

و دو دقیقه و آخرش سي وهشت درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سي و پنج درجه است طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه و عرض آن ولایت طولاني افتاده و از جمیع جوانب محفوف بر واسخ جبال کوه جنوبش بجانب دهلي و زمین هند واقع است و کوه شمالي بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش بصوب مواضعی است که محل اقامت و یورت اقوام اوغاني میباشد و طرف شرقي او منتهي مي شود بمبادي اراضي تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار واقع شده از حد شرقي تا جانب غربي قریب چهل فرسخ است و عرض از جانب جنوب تا جانب شمال بیست فرسخ است و درنفس آن دشت هموار که درمیان کوهسار واقع شده ده هزار قریه معمور هست مشحون بچشمهای خوشگوار و آب و سبزه بسیار و زبان زد عامه چنان است که درتمام آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار دیه محل عمارت و زراعت است و از شواهد جودت آب و هوای آن دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان آنجا درالسنه سخن وران فرس مثل شده چنانکه گفته اند *

* رباعي *

* شاه همه دلبران کشمیر توئي *
* خرم دل آن سپاه کش میر توئي *

* آن حور که روح را سزد کش گویند *

* کاندر کف پای نازکش میر توئی *

ودرکوه ودشتش انواع درختان میوه‌دار است واثمارش بغایت خوب وسازگار اما چون هوایش میل بسردی دارد وبرفهای عظیم بارد میوهای گرمسیری مثل خرما ونارنج ولیمو وامثال آن درانجا حاصل نمیشود لیکن ازگرم سیرات نزدیک نقل می کنند ودروسط هامون چنانکه ازطرف شرقي وغربي هریک بیست فرسخ است تا بکوه شهری که آنرا نغز نام است که نشیمن حکام آن دیار می باشد وبطریق بغداد نهری عظیم درمیان آن جاریست که مقدار آبش از دجله بغداد می گذرد وعجب آنکه چنان آب قوي مجموع از یک چشمه برمیخیزد ومنبعش هم دران ولایت است وآن را چشمه دیرگویند واهالي آنجا برسرآن نهر قریب سي جسر ازکشتی وزنجیربسته اند وراه کشاده هفت جسر ازانجمله درشهر نغز که مرکز ولایت ومحل حکام است واقع گشته واین آب بعد ازانکه ازحد کشمیر میگذرد آنرا بحسب مواضع آب دندانه وآب جمد میخوانند ودربالای مولتان بآب چناوه می پیوندد وهردو ازمولتان گذشته بآب راوه که ازدیگرطرف مولتان می گذرد متصل میشوند وبعد ازان آب بیاه بایشان میرسد ومجموع بقرب اوچه بآب سند

می پیوندد و همه را آب سند میگویند و در دامن زمین تته بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع

و القینا فیها رواسي و انبتنا فیها من کل زوج بهیج

سوری از راسیات جبال پیرامن آن عرصهٔ فسیح المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بآن سور از شیون تعرض اعادی ایمن اند بی کلفت مرمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب باد و باران خللی بآن راه یابد چه معظم راههای عام آن ولایت سه طریق است یکی بصوب خراسان و آن راهی است بغایت دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال ازان طریق بر پشت دواب میسر نمي شود و مردم آنجا که بآن کار معوّد شده اند آن را بر دوش گرفته بچند روز بجائی میرسانند که بر چهارپای بار توان کرد و راهی که بصوب هندوستان دارد برهمین منوال است و طریقی که بر صوب تبت واقع شده ازان دو راه آسان تر است اما چند روزه راه علف بسیار است که طبیعت زهر دارد و سواران را عبور ازان طریق دشوار است که چهارپایان تلف مي شوند

* شعر *

* وقایة الله اغنت عن مضاعفة *

* من الدروع و عن عال من الاطم *

القصه حضرت صاحبقران شب بیست و نهم از موضع جبهان نهضت نموده و چهار کروه راه قطع فرموده کنار آب دندانه مرکز رایت نصرت شعار گشت و روز شنبه رایت ظفرنگار بتایید پروردگار از پلی که باشارت علیه بسته بودند گذار فرمود و در عبور ازان پل لشکریان پیاده را از ترک و تاجیک معاونت و مساعدت باقصی الغایة ارزاني داشته شد و امیر شاه ملک و جلال الاسلام مامور گشتند که تمام لشکر را از پل بگذرانند *

گفتار در روان شدن حضرت صاحب قران بی همال باستعجال بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال

صباح یکشنبه سلخ جمادی الآخر حضرت صاحب قران پیش از لشکر نهضت نموده بطرف سمرقند ایلغار فرمود و بیست کروه راه بزیر آب دندانه براند و موضع سان بست که از توابع کوه جود است محل نزول بحر احسان و جود گشت و روز دوشنبه غره همایون ماه رجب از موضع سان بست بسپهر تیزگرد یعني سمند عالم نورد برآمد و بطالع سعد روان شد و حوالي قلعهٔ بروجه از فر نزول فرخنده غیرت چرخ برین گشت و درهمان روز اول وقت پیشین بعد از ادای نماز باز

بمبارگي سوار شد و بچول جلالي در آمد وبتعجیل هرچه تمام ترېراند و وقت نماز شام ازان چول بیرون آمده در کنار مغاکي که از آب پشه کال بقیه دران مانده بود نزول فرمود و از قریه بروجه تا این منزل سی کروه است و سبب تسمیه این چول بچول جلالي سبق ذکر یافته و روز سه شنبه دوم ماه وقت چاشت سلطاني ساحل آب سند از وصول دریای مکرمت ونوال غرق عرق خجالت و انفعال شد و جماعت امراء که محافظت حدود و نواحي قلعه نغزو بانو و ضبط طرق و مسالک آن سرزمین بایشان مفوض بود مثل پیر علي سلدوز و دیگر سرداران برحسب فرموده برسر آب سند پلی از سه پایه و خس و کشتي بسته بودند رایت فتح آیت روان ازان پل عبور نمود و تا نیم روز برلب آب توقف فرمود و امیر الله داد را برسر پول بازداشت که اغرق(۱) و لشکریان که از عقب مي آمدند بگذراند و هنگام نماز پیشین باقامت وظیفه وقت قیام نموده بسعادت و اقبال روان شد و ده(۲) کروه راه رانده نزول فرمود و چهارشنبه سیوم ماه ازان موضع روان شد و مرحله بانو بعز نزول همایون مشرف گشت و پیر علي تاز و امیر حسین قوچین و دیگر سرداران که جهت دفع

(۱) در بعض نسخه بجاي - اغرق - (اورق) است (۲) در سه کتاب بجاي - ده - (دو) دیده شد *

مفاسد اوغانیان برحسب فرمان دربانو بودند و از مدت هفت ماه باز شرف ملازمت ساحهٔ گیتي پناه درنیافته درین مقام چشم سعادت را بسرمه کام روشن گردانیده لب عبودیت بدولت زمین بوس رسید و بمساعدت توفیق دیدهٔ امید شان از سرمهٔ مشاهده جمال مقصود برخورداري یافت و یك تقوز اسپ و یك هزار گاو پیشکش کشیدند حضرت صاحب قران اسپان را بهمان بهادران بخشید و فرمان داد که گاوان را بصاحبانش رسانند که ازیشان غارت کرده بودند و پیرعلي و جماعتي که با او بودند درانجا توقف نمایند که[(۱)] تمامي لشکر ازان حدود عبور کنند و روز پنجشنبه چهارم ماه موافق اول فروردین جلالي که روز نوروز بود بعون اِلٰه عازم طرف نغز شد و روز آدینه پنجم ماه قلعهٔ نغز از وصول رایتِ فیروزي اثر معسکرِ جنود فتح و ظفرگشت و دران روز نوکر شاهزاده میرانشاه را روانه داشت تا بشارتِ فتح و فتوحات بیکران و سلامت ریاضِ دولت و نهال از اندیشه خزانِ نقصان بممالک آذربیجان رساند * * نظم *

* ز اقبال شاهنشهِ کامران *
* خدیوِ جهانگیر صاحب قران *
* جهان بود یک سر کران تا کران *

---

(۱) دربعضی نسخه بجای = که = (تا) دیده شد *

* پر آوازهٔ فتح هندوستان *

وهم دران روز محمود برات خواجه وهندوشاه را بکابل فرستاد که لشکر آنجا جهت دفع اوغانیان بیارد وگفته شد که امیر سلیمان شاه درزمان توجه رایت کشورستان بصوب هندوستان جهت دفع شرّ اوغانیان و رسوخ بنیان امن و امان مسلمانان قلعه نغز را برحسب فرمان عمارت کرده بود لیکن در کنار قلعه چشمهٔ خوشگوار بود وخارج از حصار واقع شده درین وقت رای آفتاب اشراق خدیو آفاق که چشمه انوار صلاح وصواب بود مقتضي آن شد که آن چشمه درانددرون حصار باشد وبا وجود غلبهٔ اشتیاق بدیدار فرزندان رعایت مصالح عباد وبلاد برحصول آرزو ومرادِ خویش راجح دانسته درانجا توقف فرمود معلوم نبود که از عساکر انجم شمار چه مقدار درظل رایت نصرت شعار بآنجا رسیده اند ومعروض رای انور افتاده بود که از جمله اسباب اختا خانه چند خروار نعل مانده است اشارت علیه بصدور پیوست که آن نعلها برآنانی که ملازم رکاب ظفرانتساب اند بخش کنند مردم را از هوای نعل نعل طمع برآتش آرزو تافته شد وهر کس ازسرانِ سپاه مجموع نوکران واتباع خود را که رسیده بودند وبعضي زیاده بران نیز بازخواندند وبعد ازان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را اضافتي کنند چنانچه چشمهٔ

مذکور داخل حصار باشد و بر حسب مفصل قسمت نعل یساق[1]
انداخته روز شنبه ششم ماه و یکشنبه و دوشنبه تا نماز دیگر
بکفایت آن مهم اشتغال رفت تا بحدی که مجموع امراء
و اشراف تا بدیگران چه رسد بدست خویش بر حسب فرموده
خشت میکشیدند و پسین گاه دوشنبه که آن مهم باتمام پیوست
از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قماري را با سیصد کس
از قوشون او و سه[2] اغلن جوجي نژاد مقدم ایشان یارق اغلن
با چهارصد خانه کوچ اوزبك به محافظت قلعه تعیین فرمود
و ضبط قلعه ایریاب و شنوزان را بعم زاده شیخ نورالدین شیخ
حسن سخت کمان نام زد کرد و بطرف گنبد شیخ مبارك شاه
بمبارکي روان شد و درانجا اتفاق نزول افتاد و روز سه شنبه
نهم ماه ازان منزل کوچ کرده براه کرماج روان گشت و درین
دره شیخ احمد خواجه اوغاني بعز وصول و حضور در بارگاه
عالم پناه فایز شد و لب دولتش از تقبیل دست دریا نوال
ارتشاف زلال سعادت و سلسال اقبال نمود لیکن شیخ از
اقامت وظایف شیخي که درامثـــال این ولا بسط خوان
و خدمت اصناف رسندگان تواند بود قاصر آمد و به پیش
برد راه و رسم فقر و درویشي موفق نگشت و طوبی لهم

(۱) دربعض نسخه بجای - یساق - (یاساق) است * (۲) دربعض
نسخه بجای - سه - (شیرعلي) دیده شد *

طوبی لاصحاب التوفیق * * نظم *

* برومند باد آن همایون درخت *
* که در سایهٔ او توان برد رخت *
* که از سایـه آسایشِ جان دهد *
* که از میـوه آرایشِ خوان دهد *

و همان روز وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اسیکا ازفر قدوم مبارك حضرت صاحب قران نمود ازروضهٔ رضوان گشت و این شیخ از مساعدتِ توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع بتقدیم رسانید و روز چهار شنبه دهم ماه از موضع اسیکا نهضت نموده وبدهانه رامک درآمده نزول فرمود ودران روز مولانا نعمت را پیش شاهزاده شاهرخ فرستاد که مژده وصول رایت جهان کشا برساند و روز پنجشنبه یازدهم ماه قریهٔ سرخاب محلِّ نزول همایون گشت و چاشت همان روز ازانجا روان گشته هوای کابل از غبار موکبِ ظفرقرین مشک آگین شد و درانجا چلپان ملك اغا را با بعضی از لشکرکه اسپان ایشان بازمانده بود واستران قطار مجموع بگذاشت ومبشررا بازداشت که ایشان را سرکرده ازعقب بیاورد وبمبارکي ازانجا گذشته شب هنگام بدهنه جوی نوآمد وآن جوی ماهي گیراست که معمارهمت عالي نهمت آنحضرت اجراء فرموده چنانچه اشارتی بآن کرده شد وروز جمعه دوازدهم

از دهانه چوی نو پای عزیمت برکاب توجه درآورده و بموضع غربان فرود آمد و فرمان قضا جریان صدور یافت که دران سرراه رباطی معتبر از آجر بسازند و چون موکب همایون بسعادت روان شد طاعت‌گذاران بامتثال امر مبادرت نمودند و برحسب فرموده باتمام پیوست و روز شنبه سیزدهم ماه از عقبه شبرتو و تنگی دره آن گذشته درفضایی که از عقبه تا بدانجا قریب دو فرسخ بود نزول فرموده و آن روز از اصابت عین الکمال در دست و پای مبارک آن سرور آفاق قرحه باز دیده شد والمی بی‌قرار پدید آمد چنانچه مزاج شریف از حدّت وجع تحمل سوار شدن نداشت و در محفه آسایش جسته استران میکشیدند سپهر ازان حادثه سرگردان شد و آفتاب ازان تاب در اضطراب افتاد و آن منزل را که زمانه درانجا ناخوشی اغاز نهاده این عارضه دست داد ناخوشک خواندند و شب هنگام همان روز از قبة الاسلام هرات نوکر شاهزاده شاهرخ برسید و خبرهای ملایم بمسامع جلال رسانید و چون آنحضرت از شدّت وجع تحمل سوار شدن نداشت روز دیگر هما نجا توقف فرموده و روز سیوم ازانجا روان شدند و در محفه آسایش جسته استران می کشیدند و چون در محفه نیز وجع زیاده می شد بندگان خاص دوال ساخته محمل عالی را که عالمی درو درج بود بگردن گرفته براه آب دره

مي بردند وآن راهي بغايت تنگ است ودر اثناى آن عقبه هست سياه يخ و از اول دره تا آن عقبه بيست و شش نوبت وازان عقبه تا بنهايت دره بيست و دو نوبت از يک آب مي بايد گذشت و دو شنبه پانزدهم نوکران حضرات عاليات سراي ملک خانم و تومان آغا و ساير آغايان و شاهزادگان از سمرقند برسيدند پيلاکات بعز عرض رسانيدند و اخبار سلامتي فرزندان کامگار و اعزه رفيع مقدار عرضه داشتند و حضرت صاحب قران ازيشان قتلق تمور نوکر تومان آغارا روانه داشت که پيلان را از اغرق(۱) بتعجيل بياورد و بواسطه ملالت مزاج همايون خاطربندگان و دولت خواهان بغايت پريشان بود روز روشن بچشم صغير و کبير تيره تر از شب روي شسته بقير مي نمود تا آخر روز چهار شنبه هفدهم ماه که از آب دره عبور افتاد و روح الامين بامر رب العالمين رقيه بسم الله ارقيک عن کل داء يوذيک بر دست و پاى آن سرورِ سپهر تمکين دميد و انوار صبح صحت و سلامت از مطلع و اذا مرضت فهو يشفين بدرخشيد و ذات بزرگوار خسروِ دين دار که سلامتش سببِ استقامت جهان و جهانيان بود از فضل ذوالجلال بحال اعتدال باز آمد همگنان مراسم شکر و شکرانه باقامت رسانيدند و روز پنجشنبه

(۱) در بعض نسخه بجاى ـ اغرق ـ (اورق) مکتوب است *

از موضع سرآب بصحفه نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریه آخر از شرف نزول فرخنده برچرخ برین تفاخر نمود و درانجا آش خورده بسعادت واقبال روان شد و بموضع قرابلاق فرود آمد و خواتین امیرزاده پیرمحمد و حرم امیر جهانشاه و امراء و رعایای ولایت بقلان ساوریهای لایق ترتیب کرده بمحل عرض رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه رایت اسلام پناه وقت چاشت سلطانی بموضع سمنگان رسید و هم دران روز کوچ کرده موضع غزنیک مخیم نزول همایون گشت و روز شنبه بیستم ماه موضع خلم از وصول موکب جهانگشای مشرف شد و نیم روز ازانجا روان شده نیم شب بلب آب جیحون رسیدند *

گفتار در گذشتن حضرت صاحب قران از جیحون واستسعاد یافتن حضرات و فرزندان بعز ملاقات همایون

روز یکشنبه بیست و یکم رجب چاشتگاه صاحب قران دریا نوال بکشتي از آب عبور فرموده ودران مقام ذراری سپهر سلطنت وجهانداري امیرزاده الغ بیگ وامیرزاده ابراهیم سلطان وخدرمعلی بیکیسي سلطان ومخدرات تتق عظمت وجلالت سرای ملک خانم وتکل خانم وتومان آغا

و سایر شاهزادگان و مجموع اعیان و اکابر و اشراف از سمرقند واطراف بعزم استقبال پیش آمده بدولتِ ملاقات حضرت اعلی استسعاد یافتند و زبانِ بهجت و فرح باداي تهنیتِ فتح آراسته دستِ استبشار بافشاندنِ نثار برکشادند چندان جواهر و دینار برسم نثار ریخته شد که تمام ریگ جیحون کنار چون خاکِ کان بجوهر و زر آمیخته گشت * بیت *

* زبس گوهر و زر که پاشیده شد *
* شعاعِ مه و مهر پوشیده شد *
* تو گفتي که از چرخ گردنده پاک *
* فرو ریخت انجم سراسر بخاک *

و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف نمودند و روز دوشنبه خانزاده علاء الملک که صحت انتسابش بدودمان نبوت و رسالت از وَصْمتِ شبهه و ارتیاب مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از منزلتِ آفتاب بلند جناب افزون بود حضرت صاحب قران گیتي ستان را طوي داد و پیشکشهاي لایق بموقف عرض رسانید و روز سه شنبه بیست و سیوم رایت نصرت شعار از ترمذ بقشلاق جهانشاه انتقال نمود و روز چهارشنبه بیست و چهارم موضع ترکي گرمابه را رتبت سپهر برین بخشید و روز پنجشنبه بیست و پنجم از قهلغه گذشته آب باریك محل نزول بحر مکرمت و افضال گشت و جمعه

بیست و ششم جکدالیك سرگز رایت فتح آیت شد و روز شنبه بیست و هفتم موضع قوزی منداق و روز یکشنبه موضع دور بیلجین و درین موضع شاهزاده شاهرخ از هرات رسیده دیده دولت را از مشاهده طلعت جهان آرای صاحبقران کشور کشای روشن گردانیده مراسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیده پیشکشها کشید * * نظم *

* چو شهزاده آمد به پیش پدر *
* ثنا گفت و افشاند زر و گهر *
* جهانجو که عالم سراسر گرفت *
* گرامي خود را ببر در گرفت *
* نوازش نموده بپرسید حال *
* زمین و زمان شاد ازان اتصال *

و هم دران یورت امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه که حضرت صاحب قران هنگام توجه هندوستان اورا در سمرقند گذاشته بود بسعادت پای بوس سرافراز گشت و چون درین مدت باقامت وظایف عدل گستري و رعیت پروري نیکو قیام نموده بود ملحوظ نظر عنایت و تربیت شد و روز دوشنبه ازانجا نهضت نموده برلب جوئی فرود آمد روز سه شنبه سلخ خطهٔ ارم وش کش از وصول موکب ظفر قرین بهشت آیین گشت و ازصدق همت و صفای طویت بزیارت شیخ

شمس الدین کلال و دیگر مشایخ بزرگوار و تفقد مزار پدر نامدار
و فرزندان رفیع مقدار مبادرت نمود و صدقات بسیار بفقراء
و محتاجان کرامت فرمود و مدت پانزده شبانه روز بقعه
دلکشای آق سرای محل استراحت جمشید فرخنده رای
بود مجاری امور دولت و سلطنت بروفق مراد و مرام *

* مصراع *   * سپهر تابع احکام و روزگار غلام *

و سه شنبه چهاردهم ماه شعبان از شهرکش نهضت فرموده
درکنار آب رودک قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه
برآمد و روز چهارشنبه پانزدهم موضع چنار رباط مخیم نزول
همایون شد و پنجشنبه شانزدهم از عقبهٔ آنجا گذشته درقتلغ
یورت اتفاق نزول افتاد و روز آدینه هفدهم ازانجا بتخت
قراچه که از مستحدثات معمار همت آن حضرت است نقل
فرمود و روز شنبه هیزدهم درباغ قراتوبه کوشک جهان نمای
از فر شکوه آنحضرت بحقیقت جهان نمای گشت و یکشنبه
نوزدهم باغ دولت آباد را از میامن مقدم فرخنده اسم
و مسمی مطابق یکدیگر شد و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه
حضرت صاحب قران بساعتی مبارک و طالعی میمون
ازانجا بکوشک باغ دلکشا فرمود و آن عمارت خجسته امارت
ازنو تمام شده بود و جهت تفاول و تیمن درانجا جشنی
پادشاهانه ترتیب کرده شد و مجموع خوانین و شاهزادگان

و امراء و نوینان حاضر شده زبان تهنیت بمبـــارک باد برکشادند و برسم نثار چندان درم و دینار بیفشـــاندند که هریک از جوچیقان را مبلغی گران مند رسید و هرکس از آحاد ملازمان جوهر یمن و زر بدامن کشید و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان رایت جهان کشای چون روح گرامي که بکالبد درآید و مانند سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدارالملك سمرقند درآمد * بیت *

* آن وعده که تقدیر همي داد وفا شد *

* وآن کام که ایام همي خواست برآمد *

وزبان حال خجسته مبدأ فرخ مآل صاحب قران بی همال بفحوای الحمد لله الذي احلنا دارالمقـــامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمســـنـــا فیها لغوب ستایش گذارشد و بعد از استحمام و تطهیرتام بزیارت مرقد تابان فرقد قثم بن عباس رضي الله عنهما فرمود و مجاوران وسایر مستحقان را بصلات و صدقات بی حصر و حســـاب نوازش نموده ازانجا بخانقاه مهد اعلی تومان آغا آمد و بعد ازنماز پیشین بباغ چنار و نقش جهان تشریف داد وبعیش و عشرت مشغول شد و ازانجا نشاط حرکت فرموده باغ بهشت را ازفرطلعت همایون نام مجازي حقیقـــي گردانید و درین محل از پیلان که درعقب بودند یکی برسید

و حضرت صاحب قران ازانجا بباغ بلند نقل فرموده و پیلان و اغرق[1] که در عقب بودند برسیدند اهالی ماوراء النهر که هرگز پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل عظیم و هیأت بدیع متعجب بماندند و بر کمال صنع قادر جلیل آفرینها خواندند *

* بیت *

اگر پای پیل است اگر پرّ مور * ازو یافت هریک ضعیفی و زور

و عواطف پادشاه جهانگیر تاج بخش مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات اکابر و اشراف از اهالی مملکت و اطراف را علی اختلاف درجاتهم از نفایس و تنسوقات ممالک هند ارمغانی ارزانی داشت و هرکس را بحسب رتبه از جواهر و طلا و کنیزک و غلام وغیرآن بنصیبی وافر محظوظ و بهره ور گردانید و سارنگ برادر بزرگ ملو را که حاکم مولتان بود با دو زنجیر فیل و دیگر تبرکات و تنسوقات ممالک هند با شیره پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و سایر امراء که دران سرحد بودند مجموع را انواع ارمغانی ارسال نموده انعام فرمود و سایه رافت و رحمت بر مفارق عالم و عالمیان گسترانید و شاهزاده جوان بخت شاهرخ رخصت انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش بازگردید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجای اغرق (اورق) است *

علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین *

گفتار در بناء مسجد جامع که حضرت صاحبقران در دار الملک سمرقند احداث فرمود

چون از منطوق آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر مستفاد میگردد که عمارت مساجد نتیجه صدق ایمانست بذات و صفات خالق اکبر و باور داشتن احوال و اوضاع قیامت و روز محشر حضرت صاحبقران موید دادگستر در یورش هندوستان که بهدم بنیان شرک و طغیان و ویران ساختن آتشکده و بتخانهای بی دینان مشغول بود نیت فرمود و نیة المومن خیر من عمله که در سمرقند مسجد آدینه بسازد و شُرفات آن بقمّهٔ افلاک برافرازد و چون موکب جهانگشای در کنف حفظ و تایید خدای نصرت بخش راه نمای بدار السلطنة معاودت فرمود امر عالي به بناء آن عمارت سپهرفرسا نفاذ یافت و بحکم الاحد للبناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه (احدی و ثمانمایة) موافق توشقان ئیل که قمر در اسد بود منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی خجسته و طالعي شایسته اساس آنرا طرح انداختند و عمله و پیشه

کارانِ چابک دست که هریک سرآمدهٔ کشوری و یگانهٔ مملکتی بودند دقایق حذاقت و مهارت در تشیید ارکان و توطید بنیانِ آن بظهور رسانیدند و از سنگ تراشان آذربیجان و فارس و هندوستان و دیگر ممالک دویست نفر در نفس مسجد بکار بودند و پانصد کس در کوهها ببریدن سنگ و روان داشتن بشهر ایستادگی می نمودند و اصناف صُنّاع و پیشه وران که ازتمام معمورهٔ عالم بپای تخت جمع آمده بودند هرکس در قسم خود غایت جهد مبذول میداشت وجهت جمع آلات نود و پنج زنجیر پیل کوه پیکر که ازکشور هند بسمرقند رسیده بود همه را بکار درآوردند و سنگهای عظیم بزرگ را بگاو گردون و مردم بسیار می کشیدند و سرکارها برشاهزادگان وامراء بخش کرده ازکوشش واجتهاد آنچه درحیز قدرت وطاقت بشری گنجد هیچ دقیقه درهیچ باب اهمال نمیرفت ودرخلال این احوال امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان درین مدت بسرحد جته نشسته بود با معدودی از خواص ملازمان برسید ودرخانقاه تومان آغا بشرف بساط بوس استسعاد یافته رسم نثار و پیشکش باقامت رسانید وحضرت صاحب قران شاهزاده را درکنار گرفته نوازش فرمود وآن حضرت ازغایت اعتناء واهتمام که دراتمام آن شغل دینی داشت بنفس مبارک بسرِ عمارت حاضر می شد

بلکه دران مدت اکثر اوقات بقرب مسجد بمدرسه خانم و خانقاه تومان آغا میگذرانید و قضایای دینی و ملکی که بداد گستری و رعیت پروری تعلق داشتی همانجا بفیصل میرسانید تا از میامن التفات همایون شُرفات عالیش چون مصاعد قدربانی بمحاذات ایوان کیوان رسید و صفاء صحن دلکشا و طیب هوای روح افزایش خط نسیان برا وصاف باغ جنان و روضهٔ رضوان کشید * بیت *

* زهی بلند بنائی که غُرفهای بهشت *
* ز رفعتش همه هستند معترف بقصور *

و چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده هریک بطول هفت گز برافراخته شد و سقف رفیع و فرش بدیعش تمام از تختهای سنگ تراشیده و پرداخته گشت چنانچه ارتفاعش تا پوشش قریب نه گز است * نظم *

* ور ز طاق و قبهٔ مقصوره اش جوئی نشان *
* هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان و آسمان *
* فرد بودی قبه گر گردون نبودی ثانیش *
* طاق بودی طاق اگر جفتش نبودی کهکشان *

و در هر رکن از ارکان چهارگانه اش مناری سر سوی آسمان کشیده و نداء ان اثارنا تدل علینا بچهار رکن عالم میرساند و صریر در بزرگش که از هفت جوش مرتب شده عباد هفت

اقلیم را بدار السلام اسلام مي خوانند وگرداگرد دیوارش از طرف بیرون واندرون و گرد طاقها بکتابه سنگ تراشیده زینت یافته و پرتو انوار حروف و کلمات سوره کهف و دیگر آیات بینات قراني بران تافته کمال جمال منبر و قبله گاهش مصدوقه فلنولینک قبلة ترضیها برنظربصیرت آگاهان سرّ فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه میدهد * مصراع *

* تا دیدهٔ توفیق که آنرا بیند *

ومحراب آهنینش ازآه وآنین عذرخواهان و بالاسحارهم یستغفرون روشن آیینه صورت حال اولئک الذین یتقبل الله عنهم احسن ما عملوا دروچهره نما واگرچه آینه ازآه تاریکي پذیرد زَجَلِ تسبیح مسبحانش غلغله درحلقهٔ ذاکران مجامع ملکوت انداخته وصدای تقدیس مهللانش بصوامع عابدان لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون افتاده رجاء واثق که آن پادشاه دین پرور صاحب قران را بحکم من بني لله مسجدا ولو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بهر غرفه ازان قصری در فردوس برین کرامت گردد و بهر خشتي بهشتي و بهر سنگي فرسنگي از ریاض جنت عرضها کعرض السموات والارض روزی شود و درکثیب مسك که محل لقای بیچون حضرت آفریدگار است بر منابر نور در عین بهجت وسرور جاودان

ممتّع باشد وچون ماه مبارک رمضـــان که ایام فرخنده فرجامش را از مسک ختام روایح مفایح للصایم فرحتان فایح است ودر لیالي عالي قدرش انوار مصابیح تراویح لامع ولایح بگذشت ومیامنِ فرایض وسننِ صیام وقیام آن خجسته لیالي وایام ببرکات اقامت نوافل وواجبات روز سعید عید مستردف گشت رای عالم آرای صاحبقران دریا عطا درباغ دلکشا پرتو التفات بربسط بساطِ مسرت وانبساط انداخت وطویهای بزرگ وجشنهای خسروانه ترتیب افتاد واز جمله خدر معلی رقیه خانیکه طوئی کرد که تا شیره فیروزه فام سپهربکاسه سیمین ماه وصحن زرین مهر مزین گشته زهره خُنیاگر مثل آن ندیده بود وپیرتیر صاحب تدبیر را نظیرآن هرگز درضمیر نگذشته - وصلی الله علی سیدالانام وداعی الخلق الی دارالاسلام محمـد وآلـه الکـرام و صحبه العظام وسلم تسلیما دایما ابدا کثیرا والحمد لله رب العالمین *

ذکر اسبابی که باعث شد برتوجه حضرت صاحب قران بصوب ایران زمین بیورش هفت ساله

از حکـــم تقدیر آسماني که مجاري امور عالم اشکارا

و نهانی مطلقا بران مترتب است امیرزاده میرانشاه درپاییز
798 سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) موافق سچقان ئیل درحوالی
خوی بقرب مزار پیرعمر نخچیربان نشاط شکار فرموده بود
و دراثناء تگ و تاز بقوچی بازخورد و ازفراز زین دوتو
گشته * بیت *

* خواست که آن قُوچ را زنده بگیرد بدست *
* دست نداد و قضا نقش دگرگونه بست *

شاهزاده که مانند او شهسوار در روی زمین کم افتد به سر و
گردن برزمین افتاد و ازشدت آن سقطه زمانی نیک ازخود
برفت غریو ازنهاد امراء و ارکان دولت برآمد و لشکر سراسر
ازآغا و نوکر جمع آمده درقلق و اضطراب افتادند تا بعد از
دیروقت اندک حرکتی کرد و فی الجمله اثر حیات درو پیدا
شد و تا سه شبانه روزش چند نوبت غش طاری گشت
و طبیبی که متصدی اصلاح بود موجب افساد آمد و بسهو یا
بعمد که مظنه آن هم بود درمعالجه خطا کرد و ازتعاضد این
اسباب خللی فاحش بدماغ آن چراغ دوده اقبال ازعین
الکمال راه یافت و چنان خسروی که ناموس تخت آذر
بیجان و الوس هُلاکو خان ازکمال شهامت و صرامت بنوعی
قایم داشته بود که مزیدی بران صورت نمی بست حکام
و سرداران اطراف و اکناف حتی آنان که مدة العمر

سر اطاعت بفرمان هیچ پادشاه فرو نیاورده بودند و بپای افغان آستان خدمت هیچ سلطان نسپرده مجموع دست تولا بدامن دولت والای او زدند و باقدام انقیاد بدرگاه آن فروزنده افسر و گاه آمدند و از صنوف نوازش و بخشش خسروانه آن دیدند که هرگز در خیال امانی و آمال ایشان نگذشته بود * * نظم *

* همتش دست کرم چون برگشادے روز بزم *
* خیره مانده از عطایش دیدهٔ وهم و قیاس *
* هیبتش چون بر کشیدی تیغ کین هنگام رزم *
* تیره گشتی چشمهٔ خورشید تابان از هراس *

از آسیب چشم زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که اکثر افعال و اقوال او از نهج صواب انحراف داشت گاه از مجرد توهمی خون یکی هدر ساختی و گاه براه اسراف واتلاف گنجی بپرداختی و بتخریب عمارت امر میفرمود وبسی کارها را که نه درخور چنـــان سروری بود ارتکاب می نمود از جمله بی موجبی در اوایل فصل تابستان برکوب عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد سوار شد و هر شبانه روزه کوچ میراند و همانا تصورش آن بود که سلطان احمد را بمجرد آوازه توجه رایت نصرت شعار ارکان ثبات و قرار تزلزل پذیرد و بغداد را گذاشته فرار پیش گیـــرد و چون

شاهزاده بقبه ابراهیم لک[1] رسید از تبریز خبر آمد که جماعتی
از اعیان و متعینان آنجا اتفاق نموده اند و هم سوگند شده
که غدری اندیشند و چون حمیت ملکانه رخصت نمیداد
که پیش از وصول بمقصد باز گردد بدان خبر التفات ننمود
برقرار می راند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و سلطان احمد
چون میدانست که نه موسم محاصره بغداد است لب وقار
بدندان تجلد گرفته جای نگه داشت و چون از جانب تبریز
ایلچیان متعاقب آمدند و اندیشه عصیان بتازه مکرر عرضه
داشتند بعد از دو روز که رایت نصرت شعار سایه وصول بران
دیار افگنده بود شاهزاده کامگار بعزم مراجعت سوار شد
و روی توجه بصوب تبریز آورد و هر روز دو کوچ میفرمود
و چون بآنجا رسید جماعتی که بقصد غدر و عصیان متهم بودند
و از جمله قاضی بود همه را بتیغ سیاست بگذرانید و در پاییز
همان سال بنا بر آنکه مخالفتی از سیدی[2] علی شکی ارلات
توهم فرمود تحقیق ناکرده لشکر کشید و ولایت او را غارت
کرد و چون آوازه استغراق اوقات شاهزاده بعیش و عشرت
وقلت التفات او بضبط و نسق امور ممالک انتشار یافت
گرجیان خبیث نهاد که دیو فساد و طغیان ایشان در شیشه

---

(۱) در بعض نسخ بجای ـ لک ـ (مالک) است * (۲) در بعض
کتب بجای ـ سیدی ـ (سید) دیده شد *

صلابت قهر حضرت صاحب قران مقید بود دلیر شدند و دران مدت که آن حضرت بیورش هندوستان فرموده بود پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده مخالفت آغاز کردند و دران وقت سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر با جماعتی اتباع در قلعه النجق بود سلطان سنجر حاجی سیف الدین برحسب فرمان قضا جریان از مدتی مدید باز آن قلعه را محاصره میکرد پیرامن قلعه از جمیع جوانب دیواری از سنگ بر آورده بودند چنانچه کس از قلعه بیرون نمی توانست رفت و کس از بیرون راه بقلعه نداشت و اهل حصار نزدیک به تنگ آمده بودند دران فرصت گرجیان غلبه عظیم از بیدینان جمع آوردند و سیدی[1] علی شکی اگرچه بشعار اسلام متحلی بود بواسطه آنکه ولایت او را تاراج کرده بودند چنانچه گفته شد با گرجیان اتفاق نموده بعزم استخلاص سلطان طاهر که در مضیق محاصره کارش بجان و کارد باستخوان رسیده بود متوجه النجق شدند و بولایت آذربیجان در آمده دست تعدی و عدوان بخرابی ولایت مسلمانان بر کشادند و چون سلطان سنجر ازان حال آگاه گشت از در قلعه برخاست و به تبریز رفت و صورت واقعه را بعرض امیرزاده میرانشاه رسانید و شاهزاده پسر خود را امیرزاده

---

(۱) در بعضی نسخ بجای ـ سیدی ـ (سید) است *

ابا بکر با چند میر مثل سلطان سنجر و حاجي عبد الله عباس و محمد قزغون و شیخ محمد تواجي و دیگر امراء با طفاء نایرهٔ آن فتنه فرمان داد و ایشان بصوب النجق روان شدند و چون گرجیان بحصار النجق رسیدند سلطان طاهر فرود آمده بایشان پیوست و قلعه را بحاجي صالح و سیدی احمد اغلشاٸي و سه ازناور گرجي سپردند و گرجیان امراء بزرگ و بهادران را ازناور گویند و چون مقصود ایشان خلاص سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد باز گشتند وهم دران حوالي لشکر تبریز بایشان رسید و سپاه جانبین صف کشیده جنگ در پیوست و چون گرجیان بغایت غلبه بودند ازناوران ایشان بتهور پیش آمدند و میمنه و میسره لشکر تبریز را براندند و سیدی علي شکي از قلب بیرون تاخته روی انتقام با میرزادهٔ ابا بکر نهاد شاهزادهٔ جوان بخت با آنکه درسن هزدهٔ[(۱)] سالگي بود پاي ثبات فشرده یک چوبه تیر بکمان جلادت درآورد وازشست ظفرکشاد دادهٔ بر دامن زره کلاهٔ خود سیدی علي آمد ازان گذار کردهٔ بر رگ گردن او نشست و آن بی باک بر خاک هلاک افتاد ولا غرو و الشبل في المخبر مثل الاسد اما چون گرجیان غالب شدهٔ بودند و لشکر تبریز را راندهٔ شاهزادهٔ نیز باز گشت و بسلامت ازان

---

(۱) در دو کتاب بجای - هزدهٔ - (شانزدهٔ) دیدهٔ شد ٭

ورطه بیرون آمد و گرجیان بمواضع خود مراجعت نمودند
و از تبعات تغیر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلی مایل
عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر و لعب نرد مشغول
بود و این نیز موجب آن گشت که امور نا مناسب از و صدور
می یافت روزی در اثنای گفت و گو با حرم محترمش
خانزاده دشنامی تهمت امیز با و داد خدر معلی ازان
معنی بیش از حد بتنگ آمد و در تفتیش و منشاء آن افتراء
محکم با یستاد و دران قضیه خرمن حیات جمعی از مرد و زن
بآتش غیرت آن بانوی رفیع مقدار بسوخت ودولتخواجه
ایناق که راه وزارت ونیابت داشت جریده با حرم خود
بگریخت و به ری پیش بیان قوچین رفت و حاصل عمرش
که در مدت امارت اندوخته بود بباد غارت وتاراج رفت
و این وحشت بآن انجامید که خانزاده از خشم متوجه
سمرقند شد و چون حضرت صاحب قران از غزو هندوستان
معاودت نمود و بمستقر سریر سلطنت قرار گرفت بمسامع علیه
رسانیدند که باحوال بعضی ممالک ایران بتخصیص
آذربیجان فتوری راه یافته است وهم دران ولا مهد ابهت
مآب خانزاده که از تبریز توجه نموده بود بسمرقند رسید و در
قصر باغ چنار بشرف بساطبوس استسعاد یافت و حال خبط
دماغ شوهرش امیرزاده میرانشاه و شکایتی چند که ازو

داشت بعز عرض همایون رسانید و عرضه داشت که اگر رایت همایون متوجه آن طرف نمیشود اوانديشه مخالفت دارد چه تمام یا ساق آنحضرت را ترک کرده و اموال وخزانه را باسراف وتبذیر تلف نموده واین معانی موجب آن شد که حضرت صاحب قران گیتی ستان از متاعب سفر هندوستان هنوز نیاسوده و بعد ازچنان سفری زیادت ازچهارماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود * * نظم *

جهان کاروان شاه سالار بود * دران کاروان بار بسیار بود
ز هرگوشهٔ بار می اوفتاد * همان کار درکار می اوفتاد
دران کارها یار او بود وبس * پناهنده را گشت فریادرس

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بایران زمین بیورش هفت ساله

* نظم *

بود پادشا سایهٔ حق بحق * بود کار ایشان بدینرو نسق
چوظل افگند قدرت بی شبیه * نگیرد قیاسش زکس جز سفیه
نمانده باحوال کس کار شاه * چه نسبت کسی را بظلّ اله
یکی را که درعهده شد عالمی * تن آسانی او را نزیبد دمی
بتخصیص شاهی که گردون پیر * ندیده چو او خسروی بر سریر

ماه در هر ماه خنگ فلک را از نو نعل بندي میکند یعني بسیر متوالي در ایام و لیالي بسر حد کمال مي توان رسید و آفتاب هر بام و شام دامان آسمان در خون مي کشد یعني جهانکشائي و فرمان روائي بی تیغ آزمائي و کیهان پیمائي میسر نمیگردد و آنرا که نه از عزایم خجسته فرجام سعي تمام و کوشش بردوام است ابلق ایام رام نیست و گردش روزگار بکام نه و هرکرا صمصام انتقام پیوسته خون آشام نیست نه عقد دولتش انتظام یابد و نه قواعد سلطنتش استحکام پذیرد لاجرم حضرت سپهر بسطت صاحب قران *

* مصراع * * که ختم گشت برو تا ابد جهانباني *

چون از یورش هندوستان که مدت یکسال بحط وترحال و قطع فیافي و جبال و تحمل شداید جدال و قتال با زمره شرك و ضلال اشتغال مي نمود مراجعت فرمود بی آنکه چند گاهي باستراحت و آسایش بگذراند بنابر اسبابي که گذارش پذیرفت باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد همت عالي ساخت و رایت عزم خسروانه برافراخته و زلزله در زمین و زمان انداخته تواجیان بزرگ برحسب فرمان بهر طرف کس فرستادند تا سپاه استعداد یورش هفت ساله کرده بدرگاه عالم پناه جمع آیند و بقدر توان و امکان در استعجال کوشیده اصلا تعلل ننمایند * * بیت *

چو شد منتشر قصهٔ عزم شاه * بجنبش درآمد ز هر سو سپاه
درآمد ز هر جانبي لشکرے * روان گشت جيشي ز هر کشورے
و حضرت صاحب قران سيد خواجه شيخ علي بهادر و جهانملک ملکت و پير محمد فولاد را که از امراء اميرزاده شاهرخ بودند روانه هرات گردانيد تا بشاهزاده مشار اليه رسانند که با لشکر متوجه آذربيجان شود و امير سليمان شاه از پيش به تبريز رود و چون امراء اين سخن بشاهزاده رسانيدند درزمان بجمع سپاه خراسان فرمان داد و امير سليمان شاه با سيد خواجه بي توقف روان شد و شاهزاده ستوده مآثر بعد از فراهم آمدن عساکر بسعادت و اقبال سوار شد و براه بسطام و دامغان توجه فرمود و چون بجاجرم رسيد از اردوي اعلي که دران وقت از جيحون عبور نموده توکل قرقرا آمد و فرمان رسانيد که سپاه خراسان براه شاسمان و استراباد و ساري بروند که اردوی بزرگ از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده برحسب فرمان عنان عزم بصوب شاسمان تافت و دران راه بواسطهٔ صعوبت طرق و مسالک و علف و گياههای مهلک چهارپای بسيار تلف گشت و بعد از بسي زحمت بدولت و فيروزي بفيروزکوه رسيدند و رای ممالک آرای اميرزاده محمد سلطان را جهت ضبط توران زمين بسمرقند که مستقر سرير سلطنت بود

بگذاشت و بیردی بیگ ساربوغا و امیر حاجی سیف الدین
و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و صدیق تابان
و ارغونشاه اختاجی و الیاس خواجه شیخ علی بهادر و دیگر
امراء که بضبط سرحد مشغول بودند برقرار بملازمت
شاهزاده بهمان شغل بازداشت و امیرزاده اسکندر عمر
شیخ را جهت ضبط اندگان و محافظت آن سرحد تعیین نمود
و رایت جهانگشای سعادت انتماء اول پائیز روز چهارشنبه
هشتم محرم سنه (اثنین وثمانمایة) مطابق توشقان ئیل بفتح
قریب که بحساب از حسن اتفاق موافق سال تاریخ است
در حرکت آمد * * نظم *

خدیو جهان گیر روشن ضمیر * برخش اندر آمد ز عالی سریر
روان کرد رایت بعون اله * روان در پناهش جهانی سپاه

و باغ قراتوپه بفر نزول همایون شرف اختصاص یافت
و از انجا بسعادت و اقبال نهضت نموده و از عقبه گذشته بکش
فرود آمد و کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلال دریافته
صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانید و از انجا روان شده
چون بترمذ رسید از مزارات متبرکه آنجا بخصیص مشهد منور
سادات و مرقد معطر قطب الاولیاء و المحققین خواجه
محمد علی حکیم ترمذی و شیخ بزرگوار ابوبکر وراق و دیگر
مشایخ کبار قدس سرهم اجمعین استمداد همت نموده و صلات

و صدقات بمجاوران و سایر مستحقان رسانیده از جیحون عبور فرمود و ببلخ در مرغزار پای حصار هندوان نزول فرموده همان طریقه مرضیه مسلوک داشت و از ارواح مقدسه اولیاء که دران سرزمین آسوده اند بتخصیص خواجه عکاشه و خواجه رمّان و سلطان احمد خضرویه و نضیل عیاض و سفیان ثوري وغیرهم - نورالله مضجعهم - اقتباس انوار سعادت و استفاضت مدرار کرامت نموده خانه امیریادگار برلاس را که داروغهٔ بلخ بود از فرقدوم فرخنده شوکت سپهر برین بخشید امیر مشار الیه برسم نثار و پای انداز قیام نموده شرایط خدمتگاري وطوي و پیشکش بتقدیم رسانید و ازانجا بسعادت و اقبال سوار گشته روان شد وچون مراحل و منازل قطع فرموده موضع ساریق قمش جام مخیم نزول همایون گشت اغرق (1) امیرزاده شاهرخ و حضرات عالیات ملکت آغا و گهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده دران محل بمعسکر ظفرپناه ملحق شدند و بسعادت بساطبوس فایز گشته نثار پاشیدند و پیشکشها کشیدند و امیرزاده سیورغتمش را که بچهار ماه پیش ازین بتاریخ پنجشنبه هشتم رمضان سنه (احدي و ثمانمایة) موافق سیوم خرداد ماه جلالي سنه (احدي و عشرین و ثمانمایة) بطالع

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ ودربعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است *

سنبله در هرات از ملکت آغا متولد شده بود مشمول میامن نظر حضرت صاحب قران گردانید و آنحضرت دیده عطوفت بروی او بازکرده مبتهج و مسرور گشت وهم دران محل امیر آقبوغا از هرات آمده بسعادت زمین بوس استسعاد یافت و برسم نثار و پیشکش قیام نموده مراحم خسروانه او را نوازش فرمود و بخلعت خاص سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزانی داشت و چون ازانجا نهضت نموده و طی مسافت فرموده بمزار متبرک شیخ الاسلام عالی مقام احمد جام در آمد ساقی اخلاصش کؤس مالامال احسان و افضال در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعه نذور و صدقات سرخوش و دل شاد گردانید وازروح بزرگوار صاحب مزار استمداد همت نمود و امیرزاده رستم را بجانب شیراز پیش برادر بزرگش امیرزاده پیرمحمد فرستاد که برادران باتفاق متوجه بغداد شوند و امیرسونجک را با دو هزار سوار ملازم او گردانید و در صحاری خرکرد وفراه کرد شکار انداخت و بعد از دو روز که جرگه بهم پیوست * بیت *

* ز هرگونه صید اندران پهن دشت *
* فگندند چندانکه از حد گذشت *

و ازانجا در کنف حفظ پروردگار تعالی وتقدس از راه نیشاپور و بسطام روان شد وراه براه لشکرظفرشعار را تغار

داده بحدود ری درآمد و چون از خوار گذشته قریهٔ ایوانک از فر نزول همایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاده شاه رخ که برحسب فرمان از راه مازندران فرموده بود دران محل بموکب گیتی کشای ملحق شد ٭

تتمه قصه امیر سلیمان شاه که برحسب فرمان از پیش آمده بود

امیر سلیمانشاه که بموجب فرموده پیشتر متوجه تبریز شده بود چون بری رسید و از تقریر بیان قوچین که داروغه ری بود تغییر دماغ امیرزاده میرانشاه بتحقیق پیوست رفتن به تبریز مصلحت ندانست و ازانجا بهمدان رفته توقف نمود و امیرزاده ابابکر با امراء امیرزاده میرانشاه مشورت کرده باتفاق خط نوشتند پیش امیر سلیمانشاه که البته می باید آمد و چون امیر سلیمانشاه به تبریز رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدودی باستقبال رایت فتح آیت روان کرد و امیرزاده ابابکر او را در ظاهر تبریز بمرغزار قم توپه طوی داد و خلعت پوشانیده اسپان متعدد کشید و سید خواجه شیخ علی بهادر را که همراه او بود اسپ و جامه داد وازانجا متوجه قراباغ شدند و چون صاحب قران کامگار ازری و شهریار بگذشت

امیرزاده میرانشاه برسید و آن روز رخصت ملاقات نیافت وهم دران روز امان از شیراز با هدایا و پیشکش که امیر زاده پیر محمد عمرشیخ ارسال نموده بود بیامد و بعزبساط بوس فایز گشته انچه همراه داشت بمحل عرض رسانید امیرزاده میرانشاه روز دیگربدولت پای بوس مستسعد شد وزانو زده پیشکش کشید لیکن بواسطه جرایمي که ازو صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد * * مصراع *

* بیچاره آنکه ازنظرش اوفتاده است *

وتمور خواجه آقبوغا وجلال الاسلام برحسب فرمان جهت تحقیق احوال شاهزاده پیشتر به تبریز رفتند ونواب وعمال اورا گرفته بند کردند ودفترهای دیواني طلـــب داشته اموال دودانکه چند ساله که بدیوان اعلی تعلق داشت وشاهزاده بطریق اسراف وتبذیر بهـــرکس داده بود از نسخه بیرون نوشتند ومجموع استرداد نمودند وچون بمسامع علیه رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بعیش وعشرت که موجب اختلال مملکت گشت ترغیب جمعي ندیم پیشه واهل سازبود که پیوسته ملازم بودند واورا بران میداشتند حکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشانرا بدارعبرت برکشند وندیمان مجلس شاهزاده را مثل مولانا محمـــد قهستاني که با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم درشیوه

نظم و نثر و جدّ و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبدالمومن گوینده که هریك درفن موسیقـی یگانه روزگار و سرآمده ادوار بودند همه را بگرفتند و چون بپای دار آوردند بحکم کما تعیشون تموتون مولانا محمد بعادت مطایبه و ظرافت باستاد قطب الدین گفت که خدمت استاد در جمیع حالات مقدم و پیشوای ما بوده درین مقام نیزهمان رسم مرعي مي باید داشت وجلاد اول قطب الدین نایي را ریسمان درپای انداخته بدار برکشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دوبیت نظم کرده بخواند وقضا حکم خود براند * * بیت *

* پایان کار وآخرِ عمراست ملحدا[1] *
* گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست *
* منصور وار گر ببرندت بپای دار *
* مردانه پای دارجهان پایدار نیست *

و رفیقان ایشان را نیزهمان شربت چشانیدند و چون حضرت صاحب قران بسلطانیه رسید مظفر نظری[2] از اصفهان آمده بدولت بساطبوس سرافراز گشـت واز هرگونه ظرایف

---

(۱) در بعض نسخه بجای - ملحدا - (محمدا) است * (۲) در دو کتاب بجای - نظری - (نظیری) دیده شد *

و نفايس و تنسوقات و پيشكشهاى فراوان كشيد و رايت نصرت شعار براه قراده و اردبيل متوجه جانب قراباغ شد و در صحاري موقان و اقتام شكار كرده بكنار آب آرس نزول فرمود و بران آب از كشتي پل بسته بسعادت و سلامت عبور نمود و قراباغ آرّان را مضرب خيام جلال و مركز رايت و اعلام دولت و اقبال گردانيد و اردوي اعلي در حوالي قطوركنت كه يورت عمرتابان بود قشلاق كرد و اميــرزاده ابابكر و امير سليمانشاه درانجا بشرف بساطبوس استسعاد يافتند و امراء اميرزاده ميرانشاه و اعيان سپاهش هريك فراخور حالِ خود پيشكشها كشيدند و چون پيش ازين والي ولايت شكي سيد علي[1] ارلات با لشكر گرج اتفاق نموده بود و بدرِ قلعه النجق آمده و جان برسر آن ناداني كرده چنانچه شرح داده شد درين وقت پسر او سيدے احمد كه متصدي ايالتِ ايل و ولايت او شده بود بواسطه جريمــه پدرش از بيم انتقــام خدام صاحب قران گردون غلام مضطــرب وبي آرام گشت والنجا بملك شروان امير شيخ ابراهيم برد كه او بمزيد اخلاص دربندگي بندگان آنحضرت سمت اختصاص يافته بود *   * بيت *

هركه باخلاص كند بندگي * سربفرازد زسرافگندگي

---

(۱) در سه نسخه بجاى ـ سيد ـ (سيدي) ديده شد *

شیخ ابراهیم باستظهار عفو پادشاهانه او را بپایه سریر خلافت مصیر آورده و بعز بساط بوس رسانید سیدی احمد زمین عبودیت بلب ادب بوسه داد و شیخ ابراهیم عفو جرایم او را ازحامی مراحم پادشاهانه درخواست کرد عواطف حضرت صاحب قران نقوش تقصیرات او را رقم عفو و اغماض کشیده بصنوف تربیت و نوازش سرافراز گردانید و منصب و مقام پدرش با و ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ساوری بسیار آورده به ترتیب طوی مشغول گشت و چندان اسپ و گوسفند جهت آن طوی کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواجیان آنرا بر لشکر قسمت کرده همه را به پختند و روز طوی به بکاولان سپردند و دیگر اسباب جشن مجموع در خورآن بود و بعد ازان پیشکشها کشید از جانوران و غلمان و جواری و انواع اقمشه و رخوت و اصناف جُبَّه و اسلحه وغیرِآن و از جمله شش هزار اسپ کشید *

ذکر رسیدن اخبار سارّ از اطراف و اقطار

درا ثنای احوال مذکور خبرهای ملایم که از شواهد و علامات قوت دولت روز افزون بود از اطراف و اکناف جهان برسید از جمله آنکه تمور قتلغ آغلن که بعد از شکست و ضعف توقتمش خان از پیش حضرت صاحب قران رفته بود و خانی الوس جوجی برو قرار گرفته بحکم ان الانسان

لیطغی ان اراه استغنی کفران نعمت کرده دم از
مخالفت می زد درین وقت وفات کرده است وآن الوس
بهم برآمده و پریشان گشته و دیگر آنکه ملك الظاهر برقوق
که ممالک مصر و شام در حیطه سلطنت او بود ودیعت حیات
عاریتی باز سپرده و میان امراء ممالک او مخالفت و منازعت
واقع شده و بمحاربه و قتال انجامیده و بسیاری از اعیان امراء
او بقتل آمده و فرج پسر او که ولی عهد پدر است وجودی
و اختیاری ندارد و دیار مصر و شام بیکبارگی بهم برآمده و دیگر
آنکه در ولایت خطای تنغوز خان که پادشاه آن مملکت بود
و مدتی بکفر و ضلالت گذرانیده درگذشته است و هرج و مرج
بایل و الوس او راه یافته و دیگر آنکه خضر خواجه اغلن که حاکم
جته بود داعی اجل را اجابت نموده و در میان پسرانش
شمع جهان اغلن و محمد اغلن و شیرعلی اغلن و شاهجهان اغلن
بواسطه افساد مردم شریر مخالفت باز دیده شده و دیگر آنکه امیر
زاده اسکندر عمر شیخ با امراء ازاندگان لشکر کشیده بمغولستان
رفته بفر دولت قاهره بر ایشان غالب شده و دشمنان را
مقهور و منکوب گردانیده وصول این اخبار که مجموع بیک
روز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استظهار
دولت خواهان سعادت یار گشت و الحمد لله الواحد
القهار و تفصیل قصه امیرزاده مشار الیه آنست که چون

الوس جته بواسطه وفات خضر خواجه اغلن بهم برآمد امیر زاده اسکندر آن معنی را غنیمت دانست با آنکه درسن پانزده سالگی بود لشکراندگان جمع آورد و با امراء که ملازم او بودند مثل پیر محمد طغی بوغای برلاس و نورک برلاس و بیان تمور بیکیچك جته و پیر حاجی ملش و شیرمست پسر بهمن چون غربانی متوجه مغولستان شد و امراء که بر حسب فرمان اعلی در جته بودند مثل بیردی بیگ و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و داد ملک برلاس و صدیق تابان وغیرهم توجه نمودند وچون موکب شاهزاده به نزدیک کاشغر رسید امراء بد و ملحق شدند و باتفاق روی جلادت بهٔ آن جانب آورده یارکنت را تاخت کردند و از انجا گذشته سارق قمش و کلپین والی کول و یارقوزغان و چهارطاق و کینوک باغ همه را بتاختند و چون بنا حیهٔ اوج رسیدند ایل و الوس که دران نواحی یورت داشتند بعضی با نقیاد و ایلی پیش آمدند و بعضی را[1] کوچ کرده براه آق سو بردند و اوج را که حصنی است استوار بکوشش بسیار فتح کردند و آق سو سه قلعه است که راه بیکدیگر دارد و در حصانت و محکمی بمرتبهٔ که اهالی آن نواحی و حوالی

---

(۱) در بعض کتاب بجای - بعضی را کوچ کرده براه آق سو بردند - (بعضی کوچ کرده براه آق سو رفتند) دیده شده -

آن را امید گاه روز وقایع و شدائد شناسند امیـــرزاده مشار الیه با امراء عنان عزیمت بصوب آقسو تافتند و چون برسیدند در ظاهر آن فرود آمدند و بتدبیر اسباب جنگ حصار و ترتیب آن چون ساختن ملجـــور و بریدن نقب و تراشیدنِ نرد بانها و عرّادها و نظایرِ آن مشغول شدند و قریب چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد ازان اهالي قلعه انقیاد کرده پیشکش بدر فرستادند و جمعي بازرگانان خطـــای را نیز که آنجا بودند باموال بیرون کرده فدای خود ساختند و ازانجا چیقون (۱) بطرف بای و کوسن فرستادند و بای ییلاق است و کوسن قشلاق و عساکر نصرت شعار بای و کوسن را تاخت کردند و حرم امیر خضرشاه حاجي ملک آغا و دخترش اسن ملک و غیرهما اسیر گرفتند و تارم را نیز بتاختند و ایل بسیار ازان مواضع کوچانیده براندند و بعد ازان فتوحات از آقسو امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد و از ختن تا خان بالغ که تختـــگاه خطـــای است براه آب و آباداني صد و شصت و یک منـــزل است چه ازانجا تا قرا خواجه سي و پنج منزل است و از قرا خواجه تا تنقاول که سرحد خطای است و از کوه تا کوه دیواري کشیده اند و دروازه نشانده و خانها و یام خانها ساخته و جماعتي درانجا بمحافظت

(۱) در بعض نسخ بجاي « چیقون » (حقوق) دیده شد ٭

سرحد قیام می نمایند سی و یك منزل و ازانجا بکنجا نغو که از شهرهای خطای است پنجاه و پنج منزل و ازانجا تا بخان بالغ چهـل منزل است و به نمنای چهل منزل و گویند راهی دیگر هست که از ختن تا بسرحد خطای بچهل روز می توان رفت اما هیچ آبادانی نیست و ریگ فراوان است و چاه که دران چول می کنند اگرچه زود بآب میرسد دربعضی مواضع آب آن سمّیتی دارد و هر جانور که میخورد هلاک می شود واز غرایب آنکه دو چاه که میان آن دو چندان مسافتی نیست گاه می باشد که آب یکی کشنده است وازان یکی خوشگوار و از ختن تا بکاشغر پانزده روزه راه است واز کاشغر تا بسمرقند بیست وپنج منزل ودرختن دو رود خانه است که آن را ارنگ قاش و قرا قاش میگویند و بیشترسنگ آن رود خانه یشم است و ازانجا بدیگر ممالک می برند و آب هردو رود خانه از قرانغوتاق فرو میریزد القصه چون امیرزاده اسکندر بختن رسید اهالي آن بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمدند و پیشکشها کشیدند و از نیروی دولت قاهره صاحب قران قلاع و بقاع آن حدود و نواحي مسخر گشت و امیرزاده مشار الیه بجانب قرانغوتاق رفت و آن کوهي است بلند بغایت تند چنانچه پای زینها[1] بسته اند تا صعود بران متمشي

(۱) در بعض نسخه بجای «پاي زینها بسته» (نردبانها راست کرده) است ۰

گرده و سُکّان ختن و توابع هنگام حدوث فتن و وقایع پناه بحصانت آن کوه برند امیرزاده چون بر کیفیت حال آن کوه اطلاع یافت باز گشت و آن زمستان در کاشغر گذرانید و از پری پیکران مغول و حور وشان ختن دو تقوز اختیار کرده مصحوب شیخ یساول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در اثنای یورش شام که بعد ازین شرح پذیر خواهد گشت بمعسکر ظفرقرین رسید و یک تقوز دختر و یک تقوز اسپ بامیرزاده محمد سلطان فرستاد و او با لشکر بعزم یورش جته بترکستان آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف نا نموده مسارعت نموده بود و از پیش رفته آن معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد و بیلاک او را رد کرد و ازانجا مراجعت نموده بسمرقند رفت و چون بهار شد امیرزاده اسکندر باندگان آمد و ازانجا بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون بآق کُتَل رسید باو رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و قصد گرفتن تو دارد و چون او نیز در خاطر اندیشه فضولی داشت متوهم گشت و باندگان معاودت نموده بقلعه درآمد امراء که آنجا بودند مثل پیر محمد طغی بوغا و پیر حاجی پسر ملش این معنی را حمل بر مخالفت و عصیان کردند و لشکر اندگان را جمع آورده حصار را درمیان گرفتند امیرزاده اسکندر با ایشان سخن کرده از قلعه بیرون آمد و درگلستان

نزول کرد و آن باغیست که امیرزاده عمرشیخ احداث فرموده بود و ایشان نوکران خاصه او را گرفته بند کردند و خبر بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه مخالفت بود و بقلعه درآمده با نوکران او را گرفته ایم از پیش شاهزاده کس آمد و امیرزاده اسکندر را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کوهک او را بشاهزاده رسانیدند و یرغو پرسیده امیرزاده اسکندر را بند کردند و بیست نوکر [illegible] بیکیچک را که اتابکش بود با بیست و شش نوکر امیرزاده مشار الیه بقتل آوردند *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران گیتی ستان بعزم کفار گرج بطرف دره خشسا

برمقتضای نص یا ایها النبی حرض المومنین علی القتال غزو کفار وقاع وقمع بی دینان بد کردار همواره مسرح[1] نظر همت صاحب قران گردون اقتدار بودی تا چون درهمان زمستان سنه (اثنین و ثمانمایة) که قراباغ اران معسکر نصرت آشیان بود نیت غزو گرج مصمم فرمود و شیخ

---

(۱) در بعض نسخ بجای - مسرح - (مطمح) و در بعض (مطرح) دیده شد

ابراهیم وسید احمد را خلعت داده بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که از مجموع لشکرها از هر ده نفر سه نفر آزوق ده روزه گرفته ملازم موکب گیتی ستان باشند و باقی لشکر و اغرق (۱) در همانجا توقف نمایند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ افریدگار ایلغار کرده با تمام شاهزادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لب آب کر مخیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت تا کشتیها جمع آورده بر سر آب پل بستند و شاه و سپاه بران پل بگذشتند و شیخ ابراهیم با لشکر شروان بموکب ظفر قرین ملحق شد و سید احمد نیز ملازم شد و موکب همایون ازانجا نهضت نموده از شکی بگذشت و بجانب دره خمشا که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود بحیثیتی که از تشابک اشجار و اغصان باد وزان آسان از خلال آن گذار نتوانستی کرد * * نظم *

* چنان تنگ و درهم یکی بیشه بود *
* که رفتن دران کار اندیشه بود *
* درختانش سر درکشیده بسر *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است *

* چو خطِّ دبیــران یلك اندر دگر *

* نتابیده اند روی از چرخ هــور *

* زتنگیِ رهش پوست کندی زمور *

یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که لشکریان ظفرپیشه ده روزه راه درختان را بدّهره و تبر و ارّه به یند اختند و راه ساختند بعرضی که پنج شش قوشون در پهلوی یکدیگر می توانستند رفت و دران ایام مدت بیست روز متصل برف می بارید و پیوسته از پرند مشک فام سحاب برکوه و هامون خرده کافور می بیخت[1] و چون لشکرِ اسلام بمحل و مقام گبران شقاوت فرجام رسیدند زمزمه تکبیر و تهلیل در خمِ طاق فیروزه فام انداختند و تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را که پشت زمین در پر حواصل گرفته بود از خونِ بی دینان غیرت رخسار لاله و ارغوان ساختنــد هرکه یافت شد امان نیافت و هرکه پدید آمد ناپدید گشت و خمشــا که سالار و استظهار آن زمره لعین الذین یکذبون بیوم الدین او بود از عجز و اضطرار ترک خان و مان کرد و فرار اختیــار نمود عساکر گردون مآثر در طلب او تا دره آقسو بشتافتنــد و بسی گاو و گوسپند و غیرِ آن از اموال و اجنــاس غنیمت یافتند و چون خمشا از بیم مجــاهدان شیر شکار شغــال وار

(۱) در بعض نسخه بجای - بیخت - (ریخت) دیده شد *

بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانهای دوزخیـــان را آتش زدند ودیههـــا را بصرصر نهب و غارت ویران ساختنـــد *

* بیت *

* ساکنان درد وزخ و مسکن بآتش سوخته *

* چهرهٔ ملت زفتـــح غازیان افروختـــه *

و چون عیش آن گمراهان بی خمر گوارنده نمی بود مرد و زن و اطفال ایشان بدان معتاد بودند بغایتی که هرکه می مرد برحسب * * بیت *

* وصیت است که هنگام قبض روح مرا *

* بمی بشوئی و ازچوب رز کفی تابوت *

بی شراب دفن نمیکردند ازبرای اضرار کفار و تنغیص عیش ایشـــان که نص و اغلظ علیهم بآن ناطق است امر عالی نافذ شد تا باغات وبساتین برلشکر ظفر قرین قسمت کردند و مجموع ببالای کوهها برآمده رزها که اهل نار بامید باده خوشگوار پرورده بودند ازبیخ برکندند ودیگر درختها را بعضی را بریدند و بعضی را پوست بازکردند و عمـــارات آن مواضع بتخصیص کلیسیاها که محل عبادت نامقبـــول آن مخذولان بود با خاک برابرگردانیدند و ازغرایب اتفاقات دولت روز افزون حضرت صاحب قران آنکه در زمستان سال سابق که بارس ئیل بود در بلاد هندوستان و نواحی

و حوالي دهلي و دریای گنگ غزا مي فرمود و بتخانها را خراب مي ساخت و درین زمستان توشقان ئیل که مدت یکسال تمام نشده در ولایت گرجستان بجهاد مشغول بود و کلیسیاها را بر مي انداخت و لله در من قال *

* بیت *

* براقِ عزم تو گامی که بر گرفت از هند *
* نهاد گام دوم بر اقاصي ایران *

حقا که اگر اسکندر بودي اسپ دولتش درین طول و عرض بهزار جا سکندری خوردي و اگر اردوان دوان تازیدي از عهده مجرد قطع مسافت بیرون نیامدی * * بیت *

* کسی را که یاري دهش یاور است *
* حکایات او حالتي دیگر است *

گفتار در مراجعت رایت نصرت انتما از غزوه دره خمشا

چون مبارزان میدان جهاد قریب یکماه نشیب و فراز آن بلاد را بسنابکِ مراکب تسلط و استیلاء بسپردند و بسیاري از ازناورانِ کفار و عامه بی دینان بد کردار را بتیغ آبدار آتش بار بقعر جهنم و بیس القرار فرستادند و حاکم ایشان خمشا آواره و کم آوازه گشت و دیار کفر ویراني بیش از

اندازه گرفت و دران هنگام شدت برودت هوا از حد گذشته بود و راهها از کثرتِ برف دربند آمده * * نظم *

* فشانده خردهٔ کافور گون میغ *
* فُسُرده چشمها چون چشمهٔ تیغ *
* جهان از جور چرخِ چنبری پیر *
* زگردِ برف شیبت کرده چون شیر *
* ز رشکِ حسن احوالِ سمندر *
* میانِ آب مرغابي پر آذر *
* شده حلّاج دي در پیشه (۱) کاري *
* دکان بر چیده عطّارِ بهاری *
* ز بیمِ لشکرِ بي رحم بهمن *
* گریزان آتش اندر سنگ و آهن *
* ز سهمِ تیرِ سرما مهر انور *
* ز ابرِ تیره ناوردي برون سر *

و بدین واسطه لشکریان را قوت یافت نمیشد و اسپان را غیر از پوست درخت خورش نماند چنانچه بسي از چهارپایان تلف شدند حضرت صاحب قران مرکب مراجعت در زیر ران عزیمت کشید و از آب کُر گذشته در مواکب فتح و فرصت و فراغ بقرا باغ معاودت نموده باردوي همایون نزول فرمود

(۱) در بعض نسخه بجاي - پیشه - (پنبه) دیده شد *

و دیده امید فرزندان را بنور طلعت فرخنده روشن گردانید و دران مقام از موهبت ذو الجلال و الاکرام امیرزاده خلیل سلطان را پسری جمیل پیکر خجسته اثر کرامت شد و اورا بوکل نام نهادند و چند روز متوالي برسم تهنیت و نثار قیام نمودند و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند و طربها فزودند و دران اثنـــا فرمان اعلي صدور یافت که امراء امیرزاده میرانشاه را که در محاربه گرجیان که بحوالي الـنجق اتفاق افتاده بود تقصیر کرده بودند و فرار جسته در دیوان بزرگ یرغو پرسند امیرزاده شاهرخ و امراء بامتثال امر قیام نمودند و چون بعد از پرسش و تفتیـــش و تحقیـــق صورت حال چنانچه واقع شده بود بعز عرض همایون رسانیدند حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست و حاجي عبد الله عباس و محمد قزغان را پس و پیش چوب یاساق زدند و یمن حمزه اپردي را که پیش از همه گریخته بود اشارت شد که بیاساق رسانند و بدرخواست شاهزادگان بجان امان یافته اورا نیز چوب پس و پیش زدند و از هریک ایشان بجرمانه سیصد سراسپ بستدند و بر مجموع اعیـــان نوکران امیرزاده میـــرانشاه بحسب حال از پنجـــاه تا دویست و سی صد سراسپ حواله رفت و تمام آن اسپان را بر پیادگان سپاه ظفرپناه قسمت کردند و عاطفت پادشاهانه امیرزاده ابابکر

را که دران جنگ جلادت نموده و سیدی علي شکي را بیک چوبه تیر برخاک هلاک انداخته بصنوف تربیت و نوازش اختصاص بخشید * *بیت *

* شه است ظلّ خدا زان دهد سزا و جزا *
* بقهر و لطف بد و نیک زیر دستان را *

و هم دران انثا برهان اغلن را که بکرات حرکات نا مناسب ازو بصدور پیوسته بود چنانکه سبق ذکر یافته باز بتجدید جریمه بزرگ ازو بظهور آمد برحسب اشارت شحنه قهر بیا ساق رسانیدند و پسرش را نیز همان شربت چشانیدند و قوشون و نوکران او را برستم فولاد دادند فسبحان الذي یعز من یشاء و یذل من یشاء وهو علی کل شیئ قدیر *

تتمه احوال امیرزاده رستم که ازجام متوجه شیراز شده بود و ذکر جریمه که از برادر بزرگ او امیرزاده پیر محمد بظهور آمد

گفته شد که امیرزاده رستم برحسب فرمان صاحب قران گیتي ستان ازجام متوجه شیراز شد و امیر سونجک

با دو هزار سوار بموجب فرموده ملازم رکاب او بود و چون ایشان از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را در قرا باغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکی بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونجک و برادر زاده اش حسن جاندار و حسن چغداول که هردو در شیراز بودند بر حسب فرموده از راه بهبهان و تستر عازم جانب بغداد شدند و امیر سعید برلاس و علی بیگ عیسی که از خویشان امیر عباس بود در شیراز جهت ضبط شهر باستادند چه اشارت علیه باین معنی نفاذ یافته بود و امیرزاده پیر محمد که حکم جهان مطاع چنان بود که او لشکر را سر کرده برود از عقب ایشان روان شد و تن بخستگی داده ببهانه مرضی که نداشت تخلف نمود و از نوبنجان شولستان باز گشت و امیرزاده رستم و امراء مذکور لر آسترک را در رامهرمز تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و از انجا ایلغار کرده و از دزپل گذشته در موضع دوبندار تمام احشام ساکی و فیلی را بغارتیدند و ازان جا روان شده باد را و باکسار را غارت کردند و اسیر گرفتند و چون جمادی الآخر سنه (اثنین و ثمانمایة) بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد آنجا بود آهنگ جنگ کرد و او را بیک حمله شکسته از مردم او یازده کس را دستگیر کردند و به تیغ سر افشان

از پا در آوردند و منزلـي را عرضـه نهب و تاراج ساختنـد و امیرزاده پیرمحمد که بعلت تمارض ازراه برگشت چون بشیراز رسید بواسطه اغواء و افساد جمعی تاجیك بد فعل که ملازم او شده بودند خیالی فاسد بدماغ راه داد و بترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام نمود و هم از نوکران او جمعی امیرسعید برلاس را ازان حال آگاهي دادند و هنگام تفتیش در روی او بمشافهه بگفتند امیرسعید او را در قلعه قهندز محبوس گردانید و خود جهت محافظت او در قلعه ساکن شد و علي بیگ عیسی را در شهر بگذاشت و خبر بپایه سریر اعلی فرستاد و در قشلاق قراباغ که مخیم نزول صاحبقران بود فرستاده امیرسعید برسید و صورت حال بعرض رسانید یرلیغ عالم مطاع صادر شد که امیرالله داد بشیراز رود و مفسدان که شاهزاده را بد آموزي کرده اند بیاساق رساند و امیرزادهٔ رستم را بجای برادر بزرگ نصب کند و او را بند کرده بیاورد امیرالله داد برحسب فرمان روان شد و چون بشیراز رسید از مفسدان بد آموز مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراساني را همانجا بیاساق رسانید و مستوی قوشچي(۱) را دست و پای بریدند و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را بنـد کرد

---

(۱) در بعض نسخه بجای - قوشچي - (قوچین) است *

و نشان صاحب قران گیتي ستان را بعراق عرب پیش امیرزاده رستم فرستاد و درمندلی بعد از انهزام امیرعلي قلندر باو رسید و چون امیرزاده مشارالیه بر مضمون فرمان واقف شد بی توقف ازانجا متوجه شیراز گشت و بر حسب فرموده حسن جاندار و حسن جغداول ملازم او باز گشتند و امیرسونجک براه جمچمال(۱) روی توجه بقراباغ آورد که محل اردوي همایون بود و چون امیرعلي قلندر که درمندلي از صدمه جلادت عساکر منصور گریخته ببغداد رسید و صورت واقعه بعرض سلطان احمد رسانید اضطرابي عظیم بحال او راه یافت و از غایت دهشت و حیرت بفرمود تا دروازها را مجموع ببستند و جسر بکشادند و از امارات دولت قاهره دران ولا قضیه غریب روی نمود شرحش آنکه حضرت صاحب قران حکومت خوزستان و ضبط آن بشروان ارزاني داشته بود و او درانجا دل بر جمع مال بسته دست استیلاء بر کشاد و از شمس الدین دهدار و دیگر متعینان و متمولان آن دیار وجه بسیار بزجروا ضرار بستد و بعضی از کلانتران جویزه را بقتل آورد و با هزار سوار آراسته متوجه بغداد شد و کمر خدمتگاري بسته باقدام هواداري پیش سلطان احمد رفت سلطان احمد مقدم او را گرامي داشته بمزید تربیت اختصاص

(۱) در دو کتاب بجای « جمچمال » (چهچمال) دیده شد *

بخشید و او بخفیه با امراء و اتباع او از در دوستی در آمده هرکس را بمبلغی گرانمند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغداد می محظوظ گردانید و از تصادم تقدیرات الهی مفصل وجهی که بهرکس داده بود از نویسنده او ضایع شد و بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام افتاد و دران اثنا که سلطان احمد از غلبه حیرت دروازها بسته بود بعرض او رسانید و توهمی که داشت یکی هزار شد و از جمله مبلغ ده هزار دینار باسم رافع مفصل ثبت بود سلطان احمد فی الحال او را به نشاند و بدست خود گردن زد و دران وقت شروان را با جمعی امراء مثل قطب حیدری و منصور بتاخت ایرات فرستاده بود یادگار اختاجی را بفرستاد و امراء را پیغام داد تا شروان را بقتل آوردند و سرش را ببغداد فرستادند و در شهر بکمتر از هفته قریب دوهزار کس را از مردم خود بکشت و وفا خاتون را که بجای مادرش بود و او را از خردی پرورده و بزرگ کرده بواسط فرستاد و بالشی بر روی او نهاده بآن طریق هلاک کردند و دیگر زنان و خدمتگاران که درحریم دولت او بودند بیشتر را بدست خود بکشت و در دجله انداخت و بعد ازان در خانه را به بست و هیچ افریده را راه نمی داد چنانچه آش خاصه که باورچیان می آوردند در میزدند

و آن را سپرده هم از درباز میگشتند چون چند روز برین و تیره بگذشت شش کس از محرمان را بفرمود تا هفت بارگیر از طویله خاصه گرفتند و بآن جانب دجله بردند و شبی بکشتي از آب بگذشت و بآن شش کس سوار گشته متوجه قرا یوسف ترکمان شد و مدتي مطبخیان برقرار طعام مي بردند و بخدمتگاري مي سپردند و مردم را از غیبت او اصلا خبر نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف رسید او را و لشکریانش را بغارت شهر تطمیع کرده ببغداد آورد و چون برسیدند ایشان را بآن طرف آب منزل تعیین فرمود و خود بکشتي بگذشت و از بس نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازي و سایر رخوت و اجناس که بقرا یوسف و ترکمانان داد ایشانرا خورسند ساخت و نگذاشت که دست تعدي بغارت دراز کنند و چون از هجوم سپاه حضرت صاحب قران بغایت خایف و ترسان بود پیوسته جاسوسان را برگماشته تفحص احوال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سنه (اثنین و ثمانمایة) خبر آوردند که رایت کشورکشای روی عزیمت بصوب سیواس آورده اندیشه کرد که اگر عساکر گردون مآثر بحدود روم و شام در آیند راه گریز که ممر نجاتش همان بود برو بسته ماند فرج را جهت ضبط شهر بازگذاشت و زن و فرزند و اموال و نفایس خود را برداشته با قرا یوسف از بغداد روان شد و از فرات

گذشته روی گریز بروم نهاد و چون بحلب رسیدند حاکم آنجا تمور تاش با دیگر امراء از شهر بیرون آمدند و راه بر ایشان بستند و چون جنگ در پیوست شکست بر لشکر حلب افتاد و ایشان ازانجا گذشته بروم رفتند و قصهٔ فوجي از سپاه ظفرپناه که در یورش سیواس با ایشان دوچار خوردند و کردند آنچه کردند خواهد آمد *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران بعزم غزای گرجستان

چون فصل زمستان که اوان جولان بنفشهٔ نصراني شعار و نرگس یهودي عیار مي باشد بآخر انجامید و مبشر صبا که مفسر آیت و احیینا به الارض بعد موتها است بشارت ورود ورد محمدي انتما که من شم الورد الاحمر ولم یصل عليّ فقد جفاني — صلی الله علیه وسلم - رسانید حضرت صاحب قران کامگار سپهر اقتدار در اول لُوی ییل از قشلاق بیرون آمد * * نظم *

* قورلتای فرمود وقت بهار *
* که پشت زمین شد چو روی نگار *
* شدند انجمن جمله شهزادگان *
* بزرگان و گُردان و آزادگان *

* جهان جوی باسروران رای زد *
* بموج اندر آمد محیط خرد *

وبعد از ادارت اقداح استشارت تقدیم احراز فضیلت جهاد وغزو با زمرهٔ شرك وعناد وجهه همت عالی نهمت گشت *

* نظم *

* وزان پس شد اسباب طوی ساخته *
* یکی جشن شاهانه پرداخته *
* خدیو جهان گیر روشن ضمیر *
* برآمد بتخت خلافت مصیر *
* پراز شیوه شد صحن هامون تمام *
* خورش خورده شد باده جستند وجام *
* پس از عیش و عشرت زاندازه بیش *
* مهمات دولت گرفتند پیش *

ورای آفتاب اشراق برتفقد احوال اعوان وانصارانداخت شاهزاده گان وامراء وکافه لشکریان مظفرلوا را اوکلکا داده پیاده گان را سوار ساخت وطرق ومنازل صوب گرجستان را تفتیش وتحقیق نموده بتفصیل ثبت افتاد ودرضمان حفظ مهیمن معین ازقراباغ روی توجه بولایت ملك گرگین نهاد *

* بیت *

* باسپ اندر آمد زبالای تخت *

* روان کرد رایت به نیروی بخت *

و چون بعد ازده روز صحرای بردع مضرب خیام موکب گیتی ستان گشت و قبه بارگاه گردون اشتباه باوج ماه برآمد *

* بیت *

* همه دشت گشت از کران تا کران *

* پر از خیمه و خرگه و سایبان *

طهورتن که از سابقه عنایت فوالمنن به بندگي و هوا خواهي آنحضرت اختصاص یافته بود از آزرنجان(۱) برسید و بسعادت بساطبوس استسعاد یافت و زانو زده پیشکشها کشید *

* بیت *

زمین را بلب نقش بندي نمود * ثنا گسترید و ستایش فزود حضرت صاحب قران صنوف مراحم وعواطف خسروانه در بارهٔ او ارزاني داشت و بخلعت و کلاه و کمر سرافراز گردانید و بتوق و علم و نقاره بلند آوازه ساخت و رخصت مراجعت بآزرنجان کرامت فرمود و اشارت علیه بنفاذ پیوست که در ضبط و محافظت جای خود کوشش نموده شرایط حزم و احتیاط مرعي دارد و آن سرحد را از تعرض سپاه روم صیانت نماید *

* نظم *

* جهاندار گفتش که بیدار باش *

(۱) در نسخه کتاب بجاي - آزرنجان - (آذربیجان) است *

* بداد و دهش کوش و درکار باش *

* بمردی نگهدار آن مرز و بوم *

* مشو غافل از بدسگالان روم *

و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده شکار کنان منازل
و مراحل سپرده می شد و چون حدود گرجستان از غبار
موکب ظفرقرین عطرسای گشت قاصدی پیش گرگین فرستاد
که طاهر پسر سلطان احمد جلایر را بجانب ما فرست و چون
فرستاده پیغام بآن بد کیش شقاوت فرجام رسانید از غایت
جهل و ضلال جواب نه بر نهج صواب بازداد * نظم *

* هر آن کز سعادت نصیبی نیافت *

* برو پرتو نور دانش نتافت *

* زبانش چو پوید طریق خطاب *

* نگوید بجز هرزه و ناصواب *

لاجرم چون فرستاده باز آمد و صورت حال عرضه داشت
جسارت خسارت مآل آن بی دین بدفعال نایره خشم حضرت
صاحب قرانی افروخته ترگشت و از اغرق[1] جدا شده بتعجیل
روان شد و سپاه ظفرپناه را فرمان داد تا بولایت گرج
آمده خروش تکبیر و تهلیل در دیار کفر انداختند و در
جلادت بغزو اهل شرک و ضلال برکشاده مواضع و مسا

---

(۱) در بعض نسخه بجای ۰ اغرق (اورق) دیده شد *

ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات را با میوه رسیده و خوشه کشیده از بیخ برکندند و گرجیان از غایت خوف و اضطرار پناه بکوههای بلند وغارهای استوار برده بودند و در مواضع سخت که وصول بآن بطریق غلبه و استیلاء در اندیشه و رای عقلاء نگنجد حصارهای محکم ساخته و مسکنها پرداخته بهادران لشکر اسلام را چون پشت شجاعت بقوت دولت قاهره صاحب قرانیي قوي بود بی اندیشه روی تهور بقلاع و قمع کفار نهادند و بعضی دلاوران از سر جان برخاسته در صندوقها مي نشستند و جمعي آنرا بزنجیرها و طنابها استوار کرده از بالای کوه فرو مي گذاشتند تا بمقابل مغارها میرسیدند و آن شیرمردان موفق دران صندوقهای معلق بپای مردي و مردانگیی بر مي خاستند و از سر اخلاص دست جهاد کشاده انتقام اسلام از کفره شقاوت فرجام مي خواستند و بی دینان بدکیش را که دران مغارها تحصن جسته بودند بزخم تیر و ضرب نیزه و شمشیر مقهور گردانیده بمغارها در مي آمدند و آن خاکساران باد پیما را به تیغ آبدار از مغاره بآتش که وقودها الناس و الحجارة مي فرستادند و در بعضی مواضع که مواقع تحصن ایشان بود آتش و نفط مي انداختند و عماراتی که از چوب ساخته بودند مي سوختند و هرچند اهل شرك و ضلال بسیار بودند

ودر مواقف مقاتله وجدال از بیم جان بجان میکوشیدند
بر وفق میعاد الا ان حزب الله هم الغالبون در هر
موقف نسیم نصرت الهي از مهبّ فضل نامتناهي بر رایت
اسلام مي وزید وهمای ظفر از تایید خالق قُوَي و قُدَر جناحِ
نجاح بر لشکرِ پادشاه دین پرور داد گستر مي گسترانید و برین
منوال پانزده حصار نامدار که مایه اعتضاد واستظهار کفار
بد کردار بود مفتوح و مسخر گشت و هر که بتلقین و تعلیم
والله یهدي من یشاء الی صراط مستقیم
سعادت اسلام دریافت اورا امان بخشیدند و هرکه از غوایت
وطغیان بر ضلال لن نومن بهذا القران اصرار نمود
سرش از تن بتیغ جهاد بریدند * * بیت *

* سوی دین بتوفیق پروردگار *
* هر آن کس که ره برد شد رستگار *
* ولی غازیانِ ممالک ستان *
* ندادند امان مشرکان را بجان *

حضرت صاحب قران از سپاه خراسان جمعي نام پردازان[1]
و لشکریان پیاده را بمحافظت تفلیس نام زد کرده باز داشت
ودر دشت مقران نزول فرمود گرگین بی دین چون آثارِ
کین حامیان شرع مستبین بدیده یقین مشاهده کرد چون روبه

(۱) درد ونسخه بجای - پردازان - (داران) است *

گرگین از مهابت شیر غرین رو بگریز نهاد * * بیت *

* چو دشمن زبون گشت و بیچاره شد *

* بناچار و ناکام آواره شد *

ازناوران گرج و بزرگتران آن دیار از غایت عجز و اضطرار و نهایت تذلل و انکسار روی تضرع و ابتهال بقبلهٔ ترفع و جلال آوردند و در موقف انقیاد و اطاعت بزبان استکانت و خشوع امان خواستند *

* نظم *

بدرگاه صاحب قران آمدند * ثنا خوان و زاری کنان آمدند
بریده دل از جان امید از جهان * کشاده یکا یک بپوزش زبان

و چون آن ولایت بتحت تصرف سپاه بهرام انتقام اسلام در آمد کلیسیاها و دورکه از مدتی مدید باز محل عبادت نا مقبول آن مدبران مخذول بود همه را به تبر ظفر و میتین تعصب دین با زمین هموار ساختند و زجل تسبیح و تهلیل دران اماکن انداختند آن اراضی ببرکت وصول غازیان صاحب تایید از میامن اقامت اذان و ادای فرایض و سنن بهترین ادیان و ملت زهراء خاتم پیغمبران علیه وعلیهم الصلوة والسلام بهره مند گشت و برکات آن بروزگار این دولت پایدار که تا انقضاء احقاب و اعصار پاینده و مستدام باد واصل و متواصل شد و الحمد لله رب العالمین *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم غزو بجانب جاني بیگ گرجي

بعد از فتح و تسخیر ولایت ملك گرگین رای رزین صاحب قران سعادت قرین غزو دیگر ولایات گرجستان مطمح نظر همت ساخت و از دشت مقران ایلغار فرموده اغرقي[1] دیگر بگذاشت و رایت عزم دره جاني بیگ گرجي بر افراشت * * نظم *

ز تخت اندر آمد بتخت روان * سمند قمر سیر گردون توان
روان از پیش لشکري بی شمار * همه صفدر و تند و خنجر گذار

و چون ماهچه چتر فرقد ساي از مطلع آن دره بر آمد عساکر گردون مآثر حدود و جوانب آن را فرو گرفتند و از صدای نفیر و نقاره و برغو زلزله دران کوه و دره انداختند و اطراف آن ولایت را تاخت کرده غنیمت بسیار و مال بی شمار ضمیمه دیگر فتوحات سپاه اسلام شد جاني بیگ گرجي با جاني بلب رسیده و دلي چون مرغ نیم بسمل از خوف و هراس در خون طپیده بقدم مطاوعت و انقیاد بیرون آمد و حصار و مغاره بیکبار از بیم تسلیم کرد * * نظم *

چو دشمن فرو ماند یکبارگي * برون آمد از عجز و بی چارگي

---

(۱) در بعض کتب بجای - اغرقي دیگر - (اورق دیگربار) دیده شد *

بدرگاه صاحب قران سجده برد * ولایت بخدام حضرت سپرده لشکر منصور کمر جهاد و بازوی اجتهاد بسته و کشاده بتیغ غزا که بصیقل ظفر زدوده بود و از چشمه نصرت آب داده آتش فنا در خرمن حیات کافران نهادند و همه را بسقر و سعیر و جهنم و بیس المصیر فرستاده مساکن و عمارات ایشان را هم بسوختند و بفر دولت قاهره صاحب قرانی کرایم غنایم این جهانی و عظایم اجور و مثوبات آن جهانی اندوختند *

* نظم *

* چو برباد تاراج رفت آنچه بود *
* فگندند آتش دران بوم زود *
* نماندند چیزی بجز سنگ و خاک *
* و زان پس بآتش سپردند پاک *

وزانجا در ظل رایت فیروزی آیت مراجعت نموده باغرق[1] پیوستند و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علي بهادر را از راه سماوا بتاخت روانه ساخت و امیر جهانشاه را با لشکر جرنغار از دهانه دره پاستعجال ارسال فرمود و موکب گیتي ستان در ضمان عون و عنایت یزدان ازراه سماوا روان شد و لشکریان که از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور از اسپ و گوسفند و غیر آن باردوي

(۱) دربعض نسخ بجای « باغرق - (باورق) است *

همایون ملحق شدند و آن لشکر شیر شکار مور شمار در جمیع اطراف و اکناف آن دیار از برای زجر و اضرار کفار غلهای ایشان را بر کندند و کلیسیا ها ویران ساختند * * بیت *

ز آسیب قهر اندران بوم و بر * نماند از عمارت بکلی اثر

و در سر دره قلعه بود بیل نام در غایت استحکام و حصانت و نهایت ارتفاع و متانت * * بیت *

چو عهد عاشقان محکم حصاري * معاذ الله ز خیبر یادگاري

و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران انداخت در زمان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر همان روز جنگ در انداخته آن را نیز مسخر ساختند و ویران گردانیدند * * نظم *

* حصاری بدان استواری که بود *
* که تسخیر آن ممتنع می نمود *
* دلیران لشکر بفرمان شاه *
* گرفتند و کندندش از گرد راه *

و ازانجا کوچ کرده صحرای گرج مضرب خیام نزول همایون گشت حضرت صاحب قران امیر جهانشاه و دیگر امراء را با غلبه تمام از لشکر ظفر قرین بطلب گرگین بی دین بایلغار فرستاد و آن بد فعال لعین چون شغال گرگین در بیشها و درها سرگردان می گشت لشکر منصور فوج فوج در جست و جوی

او بشتافتند و بمیان بیشها و دره‌ها درآمده او را بسیار طلب کردند و چند کس از خواص نوکران او بدست آوردند اما او را نیافتند و غارت بسیار کرده با غنایم بی شمار باز گشتند و بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب قران از انجا نهضت نموده و از آب کرگ گذشته بسعادت و اقبال نزول فرموده *

* بیت *

توفیق رفیق و چشم بد دور * نصرت یزکِ سپاه منصور

گفتار در فتح قلعه زریت و حصار سوانیت

درین اثنا منهیان وقایع پژوه بسمع اعلی رسانیدند که جمعی کثیر از نام‌آوران گرج قلعه زریت را پناه ساخته اند و درانجا متحصن شده و آن حصاری بود بغایت استوار بر بالای کوهی بلند واقع شده چنانچه هرگز در هیچ تاریخ کس ندیده و نشنیده که آن را بقوت و غلبه گرفته باشند ابر تا بپای او رسیدی عرقش از جبین روان گشتی و باد جهان گرد از فرازِ آن نفس در بر افتاده گذشتی * * بیت *

زراهش پیکِ فکرت خسته گشته * بعجز از نیمهٔ ره باز گشته

ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر کمند تدبیر بر کنگره تسخیر آن انداخت و بایلغار روان شده و لشکر فیروزی اثر بپای آن کشیده پیرامن آن را مضرب خیام نزول همایون ساخت اعوان و انصار سپهر اقتدار بترتیب منجنیق و عرّاده و دیگر

اسباب جنگ حصار مشغول شدند روز هفتم یرلیغ لازم الاتباع صادر شد و عساکر گردون مآثر جنگ سلطانی در انداختند و آن قلعه را به نیروی دولت قاهره مسخر کردند و هم دران روز کنده و افگنده با زمین برابر کردند و مجموع گرجیان بدکیش را که درانجا بودند بتیغ غزا بگذرانیدند و سپاه ظفر پناه باطراف و جوانب تاخت برده بی دینان سرگشته را گروه گروه دستگیر کرده می آوردند و بر حسب فرموده اقتلوا المشرکین کافة همه را به تیغ جهاد روانه جهنم و بیس المهاد میگردانیدند از بس خون که بحکم شرع مبین بر خاک کین ریختند بسیط زمین لاله زار شد و از بس جیفه کشته که برهم افتاده دشت سربسر کوه گشت و دامان کوه از خون رود بار * نظم *

* زبس گرج کژ کین دین کشته شد *
* زمین تا سپهر برین پشته شد *
* رسید و گذشت اندران قتل گاه *
* نم خون بماهی بخارش بماه *
* جهان شد زبس جیفه زخم دار *
* چو کوهی که باشد همه (۱) چشمه سار *

و درین اثنا خبر محقق شد که گرگین لعین در موضع سوانیت

(۱) در بعض کتاب بجای ـ همه ـ (درو) دیده شد *

نشسته است و از بخت خفته اش خار اضطرار در پای شقاوت شکسته حضرت صاحب قران بتحقیق و ثبت راهها فرمان داد و بجمع سپاه که بهر طرف تاخت برده بودند اشارت نمود و نیمه لشکر را در اغرق گذاشته و رایت عزم خسروانه بر افراشته درکنف حفظ آفریدگار با نیمهٔ دیگر ایلغار فرموده روی توجه براه نهاد * * نظم *

* روان شد جهان دار با داد و دین *
* بعـــزم غزا با سپــاه گزین *
* زگرد آسمان درسیـــاهي شده *
* زجوشن زمین پشت ماهي شده *

کرکین از استماع توجه رایت نصرت قرین سراسیمه و بیچاره از سوانیت آواره گشت و با قلق و اضطراب جان گداز بصوب انجا زگریخت لشکر منصور چون بقلعه سوانیت رسیدند آنرا بفر اقبال بی انتقال صاحب قران بیك حمله بکشادند و دل درکین کرکین بسته بتگامشي او روان شدند و به بسیاري از مردم او رسیده بقتل آوردند کرکین خاکسار از آب ایغور کرلان گذشتـــه بهزار جان کندن نیم جاني ازان ورطه بیرون برد *

* بیت *

* زسر ساخت پا تا بموئي برست *
* چو تیرے که یابد رهائي زشست *

و چون کارش بجان و کارد باستخوان رسید بیقین دانست که دست مکنت او از حمایت پسر سلطان احمد جلایر قاصر است اورا براند واو بروم رفت که خبر توجه پدرش بدانجانب شنیده بود و کرکین اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاد و صورت فروماندگي واختلال حال برسم تضرع وابتهال عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرد که نتیجه تبه کاري و بد کرداري خود دیدم و مرارتش چشیدم و بدانچه سزایم بود رسیدم و مقاسات آن کشیدم اگر مرحمت پادشاهانه بندگي حضرت رقم عفو بر جرایم این بندهٔ معترف بگناه کشد واز سر خون این بیچاره مضطر درگذرد بعد ازین روی اطاعت از قبله فرمان برداري نگرداند و از اذیت اهل اسلام بغایت محترز بوده بهیچ وجه ایشان را نرنجاند وباج و خراج برگردن عجز و احتیاج گرفته سال بسال مال بخزانه عامره رساند *

* نظم *

اگر عفو شاهم ببخشد گناه * نه پیچم دگر روی خدمت ز راه
کنم در مقام سر افکندگي * بجان بندگان ترا بندگي
اگرچه گنه کارم و تیره روز * بعفو تو امیدوارم هنوز

گفتار در توجه رایت حضرت صاحب قران بجانب ایوانی گرجی

چو ملک کرکین از در مسکنت و بیچارگي در آمده

بگناهان خود اعتراف نمود و ازجسارتي که در محافظت سلطان طاهر چلایر ازو صادر شده بود پشیمان گشت و او را از پیش خود دور کرده و اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاده بشفاعت و زاري عهد بست که مدة العمر در اقامت وظایف خدمتکاري و اداي ساو و جزیه تهاون و تقصیر جایز ندارد مرحمت حضرت صاحب قران جرایم او را بنقوش عفو و اغماض بنگاشت و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت ایواني که یکي از عظماي امراء گرج بود معطوف داشت *

* نظم *

خدیو جهان گیر صاحب قران * درآورد رخش ظفر زیر ران
روان شد بتایید حق لشکري * که بگرفت انبوه شان کشوري
سپاهي چو آشفته پیلان مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست

و چون رایت ظفر پیکر بآن ولایت در آمد عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را تاخته اعلام اسلام بر افراختند و خروش تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر گذرانیده رسم معهود خویش از تسخیر قلاع و تخریب مساکن و بقاع کفار فجار باتمام رسانیدند و از انجا با کمال شوکت و شکوه دامن بدامن کوه روان شده روی توجه بدیار قرا قلقا نلیق نهادند و اهالي آن مردم کوه نشین جلد سپاهي پیشه بودند آن ولایت را نیز تاخت کرده حصارهای ایشان بگشادند و آتش قهر در

اماکن و مساکن آن دوزخیان نهادند و بتایید ربانی و نیروی
دولت صاحب قرانی مجموع گرجیان را که دران نواحی و
حوالی بودند غارتیده بسی ازایشان را بتیغ جهاد بگذرانیدند
و مصدوقه انا کذلک نفعل بالمجرمین باظهار رسانیدند
و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از جانب گرجستان

چون همت عالی نهمت صاحب قران گیتی ستان که
مصروف بود بتقویت دین و تمشیت شرع سید المرسلین علیه
و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات از غزای گرجستان
فراغ یافت و مجموع آن دیار و بلاد از خبث وجود اهل ضلال
و فساد بآب تیغ جهاد شسته شد و رایت کشور کشای عالم
آرای بعزم معاودت نهضت نمود و بعد از قطع منازل و مراحل
ییلاق مذکور محل نزول موکب همایون گشت و رتبه آن سر
زمین بفر شکوه رایت نصرت قرین از چرخ برین بر گذشت
باز بمسامع علیه رسانیدند که جماعتی از بی دینان گرج در
موضع فرس گرد نشسته اند یرلیغ واجب الامتثال از موقف
جلال صدور یافت و امیر شیخ نور الدین با لشکر جلادت آیین
ایلغار کرده برحسب فرمان بطرف ایشان روان شد و چون

همت پادشاهانه حضرت صاحب قران مقتضي آن بود كه عظايم امور ملك و ملت و مصالح ضروريات دين و دولت بنفس مبارك خود سازد بعد از چند روز رايت عزيمت بر افراخت و عساكر گردون مآثررا ترتيب كرده اغرق(۱) بگذاشت و از عقب ايشان نهضت فرموده روی سعـــادت و اقبـــال براه آورد * * بيت *

پی مركبش فتح را راهبر * رفيقِ طريقش جنودِ ظفر

و چون چند شب درميان كرده هوای فرس گرد را ازگرد فرس شمامه مشك اذفر بخشيد بمدت پنج روز هفت قلعه از قلاع گرجيان بی دين مسخر كرد و با زمين هموار گردانيد وزبان تيغ غازيانِ موحد بسي از مشركان ثالث ثلثه گو را چهارتكبير فنا بگوش جان رسانيد * * نظم *

چو فيروز شد رايتِ غازيان * به نيروی اقبال صاحب قران
بكندند يكبارة آن بوم و بر * بسی قلعـــه كردند زير و زبر
وزان كج‌نهادان ناراست‌كيش * بكشتند هر سو زاندازه بيش

و رايت منصور محفوف بعون و تاييد ملك غفور ازانجا باز گشت و در منكول بارد و ي همايون نزول فرمود و دران محل چند روز اقامت نموده در عين عشرت و شادماني و كمال

---

(۱) چنين است در اكثر كتب و در بعض كتاب بجای اغرق (اورق) است *

حشمت و کامراني به نشست درین اثنا ایلچیان از طرف
فرنگ رسیدند و پسر امیر مراد که از قیاصره روم بود و بقیه
ایشان اسیر شده بیاوردند و بوسیله ارکان دولت غراء بعز
زمین بوس استسعاد یافته صورت هوا خواهي امراء خویش
بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند عواطف پادشاهانه
ایشان را نوازش فرموده خلعت پوشانیـــد و خوش خاطر
بازگردانید * * بیت *

* بران آستـــان هرکه روی نیـــاز *
* نهاد از درش کامران گشت باز *

و ایشان براه طربزون باز گشتند واردوي کیهـــان پوي را
جهت ملاحظه چهارپایان مدت دوماه درصحراء و علف
زار منکول توقف افتاد و تمام امراء ولشکریان بدرگاه عالم
پناه جمع آمدند ملوک اطراف واکنـاف سر انقیـــاد بر
آستانِ متابعت و مطاوعت نهاده دست تایید ابواب اماني
و آمال بر روی دولت و اقبال کشاده ابلق توسنِ ایام بکام
رام و ممالک شرق و غرب مسخر فرمان و تابع احکام - والحمد
لله ذی الجلال والاکرام *

گفتار در موجبات توجه موکب قیامت باس بجانب سیواس

* بیت *

* سبحان خالقي كه صفاتش زكبريا *

* بر خاک عجز مي فگند عقل انبيا *

حضرت مسبب الاسباب - تبارکت اسماؤه - برحسب ارادت بی علت وقوع هرحادثه وحدوث هر واقعه بوجود واسطه وحصول رابطه منوط ومربوط فرموده تا درمجاري امور عالم چنانچه آثار کمال قدرت کامله بر نظراعتبار دیده وران چهار بازار فاعتبروا یا اولی الابصار جلوه مي نماید اسرار جمال حکمت شامله نیز چهره بکشاید و بظهور آید *

* بیت *

* در تمام آفرینش پیش هرکو عاقل است *

* هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کامل است *

وچون امر الهي که پدید آرنده ونگاه دارنده جمیع اشیاء جز او نیست یکی است که وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر غلبه حکم احدیت امرصلاح حال هرکثرتي را بوحدتي باز بسته که عقد جمعیت آن بي این بهیچ وجه انتظام نیابد ازانجمله نظم احوال دارالخلافة هیکل انساني که عالم صغیراست بتدبیر نفس واحد متعلق است که بی پرتو التفات او اصلا نپاید وهیچ ازو نیاید وبهمین وتیره ثبات وقرار اجتماعات عالم کبیر مرتبط بتمکن واستقلال پادشاهي عدیم المثال است که بی حسن سیاست ملوک نظام مملکت را

دوام نماند و البته بفساد و انخرام انجامد و لهذا عظماء حکماء گفته اند نسبة الملک الی المدینة کنسبة النفس الی البدن و ظاهر است که چون تدبیر نفس و افعال قوای طبیعي و حیواني که گماشتگانِ اواند بسنن سنیه سویت و عدالت بود بدن صحیح باشد و احوال او بر نهج سلامت و استقامت گذرد و اگر آن تدبیر و اعمال نه بر قانون نصفت و حد اعتدال باشد بدن از حلیه صحت و عافیت عاطل ماند و مآلش بفساد و زوال آنجامد و بر همین منوال اگر ملك مملکتي یا والي ولایتي از صراط مستقیم عدل و راستي عدول جوید و بوسوسه دیو غرور و طغیان طریق بغي و عدوان پوید هرآینه اختر دولتش رو بوبال نهد و حال اهالي مملکتش اختلال پذیرد و از شامت کردار ناصوابِ او ملک و ولایت مصبّ سیول بلایا و رزایا گردد * * بیت *

* خانه کَنِ ملک ستمگاري است *
* دولتِ باقي ز کم آزاري است *

و از نظایر این تشبیب حال قیصر روم و سلطان مصر و شام است که چون دران عهد و اوان ازیشان افعال نکوهیده و حرکات ناپسندیده بصدور پیوست نایره غضب حضرت صاحب قران اشتعال یافت و نوران خشم قیامت نهیبش موجب آن شد که با وجود تمادي مدتِ سفر و بعد عهد عساکر

منصور از مواضع خویش دو مملکت بآن عظمت را در بقیة المیدان یک یورش تاخت فرمود و هر دو را به نیروی دولت قاهره مسخر گردانید و مجموع بلاد و قری و مدن و امصار هر دو دیار فرسوده سنابك مراکب مواکب فیروزي عواقب گشته بسي ضرر و نقصان بسکان و قطان آن اماکن و مساکن رسید * * مصراع *

* ولا بد للمقدوران یتکونا *

شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم بایزید که دران عهد قیصر روم او بود بمزید شوکت وسعت مملکت از قیاصره سابق امتیاز داشت و بسیاري از ولایات روم مثل ولایت آیدین و منتشا و کرمیان و قرمان که دست استیلاء و تسلطِ پدرانش بآن نمي رسید بتحت تسخیر و تصرف در آورد و از دیار فرنگ چهار ماهه راه مطیع و منقاد گردانید و بعد از انکه قرا عثمان قاضي برهان الدین حاکم سیواس را در جنگ دستگیر کرده بقتل آورد و لشکر کشید و سیواس را مسخر ساخت و تا بملَطْیَه که متصل است بولایت حلب بحوزه تصرف در آورد و ملطیه را نیز که از مدتي مدید باز تابع شام بود محاصره کرد و بگرفت و در سیواس امیري مصطفی نام داروغه گذاشت و حکومت ملطیه به پسر مصطفی تفویض کرد و بي آنکه کسي متعرض شود و بمقابله او درآید

سالم و غانم بمستقر سریر سلطنت و ایالت معاودت نمود و کثرت و غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده هزار سگبان داشت لا جرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور بدماغ پندار او برآمد و جادهٔ صواب و سداد از نظر بصیرت او پوشیده ازین معنی غافل ماند که * * بیت *

* خدائی که بالا و پست آفرید *

* زبردست هردست دست آفرید *

و باندیشه فاسد ایلچی پیش طهرتن فرستاد که ترا بعد ازین مطیع و منقاد این جانب می باید بود و خراج ارزنجان و ارزروم و آن اطراف و جوانب حاصل کرده بخزانه ما رسانید و سخنی چند زیاده برطور خود که نه حد امثال او بود پیغام داد طهرتن صورت حال عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرد حضرت صاحب قران دانست که صاحب روم را دیو شوم غرور از راه انداخته است خواست که او را بوساطت خضر قلم که در ظلمات دوات بآب حیات رسیده راهنمائی فرماید *

گفتار در نامه فرستادن حضرت صاحب قران قضا هجوم خجسته قدوم بقیصر روم

رای ممالک آرای خدیو جهانگیر دبیر دانشور روشن

ضمیر را طلب داشته فرمان داد که نصیحت نامهٔ عتاب آمیز با یلدرم با یزید نویسد باشد که از بیخودی نشوهٔ حکومت وجاه و غلبهٔ لشکر و سپاه هشیار گشته روی صلاح و رشاد براه سلامت و سداد آورد دبیر بلاغت شعار قلم وار سر امتثال بر خط فرمان نهاده خامهٔ مشکبار در بنان لطافت نگار گرفت و صدر کتاب بحمد و ستایش حضرت آفریدگار و تحیت و درود سید و سرور اخیار و ابرار علیه و علی آله الکرام و صحبه الکبار افضل الصلوات و اکمل التحیات موشح ساخت * نظم *

* سرنامه کرد آفرین خدای *
* که او دست گیرد بهر دو سرای *
* خدائی که عالم بفرمان اوست *
* زمین و زمان غرق احسان اوست *
* ثنای خدا را برای رزین *
* درود نبی ساخت نعم القرین *
* وزان پس رقم زد بکلک هنر *
* سخنها که برجان زند نیشتر *
* خطابی سراسر عتاب و ستیز *
* چو تیغی بالماس کین کرده تیز *
* عتابی بیکبارهٔ تهدید و بیم *
* که گردد دل از خواندن آن دو نیم *

وسخن را بر مضمون فرموده رحم الله امراء عرف قدره ولم يتعد طوره اساس انداخت محصلش آنكه خدای بر بندهٔ رحمت کناد که قدر و پایه خود را بشناسد و پای از حد خود فراتر ننهد امروز بحمد الله تعالی ممالک ربع مسکون در تحت تصرف بندگان ما است و بسیط روی زمین جولانگاه یکرانِ فرمانِ ما سلاطین عالم و ملوکِ اطراف مطیع اند و منقاد و امور سلطنت و فرمان روائي جاري برحسب آرزو و نهج مراد سروران آفاق اوامر و نواهي ما را گردن نهاده و گردن کشانِ جهان در آستانِ اطاعت ما بسته ایستاده *

* ز دریا بدریا سپاهِ من است *
* جهان زیر پرّ کلاهِ من است *
* ملوکِ زمان صف زده بر درم *
* بسیطِ زمین تنگ بر لشکرم *
* بروی زمین حکم راني کجا است *
* که از جان نه منقاد فرمان ما است *

کوه گران سنگ یک حمله سپاه ظفرپناه ما را تاب نمي آرد و گردون گردان سر از متابعت تابعان امر ما برنمي دارد *

* بیت *

* چرخِ فلک ار نه برمرادم گردد *
* قطبش بدو پاره محورش خم گردد *

وحال نسب و تبار تو که منتهی بقرکمانی کشتی بان میشود برراى منیرما روشن است محتاج بیان نیست * * بیت *
چه حاجت که گویم تبـــار ترا * شمـــارم نهان و آشکار ترا
همه مردم روم تا مصر و شام * شناسند اصل ترا خاص و عام
همان بهتر که کشتی سوداى محال را که در غرقاب غرور و پندار افگندهٔ باد بان جرأت و جسارت فرو گیری و در ساحل سلامت و استقامت لنگر توبه و ندامت به پندازی تا از تلاطم امواج انتقام و عقوبت غرق دریاى بلا و محنت نگردی چه تا غایت استماع میرفت که باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته و بغزو لشکر فرنگ بازوى جلادت کشاده و بدان سبب اصلا عنان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف نیافت خاص بآن نیت که چون آن ولایت از ثغور اسلام است بسلامت باشد واز مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر دامن روزگار اهالی آن دیار نه نشیند که این معنی عوذًا بالله موجب ملالت مسلمانان و شماتت بیدینان گردد زینهار زینهار طریقهٔ و وار پدران خود نگهدار و پای پندار از گلیم قدر خود دراز تر مکن * * نظم *

* که برخون خود ترک و تازی کنی *
* که کنجشک باشی و بازی کنـــی *
* چرا حد خود را نداری نـــگاه *

* مکن چهرهٔ بخت خود را سیاه *

* منه پا از اندازهٔ خود برون *

* که افتی بچاه بلا سرنگون *

بعد ازین باقدام غرور پیرامن فضول مگرد * مصراع *

* که شمع مهر نمیرد یقین باین دم سرد *

و فحوای * مصراع *

* اطرق کری ان النعامة فی القری *

بگوش هوش شنو و [illegible] کار فرمای و سودای اترک الترک ما ترکوکم نصب العین ضمیر ساخته در فتنه بروی خود مگشای * نظم *

* مکن آنکه هرگز نکردست کس *
* بدین رهنمونی تو دیوست و بس *
* ترا با من این سرکشي از کجاست *
* ندانم که افکندت از راه راست *
* چه سودای خامست آخر ترا *
* سها از کجا آفتاب از کجا *
* اگر پشه را تاب عنقا بود *
* سزد گر ترا کینه با ما بود *
* کجا صعوه را این میسر شود *
* که با باز روزی برابر شود *

* تو در بیشهٔ روم گردیدهٔ *
* نبردِ دلیران کجا دیدهٔ *
* به پیکار افرنجت ار بوتریست *
* ز تایید دین و دعای نبی ست *
* مشو غرّه کانها نه مردی تست *
* اگر بشنوی با تو گویم درست *
* مجو رزم پیلان به نیروی مور *
* بلا بر سرِ خود میاور بزور *
* کبوتر که پهلو زند با عقاب *
* بقصدِ سرِ خویش دارد شتاب *
* شغال ار کند پنجه با نره شیر *
* سرِ بخت خود را درآرد بزیر *
* بدستِ خود ار نیستی بی خرد *
* مزن تیشه از جهل بر پای خود *
* کجا باز گویم من این داوری *
* که با من کند چون توئی هم سری *
* ولی از تو اینها نباشد غریب *
* که هست از خرد ترکمان بی نصیب *
* مبادا که این پندِ من نشنوی *
* که بی شک درآخر پشیمان شوی *

* اگر من بروم اندر آرم سپاه *
* چو بندد آن همه بوم گردد سیاه *
* مباد آنکه من زین کنم رخش کین *
* که برهم زنم آسمان و زمین *
* منت آنچه حق است دادم پیام *
* تو دانی و تدبیر خود والسلام *

چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح و محلی گشت درصحبت جمعی مردم کاردان پیش ایلدرم بایزید فرستاد ایشان از برق سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند و چون بمقصد رسیده مکتوب برسانیدند و باداء رسالت و پیغام قیام نمودند مادۂ سودای محال دردماغ قیصرروم بیش ازان غلبه داشت که بلعاب خامه وجلاب کتاب و خطاب تسکین یابد بجواب ناصواب مشغول شد و زبانِ جرأت بلاف و گزاف بکشاد که مدتی است که مرا مقابله ومقاتله او درخاطر است این زمان عزم جزم کرده برانم که با لشکرِ جرار بی شمار توجه نمایم اگر او پیش نیاید تا به تبریز و سلطانیه بیایم *

* نظم *

* به بینیم تا دور گردان سپهر *
* کرا سر برآرد ز پستی بمهر *
* و یا گردشِ چرخ ناپایدار *

* کرا گرد خواهد درین کار خوار *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان بصوب سیواس وتسخیر آن

چون ایلچیان از روم معاودت کرده بدرگاه عالم پناه آمدند و جواب دور از صواب ایلدرم بایزید بعز عرض بندگان حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه برافروخت و قهرمان قهر رایت عزم بلاد روم برافراخت و چون حوالي اونیک معسکر ظفر پناه گشت امیر الله داد که بر حسب فرمان بآوردن امیرزاده پیرمحمد بشیراز رفته بود رسید و اورا بند کرده بیاورد و حکم لازم الامتثال نفاذ یافت که در دیوان بزرگ امیرزاده مشار الیه را یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و از بد آموزانش شیخ زاده فرید و مبارک خواجه که بند کرده آورده بودند بیاساق رسانیدند و حضرت صاحب قران حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاهزادگان با شاهزاده جوان بخت الغ بیگ و دیگر فرزاري برج سلطنت وجهانباني را درعهده ضبط واهتمام امیرزاده عمر وبرادر بزرگ امیر الله داد خداداد ومولانا قطب الدين بجانب سلطانیه روان گردانید ورایت فرخنده فال بسعادت واقبال نهضت

فرموده در کنف حفظ ذو الجلال روان شد و در ظل آن رایت فتح آیت لشکری گران همه آراسته و مرتب و کثرتی بی پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب (۱) روی جلادت براه آوردند *

* نظم *

* چو دریا دمان لشکری فوج فوج *
* درو هرسواری یکی (۲) تند موج *
* بهر موجی اندرنهان یك نهنگ *
* زشمشیر دندان وازنیزه چنگ *
* سنانها بابر اندر افراشته *
* ز چرخ برین نعره بگذاشته *

و چون هوای ارزروم از غبار موکب گیتی کشای عطرسای گشت و فضای بیابان و صحراء از خیمه و خرگاه مالامال شد طهرتن پیش آمده بمعسکر ظفر پناه پیوست و باد راک دولت بساطبوس فایز گشت وبعد از دو روز اردوی کیهان پوی از صدای طنطنه کورگه کوچ بحرکت درآمد و چون از ازرنجان بگذشت حضرت صاحب قران در افتتاح محرم سنة (ثلث و ثمانية) ایلغار فرموده بسیواس راند * * نظم *

* خود و نام داران پرخاش جوی *

---

(۱) در بعض نسخه بجای « سلب » (چنگ) است (۲) در بعض کتاب بجای « یکی » (یلی) دیده شد *

* سوی شهر سیواس آورد روی *
* همي برشد آوازه شان تا دو میل *
* به پیشِ سپاه اندرون کوس و پیل *
* نه بُد بر زمین پشه را کار گاه *
* نه اندر هوا باد را مانده راه *
* زجوشِ سواران و از گردِ پیل *
* زمین شد بکردار دریای نیل *
* چنین تا بیامد بدان شارستان *
* که سیواس بُد نام آن کارستان *
* سوی شهر چون لشکر آمد فراز *
* سپه خیمه زد دشت و شیب و فراز *
* بر آوردهٔ دیده سر بر هوا *
* پر از مردم و ساز و چنگ و نوا *
* ز خار آبي افکنده در قطر آب *
* کشیده سرِ باره اندر سحاب *
* بچرخ از همه شهر بر شد خروش *
* زجوشن وران باره آمد بجوش *

و دران محل از اخبار منهیان بمسامع علیه پیوست که ایلدرم بایزید پسرخود راکورشجي با تمورتاش که دران عهد از عظمای امرای روم بمزید شجاعت و جلادت سمت امتیاز

داشت و دیگر امراء و لشکري گران برسم منقلای بسیواس فرستاده بود و از استماع توجه رایات نصرت آیات ارکان ثبات شان تزلزل پذیرفته بطرف روم روانه شده اند فرمان قضا جریان صدور یافت و[(۱)] امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سونجک و سید خواجه شیخ علي بهادر و دانه خواجه و دیگر امراء قوشون و لشکریان با یلغار از عقب ایشان روان شدند و از قیصریه گذشته با یشان رسیدند و همه را متفرق و پراگنده گردانیدند و تمام آن حدود و نواحي را تاخت کرده بباد تاراج بردادند * نظم *

چو بشتافتند آن سپاه گزین * بدشمن رسیدند با تیغ کین
بسي را فگندند برخاک پست * گریزان شد آن کس که از تیغ رست
بهم بر زدند آن بر و بوم را * بشد زهره زان قیصر روم را

و لشکر منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده در ظاهر سیواس بمعسکر ظفرقرین پیوستند و بسعادت بساطبوس مستسعد گشتند و شهر سیواس را باروئي بغایت محکم و استوار از اساس تا کنگره مجموع از سنگ تراشیده هریك دو گز و سه گز و زیاده بود و غلظش یک گز و زیاده بود و پهناے دیوارش ده گز بود و ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و هفت دروازه داشت و باني آن علاء الدین کیقباد سلجوقي بوده

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجاي - و - (که) است *

و در جانب شرقي و شمالي و جنوبي كه طرف قبله بود خندقي عظيم پر آب داشت چنانچه نقب زدن اصلا ميسر نميشد كه چون يک گز مي كندند آب بر مي آمد ليكن در جانب غربي آن شهر كه محل نزول رايت فتح آيت بود نقب بريدن صورت مي بست و در اندرون شهر مصطفى كه از قبل قيصر روم داروغه بود آنجا چهار هزار سوار كه هريك خود را در شمار رستم و اسفنديار مي پنداشتند داشت و اسباب نبرد و پيكار مرتب داشته مقاومت و جدال را آماده شده بود *

* نظم *

* حصاري حصين بود پر ساز و برگ *
* سپاه اندرو دل نهاده بمرگ *
* دراز آهن و باره از سنگ بود *
* حصاري بلا فرا سپر جنگ بود *

عساكر ستاره شمار گرد ون اقتدار در اطراف و جوانب حصار عراده و منجنيق برافراختند و در مقابل دروازه عراق ملجور ساختند *

* بيت *

بدو ساخت از هر طرف منجنيق * بپا آمد آن بارهٔ باسليق
بر آمد ز هرسو دِرِ (۱) رستخيز * نديدند جاى گذار و گريز

و دران جانب شهر كه نقب زدن متمشي ميشد نقبچيان

(۱) چنين است در اكثر كتب و در بعض بجاى - در - (دز) است *

آهنین چنگ بی درنگ مشغول گشتند و از جانبین رزم آزمایان صاحب شجاعت کمرکین و بازوی جلادت بسته وکشاده داد مردمی و مردانگی می دادند و جنگهاے عظیم واقع می شد * * شعر *

زبر آسمانی بُد از تیره گرد * زمین زیر دریا شد از خون مرد
پراز مار پرّان شده آسمان * پراز شیر غرّان زمین و زمان

وبعد از هزده روزکه از تواتر سنگ عراده ومنجیق بارو اختلال پذیر شده بود و نقبها تمام گشته و برجها بر سر چوب گرفته شعله قهر برافروخت وفرمان شد تا آتش در نقبها زدند و برجها فرو افتاد واهل حصار رادود دهشت و حیرت بسر بر آمد ونزدیك شد که عساکر کشورکشا بشهر درآیند مصطفی داروغه که از اصطفاء جز اسم بی رسم نصیبی نداشت از سرِ عجز و اضطرار بپای مسکنت وانکسار بیرون آمد ومجموع اکابر واشراف ازسادات وقضات و علماء ومشایخ روی امید بدرگاه اسلام پناه آوردند و باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمودند * * بیت *

* چو چاره نُبُد شهری و لشکری *
* گرفتند زنهار و خواهشگری *
* هراسان بدرگاه شاه آمدند *
* ثنا گستر و عذر خواه آمدند *

* خروش آمد از کودك و مرد و زن *

* همه پیر و برنا شدند انجمن *

یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که مسلمانان را امان داده مال اماني بستانند و بلشکر ظفرقرین رسانند و بی دینان ارمني و نصراني را اسیر کنند و چون سپاهیان ایلدرم بایزید که در شهرپای مخالفت فشرده بودند و از سرجهل و ضلالت دست جسارت بمحاربه و قتال برآورده بیشتر ارمني بودند حکم شد که چهارهزار سپاهي را برتومانات قسمت کردند و همه را از برای سیاست زنده در چاهها کرده بخاک به ینباشتند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت تا حصار سیواس را از کنگره تا اساس ویران سازند و برحسب فرموده با زمین هموار ساختند *

* بیت *

* شد از قهر سلطان مالک رقاب *

* حصار و حصاري خراب و یباب *

در اثناء محاصره بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد که با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه صوب روم است حکم واجب الاتباع صدور یافت که فوجي از سپاه ظفر پناه بقصد ایشان روان شوند و چون بامتثال امر مبادرت نموده

باغرق[1] اورسیدند دست جلادت بنهب و غارت برکشادند وخواهر بزرگش سلطان دل شاد و زنان و دخترانش را اسیر و دستگیر کردند و او بموئی[2] جسته جان از ان ورطه بیرون انداخت و بروم پیش ایلدرم بایزید رفت و سپاه مظفرلوا سالم و غانم مراجعت نمودند ٭

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آبلستان

دران زمان که صاحب قران گیتی ستان بتسخیر سیواس مشغول بود جمعی از اشرار و مفسدان آبلستان از غایت جهالت و بی باکي مي آمدند و اسپان لشکریان مظفرلوا دزدیده مي بردند غافل ازانکه بخار پیشانی شیر خاریدن وبا خرطوم فیل بازي کردن درهلاک خویش کوشیدن است و زهرهلاهل باندیشه باطل نوشیدن ٭ ٭ بیت ٭

کس نخارد بخار پشت هزبر ٭ نکند جنگ سنگ کس با ابر

لاجرم چون رای کشورکشای از قضیهٔ سیواس فراغ یافت عنان انتقام بجانب ولایت آبلستان معطوف گشت و طهرتن را بازرنجان بازگردانید تا بضبط سرحد قیام نماید و امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان قضا جریان برسم منقلای روان شد

(۱) دربعض نسخه بجای ٭ باغرق ٭ (باورق) ٭ (۱) دربعض کتب بجای ٭ بموئي ٭ (تنها) دیده شد ٭

و امیر سلیمانشاه و چند میرد یگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر که همه را گزیده بودند و قلمی کرده بملازمت رکاب سعادت انتساب شاهزاده مشار الیه ماموز گشتند و چون شاهزاده و امراء بایلغار شتافتند و به آبلستان رسیدند جماعت ترکمانان از استماع توجه ایشان شهر را گذاشته گریخته بودند و در کوهها و بیابانها پراگنده و سرگشته گشته حمیت خسروانه شاهزاده شجاعت آیین رخش جلادت را بمهمیز کین تیز کرده بتعجیل از عقب ایشان براند و چون سپاه بهرام انتقام بآن قوم شقاوت فرجام رسیدند وایشان از بیم جان چنگ اضطرار بجنگ یازیدند از گرد راه بباد حمله آتش آهنگ همه را غبار آسا پراگنده گردانیدند و بسیاری ازان خاکساران بی آب را بآب تیغ بر خاک هلاک انداختند * نظم

* بکشتند گُردانِ کشورستان *
* به تیغِ سیاست بسی ترکمان *
* شد از خون دشمن زمین لعل فام *
* نهنگان ازین سان کشند انتقام *

و اسپ و استر بسیار و گاو و گوسپند فزون از حد شمار بحوزه تاراج لشکر منصور در آمده بمعسکرِ نصرت مآب پیوستند و حضرت صاحب قران قاصدی باستمالت نامه بمَلَطْیَه فرستاد وایشان را بمطاوعت و انقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی

حاکم سیواس که درانجا داروغه بود از سرِ جهل و بلاهتي که لازمه سرشت ترکمانان است و اهل روم اکثر ازان طایفه اند قاصد را محبوس گردانید و از رسیدن این خبر نایره غضب خسروانه اشتعال یافته رایت فتح آیت متوجه آن جانب شد و چون مقاومت با یک فوج از عساکر گردون مآثر نه حد امثال او و اتباع او بود آن روز برگشتگان در شب تار فرار اختیار کرده بگریختند و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر ملطیه انداخت سپاه کینه توز دشمن سوز در روز آن را تسخیر کردند و گرجیان و ارمنیان را اسیر گرفتند و مسلمانان را امان بخشیده مال اماني بستدند و بلشکریان دادند حضرت صاحب قران امیرجهانشاه و دیگر امراء را بایلغار فرمان داد و با همه درباب اظهار آثار شجاعت وجلادت و اصرار در اقامت قهر مخالفان و ایقاع سیاست و مهابت سخن راند و از هر تومان جمعی همراه ایشان کرد و امراء با سپاه مظفرلوا پای امتثال در رکاب استعجال آوردند و عنان اذعان بصوب فرمان تافته روان گشتند و تا قلعه کاخته تاخته رایت غلبه و استیلاء برافراختند و سیل نهب و غارت در فراز و نشیب آن حوالي و نواحي انداختند * نظم *

سپاه ظفر پیشه بشتافتند * ندادند امان هرکرا یافتند
بهر جایگه آنچه آمد بدست * زچنگال تاراج ایشان نرست

و از حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدد مسخر شد بعضی بقهر و عنف و بعضی بطوع و انقیاد و چون تمام آن ولایات را بغارتیدند و گردن سرکشان در ربقه مطاوعت و بندگی کشیدند با غنایم فراوان و اموال بی پایان بازگشتند و در ملطیه باردوی اعلی ملحق شدند عواطف و مراحم پادشاهانه ملطیه را با توابع و ضمایم بقرا عثمان ترکمان ارزانی داشت و به نیروی اقبال بی انتقال در اندك زمانی سرحد هردو مملکت روم و شام بحوزه تسخیر و تصرف اعوان دولت قاهره درآمد و طنطنه صیت این فتوحات در جنبات خافقین افتاده دل و دیده ملوک و سلاطین عالم از غایت دهشت و هیبت خیره و تیره گشت والله یؤید بنصره من یشاء *

گفتار در موجبات توجه صاحب قران بهرام انتقام بجانب شام

از غرر درر حکم و اسرار که غواص بحر ما کذب الفؤاد ما رای – علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات – از قعر محیط فعلمت علم الاولین والآخرین برآورده و زیور مخدره سعادت امت رفیع مقدار ساخته زواهر جواهر این کلمات است که اذا اراد الله انفاذ قضائه وقدره سلب من ذوی العقول عقولهم محوای ظاهر این حدیث را محصل آنست

که چون خدای تعالی خواهد که حکم خویش را نفاذ بخشد و قضیهٔ که تقدیر فرموده باشد واقع گردد عقـل از عاقلان باز ستاند و منهج صلاح و بهبود از نظر بصیرت ایشان بپوشاند تا باندیشه ناصواب خود بکاری چند قیام نمایند که موجب وبال و نکال ایشان شود و انچه ارادت الله ببودن آن تعلق پذیرفته باشد وقوع یابد و از جزئیات این سرّ بدیع که لسان معجز بیان ما ینطق عن الهوی ازان خبـر داده آنست که چون منشي قضا بخامه ـ جف القلم ـ پیش از انفجار عیون حوادث از منابع[1] عدم رقم زده بود که اراضي و دیار شام دران ایام معرکه کتایب قهر و انتقام گردد حکام و ولات آن ممالک را از آفتِ سَبَلِ بَطَر و غرور چشم خرد بی نور مانده و از جادهٔ سداد و رشاد انحراف جسته بحرکات شنیع اقدام نمودند ازانجمله در شهور سنه (خمس وتسعین و سبعمایة) که رایت نصرت شعار سایهٔ فتح و فیروزي بدار السلام بغداد انداخته بود حضرت صاحب قران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی هنرور فاضل اصیل از مشایخ ساوه که دُرّاعه حسب عالي را بطراز فضایل و معالي آراسته بود برسم رسالت با جمعي بجانب حاکم مصر برقوق فرستاد چنانکه در قصه فتح بغداد اشارت بآن رفته و چون شیخ مشار الیه برحبه رسید که

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای ـ منابع ـ (ینابیع) است *

از حدود شام است او را درانجا برسم معهود موقوف داشته خبر بمصر فرستادند برفوق از نقصان خرد وکمال جهل باغوای سلطان احمد جلاير بقتل ايشان امركرد وبا آنكه رنجانيدن ايلچي بهيچ قاعده و رسم از قواعد شرعي و سياسي و رسوم ملكي و ملي روا نيست آن بزرگ را با جميع ملازمان بتيغ ظلم وبي باكي بگذرانيدند واز وخامت عاقبت چنان امري خطير شنيع نينديشيدند والعجب كه حكايت حكم سلطان محمد خوارزم شاه درباب كشتن ايلچي و بازرگانان پادشاه جهان گير چنگيز خان ومآل آن كه بچه انجاميد *

* مصراع *

* و يا لها قصة في شرحها طول *

شنيده بودند وامثال اين معني از شواهد وامارات سلب عقل تواند بود كه مضمون حديث مبارك افصاح ازان نموده *

* بيت *

* قضا چون زگردون فرو هشت پر *
* همه زيركان كور گشتند وكر *

ديگر آنكه چون صاحب قران گيتي ستان ممالك آذربيجان وعراق عرب را بتحت تصرف وضبط درآورده عنان عزايم خسروانه بصوب دشت قبچاق واراضي روس و چركس وساير بلاد شمال معطوف فرمود اتلمش قوچين را كه درقلعه

او نیک گذاشته بود در زمان غیبت و بعد رایت نصرت شعار محاربه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاد و بحکم تقدیر دستگیر شد و قرا یوسف او را بند کرده بمصر فرستاد پیش برقوق و برقوق حبس و توقیف او را ضمیمه جریمه سابق ساخت و از همه غریب تر آنکه درین هنگام صاحب قران گردون غلام از حدود ملطیه ایلچی با نامه پیش فرج پسر برقوق که بعد از وفات پدر سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاد مضمون کتاب آنکه از پدرت انواع حرکات ناپسندیده بظهور آمد ازانجمله بقتل ایلچیان این جانب بی موجبی فرمان داد و اتلمش را که از بندگان درگاه ماست محبوس گردانید و باز نفرستاد و چون او لباس حیات عاریتی باز سپرده پرسش و جزای او بدیوان قیامت افتاد و تو می باید که بر خود و اهالی مملکت رحم کنی و اتلمش را در زمان روانه این طرف سازی تا از ظلام قهر و انتقام سپاه خون آشام ما روز سلامت اهل مصر و شام بشام نرسد و اگر بوسوسه شیطان لجاج و عناد خلاف این معنی بخاطر راه دهی جمیع آن دیار و بلاد از مرور و عبور عساکر منصور ویران خواهد شد و وزر و وبال خون و مال مسلمانان بگردن تو خواهد بود و چون ایلچیان بحلب رسیدند برسم معهود ایشان را موقوف داشته خبر بمصر فرستادند فرج بی فرجام بطریق نکوهیده پدر کس فرستاد

ـر و ایلچیان را مقید ساخته در قلعه حبس کردند *   * نظم *

* خطائی عجب کرد صاحب خرد *
* عجب نشمرد گر نکو بنگرد *
* کسی را که نبود شرف در نژاد *
* نباشد عجب گر بود بد نهاد *
* نه برقوق با شاهي مصر و شام *
* غلامی بُد و خواجه اش هم غلام *
* غلامی بد از چرکس بی تبار *
* خجل گشته از بیع خود چند بار *
* چو از دولت خواجه بفزود قدر *
* کشید از نیام حیل تیغ غدر *
* ولي نعمت خویش را کشت زار *
* فلاح از چنین کس توقع مدار *
* به بی باکي و غدر شاهي گرفت *
* وگرچه بعون الهي گرفت *
* ولی در تبارش چو شاهي نبود *
* درو شیمهٔ پادشاهي نبود *
* چه آید ز چرکس نژاد ونژند *
* که باشد بر پاک رایان (۱) پسند *

---

(۱) در بعض نسخ بجای ـ پاک رایان ـ (پادشاهان) دیده شد *

* چنین بود برقوق و پورش فرج *
* چو شاخی بُد از بیخ بد رسته کج *
* بخردی بجای پدر گشته شاه *
* نیاموخته از کسي رسم و راه *
* ندیده ز کارِ جهان گرم و سرد *
* نه هنگام رای و نه گاهِ نبرد *
* همان به که سازم سخن مختصر *
* پدر بد گهر بُد پسر بی هنر *
* سخن دانِ طوسي چه درخور نوشت *
* درختی که تلخ است اورا سرشت *
* بیاد آر آن گفتها سربسر *
* که الحق دراینجاست چسپنده تر *

و چون شمامهٔ خبرِ جسارت فرج بمشام شعور و وقوف حضرت صاحب قران رسید مادهٔ خشمی که بواسطهٔ امور مذکور در خاطر اشرف اعلی آن حضرت بود سمت تزاید و تضاعف پذیرفت و چون ایلدرم بایزید با وجود اظهار شجاعت و جلادت و وعید وتهدید که پیشتر ازین بزبان پیغام بازنموده بود اصلا در معرض نیامد و درین مدت که عساکر گردون مآثر بتسخیر و تخریب سیواس و مَلَطْیَه تاخته و فتح آن نواحي و اطراف که مجموع داخل مملکت او شده بود مشغول

بودند دم درکشید وبهیچ نوع متعرض نشد و جنبشی نکرد اول عنان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر وشام معطوف گشت - ولا مرد لقضاء الله تعالی *

گفتار در توجه صاحب قران گردون غلام بصوب ممالک مصر و شام

از طرایف لطایفی که مضمون عبارت میمون اشارت اعملوا فکل میسر لما خلق له — علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات - منطوی است بران این است که هر که از برای شغلی عظیم و امری جسیم مخلوق شده باشد آن کار در نظر همت او سهل نماید وازدست مکنت و اقتدار او بآسانی برآید واگرچه عقول و اوهام دیگران آن را محال انگارد وازقبیل ممتنعات شمارد و ازین است که چون سابقه عنایت ربانی حضرت صاحب قران را از برای جهان بانی و کشورستانی خلعت ایجاد ارزانی داشته آثاری که دران امور از دولت او بظهور پیوست و رای طور اندیشه و افکار اهل روزگار بود و ازانجمله دران هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات گذشته پدرش را بجریمه ذمیمه خویش ضمیمه ساخت وبتوقیف وحبس ایلچی آن حضرت جرات نمود وخبر آن جسارت خسارت مآل بمسامع جلال رسید نایره غضب پادشاهانه شعله

زدن گرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود و امضاء آن
عزم و اقدام نمودن بران نسبت با همم عالمیان امری بغایت
خطیر و هول ناک بود امرای نامدار و عظماء رفیع مقدار
را نوزده عرضه داشتند که درین ایام یورش بزرگ هندوستان
اتفاق افتاده و بعد از مراجعت بی مهلتی که لشکر منصور
در مواضع خویش استراحتی نمایند در ظل رایت فتح آیت
متوجه ممالک ایران شدند و در غزوات گرجستان و تسخیر بلاد
و قلاع آن ولایات بکرات تاختهای مردانه کردند و کوششهای
عظیم نمودند و درعقب آن چون چتر فرقد فرسا سایه ابهت
و استعلاء بر حدود روم انداخت از سیواس تا سرحد حلب
به نیروی دولت قاهره کشادند و داد مردی و مردانگی دادند
درین ولا روی توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب
و دشوار می نماید چه دران دیار شهر و قصبه بسیار با حصارهای
رفیع و قلعهای منیع هست و کثرت لشکر و اجناد آن بلاد
و بسیاری اسباب و تجملات ایشان شهرتی عظیم دارد و در
خاطرها وقعی تمام اگرچنانچه رای عقده کشای اقتضا
فرماید سپاه ظفر پناه را اجازت شود تا بخانهای خود رفته
چند گاهی بیاسایند و بعد ازان یراقی تازه کرده با ترتیبی
که لایق چنان مملکتی باشد بیایند حضرت صاحب قران
بتلقین الهامات آسمانی درجواب فرمود که نصرت و ظفر عطیه

ایست که از فیض فضل پروردگار قرین روزگار گردد و غلبه لشکر و افزونی اسباب دران باب مدخلی بیش از پیش ندارد و بارها دیده اید و آزموده که عنایت کردگار چه کارهای دشوار بر ما آسان کرده است و چه دشمنان قوی را بدام تسلط و استیلاء ما درآورده همت بلند می باید داشت و دل در خدا بسته صفحات جان و جنان را بنقوش یقین و اخلاص نگاشت تا عون و تایید الهی مدد فرماید و کارها بر حسب دلخواه بر آید امراء مجموع لب بدعا و ثنا بکشادند و کمربندگی بر میان جان بسته دل بر یورش مصر و شام نهادند حضرت صاحب قران گیتی ستان سایه التفات بر ترتیب لشکر انداخت و رایت عزایم خسروانه باوج فیروزی بر افراخته طنطنه کورگه کوچ زلزله در زمین و زمان افگند و عساکر گردون مآثر فوج فوج چون دریای پر موج روان شدند * نظم *

* جهان جو چو از تخت شد سوی زین *
* بجنبید گفتی سراسر زمین *
* فرو هشت دامن بخورشید گرد *
* بلا بر نوشت آستین نبرد *
* بیابان یکی گام بی مرد نه *
* همه چرخ یک برج بی گرد نه *

گفتار در فتح قلعه بهستي و عنتاب

چون آفتاب ظفرتاب رايت فتح انتساب از مطلع صبح سعادت و اقبال بفال فرخنده برآمده پرتو توجه بصوب شام انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ يافت و اميرزاده شاهرخ با جمعي از عظماء امراء برسم منغلا بايلغار از پيش روان شدند و چون بقلعه بهستي رسيدند در حوالي آن حصار اطناب خيام نزول درهم كشيدند حضرت صاحب قران با ساير عساكر كشورستان برسيد و بنزديك قلعه در محلي بلند فرود آمده بنظر احتياط فراز و نشيب آن حصن ثريا مناط را بازديد و آن حصني بود درميان دره بسيار آب بارو وبرجهاش چون مصاعد همت وقواعد دولت آن حضرت در غايت بلندي و نهايت استواري و حصاري از غلو علو كنكره فرق فرسايش ايوان كيوان در خجلت و شرمساري اساس عماراتش برسركوهي قوي بلند ممهد و مشيد گشته و شرفات باره وبرجش از طاق منطقة البروج گذشته * * نظم *

* سركشي كز تنديش گشتي فلك را قرطه چاك *
* از سمك پيوسته اركان رفيعش تا سماك *
* بر فراز بارهٔ او پاسپان درتيره شب *
* ماه را چون چشم ماهي ديدي از سوي مغاك *
* گر نشستي في المثل برسطح ديوارش مگس *

* پایش از نرمی بلغزیدی و افتادی بخاک *

عساکر گردون مآثر از گرد راه اصل شهر را مسخر ساختند و
بدست غارت و تاراج از هرچه اسم مال بران افتد بپرداختند
و در قلعه از قِبَل ولات شام مقبل نام مدبر سرانجام متصدی
ضبط و محافظت آن مقام بود و دیو غرورش بمنجنیق تحمیق
حصن دماغ مسخر ساخت و بحصانت و محکمی حصارش
فریفته از راه صواب بینداخت و دران حال که صاحب قران
بی همال احتیاط قلعه می فرمود بمنجنیق گردان که درمیان
آن ساخته بودند و بر افراخته سنگی گران از هوای بغی
و طغیان بجانب آنحضرت انداختند و آن سنگ به نزدیک
خیمه خاص برزمین خورد و ازانجا لغزیده باندرون خیمه
افتاد شعله خشم خسروانه ازان جرأت و بی باکی برافروخت
و یرلیغ قضا مضا صدور یافت که اطراف قلعه را برامراء بخش
کرده حصار را مرکزوار درمیان گیرند بهادران ممالک ستان
و قلعه کشا بامتثال امر مبادرت نموده بیست منجنیق از
جوانب آن حصار نصب کردند ازان جمله یکی درهمان
موضع که سنگ ایشان فرود آمده بود واول سنگی که ازان
انداختند به نیروی دولت قاهره برمنجنیق اندرون آمد
و آن را برهم شکست و امثال چنین اتفاقات ازاظهر امارات
نصر عزیز و فتح مبین تواند بود درین اثنا امیرزاده رستم با

لشکر فارس از شیراز آمده بمعسکر ظفر پناه ملحق شد امراء و دلاوران رزم آزما از هر طرف جنگ انداخته نقبچیان بکار داشتند و باندک مدتی حصاری چنان را از جمیع جوانب مجوف ساخته باره و برج آن را که از زخم سنگ منجنیق پر از رخنه گشته بود بر سر چوب گرفتند مقبل از دهشت آن واقعه مشکل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاد و مکرر کس بپایه سریر اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطرار کرده عرضه داشت که از هیبتِ شکوهِ سلطنت و جلالتِ آن حضرت قوت بیرون آمدن ندارم از راه مسکنت و بیچارگی مراحم بی کرانه پادشاهانه شفیع می سازم که بنده فرومانده را آزاد فرمایند و از سرِ خون این خاکسار بی مقدار که ریختن و ناریختن نسبت با بندگان درگاه عالم پناه تفاوتی ندارد بگذرند حضرت صاحب قران فرمود که بعد از تسخیر قلعه ترا آزاد سازم که اگر پیش ازان لشکر بر خیزد و این حصـــار بحصانت و محکمی شهرتی دارد شاید که بعضی مردم کوته نظر تصور کنند که سپاه مارا از کشادن آن عجزی بود * * نظم *

مدارا بدشمن جهان جوی را * نزیبد که هرکس گمانی برد

روز یکشنبه هفتم صفر سنه (ثلث و ثمانمایة) فرمان شد تا نقبها را آتش زدند و برجها افتادن گرفت از مشاهده آن حال خوف و هراس در دلِ اندرونیان استیلاء یافت و ارکان ثبات

و قرار مقبل چون برج و باره حصار بیک بار انهدام پذیرفت درزمان قضات و ایمه و سادات را با هرچه دست مُکْنت او بآن میرسید از انواع تحف و تنسوقات و هر اسپ که در قلعه بود برسم پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده کامگار شاهرخ را شفیع ساخته بعز عرض همایون رسانیدند که مقبل در مقام بندگي بندگان این درگاه است و از ندامت گناه خویش زرد روی و نامه سیاه زبان مسکنت وانکسار باعتذار و استغفار کشاده امیدوار است که مرحمت بی دریغ فریادرسی فرموده او را بجان امان بخشند عواطف خسروانه حضرت صاحب قران او را بشاهزاده مشار الیه بخشیده شفاعت ایشان را بکرامت قبول تلقي نموده و زلات همه را عفو فرمود جماعت فرستادگان دعاگو و ثنا خوان بازگشتند و سر منبر و روی نقره وزر را بفرخنده القاب جلالت انتساب آن حضرت زیور بستند و چون ازان مهم فراغ حاصل شد اردوی کیهان پوی از غریو کورگه کوچ درحرکت آمد و عنان توجه بصوب عنتاب معطوف گشت و آن شهر حصاری داشت بغایت حصین و از هردو جانب بیرون واندرون از سنگ سفید تراشیده برآورده و خندقی که عمق آن سي گز بود و عرضش تخمینا هفتاد گز پیرامن آن حفرکرده و پولی روان بر بالای آن مرتب ساخته و خاك ریزش را که از سنگ بود مجوف

گردانیده چنانچه سوار دروی توانستی راند و تیر انداز ها گذاشته وچون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار انداخت شهری یافتند مشحون بنعمت فراوان و غله و میوه بی پایان اما بزرگان وارباب ثروت و تمییز مجموع گریخته بودند وجمعی رعایا دروازه بسته وهمانکه موکب همایون برسید شهر بسپردند و این هم ضمیمه دیگر فتوحات شد - و من الله النصر و التایید *

گفتار در توجه موکب گیتی ستان بشهر حلب و فتح آن

حضرت صاحب قران ازمیامن کمال محبت و صدق ولا وتولا که نسبت با دودمان متعالی شان قایل نصرت بالرعب مسیرة شهر - علیه افضل الصلوات واکمل التحیات - داشت ازان معنی بحظی وافر ونصیبی کامل محظوظ وبهره مند بود و رایت کشورکشایش بهرصوب که توجه می نمود بیم وهراس دردلِ ملوک و سلاطینِ آن جانب بنوعی مستولي می گشت که از غایت دهشت و حیرت محجه صواب ازنظرِ بصیرت ایشان محجوب می ماند *

* نظم *

کسی را که ازبیم شد دل زجا * زحیرت نداند صواب از خطا

ازانجمله درین مدت که اردوی ظفرمآب درحوالي بهستي و عنتاب بود حاکم حلب تمورتاش در قلق و اضطراب افتاد وبجانب مصر که تختگاه آن ممالک است خبر فرستاد و ازانجا حکم شد که مجموع عساکر و اجناد دیار وبلاد شام با ترتیب و اسباب تمام از هرمقام روی توجه بحلب آورند و بروفق این تدبیر که تقدیر بران مي خندید شدون که ملک الامراء دمشق بود با لشکر جرار و تجمل بسیار بحلب آمد و همچنین از حمص و حمي و انطاکیه و طرابلس و نابلس و بعلبك و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعة الروم و سایر قصبات و ولایات آن اطراف و اکناف امراء و سرداران اهبه و ساز مقابله و مقاتله مهیا و آماده داشته فوج فوج متوجه آن جانب شدند و باندک زمان سپاه گران و حشري بیکران در حلب جمع آمدند * * نظم *

نهادند رو لشکر پر شغب * زهرمرز و هربوم سوی حلب
زهرسو گروهي فراز آمدند * قضا را بجان پیش باز آمدند
زاعیان با نام چندین هزار * زآحاد لشکر برون از شمار
زاسباب و آیین چه رانم سخن * که هرچند گویم نیاید به بن

وبعد ازان اجتماع تمورتاش که ملك الامراء حلب بود بمزید عقل و کیاست از سایر اقران و امثال امتیاز داشت با دیگر امراء بساط مشورت گسترد که این سرسري کاري

نیست که ما را دست داده پیش از وقوع این واقعه درین باب تاملی می‌باید کرد چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولت عظیم دارد و ازو و اتباع او آثار غریب و امور عجیب بظهور میرسد و تا غایت هرجا که توجه نموده اگر شهر بوده و اگر قلعه آن را فتح کرده و کشوده و هرکس که با او مخالفت ورزیده پشت دست ندامت بدندان دریغ گزیده و جزای آن ببدترین صورتی دیده و کشیده اندیشه کنید که مملکتهای وسیع چون خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و زابلستان و هندوستان تا انتهای دریای گنگ و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان و گرجستان و آذربیجان و دیاربکر با جمیع توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء پادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت نامور باندک زمان استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدار بنوعی قرار داده که شهری را یکی از گماشتگان او با چند نفر از نوکران خود نگاه می‌دارد و در ایران و توران کس را مجـــال نیست که سر فضولی بناخن جسارت بخارد و امثال این امور بی تایید عظیم از جانب حق نتواند بود * * بیت *

خدائی بود این چنین کارها * خدای آزمائی نباشد روا

آنچه بخاطر من می آید مصلحت آنست که از راه اطاعت و مصالحت درآییم و سکه و خطبه بنام او بیاراییم و سادات

و ایمه و علماء را که غیر ازین طایفه پیش او وقعی ندارند وسیله سازیم و آنچه توانیم از پیشکشهای لایق و تنسوقات موافق بفرستیم باشد که بحسن حیل چنان توان ساختن که روی توجه ازین دیار بگرداند و این مملکت سلامت بماند *

* مثنوي *

* که آن صاحب تاج و شمشیر و تخت *
* روان کرد رایت به نیروی بخت *
* قوی دولت و تیز گردن کش است *
* گه خشم سوزنده چون آتش است *
* نباید که آن آتش آرد شتاب *
* که نه نشیند آنگه بدریای آب *

و چون تمورتاش این سخنان تقریر کرد و جمعي که از خرد و کارداني بهره بیشتر داشتند رای او را استحسان نمودند که طریق صواب همین است و غیر ازین نه لیکن اکثر ایشان را بتخصیص شدون حاکم دمشق را دماغ پندار از بخار غرور آشفته بود و بخت گران خواب بر بستر جهل و غفلت خفته گفتار او را که راهي بمامن نجات و سلامت مي برد وقعي ننهاد و زبان لاف بهرگونه گزاف برکشاد که من هاب خاب هرکه دل بترساند از یافتن مراد محروم ماند این مملکت بدیگر ممالک که تو برشمردي چه نسبت دارد شهرهای

ایشان را ازگل و خشت برج و باره می باشد و حصارهای ما مجموع از سنگ خاره و ازجمله درین دیار چندین شهرسنگین پر از ذخایر و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که اگر یکی ازان خواهند که بجنگ بستانند بسالها میسر نگردد و این چه وهم بی جایگاه است که بخاطر خود راه داده اید و اگر اندیشه شما از کثرت ساز و سلاح ایشان است و بسیاری سپاه و لشکریان درینها نیز بحمد الله تعالی بسی تفاوت است میان ما و ایشان کمانهای ما دمشقی است و شمشیرهای ما مصری و نیزهای ما عربی و سپرهای حلبی و درین مملکت بغیر از شهرهای معظم شصت هزار قصبه و دیه در قلم آمده اگر از هر موضعی یک دو نفر مرد بیرون آیند لشکری جمع شود که در هیچ عرضه گاه نگنجد و با این همه پناه گاه ایشان ریسمان است و کرباس و حصارهای ما سنگ تراشیده از کنگره تا باساس و چون قلم تقدیر بوبال و ثبور آن سرگشتگان تیه جهالت و غرور جریان یافته بود هرچند تمورتاش و بعضی مردم زیرک مبالغه کردند که مآل جنگ و جدال کس نمی داند که بچه رسد و نسیم نصرت و فیروزی معلوم نه که از مهب غیب بکدام طرف وزد طریق مجاملت و مصالحت سپردن و کار خود برفق و مدارا پیش بردن بسلامت اطاعت نزدیکتر می نماید *

ارایيم و سادات

* شنیدم ز دانای فرهنگ دوست *
* که در کارها رفق و نرمي نکواست *
* به نرمي چو کاري توان برد پیش *
* درشتي مجویید ز اندازه بیش *

جماعت مغروران بر فکر فاسد خویش اصرار نمودند که در امثال این وقایع ثبات و تهور و مردانگي بکار آید که از عجز و بد دلي و کَسَل جز فساد و فتور و خلل چیزي نکشاید و بعد از گفت و گوی بسیار امر بران قرار یافت که از شهر بیرون نروند و پشت استظهار بحصانت حصار باز داده شهررا بزخم تیر و ناوک از تعرض معارضان نگاه دارند * نظم *

بیارو برآییم با تیر و سنگ * برانیم خصم ار بود چون نهنگ
کمان گوشها سوی گوش آوریم * ز پیکانها خون بجوش آوریم
بسازیم رزمي بروز ستیز * کزان باز گویند تا رستخیز

و ازین جانب صاحب قران گیتي ستان بالهام دولت ثابت ارکان از عنتاب کامران و کامیاب نهضت فرمود و بعد از یك دو کوچ شش هفت فرسخي رکاب تمکن و وقار گران کرده عنان سیر کشیده میداشت و هر روز مقدار نیم فرسخ به تخمین کوچ مي فرمود و بعد از نزول فرمان واجب القبول نفاذ مي یافت و گرد اگرد معسکر ظفر قرین خندقي مي کندند تورها حصار گونه پیرامن آن مي کشیدند چنانکه یك

روزه راه بیک هفته قطع کرده شد و در هر منزل شرایط حزم و احتیاط مرعي گشت مخالفان چون بر لطایف تدبیرات آن حضرت وقوف نداشتند پنداشتند که ایشان را بیمي و اندیشه هست و آن قوت و شوکت ندارند که زود زود پیش توانند آمد و بدین سبب دلیر شدند و ازان رای که في الجمله بصواب نزدیکتر بود تجاوز نموده باقدام تهور از شهر بیرون آمدند و خیام اوهام خطا فرجام بهوای سودای فاسد و خیال خام برافراشتند * * بیت *

* کسی را که دولت بگردد ز راه *
* براهي شتابد که افتد بچاه *

روز پنجشنبه نهم ربیع الاول موافق لوي یل رایت گیتي فروز سایه قرب وصول بحوالي حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با نوکري چند خاصه بقراول دشمن رسید و باوجود آنکه بغایت غلبه بودند بي اندیشه برایشان تاخت و باول حمله سواري را از پشت زین بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورد و نوکرانش نیز داد مردي و مردانگي داده دو کس را بگرفتند و باقي لشکر چون آن دست برد بهادرانه که هرگز مثل آن ندیده بودند مشاهده نمودند مجموع رو بگریز نهادند * * نظم *

* چون برافروخت فتنه آتش جنگ *

* حلبي شيشه شد حريفان سنگ *

* جز شکستن چه باشدش چاره *

* حلبي چون فتد برو خاره *

و در همان روز اميرزاده ابابکر با شصت کس پيش رفته لشکري
گران به مقابله ايشان درآمدند و جنگي عظيم در پيوست
بعد از کوشش بسيار از طرفين بساط محاربه بقايم بريختند
و هرکس بمحل خود بازگشت روز ديگر بعضي از بهادران
لشکر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان باستادند
وکس را مجال آنکه يک قدم پيش تواند نهاد نداد‌ند سيوم
روز چون افراسياب شرقي انتساب آفتاب تيغ ظفر تاب از نيام
ظلام برکشيده بميدان خراميد و سپاه بي شمار کواکب را که
از اول شام تا آخر بام مصر فيروزه حصار چرخ دوار مرکز
اعلام شوکت و احتشام ايشان بود روز بقا بشب رسانيد *

* نظم *

سيوم روز کافراسياب سپهر * برافروخت از جانب شرق چهر
دليران شامي انجم تمام * بجستند از بيم زرين حسام
حضرت صاحب قران به برنشستن سپاه نصرت قرين و بر
افراشتن رايات رزم وکين فرمان داد *   * نظم *
بجنبيد لشکر ز که تا بمه * گران گشت يال يلان از زره
پر از شير و شمشير شد رزمگاه * ز آهن قبايان زرين کلاه

برآمد زکوس و کورگه غریو * زبیم آب شد زهرهٔ نره دیو
و برحسب رای ممالک آرای و فرمان قضا جریان ضبط
و ترتیب لشکر برنغار بعهده جلادت و اقتدار امیرزاده
میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتي از اعاظم امراء
و نوینان مثل امیرسلیمان شاه و دیگر امراء نامدار قرار
یافت و در قفیل امیرزاده ابابکر بود *   * نظم *

* بر آراست شهزادهٔ کامگار *
* سپاهي ز کثرت برون از شمار *
* گروهی ز جان گشته جویای کین *
* بر ابروی مردي درافکنده چین *

و در جرنغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان
عالیشان و امراء تومان بنسق و سامان سپاه کشورستان قیام
نموده آثار شهامت و صرامت بظهور رسانیدند و درقنبل
ایشان سلطان حسین بود *   * نظم *

شد آراسته لشکري بیکران * یل و پردل و در وغا جان ستان
همه بیشهٔ رزم را نره شیر * بدریای هیجا نهنگ دلیر

و قلب سپهر اشتباه در سایه چتر آفتاب پناه حضرت صاحب
قران از کثرت اصناف و افراد انساني و حیواني و بسیاري
اهبه و ساز جهانباني و ملک ستاني جهانی ثانی می نمود
و از جمله اسباب ابهت و مهابت صف پیلان کوه شکوه از

بقایای غنایم و فتوحات غزو دیار هند و دهلی بآیینی آراسته شد که ارکان تمکن و استظهار مخالفان چون دیوار سست بنیان از صدمه پهلوي پیلان بلرزه درآمد * نظم *

* سر آهنین بارهٔ بُد سه میل *
* همه برج آن باره از زنده پیل *
* همه پشت پیلان پولاد تن *
* پر از آتش انداز و ناوک فگن *
* درآورده خرطوم پیلان بهم *
* چو ماران خم اندر فگنده بخم *

و هنگام ترتیب لشکر مورشمار شیرشکار و تعیین مواضع شاهزادگان بزرگوار و امراء رفیع مقدار یرلیغ مطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان سوار از مردان کار بربالای پشته که برطرف راست معرکه واقع بود باستند قرار برانکه لنگر وقار گران داده و از جای خود بهیچ حال حرکت ننمایند و اگرچه دشمنان انهزام یافته بیکبار رو بفرار آرند و ازان جانب سپاه و اجناد حلب و شام با کثرتی وافر و تجملی تمام میمنه و میسره و قلب مرتب ساختند و صفها برکشیده رایت عناد و استبداد برافراختند * نظم *

* سپاهی مرتب بآیین و ساز *
* همه تند و گردن کش و سرفراز *

* گروهی که هریک به پندار خویش *
* گه کین بُد از رستم زال بیش *
* یکایک ز مردی بهنگام حرب *
* فره برده از شیر غران بضرب *
* بمهمیز خاریده پهلوی بور *
* به نیزه دودر کرده سندان بزور *

وچون از جانبین کوس و تبیره درخروش آمد وسورن انداختند خون حمیت دررگ مردی بهادران جوش زدن گرفت * * نظم *

* بکوه اندرازکوس کین ناله خواست *
* ز پیکان در ابر آهنین ژاله خواست *
* سواران شد آمد فزون ساختند *
* یلان از کمینها برون تاختند *
* ز خون غیبها لاله کردار گشت *
* سنان ارغوان تیغ گلنار گشت *
* ز هر گوشه آویزشی سخت بود *
* سرِ کار با گردشِ بخت بود *

در برنغار امیرزاده ابابکر با سپاه نصرت شعار کوششهای مردانه نموده میسره مخالف را بعون الهی چون شکنج زلف بنفشه مویان از باد صبح گاهی برهم شکستند * * نظم *

* مظفر ابا بکر فیروز جنگ *
* در آمد بمیدان کین بی درنگ *
* جهان گشت برجان خصمان بنفش *
* فگندند یک سر سلاح و درفش *
* بسر بر شده خاک وخون خود وترک *
* بکف تیغ شان گشت منشور مرگ. *

وبهادران جرنغار به نیروی مردی سلطان حسین و امیر جهانشاه میمنه دشمن را فرو ریخته پراگنده و متفرق ساختند * * نظم *

* چو سلطان حسین آن یل نیزه دار *
* بر آورد از اعداء بمردی دمار *
* یکی خواست زنهار و دیگر گریخت *
* گریزنده هرسو همی رخت ریخت *
* یکی ترکش افگند و دیگر کلاه *
* گریزان گرفتند بی راه و راه *

و دلیران جلادت آیین در قلب ظفرقرین داد دلاوری ومردانگی داده نوک پیکان وسنان را دردیده و سینه معاندان نشاندند و پیلان خورنق ران جودی بنیان را پیش راندند *

* نظم *

* زخم کرده خرطوم پیلان کمند *

* بیال یلان اندر افگنده بند *
* ز دندان بزخم آتش انگیختند *
* همه خاک با خون بر آمیختند *
* یکی را بدندان بر افراخته *
* یکی را بزیر پی انداخته *

شدون و تمورتاش را از مشاهده آن حالات ارکان تمکن و ثبات تزلزل پذیرفت و عنان خوف بصوب گریز تافته رو بدروازه منقوصه نهادند و تمام لشکر مخالف متفرق و پراگنده گشته اکثر روی فرار بدمشق آوردند و فوجي از عساکر منصور بتگامشي ایشان رفته بسیاري ازیشان را بقتل آوردند و بعضی را فرود آورده اسپ و اسلحه بستدند چنانچه از کثرت و اجتماعي بآن انبوهي و بسیاري بغیر از یک سوار که گریخته خبر این واقعه بدمشق رسانید کس بسلامت نرفت * * نظم *

سُبُک رزم جویان بشمشیر تیز * فگندند در شامیان رستخیز
ز چندان سپه یک دلاور نماند * کرا تن بُد از خیل شان سر نماند
برآمد ز شرق ظفر صبح کام * شده روز فرمان ده شام شام

و چون لشکر حلب انهزام یافته روی فرار از اضطرار باندرون شهر و حصار آوردند در شارع شهر و دروازه ازدحامي واقع شد که کس را مجال گذار نماند و عساکر گردون مآثر از عقب ایشان لجام ریز روان شده بهر که میرسیدند به تیغ کین

میگذرانیدند لاجرم از غایت هول و هراس چندان خلق در خندق ریختند که از اسپ و مرد مالامال شد و تا نزدیك طاق دروازه بربالای یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام آن راه چندان خلایق بریکدیگر ریخته تلف شدند که اگر کسی را بندرت گذار میسر میشد پیاده بربالای افتادگان می گذشت *

* نظم *

* چه برمرد اسپ و چه بر اسپ مرد *
* بُد افتاده هرجای پرخون و گرد *
* همه دل خدنگ و همه مغز چاك *
* همه جامه خون و همه کام خاك *
* یکی درع در بر سر از گرز پست *
* یکی بی‌سر افتاده خنجر بدست *

فوجی از لشکر منصور بغارت اردوی ایشان که بخیال فاسد از شهر بیرون زده (۱) بودند مبادرت نمودند و هرچه یافتند تاراج کردند * * نظم *

* سراپرده و خیمه و خواسته *
* سلاح و ستوران آراسته *
* همه گرد کردند از اندازه بیش *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجای – زده – (رفته) است *

* جدا هر کسی برده از بهر خویش *

وگروهي از بهادران وانبوهي از دلاوران روی جلادت بتسخیر شهر آوردند ودرهمان روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه (ثلاث و ثمانمایة) شهر را به نیروی دولت قاهره مسخر گردانیدند * * نظم *

* وزان پس بغارت نهادند روی *
* فتادند در شهر و بازار وکوی *
* برافروخت گوئي بجنت سعیر *
* چه حور و چه ولدان که گشتند اسیر *
* بشهر اندرون اسپ واستر نماند *
* سپه هرچه ازچارپا بد براند *
* نهان و آشکار انچه درشهر بود *
* سراسر بتاراج بردند زود *
* چه از زر چه از دیبهٔ هفت رنگ *
* زآرایش بزم و از ساز جنگ *
* بسي جامه و زیور پر بها *
* پر از گوهر قیمتی درجها *
* ز زرینه آلات و سیمین ظروف *
* نه چندانکه یابد بران کس وقوف *
* زنقد و ز اجناس و هرگونه چیز *

* که باشد بنزدیک مردم عزیز *

گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن

چون شدون و تمورتاش از صدمه پرخاش بهادران لشکر منصور بشهر گریختند از بیم جان روان بقلعه درآمدند و چه قلعه کوهی معمول از سنگ خارا سر باوج قبه خضراء کشیده و در دامنش خندقی بعرض سي گز پر آب بآب رسانیده چنانکه اجراء کشتي بران آب اگرخواستندی متمشي گشتي *

* نظم *

* زبالاش گفتي که در ژرف چاه *
* فلک چشمه و چشم ماهي است ماه *
* بسالی شدی مرغ ازو بر فراز *
* بماهي رسیدی سوی زیر باز *

و خاکریز قلعه از بن خندق تا بدیوار حصار مقدار صد گز به تخمین و بنوعي کند و تیز ساخته و پرداخته که پیاده را صعود بران اصلا میسر نشدی شدون و تمورتاش پشت استظهار بحصانت و محکمي حصار باز گذاشتند و رایت تمرد و استکبار دگربار برافراشتند و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده ببارو و برجها تاختند و غریو نقاره و کوس در عالم انداختند نفط بازان از هر طرف دست تجلد برکشادند و رعد اندازي

اغاز نهادند * * نظم *

* زکین ابروي شاهیان چین گرفت *

* سر باره از نیزه پر چین گرفت *

* بپوشید باران سنگ آفتاب *

* ز پیکان فرو ریخت پَرِّ عقاب *

صاحب قران گیتي ستان بسعادت واقبال بشهر درآمد و در برابر قلعه نزول عظمت و جلال فرموده بر مسند سلطنت و فرمان روائي متمکن شد و حکم واجب الامتثال بصدور پیوست تا عساکرگردون مآثر پیرامون خندق فرود آمدند و بزخم تیر هیبت صفیر نگذاشتند که کس را از مخالفان مجال آن شود که سر از برج و باره بیرون توانند کرد * * نظم *

* شد از گرد ره شست (۱) گردان گره *

* دهان کرده سوفارها بر زره *

* ز زاغ کمان گشته پرّان عقاب *

* دلِ دشمنان دیده شد تیر خواب *

و برحسب فرمان قضا جریان نقبچیان چیره دست ببازوی قوت و توان حوالي خندق را غربال مثال سوراخ کردند و باستظهار دولت قاهره پایدار و حمایت جمعي از بهادران

---

(۱) در جمیع نسخ موجوده - شصت - بصاد است و آن صواب نیست *

جلادت آثار بعمد از آب خندق بگذشتند و بکار مشغول شدند *

* بیت *

کمر سعی بسته پیشه وران * بکشادند زخم تیشه وران

ودران حال پنج دلاور از سرِجان برخاسته بپای تهور از دروازهٔ قلعه بیرون آمدند و حزم را مرعی داشته سرِطنابی که در بالای حصار بدست مردم بود برمیانِ خود بستند تا در تندی خاک ریز بزیر آمدن و برآمدن بی وهم توانند و تیغ کین از نیامِ انتقام بر آورده بسوی نقب شتافتند بهادرانِ لشکر منصور که با نقبچیان بودند ازنقب بیرون آمدند و همه را بزخم تیر بینداختند * * نظم *

* دو خم کمان کاف و زه دال شد *

* خدنگش عقابِ سَبُک بال شد *

* بهرکس که منقارِ او می رسید *

* روان مرغ جانش ز تن می پرید *

اهل قلعه از سهمِ آن دست برد چون بیدِ بلرزیدند وایشان را بطناب بالا کشیدند و بعد ازان کس را یارا نبود که از سوراخ برجها نگاه کنند تا به بیرون آمدن چه رسد و همگنان را یقین گشت که کار این دولت روزافزون امریست آسمانی و حاصل ستیزه و عناد با آن خسارت است و پشیمانی حضرت صاحب قران کس را برسالت پیش ایشان فرستاد با مکتوبی

مضمونش آنکه تایید ملک منان - جل سلطانه - جهـــان را مسخر فرمان ما کرده است و عنایت ازلی بقدرت لم یزلی ممالك عالم را بقبضه اقتدار ما سپرده نه حصـــانت قلعـــه و حصار لشکر ما را مانع میشود و نه کثرت سپاه و اسبـــاب نکایت خشم ما را دافع اگر بر جانِ خود رحم کنید شمـــا را به بود و اگرنه در خونِ خود و اهل و عیال سعی کرده باشید و وزر و وبال آن اندوخته اهل قلعه را چون چاره نبـــود ضرورت دامن گرفت و دستِ قضا گریبان شدون و تمورتاش با سادات و قضات و ایمه و اشرافِ مملکت کلید قلعه و مفاتیح خزاین برداشته دروازه بازکردند و باقدام اضطرار و انکسار بدرگاه عالم پناه آمده روی عجز و مذلت برخاك نهادند و یرلیغ مطاع واجبِ الاتباع بنفاذ پیوست شدون و تمورتاش و قریب هزار نفر را از سرداران و لشکریان که با ایشان در قلعه بودند برتومانات قسمت کرده مقید ساختند و چون قلعه با آن حصانت و متانت از جلادت و تیزجنگی بهادران فتح آیین خجالت یافت بعضی کنکرهای آن بمیتین قهرکنده چون سرِ خجلت زدگان در پیش افتاد و رای عدوبند جهان کشای ایسن بوغا دواتدار را که در قلعه گرفته بودند بمصر پیش پسر برقوق فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش در دست بندگانِ ما اسیرند و خلاص ایشان موقوف برسیدن

التمش است باین جانب اورا بزودي بفرست تا از سر خون اسیران درگذشته ایشان را آزاد کنیم و بگذاریم و او را بموعدي معین بانجاز فرموده بتعجیل روان ساخت و بقصد تفرج و احتیاط بقلعه درآمد و بعد از دو روز بیرون فرمود و امیر جهانشاه بر دروازه قلعه نشسته بضبط اموال مشغول شد و از غنایم قلعه که مالامال بود از خزاین قدیم که سلاطین بروزگار ادخار نموده بودند و از کرایم اموال و اسباب جدید که اهل شهر درین مدت آنجا کشیده بودند چندان نقد و جنس بتحت ضبط نواب کامیاب درآمد که از حیز شمار و حساب بیرون بود و چنانچه از همم ملوک و شیم پادشاهانه زیبد *

* بیت *

که جهان را به تیغ بستانند * بسر تازیانه بخش کنند

مجموع آن غنایم بامراء و لشکریان ارزاني داشت و اغرق (۱) و اثقال را با خزاین و اموال در قلعه حلب بگذاشت و سید عزالدین ملک هزارکري و شاه شاهان که والي سیستان بود و موسی توی (۲) بوغا و سلطان محمود و پسر بیسان تمور آقبوغا و سلطان ملک و مراد قوچین و پاینده جوره و شیخ عمر تواجي را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و بعد از پانزده

(۱) در بعض نسخه بجاي ـ اغرق ـ (اورق) است (۲) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجاي ـ توی ـ (طغا) دیده شد *

روز توقف درانجا روي عزم خسروانه بتسخير ديگر بلاد شام آورد ومن الله العون والتاييد انه ولي حميد *

گفتار در تسخير شهر و قلعه حمي و ذكر فتح حمص

حضرت صاحبقران دران اوان كه اردوی كيهان پوی بظاهر حلب نشسته بود اميرزاده پيرمحمد عمـــرشيخ و اميرزاده ابابكر و اميرسليمانشاه و امير سونجك و ديگر امراء برسم منقلای بايلغار بجانب حمي فرستاد وايشان چون بآنجا رسيدند حصار شهر به نيروی دولت قاهره بگشادند اما فتح قلعه اندرون شهر بواسطه آنكه بغايت حصين و مستحكم بود در توقف افتاد و چون رای كشورگشای عالم آرای از اتمام قضيه حلب برحسب دلخواه دولت خواهان فراغ يافت رايت فتح آيت در ظل حمايت تاييد الهي بصوب حمي روان شد و در اثناء راه سه چهـــار قلعـــه كه دران حوالي ونواحي بود بصدمه جلادت عساكر گردون مآثر مجموع مسخر گشت و چون چتر فرقد فرسای سايه وصول بران ديار انداخت واهل قلعه حمي از بالای حصار شكوه شوكت و كثرت معسكر ظفر پناه از دور مشاهده كردند بغير از اطاعت و انقياد چاره نديدند و از سرضرورت هرچه دست مُكْنَت ايشان بدان ميرسيد از پيشكش و تبركات برداشتند وبپای ضراعت و خضوع از قلعه بيرون آمده پناه بشاهزادگان و امراء

که پیشتر آمده بودند بردند و ایشان را شفیع ساخته امان خواستند مراحم پادشاهانه از خون ایشان درگذشت و مجموع غنایم و فتوحات آن دیار بشاهزادگان و امراء مذکور ارزاني داشت و مدت بیست روز درانجا توقف فرمود تا لشکر درعین رفاهیت بفراغت استراحت نمود و چهارپایان از تعب سیر پیاپی برآسودند و دران مدت دیوان خانه جهت نزول آنحضرت بناکرده باتمام پیوست و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت نیز از برای خود خانها پرداختند

* بیت *

* بیک دو هفته که اردو مقیم گشت آنجا *

* شد آن مقام چو شهری پر از مقام و بنا *

بعد ازان امراء بر حسب تدبیر خویش مصلحتی اندیشیدند و بعز عرض همایون رسانیدند که لشکر منصور قریب دو سال است که درسفرند و پیوسته تا غایت راه پیموده‌اند یا در مقابل مخالفان در حرب و ضرب بوده و دشمنان با سپاه بسیار و اسپان آسوده درخانهاي خود نشسته‌اند اگر راي عالي صواب داند ازینجا بساحل دریاي طرابلس کشیم و این زمستان لشکریان درانجا استراحت نمایند و چهارپایان بیاسایند واول بهار از سرقوت و اقتدار روي توجه بقلع وقمع دشمنان آریم نقد این تدبیر هرچند در نظر صیرفي خرد که ناقد یست

بصیر سرہ مي نمود اما بر محک ضمیر منیر الہام پذیر صاحب قران جہانگیر تمام عیار نبود بدان التفات نہ نمود * * نظم *

* شہِ شیر دل خسروِ پیل تن *
* دران داوري گفت با خویشتن *
* صواب آن چنان شد که آرم شتاب *
* که آزرم دشمن نباشد صواب *

و از عزایم خسروانه رایت فیروزي نشانه روانه صوب حمص گشت و یکي از امراء بزرگ برسم قراولي پیشتر بشهر رسید و از خیر اندیشي و نیک خواهي خلایق مضمون انی لکم نذیر مبین باداء رسانید و اهالي آنجا را از وخامت عاقبت بترسانید و چون هواي آن دیار از غبارِ موکب گردون اقتدار مشکبار شد اصول و اعیان حمص کمر مطاوعت و بندگي بسته با پیشکش و نثار بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافتند و مراسم خاک بوسي بتقدیم رسانیدند لاجرم آفتابِ عاطفت آنحضرت از اوج برج نصفت و مرحمت پرتوِ امن و امان بران ملک انداخت و علي اکبر را داروغه و حامي ایشان ساخت

* بیت *

نصیحت شنودند از آموزگار • شدند از بلای عنا رستگار

گفتار در فتح قلعه بعلبک

صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال از حمص

نهضت فرموده با سپاه ظفر طلایه نصرت یزک متوجه شهر بعلبک شد بعد از قطع یک منزل حوالي نمک زاري مضرب خیام نزول همایون گشت ودرانجا فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که فوجي از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب صیده و بیروت بایلغار روان شوند و چون رایت نصرت شعار به بعلبک رسید مردم از نظاره حصار آن شهر در تعجب افتادند چه آنرا از سنگهای بغایت بزرگ برافراشته اند چنانکه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بطرف باغستان احتیاط کرده بودند از یک طرف بیست و هشت گز بود و از طرف دیگر شانزده گز و ارتفاعش هفت گز بگز شرع و بعلبک بواسطه غرابت حصار و بلندی عمارات در افواه مردم چنانست که از مستحدثات حضرت سلیمان علي نبینا و علیه الصلوة و السلام است و عاملان یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل بتعمیر آن قیام نموده اند ـ و الله اعلم بحقیقة الحال ـ و با این همه از فر دولت فیروزي اثر بی هیچ زحمتي مسخر شد و از بسیاری غله و میوه و هرگونه نعمت لشکریان را سعتي عظیم روی نمود و برحسب حکم واجب الاتباع که از موقف جلال صدور یافت امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و امیرسونجک و دیگر امراء با سي هزار سوار متوجه دمشق شدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب دمشق

چون بعلبک نزدیک کوه واقع شده و دران هنگام زمستان درآمده بود و برودت هوا اشتداد یافته و برف و باران باریده درانجا توقف بسیار نرفت و رایت فتح آیت درروز یکشنبه سیوم جمادی الاول که آفتاب بششم درجه جدی رسیده بود ازانجا نهضت نمود و بعد از قطع یک منزل بقصد زیارت روضهٔ مطهره نوح نبی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بکوک نزول فرمود و بعد از حیازت آن سعادت و استفاضت انوار یمن و برکت روی توجه بدمشق آورد و دران اثنا جماعتی از عساکر منصور که بصوب صیده و بیروت رفته بودند آن اطراف و نواحی را تاخت کرده سالم و غانم با بسی غنایم بموکب گیتی کشای پیوستند و درین مدت که اهالی شام از توجه صاحب قران گردون غلام آگاه گشته بودند چون مستقر سریر سلطنت آن ممالک مصر است امراء و اعیان همواره اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که دران وقت صاحب تخت مصر او بود میرسانیدند و پیوسته او را بر عزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریض می نمودند تا باغواء ایشان از راه صواب بیفتاد و بترتیب و تجهیز لشکر

مشغول شد و سپاه گران و کثرت بی پایان جمع آورده با شوکتی تمام و تجملی بیش از اندازه ادراک عقول و اوهام متوجه شام گشت * * نظم *

* برافراخت فرمان دهِ مصر و شام *
* ببازوی کین رایتِ انتقام *
* روان جمع کرد از سرِ اقتدار *
* سپاهی بکثرت فزون از شمار *
* گروهی دلاور که هنگام جنگ *
* برآرند دندان ز کامِ نهنگ *
* چو بندند بگاه وغا کله گرد *
* شبِ وصل دانند روزِ نبرد *
* همه یک دل و وقت کین جمله دل *
* همه آهنین چنگ و آهن گسل *
* چو زین سان سپاهی گران جمع یافت *
* عنانِ عزیمت سوی شام تافت *

و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه شرایط حزم و لوازم تحفظ و احتیاط بجای آورد و بفریب امانی کاذبه بنیاد مکری نهاد و شخصی مزور زبان آور فتان را که از تلبیس و زرق بصورت اهل فقر برآمده بود و دو جاهل فدائی همراه او کرد و هریک را خنجری زهر آلود داده برسم رسالت

پیش حضرت صاحبقران فرستاد تا مگر هنگام گزاردن پیغام فرصتی یابند و غدری سگالند و چون آن حضرت بحوالی دمشق رسید آن مفسدان مکار ملعون بموکب همایون پیوستند و بی دهشت روی تزویر بپایه سریر خلافت مصیر نهادند که رسالت بگزارند و بدان بهانه کام خود برآرند و با وجود آنکه ایشان را چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داد و مجال یافتند از میامن حفظ الهی که پیوسته حارس ذات همایون آنحضرت بود فرصت نیافتند تا از قوت دولت قاهره حال حیله و شراندیشی آن بی باکان بد نهاد در خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود افتاد و چون ایشان را گرفته بکاویدند دشنهای زهرآلود در ساق موزه داشتند بدبختان را چاره نماند و مقدّم شان بضرورت صورت قضیه چنانچه بود باز راندند *

* بیت *

اگر فتنه گیرد سمک تا سماك * چو ایزد نگه دارد از بد چه باك

صاحب قران کامگار وظایف شکر و سپاس پروردگار بجای آورد و صلات و صدقات بمستحقان رسانید و بزبان صواب نشان که ترجمان ملهم دولت بود بیان فرمود که بقواعد و آیین سلاطین کشتن ایلچی رسم نیست اما این شخص که با نفسی چنین بی باك و شریر صورت ارباب کمال بتزویر بر خود بسته بغایت مفسد است و فتان و ابقاء او هم او را و هم دیگران را

محض وبال تواند بود و عین خسران بغابران فرمان شد تا بحکم ولا یحیق المکر السیء الا باهله او را بهمان کارد زهر آلود که با خود داشت کار بساختند و زمزمه نغمه *

* مصراع * * اگر بار خار است خود کشتهٔ *

درگوش جان انداختند و جیفه مردارش از برای عبرت دیگر بد اندیشان بسوزانیدند و رفیقان دوگانه اش را خون بخشیدند وگوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند وبسعادت و اقبال سوار گشته عساکر گردون مآثر را ترتیب داده روی توجه بشهر دمشق نهادند و دامن پشته که بقبه سیار اشتهار دارد مضرب خیام معسکر ظفر قرین گشت و رعایت حزم را پیرامن لشکر خندق کندند وبچپر وسند و استوار کردند و صاحب قران متعالي مکان ببالا پشته برآمد و سواد شهر وظاهر آن را بنظر احتیاط درآورده اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت بجنگ بکشایند وهم ازگرد راه دست بردی بمخالفان سرکش نمایند بر حسب فرموده امیر سونجک با دیگر قراولان مسابقت نمودند و از جمله صاین تمور بهادر ودانه خواجه پسر اپاجي وتوکل باورچي و الطون بخشي وتکل پسر تمولک قوجین پیش رفته بباد حمله آتش پیکار برافروختند و چون نیران محاربه بالا گرفت از طرف دست راست سید خواجه شیخ علي بهادر و ازدست چپ امیرزاده

رستم بمدد ایشان رانده داد مردی و مردانگی دادند * نظم *

* غو کوس و نای نبردی بخاست *
* زمین گرد شد کشت با چرخ راست *
* جهان نعرهٔ مرد جنگی گرفت *
* خور از رنگ خون چهره زنگی گرفت *

و چون صبح تیغ آفتاب التهاب از مطلع شجاعت سپاه مشرقی انتساب برآمد قراول لشکر شام روی اضطرار بمغرب فرار و انکسار نهادند و بهادران بهرام انتقام بحسام خون آشام بسیاری از ایشان را روز حیات بشام ممات رسانیدند و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه ظفرپناه آوردند و قهرمان قهر بریختن خون دشمنان فرمان داد و ایشان و شدون و جماعت بندیان را که از حلب آورده بودند همه را به تیغ سیاست بگذرانیدند و در همین شب از لعبت بازی چرخ شعبده باز صورتی غریب روی نمود و امری عجیب واقع شد امیرزاده سلطان حسین در حال سکر و غُلَوای مستی بوسوسه و فریب جمعی تاجیک مفسد روی جسارت از صوب صواب و سداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شامیان را ازان حال صبح شادمانی از کوه اندوه برآمد و او را بآیین سلاطین بشهر بردند و مقدمش را بتعظیم عظیم و اکرام تمام تلقی نمودند و فرج حاکم مصر موافقت او را فرج بعد الشدهٔ انگاشت و از

دقایق اجلال و تبجیل سرموئی فرو نگذاشت و از نوکران سلطان حسین براتخواجه و ادوک امیر شاه ملک را ازان حال آگاه گردانیدند و او صورت واقعه را بمسامع علیه رسانید و چون روز شد اردوی کیهان پوی کوچ کرده روان شدند و بطرف قبلي دمشق که صوب کنعان و مصر است و صحرای کشاده مقدار یک فرسنگ راه برفتند و فرود آمدند و برحسب حکم واجب الامتثال در گرد اردوی خجسته نزول فرخنده ارتحال از جمیع جوانب حصاری ببالای شخصي بلند قامت از سنگ بر آوردند و در پیرامن آن خندقی حفرکردند و قراولان بهرطرف روان شدند و از تومانات و هزارجات پیاده وسوار بچندّ اوّل بیرون آوردند که تا بشب پاس دارند وبعد از دو روز حضرت صاحب قران پادشاه پوران را برسالت پیش حاکم مصر فرستاد محصل پیغام آنکه آثار حزم و عزم ما در کارها دانسته اید و علو همت ما در تحصیل مطالب و اتمام مقاصد و مآرب شناخته و عاقلان دانند که دامن گیر مردان در امور غیرت است و حمیت اگرپادشاه است و اگر رعیت و مقصود اصلي پادشاهان از کشیدن لشکر و کشادن کشور با آن همه خوف وخطر رعایت ناموس است در حال و بقاء ذکر جمیل در مآل نه مجرد جمع مال و تکثیر منال * بیت *

* همه کارِ جهان ناموس و نام است *

* وگرنه نیم نان روزی تمـــام است *

بکرات اتلمش را طلب داشتیم و نفرستادید ودران جزوی قضیه چندان تعلل و تاخیر کردید که دست حمیت عنان عزیمت ما باینجانب تافت وبسی خرابي وخلل باحوال و اوضاعِ مردم این مملکت راه یافت * * بیت *

گر از کوه پرسي بیابي جواب * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب

با این همه اگر اتلمش را ارسال نمایید و سکه وخطبه بالقابِ ما بیارایید تا بساطِ نزاع در نوردیده شود و بر خود رحم کرده باشید وبراهالي این دیار وگرنه لشکر جرار خونخوار ما را قتل مخالف وقهر دشمن و شهر گرفتن و کندن رسم معهود است و غایت مقصود * * نظم *

* طریقِ مدارا و راهِ ستیـــز *
* کزان امن خیزد و زین رستخیز *
* نمودم بتو عقل را کار بنـــد *
* وزین هردو ره کن یکی را پسنـــد *

و چون فرستاده بایشان رسید برخلاف گذشته مقدم اورا باعزاز و اکرام پیش آمدند و مراسم ترحیب و تعظیم بجای آوردند و چون دران دیار آتش بازي و رعد اندازي بسیار مي ورزند وآن را پیش ایشان وقعي هست غلبه ازان طایفه مردم را جمع آوردند ودرنظر او مي گذرانیدند وآن

را اظهار قوتی و شوکتی تصور میکردند و حال ایشان دران قضیه برسبیل تمثیل از قبیل مضمون این بیت بود بحقیقت *

* بیت *

* ماییم و آب دیده که سقّای کوی دوست *
* صد مشك ازین متاع بیکتای نان دهد *

القصه چون فرستاده را بانواع خدمات خاطرجوئي کرده باز گردانیدند جماعتي ازاصول واعیان را درعقب او روانه درگاه عالم پناه کردند و بعزعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند که ما بندگان درمقام اطاعت وانقیادیم و اتلمش را تا پنج روز دیگر بفرستیم واگر آنحضرت ازسرجرایم ما درگذرد بعد ازین در اقامت وظایف فرمان برداري وطاعت گذاري تقصیرواهمال جایزنداریم وبآنچه درمُکنت وتُوان ما گنجد رضای جانب شریف بندگان ایشان بدست آریم عواطف پادشاهانه ایلچیان را بمرحمت ونوازش سرافراز گردانید وبتشریفات وصلات اختصاص بخشیده وعدهای نیکو داده وخوش خاطر بازفرستاد واهالي آن مملکت از نیرنگ آن مصالحت بغایت شادمان وفرحناک شدند *

گفتار درمحاربه حضرت صاحبقران با سلطان مصر وظفریافتن درعین تسلط وکامرانی

چون رایت نصرت شعار را ده روز دران منزل توقف افتاده

بود و علف نمانده فرمان شد که یورتچیان علف غوطه در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط نمایند از بامتثال امر مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتندی جهان مطاع صدور یافت که لشکر ازانجا کوچ کنند و بغر عنان نشیفند تا چهارپایان را علف باشد و چوردوی کیهان پوال در حرکت آمد و تقدیر آسمانی بویرانیءن دیار جریان پذیرفته بود اهل شهر از جهل و نادانی گمان دند که ایشان را خوفی و ضعفی رو نموده و بعزم فرار سوار شده اند و متوجه صوب مشرق گشته بنابران ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری بدین انبوهی را در حال کوچ کسی ضبط نتواند کرد فرصت غنیمت می باید شمرد و کار از پیش باید برد اگر با حشری عظیم بیرون می رویم و بیکبار از پس پشت ایشان درآمده حمله می کنیم البته سراسیمه و دست پاچه میشوند و ازهم فروریخته متفرق و پراگنده می گردند و ما را همین ناموس در عالم بس که تا روز قیامت مردم بازگویند و با این امانی که نتیجه وساوس شیطانی بود لشکر مصر و شام تمام سوار گشتند * نظم *

سبک رزم را لشکر آراستند * بکوشش همه شهر برخاستند
زمین با مه از گرد همراز شد * در حشر پنداشتی باز شد

و از اوباش و عوام شهر و ولایت که در اندرون شهر جمع شده

را اظهر هرکه در خود اندک قوتی می دید سر در پی سواران
قضیه و در عقب ایشان افتاد * * نظم *

* حشری بی حد از عوام الناس *
* بیش از اندازهٔ گمان و قیاس *
* همه در سر فگنده باد غرور *
* بر گرفته ز تیغ تا ساطور *
* دل نهاده بمرگ و روی بجنگ *
* خنجر و گرز و چوب و سنگ بچنگ *

ر چندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرای دمشق را ز سوار و پیاده مالا مال گشت سواران همه جبها پوشیده د برگستوان انداخته و خود را بانواع اسلحه و اسباب وجنگ مکمل ساخته و پیادگان از تیر وکمان و شمشیر و سپر و چماق و تبر هر کس هرچه یافته بود برداشته و صورت غلبه و یغما بکلک سوداو جهل مرکب بر لوح خیال نگاشته و حقیقت در ظاهر دمشق از طوایف خلایق اجتماعی اتفاق افتاد که کثرتی چنان در یک محل کس ندیده بود و نشنیده و چون قراولان حضرت صاحب قران را ازان حال آگاهی دادند دانست که روز سلامت شامیان بشام نزدیک شد و آفتاب سعادت شان بسر دیوار ادبار رسیده دل بعون و رحمت نا متناهی الهی قوی داشته رای صواب نمای را بتدبیر

آن واقعه گماشت و باز گشته روی شجاعت بایشان آورد و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و از سنگ و احمال و اثقال در پیش خود پناهي ساختند و در ساعت خیمه و خرگاه بر افراختند و آنحضرت با پنجاه کس از خواص ملازمان ببالای پشته بر آمد و بر قاعده معهود بنماز مشغول شد بعد از نماز و عرض نیاز بدرگاه منان بنده نواز جبه توکل پوشیده بر سمند دولت ابد پیوند بسعادت و اقبال سوار گشت واز بس کورگه و کوس که فرو کوفتند غریو و خروش سورن که سپاه سخت کوش در خم طاق آبنوس سپهر انداختند زلزله در زمین و زمان افتاد و دران حال لشکر جرنغار بتمام برسیدند و سپاه شام پیش آمده بودند و نزدیک شده صاحبقران کامگار سپهر اقتدار بسوی برنغار کس فرستاد که امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه ودیگر امراء تومان روی جلادت بمقابله و مقاتله دشمنان آورند و فرمان داد که سایر عساکر گردون مآثر بباد حمله آتش پیکار بر افروزند و خرمن اعمار مخالفان خاکسار به تیغ آبدار صاعقه کردار بسوزند و در جرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهان شاه وغیاث الدین ترخان و امیر توکل یادگار برلاس و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس و پیرعلي سلدوز و دیگر امراء تومان و هزاره با سپاه ظفرپناه بتاختن

وسر انداختن درآمدند * * نظم *

* فرو ریختند از دو جانب سپاه *
* دلیرانِ خصم افکنِ کینه خواه *
* سر افشان شده تیغ گردن کشان *
* چو برگ خزانی ز بادِ وزان *
* زمین و زمان گشته پرخاش جوی *
* ز خون درهم افتاده بسیار جوی *
* تو گفتی جهان ابر دارد همی *
* وزان ابر الماس بارد همی *
* ز بس جیفه کافتاد بر یکدیگر *
* بهر گوشه کوهی برافراخت سر *
* ز بس کشته کافتاده در رزم گاه *
* مجالِ گذر تنگ شد بر سپاه *
* بسی شامیان را بکشتند زار *
* بسی را فگندند بر خاک خوار *
* روان شام را مصروش رود نیل *
* ز بس خون که در دشت کین شد سبیل *

و در مقدمه و هراول و قول از امراء تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک و سید خواجه شیخ علي بهادر و از امراء قوشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچي و دریا و دیگر

بهادران یکران شجاعت در میدان مبارزت راندند و در تمام
میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوسته رستخیزی برخاست که
آسمان از بیم وصول وعده یوم نطوي السماء کطی السجل
للکتب در قلق و اضطراب افتاد * * نظم *

* بر آورد کوس نبردی خروش *
* محیط بلا زد بیک بار جوش *
* دو لشکر نهادند دلها بمرگ *
* بباریده تیر از دو سو چون تگرگ *
* ز خون گشت روی زمین پر نگار *
* ز پیکان دل و چشم کیوان فگار *
* ز که تا کُه از گرد پیوسته میغ *
* ز کشور بکشور چکاچاک تیغ *
* سنان را دل زنده زندان شده *
* بر امیدها مرگ خندان شده *

و فرصت صبح فیروزي از مطلع اقبال بی انتقال دمیده
شرفت بر سپاه شام افتاد و بهادران لشکر منصور بضرب
بازوی جلادت و ساعد سعادت آن لشکر بیکران و حشر
بی پایان را تا کفار عمارت دمشق رانده پراگنده ساختند
و بسیاری از سواران و تیغ گذاران را بشمشیر هتاک فتاک
برخاک هلاک انداختند و پیاده افتاده جان داده زیاده

وان بود که شهسوار اندیشه بسرحد حصر و احصاء آن اند رسید * * نظم *

* فگندند چندان گروها گروه *
* که از کشته شد پشته هرسو چو کوه *
* همه دشت بد رود خون تاخته *
* سلاح و درفش و سر انداخته *
* کسی رست کو شد بشهر اندرون *
* دگر کشته گشت آنکه ماند او برون *
* ز بس خون که هرجای پاشیده بود *
* زمین همچو روی خراشیده بود *

واین واقعه در سه شنبه نوزدهم جمادي الاول سنه (ثلاث وثمانماية) موافق لوی یل وقوع یافت و در اثناء کارزار وغلواء گیر و دار سلطان حسین که میسرهٔ لشکر شام بماهچه رایت او آراسته بود درمقابل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و توپلاق قوچین ک مله بندتی امیرزاده شاهرخ بود باو رسید وعنان اسپ فته پیش شاهزاده مشارالیه آورد و خود بتعجیل خبر بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسانید حکم مهیب از موقف اشفاق وتادیب بقید وحبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز بشفاعت امیرزاده شاهرخ اورا چوب یاساق زده بگذاشتند

مقربان و محرمان مشورت کرد که درین واقعه هایله مصلحت چه مي دانید بعضی گفتند که اگرچه چشم زخمی رسید و بسی مردم ما کشته شدند شهر و حصار برقرار است و مردم تیغ زن نیزه گذار بسیار وظیفه آنست که دل قوي داشته رو بکار آریم و جنگ را ساختگي کرده شهر و قلعه را نگاه داریم و بعضی دیگر که بمزید خبرت و دانش ممتاز بودند این رای را صواب ندیدند و رقم تزییف کشیدند که خود را بتصورات فاسده بازي دادن نه کاردانایانست در حالتی که این جماعت بی رعایت ضبط و محافظتِ حزم کوچ میکردند و هر کس بحال خود مشغول بود ما با آن غلبه و ترتیب ازپس پشتِ ایشان درآمدیم و آنچه غایت سعي و کوشش ما بود بجای آوردیم و قضیه بآن رسید که هرکس بچشم خود دید چاره آنست که امروز بسازیم و چون شب درآید ظلام لیل را لباس سلامت سازیم و راه مصر پیش گیریم که من نجا برأسه فقد ربح کثرتی گران وانبوهي بی کران از اجناد ولشکریان در شهر و قلعه هستند وعوام الناس که شمار ایشان عالم الغیب والشهادة داند که چند است ازبهرنفس و مال و عیال بجان خواهند کوشید اگر دولت یاوري نماید و شهر نگاه دارند مقصود ما حاصل است و اگر امر برخلاف آن باشد ما بارے ازین غرقاب بلا خلاص یافته باشیم همگنان را

این سخن معقول نمود بعد قرار برین فرج حاکم مصر ایلچی
با پیشکش پیش صاحب قران فرستاد که آنچه دی روز واقع
شد غوغای عام بود بی اختیار ما جمعی جهال و اوباش
از نادانی جسارت نمودند و سزای خود دیدند ما بر همان
عهدیم که عرضه داشت کرده ایم اگر لشکر امروز مصاف
موقوف دارند و بسلامت فرود آیند فردا هرچه فرمان
آنحضرت باشد کاربند شویم و بعذر تقصیرات گذشته حسب
المقدور قیام نماییم و چون ایلچی بدرگاه عالم پناه آمد و
رسالت بگذارد یرلیغ جهان مطاع صادر شد و لشکر جلادت
آیین بمعسکر ظفر قرین باز گشته فرود آمدند و چون والی مصر
سپهر از بیم خون ریز شفق که در حدود شام واقع شد بصوب
مغرب گریخت و فراش شب پردهای مشکین فام ظلام از
جمیع جوانب فروآویخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امراء
و ارکان دولت ساختگی گریز کردند ودر نیم شب جمعه
سوار شدند وروی فرار بمصر نهادند و چقماق ازیشان گریخته
بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد و صورت حال باز نمود
و شاهزاده جوان بخت اورا بحضرت اعلی فرستاد و چون
رای ممالک آرای بران قضیه اطلاع یافت اشارت علیه
بنفاذ پیوست وامیرزاده ابابکر از دست راست و امیر
جهانشاه از دست چپ گرد شهر فرو گرفتند تا کس بیرون

نتواند رفت و از امراء نامدار و نوینان رفیع مقدار سونجک و شیخ نورالدین و شاه ملک و الله داد و برندق جهانشاه و علي سلطان با دیگر سرداران و بهادران و غلبه از لشکریان درعقب گریختگان روان شدند و بیشتر ایشان را پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند و باقي هرچه داشتند تا اسپ و استر و شتر همه را بگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند * نظم *

* شب قیرگون شد زگرد سپاه *
* چو زنگي که پوشد پرند سیاه *
* جهان پاک چون تیره دوزخ نمود *
* درو تیغ چون آتش و شب چو دود *
* مخالف شتابان براه گریز *
سپه در عقب رانده با تیغ تیز *
مبادا چنان حال برهیچ کس *
* ره دور درپیش و دشمن ز پس *
* فگند این سلاح آن یکي رخت ریخت *
* فلک خاکشان برسر بخت بیخت *
* سلاح و قُماش و زهرگونه چیز *
فتاده همه راه و بي راه نیز *

وچون روز شد حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال سوار

شد و فرمان داد تا سپاه ظفرپناه پیرامون شهر را تاخت کردند روز دیگر که شنبه بیست و سیوم ماه مذکور بوده چون خسرو شرقي انتساب آفتاب رایت سعادت از قله حصار فیروزه کار سپهر برافراخت بحکم بارک الله فی سبتها و خمیسها فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب روان شوند و از باغستان گذشته نفس شهر را درمیان گیرند برحسب فرموده کاربند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه واقع است و از مستحدثات ملک الظاهر سلطان مصر بوده بفرنزول همایون غیرت قصر ازرق گردون گشت و شاهزادگان و نوئینان و امراء و لشکریان در عمارت ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات بیرون که اصل دمشق آنست بتمام بی توقف بتحت تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و چندان از مال و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصنـــاف امتعــــه بدست ایشان افتاد که انامل محاسبان چالاک از عقد شمار بعضـــی ازان عاجز آید و صاحب قران دین پرور از صدق نیت وصفاء طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله تعالی علیهما که از ازواج طاهرات سید کائنات و سرور مخلوقات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات المبارکات بودند و زیارت بلال حبشي رضی الله تعالی عنه بسعادت و اقبال سوار شد و دران مقامات پا برکات بمناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده و استعانت

فرموده بمنزل همایون باز گشت اهالي دمشق در قلق واضطراب افتادند وسادات و قضات و ایمه وعلماء و مشایخ وصلحاء در دروازه کشاده بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها کشیدند و تبرکات و تنسوقات بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال اماني قبول کرده باز گشتند و حکم شد که تحصیل وجوه اماني بر امراء قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملك و امیر الله داد و از بتکچیان خواجه مسعود سمناني و جلال الاسلام بشهر درآمدند و برحسب فرموده هشت دروازه بگچ و سنگ برآوردند و باب الفرادیس را کشاده بگذاشتند و امراء و نویسندگان درانجا نشسته بضبط مال مشغول شدند و محصلان دراندرون وجوه و اموال استحصال نموده بیرون مي آوردند و مي سپردند وروز جمعه در مسجد بني امیه خطبه بفر القاب همایون زیب و زینت یافت *

گفتار در فتح قلعه دمشق

با آنکه حال شهر باین مرتبه رسیده بود یزدار کوتوال با جمعي جندیان که آنجا بودند پشت استظهار از پندار باطل بحصانت آن حصار باز داده باظهار مخالفت جسارت نمودند و الحق آن قلعه از قلاع معتبر و حصون نامور عالم

است ازاساس تا بکنگره از سنگهای عظیم بر افراخته اند
ودر غایت بلندي و استواري ساخته و پرداخته و خندقي
بعرض بیست گز تخمینا پیرامن آن فرو برده و با این محکمي
مشحون بود بذخایر بسیار و اسباب بی‌شمار و فنون آلات
وادوات کارزار وچون مردان کارو دلاوران جلادت آثار بر
فراز چنان حصاري استوار رعد آزمائي و منجنیق کشائي
آغاز نهاده ند و بزخم تیر و ناوك وقارورهای نفط و غیر آن
مجـال نمیداده ند که کس بنزدیک تواند رفت یرلیـغ لازم
الاتباع نفاذ یافت و شاهزادگان و امراء تومان و لشکریان
از جمیع جوانب قلعه بترتیب پیش رفتند و سرکارها بخش
کرده بساختگي اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجنیقها
و عرادها برافراختند و از چوب سبها گرفته سه ملجور بساختند
چنانکه بر قلعه مشرف بود وآب خندق را نقب زده بیرون
بردند و دراندرون خندق خرکها پیش برده نقبچیان بجد
هرچه تمام تربکار مشغول شدند وهمواره از فراز و نشیب
صوری که برخلاف معنی می نمود * * بیت *
نبرد آزمایان آهن کسل * پر از خشم سرها پر از کینه دل
آثار بهادري و مردي بظهور مي رسانیدند گاه از تند خوئی
کمان نیش مانند مار مرگ برگ جانها می‌رسید وگاه از
سرکشی منجنیق و عراده کوه بلا برسر مردم می‌بارید وگاه از

آسیب کمان رعد فغان از جان و پیکان درد دل بر می آمد و در می آمد و گاه از تیزی طبع قاروه نفط دود برسر و آتش در جگر میرفت و می افتاد *

* نظم *

* کمان گشت دهقان صفت تخم کار *
* ورا تخم پیکان و دل گشت زار *
* ازان تخم هر کشت کامد درست *
* زخون خورد آب و برش مرگ رست *
* هوا گشت زنبور خانه ز تیر *
* شد از سنگ باران رخ خور چو قیر *
* همی زخم عرّاده از هر کران *
* بپارید بر مغز سنگ گران *
* همان ابر کُه بار پیکار ساز *
* که بارانش از زیر بُد بر فراز *
درختی ست گفتی روان قلعه کَن *
* از آهن ورا برگ و شاخ از رسن *
* برو آشیان کرده مرغان جنگ *
* چه مرغان که شان مرگ منقار و چنگ *
* هر آن مرغ کزوی به پرواز شد *
* ز زخمش دل کوه پرساز شد *

درین اثنا امر عالی صادر شد که از شاهزادگان امیرزاده

میرانشاه وامیرزاده شاهرخ واز نوینان امیر سلیمانشاه
وامیرجهانشاه ودیگرامراء قشلاق بجانب کنعان کنند وتمام
چهارپایان لشکریان درحمایت مواکب ایشان بعلفخوار
روان شوند وبرحسب فرموده بنفاذ پیوست ودرین ایام
نقبچیان بسعي تمام درکار بودند وسنگهای عظیم را بآتش
مي تافتند وسرکه بران مي ریختند وبمیتین شکسته بیـــرون
مي آوردند وباره وبرجها را برسرِ چوب میگرفتند وپیش از
همه نقب برج طارمه که بلند ترین برجها بود وسرکار الطون
بخشي تمام عمل شد وفرمان صادر شد که آتش دران زنند
وچون شعله قهر دران نقـــب زبانه زدن گرفت برجی بآن
بلندي واستحکام تمام فروافتاد وراه کشاده درحصار پدید
آمد بهادرانِ لشکرمنصور سپرها درسرکشیده بتعجیل دویدند
که ازان رخنه بقلعه درآیند ناگاه پاره دیگر ازدیوار بیفتاد
وگردی عظیم برخاست وازمردم خراسان وسیستان ودیگر
مواضع قریب هفتاد وهشتاد کس درزیرآن بماندند ودلاوران
سپاه که روی جلادت بقلعه نهاده بودند باز ایستادند وحصاریان
فرصت یافته آن رخنه را باز محکم ساختند لیکن خوفی عظیم
وهراسی تمام بخاطر ایشان راه یافت ودرقلق واضطراب
افتادند از بیم جسارتی که دراظهار مخالفت نموده بودند
یارا نداشتند که بیرون آیند بازحکم قضا مضا ازحضرت اعلی

بصدور پیوست و دیگر نقبها را آتش زدند و یك طرف از
حصار بیك بار بیفتاد و یزدار کوتوال و کلان تران قلعه از سر
ضرورت دروازه باز کردند وبپای اضطرار بیرون آمده مفاتیح
ذخایر و خزاین بسپردند و دیگر اطراف حصار که برچوبها
گرفته بودند همچنان بماند و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت
ویزدار را که مقدم اهل قلعه بود بیاساق رسانیــدند *
* مصراع * * که ایلی پس از جنگ نآید بکار *
و اموال و اسباب فراوان و نفایس و تنسوقات بی پایان که از
قرنها باز درانجا جمع شده بود بتحت ضبط و تصرف نواب
دیوان اعلی درآمد ودرقلعه انباری معتبر بود و از محصول
اوقاف حرمین غله بسیار درانجا منبّر شده چون صاحبقران
دین پرور بران حال اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس
متعرض آن نشود چنانکه یکی از تواچیان هری ملک نام صد
من جو برداشته اورا چوب پس و پیش زدند و بها بستنــد
و اشارت علیه صدور یافت و معتمدان امین آنرا یك من
شرع بسه دینار کبکی بفروختنــد چه آخرسال بود و ایام
پریشانی و قوت بهای تمام داشت و مبلغی گران منه ازان
حاصل شد و بر حسب فرموده مجموع را تسلیم خدام حرمین
کردند و انواع نوازش فرموده بجانب قدس روان ساختند
و جندیان را که همه غلامان می باشند بیشتر چرکس و ممالیك

و عبید حبشي و زنگي مجمـــوع از قلعه بیـــرون آورده بر شاهزاده گان و امراء بخش کردند و هرکه در قلعه بماند کوچك و بزرگ از مرد و زن همه را اسیر گرفتند و اهل حرفه را ازیشان جدا کرده با دیگر پیشه وران و صنعت کاران آن شهر از جمیع اصنـــاف برحسب فرموده باکوچ بر امراء قسمت کردند که بسمرقند برند و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را باکوچ نقل نمودند و دربن اثنا حضرت صاحب‌قران از قصر ابلق بخانه تبخاس که از عظماء امراء شام بود نقـــل فرمود و دران محل دلکشا که عمارتی بود بغایت نزه و جان فزای از لمعان بوارق توفیق ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر نقش پذیر تصویر این معني شد که در مملکتی بدین سعت و آیینهٔ مردم بهوا و هوس این همه عمارات مستحکم و مواضع نزه و خرم و باغهای دل‌ـ‌ـ‌ـ‌رسراهای فرح افزا ساخته‌اند و پرداخته و از برای حرمهای پیغمبر علیه وعلي اهل بیته افضل الصلوة والسلام نه از روی مروت و نه ازراه دین داري مردمي را همت آن نبوده که بر سر ضریح مبارك ایشان چهار دیواري برآرد و چون زبان استعجاب آنحضرت باداء این‌معني گوهربار گشت اشارت علیه بنفاذ پیوست تابران دو مزار شریف متبرك دو قبه عالي بسازند و اتمام آن را بعهـــده اهتمام امیرزاده ابا بکر و امیرزاده خلیل سلطان و از امراء امیر

شیخ نورالدین و علی سلطان و منکلی خواجه ساخت و بمدت بیست و پنج روز و گنبد فلک مثال از سنگ سفید تراشیده سمت استکمال یافت و چون نقد رایج دران بلاد نقره مغشوش ظاهری جهت تخفیف حمل آن بر حسب فرمان قضا جریان نقره و زر را گداخته و بخلاص برده مسکوک گردانیدند و تنکچات صد مثقالی و پنجاه مثقالی و ده مثقالی وغیر آن باسم و القاب همایون مشرف ساختند و بسیاری نقره درمیان لشکریان بحدی بود که بمدت اندک از حاصل دارالضرب اردوی اعلی شش صد هزار دینار کبکی بوصول پیوست و اشارت علیه صادر شد که فتح نامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالک ایران و توران ارسال نمایند منشیان بلاغت شعار و کتّاب دبیربراعت آثار بکلک لطایف گذار ظرایف نگار ظفرنامها پرداختند و مبشران برق سرعت را باطراف و جوانب عالم روان ساختند وازان تنکچات طلا و نقره که در تخت شام بعز فرخنده نام عالی زینت یافته بود بحضرات و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان ممالک ایران و توران پیلاک فرستادند صاحبقران گیتی ستان خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده میران شاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیرسلیمان شاه و امیرجهانشاه بطرف دریای افرنج و آن نواحی وحوالی را تا شهر عکه بتازند و ایشان تمامت آن ولایت را بسنابک

مراکب تسلط و استیلاء سپرده اموال و اسباب بسیار گرفتند و بکنعان معاودت نمودند در تضاعیف این احوال حضرت صاحب قران را مرضی طاري شد و چند روز بواسطه ماده که بر پشت مبارک که پشت گرمي اسلام و اسلامیان بدان بود ریخت و بقرحه انجامید و مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و به بیماري صعب مفضي شد و از امراء که ملازم بودند این قضیه را کتابت کرده بکنعان فرستادند تا شاهزادگان و امراء بزرگ بزودی معاودت فرمایند مقارن وصول ایشان آن عارضه رو بانحطاط آورده از دارو خانه واذا مرضت فهو یشفین بزودی شفا پذیرگشت ودران اثنا حضرت صاحبقران را اندیشه رو نمود و در مجمع خاص از سادات و علماء و امراء وارکان دولت فرمود که همیشه بسمع ما میرسید که دران زمان که مروانیان با اهل بیت نبي بتخصیص با داماد و عم زاده و وصي او علي مرتضی علی المصطفی وعلیه الصلوة والسلام عداوت مي ورزیدند وآنچه میتوانستند از حرب وقتل واسر دربارهٔ آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند اهل شام با ایشان دران افعال ذمیمه وحرکات ناپسندیده موافق بودند و معاونت مي نمودند وعقل این معني را بغایت غریب و مستبعد مي شمرد که چگونه طایفه که از امت بهترین پیغمبران باشند بمیامن انوار هدایت

وارشاد او از تیه کفر و ضلالت رهیده بدار السلام اسلام و عرفان رسیده جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان هم داستان گشته هرگونه ستم و بیداد در حق او روا دارند ان هذا لشیء عجاب و این زمان آن نقل بتحقیق پیوست که اگر در واقع نه آن چنان بودي از دیوان عدل پادشاه پادشاهان چنین جزای و سزای حواله بایشان نرفتی و چون این ماجرا از خاطر عاطر آن حضرت سربر زد و بزبان ناقد بیان بگذرانید بحکم قضیه - حکم الاصل یسری فی الفرع - در جمیع خواطر اتباع و اشیاع سرایت کرد و در روز چهارشنبه غرة شعبان سنه (ثلاث وثمانمایة) عساکر گردون مآثر دست تسلط و استیلاء بنهب و غارت برکشادند و روی قهر بشهر نهادند * * نظم *

* بهر گوشه یغما و تاراج خواست *
* زمانه بترسید و زنهار خواست *
* خروش خلایق بگردون رسید *
* تو گفتي که صور قیامت دمید *
* همه بام زن بد همه کوی مرد *
* همه شهر شور و همه چرخ گرد *

اهالي دمشق را از ذکور واناث الجه کردند و اموال وتجملات ایشان بغارت بردند و از بسیاري زر وجواهر و نفایس و امتعه واقمشه فاخر و هرگونه اسباب و تنسوقات متکاثر صورت

و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب همگنان از بسیاری آن مالها بفحوای و قال الانسان مالها قایل گشت و الحق کثرت غنایم آن مملکت بحیثیتی بود که چهارپایان اردوی بآن عظمت با آن همه اسپ و استر و شتر زیادتی که از حدود سیواس باز بدست لشکریان آمده بود بحمل آن وفا نمیکرد و بسی مردم نفایس و اقمشه و رخوت مصری و قبرسی و روسی و غیرآن که در اول وهله گرفته بودند می انداختند و نقود و جواهر و اوانی زر و نقره بار می کردند این معنی از بسیاری مردم صادق القول که برای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته و چون وضع عمارات دمشق چنان افتاده که طبقه زیر از سنگ برآورده اند و بر بالای آن دو طبقه و سه طبقه از چوب ساخته و در اکثر مواضع از برای تزویق و تزیین آن را رنگ و روغن داده بغایت قابل احتراق است و چون آتش معاذاً بالله در موضعی می افتد با آنکه قضات و اکابر و اعیان در زمان متوجه تدارک آن میشوند و عامه مردم بسعی تمام می کوشند تا مقدار محله و زیاده سوخته نشود آتش فرو نمی نشیند و این واقعه در ایام امن و استقامت بسیار اتفاق می افتد و درین ولا روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد مردم را از پریشانی و سراسیمگی پروای اطفاء

آن وسعي دران نبود * * نظم *

* جهان پاك از آتش چنان برفروخت *
* كه زيرِ زمين گاو و ماهي بسوخت *
* ز پاشيدنِ آتش از هركران *
* همي ريخت گفتي ز چرخ اختران *
* چو جوشنده درياى از سند (۱) روس *
* بخارش همه زبدهٔ آبنوس *
* كجا خانهٔ بُد ز خوبي بهشت *
* از آتش دمان دوزخي گشت زشت *

و چون حسن اهتمام حضرت صاحب قران دين پرور دربارهٔ محافظت مساجد و بقاع خير بسيار بود اميرشاه ملك را بفرستاد تا جامع بني اميه را از آسيب آتش صيانت نمايد و چون سقف آن نيز از چوب بود و قطعهاى اسرب بجاى بام اندوده بر بالاى آن زده دران وقت پرتو شعله قهر الهي بران ديار تافته بود هرچند لشكريان كوشش زياده كردند آتش قهر افروخته تر گشت تا بحدى كه منار شرقي آن مسجد كه مجموع از سنگ برافراخته بودند تمام خاكستر گشت و فروريخت مگر منار عروس كه بلسان نبوت بمنار بيضا مذكور شده و وعده رفته كه حضرت مسيح على نبينا و عليه الصلوة

(۱) چنين است در اكثر نسخ و در بعض كتاب بجاى آن (هند و روس) است *

و السلام بدان منار نزول خواهد فرمود چه با وجود آنکه اصلش از چوب است و ظاهر آنرا بگچ اندوده اند بسلامت بماند و چون دمشق بکلي بسوخت و انچه درانجا بود بتاراج رفت وساير ولايات شام را تاخته بودند و غارتيده راى صواب نماى جهان آراى خسروِ گيتي کشاى عزم مراجعت تصميم فرمود و اشارت عليه از موقف مرحمت صدور يافت که اسيران دمشق وساير ولايات شام را رها کنند وجلال الاسلام مامور شد که باتمام آن مهم قيام نموده همه را جمع آورده باندرون شهر دمشق رساند برحسب فرموده بنفاذ پيوست * نظم *

* قصه بسيار است ثبتش نا گزير *
* خامهٔ توفيق با دم دستگير *
* تا کنم ز آثارِ اين گيتي ستان *
* پر ز گوهر دامنِ آخر زمان *
* صورتي کاثار اين دولت گذاشت *
* دولتي ديگر چنين قوت نداشت *
* گرچه بسيار از افاضل پيش ازين *
* لفظ پردازان معني آفرين *
* ضبط احوالِ سلاطين کرده اند *
* هم به نثر و هم بنظم آورده اند *
* کس بتاريخي نکرد از باستان *

* زین نمط تحقیق یک یک داستان *
* گشته روشن صورت هر ماجرا *
* جمله تا چون بود وکي شد در کجا *
* حلهٔ این طرز را من بود و تار *
* کي توانم کرد و چون من صد هزار *
* در رهِ اخلاص مي پویم بسر *
* تا بود دخلي دران با ہم مگر *
* گرچه کلکم مرغ این انجیر نیست *
* صدق نیست قابلِ تغییر نیست *
* ورچه شغل از قوتِ من برتر است *
* دولتِ صاحب قراني یاور است *
* آخر این معني ز اول گفته شد *
* کین گہرهاي گزین چون سفته شد *
* ز التفاتِ خاطرِ فیاض شاه *
* آن بدولت ملک و ملت را پناه *
* داورِ دین پرورِ والا گہر *
* زو مَلَک ملزم بتفضیلِ بشر *
* زبدهٔ تکوین مغیثِ ملک و دین *
* عدلِ عامش رحمة للعالمین *
* شاه ابوالفتح ثریا منزلت *

* ماهِ اوجِ ملک و تابش معدلت *
* لاجرم همت اهلِ دل را در جهان *
* فکر ابراهیـم سلطـــان حرز جان *
* رفعتِ شانش باسکاتِ ادب *
* نطق را گاهِ مدیحش بسته لب *
* پایهٔ قدرش برون از درکِ وهم *
* قاصراز دامانِ وصفش دستِ فهم *
* عدلش از گردون بریده راه آه *
* لال از انصافش زبانِ دادخواه *
* نیّرِ عدلش برآمد مرتفع *
* ظلمتِ ظلم از جهان شد منقطع *
* شحنـهٔ عدلش جهان را زیب داد *
* تاقیـــامت امن از آسیب داد *
* اخترِ امرش بهر کشور که تافت *
* ازستم کس خاطری برهم نیافت *
* پرتوِ جودش بهرکس کاوفتـــاد (۱) *
* حاجتش دیگـــر نیامد هیچ یاد *
* فتنـــه در ایام تیغـــش (۲) ناپدید *

---

(۱) در سه نسخه بجای ـ کاوفتاد ـ (کوفتاد) (۲) در بعض نسخه بجای ـ تیغش ـ (عدلش) دیده شد *

* گنج هر مقصـود را کلکش کلید *
* بارک اللـه خامـهٔ دربار او *
* شاخ اقبـال است دولت یار او *
* نقش بند حلـهٔ حوري وحي *
* شقـه باف کسوت صوري وحي *
* این فضائل زینت تاج مهي است *
* منشأ آن شاهي و فرمان دهي است *
* عالم عرفان جهـان دیگر است *
* رتبهٔ معنـي ز صورت برتر است *
* ظاهرش مشغول نظم ملك و دین *
* جان انیس حضـرت جان آفرین *
* بر دلش نور تجلـي تافتـه *
* بهره از علـم لدني یافتـه *
* گوهر بحـر ضمیـرش سرّ غیب *
* و آنچه او را نیست همتائیست و عیب *
* چتـر السلطـان ظل اللـه را *
* اوست صاحب حق تاج و گاه را *
* یارب این اقبال را پاینده دار *
* کامراني حاصـل و توفیـق یار *
* تا ابد باد این سعادت بر مزید *

* ربع مسکون ملک و سکانش عبید *
* باطن از انوار عرفان مستنیر *
* مظهر فرمان دیان قدیر *

گفتار در مراجعت نمودن رایت نصرت فرجام از دیار شام

روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ییلان ئیل که خسرو هفت اقلیم گردون به بیت الشرف خویش معاودت نموده بود حضرت صاحبقران بی همال بسعادت و اقبال از قبیبات که در ظاهر دمشق بجانب مصر واقع است نهضت نمود و براه قاره و نبك روان شده در غوطه نزول فرمود و ازانجا اشارت علیه صدور یافت که دو مثال متحتم الامتثال قلمي گردد مضمون یکی آنکه امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان قضا جریان در سرحد مغولستان نشسته بود محافظت و ضبط آن حدود را بعهده خداداد حسینی و بردی بیگ ساربوغا و دیگر امراء که آنجا بودند کرده خود متوجه درگاه عالم پناه شود که ایالت تخت هولاکوخان نامزد استحقاق و استیهال او شده و مضمون مثال دیگر آنکه مهد اعلی تومان آغا با فرزندان روی توجه بمعسکر ظفرقرین آورند و چون احکام لازم الاتباع بمهر مبارک موشح گشت مصحوب دانه خواجه روانه

داشتند چون اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده و از قاره و نیک گذشته بعد از قطع سه منزل هوای حمص از غبار موکب همایون عطرسا گشت اهالی آنجا بارشاد سعادت از طریق مستقیم متابعت و انقیاد انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور لشکر منصور هیچ تشویش و ضرر بحال ایشان راه نیافت و حضرت صاحبقران بامراء مشورت فرموده یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که از برنغار امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین باده هزارسوار بطرف شهر تدمر که سلیمان نبي علي نبینا و علیه الصلوة والسلام احداث فرموده بود و عمارات آن از سنگ تراشیده است روان شوند و حشم ذوالقدر که دران صحاري گریخته میرفتند تاخت کنند و از جرنغار امیرزاده سلطان حسین و امیربرندق با پنج هزار سوار متوجه صوب انطاکیه گردند و از قول امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغي بوغا برلاس و تمور خواجه آق بوغا و علي سلطان تواجي و دولت تمور تواجي و توکل قرقرا با پانزده هزار سوار بقصد ترکمانان کوپک که بکنار فرات نشسته بودند آن صوب را وجهه توجه سازند مجموع برحسب فرمان روان شدند و لشکر برنغار تا شهر تدمر بشتاب رفته کمابیش دویست هزار گوسفند از احشام ذوالقدر بگرفتند و ایشان با شتر و اسپ گریخته خود را ببادیه مکه انداختند و شاهزادگان و امراء با عساکر منصور

ازانجا بازگشته و از چول عبور نموده بکنار فرات آمدند و ببالای آب روان شدند وسپاه جرنغار چون به نزدیک انطاکیه رسیدند آب عاصي در راه انداخته بودند و گل ولای عظیم بود آنچه دران حوالي یافتند غارت کردند و عنان بصوب حلب تافتند و در راه بالشکر قول که در ظل رایت امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق شدند و باتفاق توجه نموده در کنار فرات بحوالي قلعة الروم بترکمانان رسیدند ایشان از سر جهل پای تهور بفشردند و دست جلادت بجنگ و پیکار برکشادند *

* نظم *

* غریو جنگ جویان رفته بر میغ *
* روان شد سیل خون از چشمهٔ تیغ *
* سنان حالي زبان از بند بکشاد *
* دلیران را پیام مرگ مي داد *
* ز دست نامداران زبردست *
* همي لرزید رمح و تیر مي جست *

و چون مقابله با سپاه پیروزمند آن سرگشتگان برگشته روز بود شیخ حسین پسر کوپلک که کلانتر ایشان بود کشته شد و دیگر برادرانش با اتباع روی عجز و اضطرار ببادیه فرار آوردند و بسیاری ازیشان بقتل آمد و غنایم فراوان از اسپ و شتر وگله و رمه ضمیمه دیگر فتوحات عساکر گردون مآثر گشت و

ازانجمله گوسفند از هشتصد هزار سر زیاده بود و لشکریان از راندن اسپ و شتر و دیگر مواشي به تنگ آمدند و چون رایت نصرت انتما حوالي حمي رسید مردم آنجا از شقاوت و بدبختي اظهار مخالفت نموده عماراتي که سپاه ظفر پناه گاه توجه ساخته بودند مجموع کنده بودند و ویران کرده ازان حرکت ناپسندیده شعله خشم جهان سوز اشتعال یافت و لشکریان هرچه دران شهر بود بباد تاراج بردادند و سکّانش را اسیر کرده آتش در مساکن و اماکن شان نهادند * نظم *

* چو بردند پاک آنچه شایسته بود *

* زدند آتش اندر همه شهر زود *

* همه بوم و بر آتش وگرد خاست *

* زهرسو خروش زن و مرد خاست *

حضرت صاحب قران ازانجا روان گشته متوجه جانب حلب شد و از دمشق تا حلب هفتاد فرسخ است و چون منازل و مراحل قطع کرده بآن نواحي رسید سید عزالدین هزارکري و شاه شاهان و موسي تویبوغا و دیگر امراء قوشون که در قلعه حلب بودند برحسب فرموده آن را با زمین برابر ساختند و از شهر بقیه که مانده بود بسوختند و اقبال آسا بموکب ظفرقرین پیوستند و رایت فتح آیت ازانجا بچهار کوچ بکنار آب فرات رسیدند و درین محل امیرزاده رستم و امیرزاده

ابابکر و امراء برنغار که بایلغار رفته بودند از زیرآب فرات برسیدند و امیر زاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراءِ قول و جرنغار از بالای آب بیامدند و مجموع بعز بساط بوس مستعد گشته پیشکش بسیار از اسپ و شتر و غیرآن بکشیدند و از کثرتِ غنایم چندان مواشي در معسکرِ همایون جمع آمد که در اردوی بآن عظمت گوسفندی بیلک دینار شد وچون امیرزاده سلطان حسین درین ایلغار آثارِ جلادت و مردانگي بظهور رسانیده بود و بمراسم نیکو بندگي قیام نموده عواطف پادشاهانه نقوش جرایم او را بزلال عفو تمام فروشست و اجازتِ ملاقات کرامت فرموده بشرف پایبوس سرافراز گشت و از لحاظه نظر التفات دیده دولتش روشنائي فزود *

گفتار در گذشتن حضرت صاحب قران با سپاه از آب فرات و شکار فرمودن

و چون شاهزادگان و امراء که بچپقون رفته بودند از اطراف و جوانب سالم و غانم با فتوحات و غنایم باز آمدند و باردوي اعلى ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت که از فرات عبور نموده از براي حمل رخوت خاصه از قصبه بیره که برکنار فرات واقع است دو کشتي بیاورند و شاهزادگان و امراء و تمام لشکریان بکوب سر و شناه از آب بگذشتند و

بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر آنجا با پیشکش بدرگاه عالم پناه آمد وبقدر مُکنت و مقدار خویش وظایف خدمتکاري بجای آورد عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و حکومت آن شهر باو ارزاني داشت وَاهالي آنجا بسلامت مانده هیچ آسیب بایشان نرسید و دران محل قرا عثمان برسید و بعز بساط بوس سرافراز گشته پیشکش کشید و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافت و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نمود خاطر همایون میل شکار فرمود و شاهزادگان و امراء ولشکریان ازجرنغار وبرنغار بجرگه روان شدند و پنج روزه راه جرگه انداختند * * نظم *

* باقبال کردند رای شکار *
* که بُد وقت نخچیر وگاهِ بهار *
* شده لاله از ژاله پر در دهن *
* ز پیروزه پوشیده گل پیرهن *

و چون بسرچشمه راس العین جرگه بهم رسید با آنکه درین ایام صید بسیار به تیر و نیزه افگنده بودند چندان شکاري ازانواع و اصناف حیوانات جمع شده بود که هرکس بدست میگرفت و به تیغ میزد * * نظم *

زبس گرد اسپان سیه گشته هور * بخم کمندِ یلان یال گور
کشاده کمین یوز بر آهوان * چو هزدی کِه حمله برکاروان

نشسته بر آهو عقاب دلیر * چو بر اسپ گردی بفاورد چیر
از افگنده نخچیر بی راه و راه * پر از کشتگان دشت چون رزمگاه
خیمها از گوشت شکاري مالا مال شد و ساغرهای مالا مال
بردست ساقیان صاحب جمال در گردش آمد * * بیت *

* بکف جام و در گوش بانگ رباب *
* بر آتش سرین گوزنان کباب *

و رایات فتح آیات ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان
شد و چون هوای شهرروحا از روح وصول رایت جهان کشای
روح افزای گشت اکابر و اعیان با تحف و هدایا بیرون آمدند
و مشمول مرحمت بی‌دریغ گشته ایمن و آسوده خاطر
باز گشتند * * بیت *

* جهان جو بجان ایمنی داد شان *
* سوی شهر خوش دل فرستاد شان *

و ازانجا گذشته موکب همایون را بر حصاری که محل
ارمنیان مخالف بود عبور افتاد و یرلیغ مطاع واجب الاتباع
از موقف جلال صدور یافت که بهادران جهاد پیشه ساحهٔ
اسلام را از خبث وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال
ایشان را غنیمت گرفته قلعه را با زمین هموار گردانیدند
ودران اثنا از سمرقند هندوشاه خزانچي آمد و جواهر
بشایر و اخبار امن و استقامت که از خزانه عنایت رباني

بفر سعادت صاحب قرانی آن دیار و بلاد را کرامت شده بود و
استدامت یافته بعز عرض رسانید و از پیش حضرات عالیات
از سمرقند نوکر تکل خانم و تومان آغا و از سلطانیه نوکر
سرای ملک خانم با هدایا و خعلتها همراه هندوشاه بدرگاه
عالم پناه آمدند و خلعتها و تحفها معروض داشته خبر سلامتی
و صحت شاهزادگان بمسامع علیه رسانیدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران
ظفر قرین بشهر ماردین

رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و کلاءت پروردگار
روی توجه بصوب ماردین آورد و دران نواحی هندوشاه
خزانچی و ملازمان حضرات عالیات را که همراه او آمده
بودند با پیلاکات و مکاتبات که نگاشته قلم نوازش و عاطفت
شده بود بازگردانید و سلطان حسن کیفا که بحسن کیف اشتهار
یافته و سلطان ارزین و دیگر امراء و سرداران آن نواحی
و اطراف با نثارها و پیشکشها بدرگاه سپهر اشتباه آمده
بدولت زمین بوس فایز گشتند و چون ملک ماردین پیش
ازین بقید اسر بندگان درگاه بود و در قلعه سلطانیه محبوس
مانده و بعد از مدتی عفو گناه سوز شاه مفاخر اندوز
دست گیر آن برگشته روزگشته اورا خلعت کرامت پوشانیده

و بانواع نوازش و تربیت سرافراز و بلند پایه گردانیده و او
با بندگان حضرت عهد و پیمان موکد کرده که تا باشد وظیفه
خدمتگاري و نیکو بندگي حسب المقدور بجای آورد و در
استرضای خاطر خدام گردون غلام بهیچ وجه اهمال و تقصیر
جایز ندارد و مقتضاي چنان عهدی آن بود که دریورش شام
ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اگر بواسطه همسایگي
دشمنان مانعي داشتی یکي از فرزندان یا برادران را بخیازت
آن سعادت امر نمودی و چون درین ابواب از سخافت رای
ناصواب تقصیر کرده بود از خبث باطن خود متوهم شد و درین
ولا از اقامت رسم استقبال رایت خجسته فال متقاعد گشت
و با این همه چون ظاهر ماردین از فر قدوم موکب نصرت
آیین غیرت سپهر برین شد مرحمت صاحب قران خورشید
امتنان سایه التفات بر تفقد حال او انداخت و بنوید عنایت
و رعایت استمالت فرموده طلب داشت و خدمتش از سابقه
شقاوت - اشقي ام سعید - روی جهالت به تیه ضلالت نهاد
و پشت ادبار بحصانت حصار بازداده و طریق استخلاص آن
قلعه چنانچه سبق ذکر یافته بر طول محاصره منحصر است و
دران حوالي علف خواري که محل توقف عساکر گردون
مآثر تواند بود نبود لاجرم فرمان شد که مجموع عمارات از
بازارها و خانها وغیرآن خراب کردند و آتش زدند و رای

ممالک آرای قرا عثمان را که موضع او بآن قلعه نزدیک افتاده بخلعت اعزاز سرافراز گردانید و بصنوف نوازش مخصوص داشته امر فرمود که بمحاصره آن حصـــار اقدام نماید و در تضییق و تحنیق اهالي آن شرایط تحفظ و تیقظ مرعي دارد و عاطفت پادشاهانه سلطان حسن کیف و سلطـــان ازرین و دیگر حکام اطراف و بلاد که باقدام اطاعت و انقیاد بآستان سلطنت آشیان شتافته بودند همه را نوازش نموده بخلعت طلادوز و کمر شمشیر زر محسود نیرین و دو پیکر گردانید و اجازت انصراف ارزاني داشت و درین اثنا حضرت صاحب قران امیرالله داد را بسمرقنـــد فرستاد تا ازانجا بآش پره رود و بمحافظت سرحد جته قیام نماید *

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران اسلام ملاذ بطرف گرجستان وجانب بغداد

چون اردوی گیهان پوی از ماردین کوچ کرده روان شد حکم بري از انتکاث انبعاث یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر تمور خواجه آقبوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراء با لشکر جرار از راه آمد بجانب النجق و دیار گرج روان شوند و قلعه النجق را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان آورند

شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نمودند و چون النجق از ده سال باز در مضیق محاصره عساکر منصور بود و دران مدت امراء و بهادران بنوبت بمحاصره آن قیام مي نمودند و درهنگام توجه رایت نصرت فرجام بصوب سیواس وشام از سپاه امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و از لشکر امیرزاده شاهرخ فیروز شاه برحسب فرموده بآنجا رفته بمحاصره مشغول بودند و اهالی آن حصار از بدحالی نیک بتنگ آمدند چنانکه اندک نفـري ازیشان مانده بودند و از بی قوتي پوست و چرم کهنه و امثال آن سدّ رمق مي ساختند و آن هم نماند بضرورت بیرون آمده قلعه را بسپردند وکوتوال سیدی احمد اغلشاني را بند کرده بدرگاه عالم پناه روانه داشتند و چون شاهزادگان و امراء بحوالي اونیک رسیدند و از فتح النجق آگاه گشتند روی توجه بگرجستان نهادند و بتعجیل رانده و رسیده دست تسلط و استیلاء بغارت آن ولایت برکشادند ملک گرکین ازان واقعه درحیرت و اضطراب افتاد و از درعجز و مسکنت درآمده کس فرستاد که من کمترین بنده از بندگان درگاه عالم پناهم و چون رایت فتح آیت سایه سعادت باین جانب اندازد بدریافت دولت زمین بوس خواهم شتافت شاهزادگان و امراء کس فرستاده صورت انقیاد و اذعان

اورا عرضه داشت استادگان پایهٔ سریر اعلی کردند و روی قهر از تخریب و اضرار آن دیار و اهالی آن تافته درمنکول و آن حوالی که ییلاق مناسب بود توقف نمودند * مصراع *

* تا چه فرمان آید از فرماندهِ گیتی ستان *

و هم دران ایام حکم واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت که سلطان محمود خان و امیر زاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب چاکو و رستم طغی بوغا و سونجك بهادر و توکل برلاس و دیگر امراء تومان وقوشون باانبوهی از سپاه ظفرپناه بایلغار روانه صوب بغداد شوند و چون بر حسب فرموده مبادرت نمودند منازل و مراحل پیموده جانب قبلی بغداد مضربِ خیام نزول ایشان گشت فرج نامی از قوم جلایر از قبل سلطان احمد متصدی حکومت آن مملکت بود و بواسطه کثرتی از اتراك و اعراب که دران وقت آنجا جمع شده بودند طیور نخوت و غرور درآشیان دماغ پریشان او بیضه خیال محال نهاد و عنان جهالت از ضلالت بدست فریب امانی و آمال خسارت مآل داد و باستظهار حصانت حصار و کثرتِ اعوان وانصار با حشری بی شمار روی تهور بجنگ و پیکار آورد و در مقام مقابله و مقاتله بایستاد و چون آوازه لشکر نصرت شعار انتشار یافت امیرعلی قلندر از مندلی و جان احمد از یعقوبیه توجه نموده بقرب مداین از دجله

بگذشتند و فرخ شاه از حله و میکائیل از سیب متوجه گشته در صرصر بهم رسیدند و با سه هزار مرد آراسته روی تهور به پیکار آوردند و ازین جانب امیرزاده رستم و امیرسلیمان شاه و دیگر امراء با سپاه ظفرپناه سوار شده ایشان را شکاري وار در میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالي عمارت امیراحمد جنگ واقع شد و جان احمد با بسي بهادران و لشکریان کشته شدند و جمعي از بیم تیغ آتش بار خود را در آب انداختند و بیشتر غرق شدند و دیگر امراء بکوشش بسیار جان ازان ورطه بیرون بردند و با وجود چنین شکستي که بحال ایشان راه یافت فرج بی فرجام چون عرق اصالتي در بزرگي و ایالت نداشت و آن مرتبه بگزاف یافته بود دلش نمي داد که زود زود از سرِ منصب و جاه برخیزد وآب تسکیني بر آتش فتنه ریزد زبانِ تزویر بتقـــریر این معذرت برکشاد که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغه نموده که اگر حضرت صاحب قران بنفس خود بیاید شهر تسلیم کن و رعیت را در بلا میفداز و بغیر ازیشان هرکه باشد و هرچند لشکر بیاید البته در مقام مقاومت ثبات قدم نموده مملکت نگاه دار و بهیچ کس مسپار و من از سخن او تجاوز نمي توانم کرد و بدین بهانه عصابه یاغي گري به پیشاني شقاوت وا بسته رایت عناد و استبداد برافراشت وعامه مردم را

از رعایا و لشکری اغواء کرده بملازمت بارو و محافظت شهر بازداشت و در هرمجال باشتعال نیران قتال و جدال اشتغال نموده جسارت میکرد و بکشتیها پیش آمده دریای هیجا را بموج درمی آورد * * نظم *

* چون جهان از بودنِ او سیر گشت *
* در دلش دیوِ جهالت چیر گشت *
* از خیالِ فاسد و فکرِ محال *
* برده دندانِ طمع درملک و مال *
* تا سرش رفت از برای سروری *
* هم رعیت نیست شد هم لشکری *

و اردوی کیهان پوی در ظل رایت صاحب قران جهان جوی متوجه صوب تبریز گشت و سپاه ظفرپناه بر حسب فرمان بجرگه روان شدند و همه راه شکارکنان طی مسافت می نمودند * نظم *

* شه و لشکر چو شیرانِ شکاری *
* شکارافگن روان اندر صحاری *
* کشیده چیره دستان در کمان تیر *
* چو شیر افتاده در دنبال نخچیر *
* گروهی(۱) بند یوزان برکشوده *

(۱) در بعض نسخه بجای آن بیت این بیت است (گروهی بند بریوزان نهاده * چو شیران روی درصحرا نهاده) *

* گروهی تیغ بر گور آزموده *
* گروهی از سگان برداشته قید *
* بنعره تیز کرده در پی صید *
* گروهی باز را پرواز داده *
* کُلَنگان را بچنگ باز داده *

در اثناء راه لشکر نصرت پناه را بر قلعه نصیبین که حصنی حصین بود گذار افتاد و اشارت علیه بتسخیر و تخریب آن صادر گشت مردم قلعه را خبر شد و با پیشکشهای پسندیده بیرون آمدند و کلید قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید و از عبور سپاه منصور هیچ مضرت بایشان نرسید و چون موکب ظفرقرین را وصول بموصل اتفاق افتاد حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست و بر آب دجله از کشتی جسری بستند و بیک هفته تمامی اردو ازان آب بگذشتند *

گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان بجانب بغداد و فتح آن

امراء و تواجیان که بر حسب فرمان ببغداد رفته بودند کس فرستاده صورت عصیان و طغیان فرج و سخنان او که عذر مخالفت ساخته بود بعرض ملازمان درگاه عالم پناه رسانیدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع

یافت بنفس مبارک با فوجی از عساکر گردون مآثر ایلغار فرمود و مهد اعلی چلپان ملك آغا را با اغرق و باقی لشکر بگذاشت وضبط آن بعهده شهامت و صرامت امیرزاده شاهرخ کرد و امیرشاه ملک را ملازم رکاب او ساخت و مقرر فرمود که براه چغاران و قلاغی به تبریز روند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و تایید پروردگار براه الطون کپرک متوجه بغداد شد و چون سایه وصول بران دیار انداخت بر کنار دجله بزیر آب درمقابل دروازه قریة العقاب قبه بارگاه گردون اشتباه باوج مهر و ماه برآمد و اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ بازوی جلادت بکشایند و بوظایف خود قیام نمایند از شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از نوینان امیرسلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و برندق جهانشاه و رستم طغی بوغا و علی سلطان و دیگر امراء تومان و هزاره و قوشونات هرکس درسرکار خود نقبچیان را برگماشتند و بهادران پردل کاردان بمحافظت و معاونت ایشان بازداشتند فرج بی فرجام از برای تحقیق قضیه معتمدی را که پیش ازین بمطالعه طلعت همایون حضرت صاحب قران مشرف شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا کیفیت حال

بیقین باز داند و چون بعز بساطبوس استسعاد یافت و در پایه سریر اعلی بمشافهه پیغام گزارد و بخلعت و نوازش مخصوص گشته باز گردید و صورت واقعه چنانچه بود بفرج رسانید آن تیره رای بخت برگشته با آنکه دانست که راست می گوید از جهل و بد بختی اورا بدروغ متهم گردانید و برنجانید و در حبس باز داشت تا آن سخن با دیگران نگوید و در انکار آمدن حضرت صاحب قران اصرار نموده برقرار در جنگ و پیکار می کوشید و از وخامت عاقبت آن جسارت خسارت مآل نمی اندیشید *   * بیت *

* شوم اختری که بخت بد آشفته حال او *
* هر کار کو کند همه گردد وبال او *

و در اثنای این احوال مسعود سمنانی ومنکلی خواجه را که بر سرکار ملجور بودند از شست تقدیر تیر رسیده و سبب حلول حادثه ناگزیر بی تدبیر گشت *   * بیت *

* مرگ حق است لیکن از تقدیر *
* گاه سنگش سبب شود گه تیر *

حضرت صاحب قران لقمان تواجی را پیش امیرزاده شاه رخ فرستاد تا بالغرق معاودت نموده متوجه این جانب شوند لقمان در موضع قلاغی بشهزاده رسید و ایشان برحسب فرمان باز گشتند چون لشکر گران و کثرت بی پایان یسال کرده

ببغداد رسیدند مخالفان را دود حیرت از سر برآمد و بغداد که آن را دار السلام گفتندي نسبت بایشان دار الظلام گشت و عساکر گردون مآثر در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف آب و هم ازان طرف اطنبه خیام نزول درهم کشیدند و عرصه بغداد را با آنکه دور آن قریب دو فرسخ بود چون نگین در حلقه گرفتند و حکم قضا مضا بنفاذ پیوست و در زیر قریة العقاب جسری بر روی دجله به بستند و کمان داران حکم انداز درانجا کمین ساختند تا کسی زیر آب نتواند گریخت و محافظت بالای آب را در عهده اهتمام شاهزادگانِ عظام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ مقرر فرمود و ایشان در برابر دروازه سوق سلطان فرود آمدند و دران طرف آب محمد آزاد و تذکری برمش خواجه با فوجي از لشکر بر حسب فرموده مقابل شهر را سرتا سر حراست مي نمود تا هیچ افریده بدر نرود فی الجمله تمام شهر از جمیع جوانب چنان محصور و منضبط گشت که با آنکه یک طرف دجله متصل است باندرون شهر و کشتي بسیار داشتند هیچ افریده را از هیچ طرف راه خلاص و مجال گریز نبود و در تضاعیف این احوال سیدی احمد اغلشاني را که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح او را بدرگاه عالم پناه روانه داشته بودند چنانکه سبق ذکر یافت بیاوردند قهرمان قهر بقتل او اشارت فرمود

و گفتي كه هرگز نبوده و يرليغ مطاع بصدور پيوست كه قلعه را بملك محمد اوبهي سپارند تا بشرايط ضبط و محافظت آن قيام نمايد و آن كس كه سيدي احمد را بدرگاه عالم پناه آورده بود با يرليغ بازگشت و هم درين ولا امير موسي كه از جانب ما وراء النهر از پيش اميرزاده محمد سلطان رسيده اخبار سارّ امن و سلامت آن ديار بعرض همايون رسانيد و لعل پاره مقدار صد و بيست مثقال كه از كان بدخشان حاصل شده بود معروض داشت و فرج بي فرجام را با اهالي شهر از غايت دهشت و هراس ديده عقل تيره گشته بود و چشم بصيرت خيره مانده از بيم سر دست بردهاي ديوانه گانه مي نمودند و فدائي وار دست از سر شسته بجان مي‌كوشيدند و چون سپاه منصور نقبي را آتش زدندي و پاره از ديوار حصار بيفتادي ايشان در زمان آن رخنه را بخشت پخته وگچ برآوردندي و حصار را استوار كردندي و بحسب اتفاق فصل تابستان بود و آفتاب در سرطان و بغداد از بلاد گرم سير سورت حرارت بحيثيتي كه ماهي را درميان آب لعاب دردهان بجوش مي‌آمد و مرغ را درهوا بتاب گرما جگرسوخته از هوش ميرفت *

* نظم *

* ز گرمي كوه را ظاهر شده دق *

* گرفته سنگ را حُمّاي محرق *

* فلک را شمع کافوری فروزان *
* زتابش خلق چون پروانه سوزان *
* چنان خورشید را هنگام شد گرم *
* که از افسانه اش پولاد شد نرم *
* شدی خون از حرارت در بدن خشک *
* چو در نافِ غزالانِ ختن مشک *
* زمین چون دیگ بر آتش خروشان *
* میانِ استخوانها مغز جوشان *
* صدف را در میانِ بحر زخار *
* گهر در سینه همچون دانهٔ نار *

و بهادران لشکر ظفرقرین در چنان حال جبها پوشیده بودند و ملچور ساخته و رایت و تیغ حزم و رزم بر افراخته و آخته و باآنکه شاهزادگان و امراء چند نوبت زانو زده اجازت خواستند که بیک بار از مجموع اطراف حمله کنند و شهر را بقهر و غلبه بستانند هر نوبت وقار و تمکین پادشاه مکرمت آیین ایشان را منع فرمود که تعجیل ننمایید باشد که این بیخردان بهوش آیند واز در پوزش و اعتذار در آمده شهر را بر سبیل مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسر نگردند و این مملکت بکلی خراب نگردد و چون بر طبق نگاشته جف القلم بما هو کاین نوبت واقعه وان من قریة

الآن که مهلکوها بآن دیار رسیده بود آن روز برگشتگان اصلا متنبه نمي شدند و از نکبت و ادبار بر مخالفت اصرار مي نمودند تا در شهر غلا و قحط پدید آمد چون قریب چهل روز بگذشت یکشنبه بیست و هفتم ماه ذیقعده سنه (ثلاث و ثمانمایته) نیم روزی که مردم شهر از شدت حرارت آفتاب تاب ایستادن نداشتند و بیشتر بخانها رفته بارو را خالي گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها کرده و بجای خود برافراشته از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از امراء امیر شیخ نورالدین و رستم طغي بوغا روی جلادت بشهر آوردند و بر دیوار حصار نردبانها نهاده اول امیر شیخ نورالدین ببالا بر آمد و ماهچه توق باوج عیّوق برافراشت و از عقب او بهادران و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغی بوغا ببارو بر آمدند و سپاه ظفرپناه پیاپی رو ببارو نهادند و شمشیرهای خون آشام از نیام انتقام بر آورده برغو کشیدند و بیک دفعه کورگه و نقاره فروکوفتند و هم در زمان از طرف بالای آب امیرزاده میران شاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امراء تومان و هزاره و صده و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برندق و علي سلطان و سایر امراء قوشون بیکبار حمله کردند و دیوارهای حصار را بخندق ریختند و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب

بشهر درآمدند و شهریان را مصدوقه ان زلزلة الساعة شيء عظیم مشاهده افتاد و حضرت صاحب قران دران روز بسر آن جسر فرمود که برحسب فرمان در زیر آب بغداد بسته بودند و چون سپاه بهرام انتقـــام با تیغ خون آشام بشهـــر شتافتند خون گرفتگان حصاري بهر طرف که توجه نمودند راه نجات مسدود یافتند ازباد بی نیازي آتش بلا چنان بالا گرفت که بسیاري از خلق خود را درآب انداختند و ازبیم نهنگ جان ستان تیغ تن[1] را طعمه ماهیان دجله ساختند از جمله بسي مردم درکشتیها نشسته وبسي بشناه بزیرآب روان شدند و جون بجسر مي رسیدند اززخم تیرکماندار ان کمین ساز شربت کل نفس ذایقة الموت مي چشیدند وفرج شقاوت فرجام باد ختري که داشت بکشتي درآمد و ببـــالای آب گریزان شد سپاه نصرت شعارکنـــار کنار آب مي رفتند وبر ایشان تیرباران مي کردند تا ازسهم پیکان آتش بار خود را درآب انداختند وشعله حیات شان فرو نشست وآن کشتي هم غرق شد وجماعت ملاحان برحسب فرمان بآب درآمدند واورا مرده بیرون آوردند وبخاک خذلان انداختند وچون دران مقام هنگام جلوه صفات جلالي بود - نعوذ بالله من

(۱) چنین است دراکثرنسخ ودربعض بجای - تن - (خون) است *

ذلک - و از عموم تاثیرش بسی از لشکریان کشورکشای بجنگ حصار تلف گشته بودند یرلیغ از موقف قهرصدور یافت که از لشکریان هر نفری سری بیاورد سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر انقیاد بسته در طلب سر پای کوشش بکشادند شمشیر از غایت غضب سرخ بر آمده فحوای ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم به بزرگ و خرد می شنوانید و خنجر از شدت حرارت خشم زبان انتقام از کام نیام بیرون فگنده پیغام فذوقوا العذاب بما کنتم تکذبون بخاص و عام می رسانید بازار سیاست چنان تیز گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک نرخ می فروخت و کانون کین بنوعی تافته شد که کسوت هستی منعم صاحب مال و فقیر بد حال بیک منوال بسوخت *

* نظم *

* ز بس کشتگان کاوفتادند(۱) زار *
* ندانست کس مردگان را شمار *
* ز بس قتل شد مرگ(۲) با خود بجنگ *
* که بسیار کردی بیک جا درنگ *

---

(۱) در دو نسخه بجای کاوفتادند - (کوفتادند) (۲) در دو نسخه بجای - مرگ - (مرد) دیده شد *

* بلا گشته از کثرتِ خود ملول *
* فگنده قضا حیرتی در عقول *

و تواجیان برحسب فرمان بضبط شمار رؤس مخالفان منحوس منکوس قیام نموده ازان سرها منارها برافراختند و عبرت عالمیان ساختند تا دیگر کهتران با مهتران نستیزند و بی باکان بوسوسه دیو غرور فتنه نه انگیزند * نظم *

* نشاید که روباه شیری کند *
* رعیت بشاهان دلیری کند *
* نشاید که مردم نهند از جنون *
* ز اندازهٔ قدر خود پا برون *
* بفرمان ده آن کو جسارت کند *
* فلک ملک هستیش غارت کند *
* ز فرمانِ سلطان کسی سرکشد *
* که گیتی بنامش قلم درکشد *
* اهالیِ بغداد را زان ممر *
* نه دیدی که آخر چه آمد بسر *

القصه جمعی از علماء و مشایخ که خود را بدرگاه عالم پناه توانستند رسانید سالم بماندند و عاطفتِ پادشاهانه شامل احوال ایشان شد و همه را بانعام و صلات نوازش نمود و جامه و الاغ ارزانی داشته سفارش فرمود که ایشان را بمأمنی که خواهند

طوبلانیه و دیگر مردم عرضه تلف گشتند و چون کار ساکنان باین
چون آخر شد و نوبت بمساکن رسید فرمان قضا جریان نفاذ
وفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات نگذارند
از حسب فرموده بارو و بازارها و خانها و بقاع و رباع و دور
و قصور و غیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون و تلک
بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست وکان امر الله
قدرا مقدورا *

گفتار در بازگشتن حضرت صاحب قران
از بغداد وتوجه نمودن بجانب تبریز

چون آب دجله از بسیاری خون کشتگان گونه سرشک
عاشقان مهجور گرفت وهوای بغداد از عفونت جیفهای
مردگان چون نکهت انفاس بدحالان رنجور تغییر پذیرفت
حضرت صاحب قران گیتی ستان در عشر اول ذی الحجه
ازانجا بسعادت و اقبال نهضت نمود و در ضمان حفظ ذو الجلال
مقدار یک فرسخ ببالای آب رانده و در مزار متبرک امام
اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه استمداد همت نموده بهمان
حوالی نزول فرمود و موسی را که از ماوراء النهر آمده
بود با احکام و مکاتبات بازگردانید و نمدک را که داروغه
خیوق بود با او بفرستاد که بضبط خوارزم قیام نماید تا موسی
از پیش امیرزاده محمد سلطان بازآید و فرمان داد که سلطان

محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و ...
شاه ملک و برندق وعلي سلطان تواجي وتوکل برلاس با ...
از امراء و فوجي از عساکر مظفر لوا بایلغار روان شوند ...
بامتثال امر مبادرت نموده از حله[1] گذشته تا مشهد مشرف
نجف علي صاحبها التحیة والسلام - برفتند اما آن موضع معظم
مکرم را جز باستلام عتبه علیه و عرض نیاز تعرضي نرسانیدند
وسپاه ظفر پناه حله وواسط وتمام آن نواحي را تاخت کرده
مخالفان را مقهور گردانیدند و سالم و غانم با بسي از کرایم
غنایم باز گشته بعز بساط بوس فایز شدند و آن حضرت از راه
شهرزور[2] و قلاغي روی توجه بصوب تبریز آورد و معظم لشکر
واغرق[3] را بعهده اهتمام امیران بزرگ باز گذاشته امر کرد
که از عقب بآهستگي بیایند و هیچ افریده از تومان وقوشون
خود جدا نشود و بنفس مبارك ایلغار فرمود و شاهزادگان
جوان بخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده
خلیل سلطان اقبال آسا ملازم رکاب سعادت انتساب بودند
ودر اثناء آن راه کردان بی راه از غایت جهل و طغیان
کسي را که از لشکر جدا مي شد متعرض مي شدند و بقطع

(۱) درد ونسخه بجای - حله - (دجله) است * (۲) در بعض نسخه بجای - شهرزور - (سنرود) * (۳) در بعض نسخ بجای - اغرق - (اورق) دیده شد *

طریق اقدام می نمودند و چون این معنی بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید اشارت علیه نفاذ یافت و جمعی و قداداه در حوالی راه کمین ساختند و همین که آن مفسدان آمدند از کمینها بیرون تاختند و ایشان را گرفته قریب سی نفر را بحلق از درختهای بلوط که برسر راه بود بیاویختند و از مخبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط آن مواضع یك سال بلوط بار می آورد و یکسال مازو چون آن حال نومی رابتی داشت بتقریب ثبت افتاد و چون رایت نصرت شعار بعد از قطع منازل و مراحل سایه وصول بکنار آب جغتو انداخت حضرات عالیات سرای ملك خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان با فرزندان ارجمند رفیع مقدار امیرزاده الغ بیگ و دیگر دراری سپهر سلطنت و جهانبانی باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و بمقام سیقه پر بعز بساط بوس سرافراز گشته زبان مسرت و اهتزاز باداء تهنیت فتوحات برکشودند و نثار بسیار از جواهر و دینار برفرق روزگار خجسته آثار پاشیده پیشکشهای پسندیده کشیدند و ازانجا بدولت و اقبال بی انتقال کوچ کرده روان شدند چون ییلاق آق زیارت از وصول و نزول موکب فرخنده قبول حرم و رونق ارم یافت سادات و علماء و اکابر و اعیان ممالك ایران بتخصیص تبریز که به نیت استقبال رایت فتح آیت

خجسته فال احرام ساحهٔ بارگاه جلال بسته بودند برسیدند و دیده امید را از مشاهده انوار اسرّه همایون منور گردانیده شربت نوازش و افضال نوشیدند و خلعت کرامت و اکرام و اعزاز پوشیدند و اغرق و لشکر که در عقب بتانی می آمدند پیاپی میرسیدند و مدت بیست روز دران نواحی توقف افتاد و چون ایمه و افاضل اطراف و اکناف بدرگاه اسلام پناه جمع آمده بودند و خاطر عاطر حضرت اعلی بکشف عقاید دینی و تحقیق مسایل شرعی میلی عظیم داشت دران مدت اکثر مجالس که در پایه سریر خلافت مصیر منعقد میگشت بمباحثه علمی و مناظره اهل فضل و فتوی میگذشت دران ولا مرحمت خسروانه امیرزاده رستم را اجازت انصراف داده بشیراز فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول او حسن جاندار و حسن جغداول متوجه موکب ظفر قرین گردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را بصوب ارزنجان (۱)

دران ایام که حضرت صاحب قران گردون غلام در شام بود ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد و قرا یوسف که از بیم سطوت سپاه بهرام انتقام پناه باو برده بودند لشکر کشید و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره کرد و باطهرتن

(۱) دربعض نسخه بجای - ارزنجان = (آذربیجان) دیده شد *

جنگ کرده شهررا فتح نمود و دران جنگ مقبــــل نایب
طهرتن بدست نوکران قرایوسف اسیرگشت و اهالی قلعه
و اوجان امان طلبیدند و سلطان احمد پیش ایلدرم بایزید
از انجا برگشت و او ارزنجان را بطهرتن بازگذاشت و زن و فرزندان
وام را بی نوا به نوا به برسا فرستاد و خود نیز مراجعت
نموده وقت چون اردوی کیهان پوی از ییلاق آق زیارت
کوچ کرده متوجه اوجان شد و از اتفاق نزول مبارک موضع
هشت رود رشک نهم چرخ کبود گشت درانجا خبر آمد که
قیصر روم ایلدرم بایزید باز متوجه این جانب است از هبوب
صرصر این خبر شعله خشم خسروانه اشتعال پذیرفت و فرمان
که امیرزاده شاهرخ با بعضی عساکر گردون مآثر روی
دولت روزافزون بتدارک هجوم قیصر روم آورد و امیرسلیمانشاه
و امیرشاه ملک و دیگر امراء تومان و هزارها ملازم رکاب
فرخنده ذهاب و ایاب او روان شوند و امیر مضراب را پیش
شاهزادگان و نویینان که بجانب گرجستان بایلغار رفته بودند
و در ییلاق منکول توقف نموده ارسال فرمود که باتفاق بموکب
شاهزاده مشارالیه پیوندند برحسب فرموده کاربند شدند
و در اثناء راه بشاهزاده پیوستند و چون رایت شاهزاده
از اونیک گذشته بموضع نویین رسید شیخ علی خواهرزاده
طهرتن از پیش او آمد و خبر آورد که ایلدرم بایزید از خسارت

عاقبت آن جسارت ترسیده است و طهرتن را وسیله اعتذ
و استعطاف ساخته پیغام داده است که بنده نسبت با حضر
صاحب قران درمقام انقیاد واذعان است وازین ج
ناستوده که بدان اقدام نموده نادم و پشیمان و به
پادشاهانه امید دارد که خامه عفو و اغماض
بر حرف آن جریمه کشد وبعد ازین با بلاغ و ار..د و
رسایل ازجانبین طریق مخالصت و مصافات مفتوح گردد
تا مسلمانان را بمیامن آن امني و استقامتي رو نموده متضرر
و خراب نشوند و عهد کرده که چون قضیه مصالحت از مساعي
طهرتن با تمام رسد حرم وکسان اورا که بنوا برده بود باز
فرستد شاهزاده جوان بخت شیخ علي راکس همراه کرده بدرگاه
عالم پناه فرستاد وصورت حال را عرضه داشت پایه سریر
اعلی گردانید ودران محل توقف فرمود حضرت صاحبقران
از موضع هشت رود بعون دارای فراز و فرود کوچ کرده
باوجان فرمود چند روز از فر وجود مبارکش کوشک ارغون
غیرت غرف جنان ورشک روضه رضوان گشت *

ذکر رسیدن مهد اعلی تومان آغا و شاهزادگان ارجمند از سمرقند

پیش ازین نموده شد که دروقت مراجعت از دمشق
فرمان قضا جریان قلمي شده و ارسال یافته که مهد اعلی

تومان آغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی گردند
چون حکم همایون در سمرقند بایشان رسید بامتثال امر
ودرت نموده بی توقف روان شدند و هنگام وصول ببخارا
از مزارات متبرکه آنجا چون مرقد مکرم شیخ عالم سیف الدین
وعوام را و دیگر مشایخ کبار - قدس الله سرهم - استمداد
همت ده عزم راه کردند و از گذار امویه گذشته و از چول
عبور نموده بماخان آمدند واز راه بیابان تیجن بمشهد
طوس - علی صاحبها التحیة و السلام - فرمودند و درانجا وظایف
زیارت و آداء صدقات ونذور مرتب داشته روی توجه براه
آوردند وچون از سلطانیه گذشته بنزدیك اوجان رسیدند
حضرت صاحب قران از کمال عطوفت ومهربانی عزم استقبال
فرموده کس فرستاد و ذراری برج سلطنت و جهانداری
امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص را طلب
داشت و دیده امید را بغره فرخنده ایشان روشن گردانیده
لوح زبان وجنان را به نقوش حمد وسپاس مراد بخش منّان
جل و علا - بنگاشت و مهد اعلی تومان آغا با فرزند دلبند
بیکسی سلطان و سادقن آغا که بعز قرابت آنحضرت مشرف
بود بسعادت تلاقی استسعاد یافتند و رسم الجامشی بجای
آورده وظایف نثار وپیشکش از خلعتهای طلادوز و تنسوقات
دل افروز بتقدیم رسانیدند وبعد از چند روز دیگر که در

اوجان توقف افتاد حضرت صاحبقران متوجه تبریز گشت
و در راه شکار انداخت و چون بدولت و اقبال درشهر
بدولتخانه نزول عظمت و جلال فرمود و آن محل را از
مجازي حقیقي گشت ابواب مرحمت و افضال بروي
اماني و آمال کبار و صغار آن دیار برکشود و بغور
وضعفاء رسیده دست تسلط متغلبان از دامن روزگار مظلومان
کوتاه گردانید و دران ولا خواجه علي سمناني از هرات
و خواجه سیف الدین توني از سبزوار برسیدند و بعز
بساطبوس فایزگشته پیشکشها کشیدند چون خواجه مسعود
سمناني برد ر بغداد کشته شده بود عاطفت حضرت صاحب
قران شامل حال ایشان گشته هردو را بدیوان نصب فرمود
وجمعي را از اتباع خواجه مسعود و غیرهم انگیز کرده
بو جلال اسلام تقریر کردند و خواجگان که از نو صاحب دیوان
شده بودند آن صورت بعرض همایون رسانیدند فرمان شد
که او را عزل کرده بند کنند بر حسب فرمان قضیه را پرسیده
اورا بمحصل دادند واز بقایاي اموال و تصرفات خاصه
واتباعش مبلغي بحصول پیوست و او از تعذیب محصل
گوشت بري از میان خود کشیده برخویش زد و چون زخم
کاري نبود درهمان دو سه روز بمعالجه خوش شد و معامله
خواجه محمود شهاب بعد از وجوهاتي که فرود آورده بود

دریں ولا بدویست سر اسپ که حالیا بدهد آخر کردند و شحنهٔ عدالت حضرت نصفت شعار از برای قطع مادهٔ ظلم و فساد بعضی از عوّانان ظالم نهاد را بیاویخت و بعضی را ادب بلیغ فرمود و ببذل تمام و انعام عام گردن جان خواص و عوام را بربقه - رقبة الانسان عبید الاحسان - درآورد ٭

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان بجانب گرجستان و رفتن بقراباغ ارّان

بعد از چند روز که تبریز از فرشکوه حضرت صاحب قران گیتی ستان رشک حدیقهٔ جنان و روضه رضوان گشته بود رای عالم آرای عزیمت صوب گرجستان تصمیم فرمود و بعون ملک قدیر از سریر خلافت مصیر بمرکب سپهر توان ماه مسیر بر آمد و بموضع قم توپه نزول فرمود و باشارت شحنه قهر خواجه اسماعیل خوافی را عبرةً للظالمین برسر اردو بازار بدار بر کشیدند چون رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار تعالی و تقدس از آب ارس عبور نمود و نخجوان مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت حضرت صاحب قران با خواتین و فرزندان و جمعي از خواص ملازمان بتفرج قلعه النجق که بدان زودي فتح شده بود فرمود و ببالا برآمده فراز و نشیب آن را بنظر احتیاط درآورد و ازانجا باردوي همایون باز آمده بسعادت و اقبال نزول کرد و دران محل طهرتن رسیده بادراك

سعادت بساط بوس فایز شد و زانو زده رسالت ایلدرم بایزید
و صورت عجز و انکسار و انقیاد و اعتذار او بعرض رسانید
و بزلال حسن تقریر نایره غضب پادشاهانه را تسکین داد
و حضرت صاحب قران چند روز دران محل توقف فرمود
و ایلچی بگرجستان پیش ملک کرکین فرستاد و ساو و خراج
و جزیه و باج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر تمور
خواجه آق بوغا و دیگر امراء که برحسب فرموده از حوالی
مغول متوجه شده بموکب شاهزاده جوان بخت امیرزاده
شاهرخ ملحق شده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت
نصرت شعار از جلگای نخجوان کوچ کرده بدره شاه بز نزول
فرمود و دران کوهستان روان شد و چون بکوکچه تنکیز رسید
نشاط شکار از خاطر همایون سر برزد و چون رسم جرگه چنانکه
معهود است باقامت پیوست از انواع حیوانات بتخصیص
گوزن چندان جمع آمده بود که شهباز وهم جز ببال گمان در
حزر و تخمین آن طیران نتواند نمود و چون شکار کرده فرود
آمدند دران محل امیرزاده شاهرخ و امراء که ملازم رکاب
او بودند برحسب فرمان باز گشته بمعسکر ظفرقرین پیوستند
و رایت فیروزی شعار ازانجا نهضت فرمود و چون موضع
مذکور از وصول اردوی کیهان پوی غیرت نزهت گاه هفت

پیکر بهرام گور گشت آید کو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان آمده بمساعدت تایید بعز بساطبوس رسید و وظیفه الجامشی اقامت نموده پیشکشها کشید و دران محل محصّل که بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با بسی اموال و اسباب و هرگونه تحف و هدایا از جانوران شکاری و اسپان جهان پیما روانه درگاه اسلام پناه گردانیده بود و مصدوقه یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون باظهار رسانیده برادر ملک کرکین بوسیله امراء فلک تمکین دولت زمین بوس دریافت و پیش‌کش کشیده پیغام برادر بگذارد محصلش آنکه ما بندگان کمینه خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر پیش ازین از جهل و نادانی جریمه بظهور آمده ازان پشیمانیم اگر مرحمت بی کرانه خسروانه عفو گناه سوز را بمحو نقوش زلات بندگان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتکاری و طاعت گذاری هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال بخزانه عامره رسانیده بسپاریم و از لشکر آن مقدار که مقرر شود بر حسب اشارت خدام گردون غلام بیاریم عاطفت بی دریغ معذرت ایشان را عز قبول ارزانی داشت و گناه ملک کرکین ببخشید و برادرش را ملحوظ نظر عنایت گردانیده خلعت پوشانید و اجازت انصراف داده فرمود که با برادر بگو که ترا امان دادم و عنان قهر ازین دیار بر میتابم بشرط آنکه بعد

ازین حد خود نگاه داری و با مسلمانان طریق ادب سپرده
رعایت ایشان واجب شماری و بهیچ وجه از وجوه اندیشه
ایذا و تشویش اهل اسلام در خاطر نیاری و لشکر مرتب داشته
بمعسکر ظفرقرین رسانی و رای صواب نمای تمور خواجه
آقبوغا را بسمرقند فرستاد تا با دیگر امراء ملازم امیرزاده عمر
باشند و باتفاق بضبط آنجا قیام نمایند و بعد از چند روز رایت
فتح آیت ازانجا نهضت نموده حوالی قراول توپه مضرب خیام
نزول همایون گشت و دران محل خبر آمد که امیرزاده محمد
سلطان که پیش ازین طلب داشته بودند او را بر حسب فرمان
از سمرقند توجه نموده و چون به نیشاپور رسید امیر حاجی
سیف الدین که ملازم رکاب او بود بواسطه عارضه مزاجی بجوار
رحمت حق پیوست حضرت صاحب قران را از ملاحظه قدمت
خدمت و سوابق حقوق ملازمت او خاطر شریف بغایت متالم
شد و قطرات اندوه از دیده رقت باریدن گرفت و بکریمه
انا لله وانا الیه راجعون اعتصام نمود الی الله ترجع
الامور انه هوالرحیم الغفور *

گفتار در قشلاق حضرت صاحبقران در قرا باغ اران و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از سمرقند فردوس نشان

بعد از یک ماه که در حوالی قراول توپه اتفاق توقف

بعد از آن حضرت صاحبقران ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از گنجه و بردع گذشته روز سه شنبه - ثاني عشرين ربيع الآخر سنة اربع و ثمانماية - موافق ييلان ييل كه آفتاب در منتصف قوس بود درقرا باغ نزول فرمود و از براى صاحب قران کامگار و شاهزادگان نامدار قوریاها از نی ساخته در اندرون آن خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراختند وچون مقرر چنان بود که اول بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود هرکس بجای خود روبجانب دربند خیمها زدند وقشلاقها گرفتند مراحم پادشاهانه تمام لشکر را اوکلکا داد ودران ولا از طرف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیله امراء عز زمین بوس دریافته زانو زدند و از زبان خان خویش دعا وثنا باد ا رسانیده اظهار مطاوعت و انقیاد کردند وبدان سبب نایره خشم آن حضرت تسکین پذیرفت درین اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان از سمرقند با لشکر آراسته وتجمل بی شبه(۱) و مانند توجه نموده بود از اردبیل گذشته بآق تام رسیده است تمام شاهزادگان مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ وسایر اولاد و اسباط بزرگ و خرد با امیرسلیمان شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر نوینان باجمعهم بعزم استقبال استعجال

---

(۱) در بعض نسخه بجای - بی شبه و مانند - (پیراسته) دیده شد .

نمودند و از چسرارس گذشته کنار آب اغلق مجمع البحور گشت و میان شاهزادگان رسم معانقه و ملاطفه باقامت پیوست و زبان بهجت و استبشار باداء تهنیت سلامت و استفسار احوال و اخبار گوهرافشان شد و از جانبین طریق پیشکش و نثار مسلوک افتاد و باتفاق روی سعادت بدرگاه عالم پناه آوردند و چون بعز بساط بوس فایز شدند شاهزاده مشاراليه وظیفه الجامشي تقدیم نمود و حضرت صاحبقران گیتي ستان *

* بیت *

* ز مهرش گرفت اندر آغوش تنگ *
* چنیــن تا برآمد زمانی درنگ *
* بپــرسیــدش از رنج راه دراز *
* روان برد شهزاده پیشش نماز (۱) *

و او در موقف ادب زانو زده پیشکشهای لایق کشید از هر نوع چنانکه مثل آن بندرت چشم زده جهان بسیار امتحان شده باشد بمحل عرض رسانید و اعاظم امراء که اقبال آسا ملازم رکاب شاهزاده بودند چون امیر شمس الدین عباس و دیگر نوییئان ضیغم افتراس ساحه کریاس جلالت اساس را مقبل شفاه ستایش و سپاس گردانیدند و در مقام ضراعت و بندگي زانو زده پیشکشها کشیدند روزگار ازان اجتماع

(۱) چنین است در اکثرنسخ و در بعض بجای « نماز » (نیاز) است *

فرخنده آثار در فصل شتا رونق بهار خرم ازهار گرفت و خاطر صغار و کبار ازان حسن اتفاق مطرح انوار فرحت و استبشار شد فرط سرور و نشاط بسط بساطِ عشرت و انبساط استدعاء نمود وطویهای بزرگ و جشنهای پادشاهانه بآیینی فزون از اندیشهٔ عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جمال آغایان خورشید مثال ناهید دلال از بغتاقهای پروین اتساق نیرین اشراق زیب و زینت یافت و چند روزی فحوای طرب سودای این نظم دل کشا ترانه سرود تمتع و احتظا گشت * بیت *

زمانی ز شغلِ جهان بگذریم * بمرجان پرورده جان پروریم
برسمِ فریدون و آیین کی * ستانیم دادِ دل از رود و می

و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بلحاظ عنایت و تربیت اختصاص بخشید * بیت *

سرش را بیاراست از تاج زر * همان کرده گاهش بزرین کمر

از جملهٔ نوازشی که درباره او کرامت فرمود نه تقوز اسپ تازي مجموع نقره خِنگ بزین زر انعام فرمود و بعد از طي بساطِ طوی و عشرت سایه التفات برنسق امور سلطنت و مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر که بواسطه جریمه شاهزاده مشار الیه او را بند کرده بود چنانچه اشارت بدان رفت بپایه سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ او را یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند ٭

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران انجم مواکب باطراف و جوانب

پیش ازین رقم زدهٔ کلک بیان گشت که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مآثر از بغداد گریخته بروم رفته بود و آنجا بایلدرم بایزید برده و چون آوازهٔ توجه رایت ظفر پناه بصوب روم در افواه و السنهٔ مردم افتاد سلطان احمد از حوالي قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعة الروم کنار بکنار فرات بهیبت آمد و ازانجا ببغداد رفت و با وجود آنکه بغداد از بنیاد بر افتاده بود و بکلي مستاصل شده بعمارت آن مشغول شد و دیگر مخالفان که از خوف جان متفرق شده بودند و در گریزگاه آوارگي و پراگندگي هریک بکنجي خزیده چون مور بال رسته باز بطیران آمدند و جمع مي شدند چون پرتو این خبر بر ساحهٔ ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر افتاد حزم پادشاهانه اقتضاء آن کرد که پیش ازانکه ایشان را تمکني حاصل شود بکلي مستاصل و ناچیز گردند شاهزادگان و نوئینان را احضار فرموده سنت سنیه مشورت بتقدیم رسانید و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار هریک براهي روان شوند ازانجمله امیرزاده پیر محمد

عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک ملکت و پیرعلی تاز و دیگر امراء بتوجه صوب لُرستان و خوزستان و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امراء تومان را بصوب بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطــان حسین و امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی از امراء و لشکریان عزیمت بعضی ولایات عراق عرب مقرر شد و امیر برندق را با گروهی از سپاه ظفرپناه تاخت جزیره و اشتغال بقلع و قمع طاغیان آن نواحي وحوالي نام زد گشت و چون هنگام مراجعت جیش نصرت ملاذ از بغداد اکراد پرفساد ببد فرصتي و گندهٔ دزدي جسارت نموده بودند سفارش بلیغ از مقام انتقام صدور یافت که اول بمرّ الطریق کار آن فریق بسازند و واقعه زار روزگار از خار اضرار آن اشرار بد کردار بپردازند و با آنکه فصل شتا بود و شدت برودت هوا بدرجه اعلی بحیثیتی که تا نمد و امثـــال آن نمي انداختنـــد عبور میسر نمي شد شاهزادگان و امراء با متثال امر مبادرت نموده هر فوج بصوبی که اشارت رفته بود بی توقف روان شدند و در ناحیه دربند تاشي خاتون که کردان مفسد از غلبه برف و سختي سرما از کوهها فرود آمده بودند و در صحرا نشسته نخست ازیشان آغاز کردند و حشری بی شمار به تیغ آبدار آتشبار بگذرانیدند جماعتی روی اضطرار بکوه نهادند که جان ازان

غرقاب بلا بیرون برند و از بسیاری برف و استیلای برد میسر نشد انگشت عجز بزینهار برآورده امان جستند و چون آتش قهر که بحقیقت خود بدست بی باکي برافروخته بودند اشتعال یافته خرمن زندگاني جمله بسوخت و چغد فتنه که در هوای جهل و ضلال پرواز داده بودند سایه شامت و وخامت عاقبت برحال ایشان انداخته روز حیات شان تیره تر از پر زاغ شد روی برف از خون شان گونه منقار طوطي گرفت * بیت *

* زبس کشته کافتاد برکوه و دشت *

* جهان گفت بس بس که از حد گذشت *

و بعد ازان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی جلادت ببغداد نهادند و راهها را بشهامت و صرامت چنان بربستند که مرغ بلند پرواز را از نشیب و فراز آن مجال عبور و جواز نبود و علی الغفلة آخر روزی چنان ببغداد رسیدند که سلطان احمد از غایت اضطرار بیك توي پیرهن بی ازار خود را بکشتي در انداخته از شط بگذشت و ازان طرف آب با سلطان طاهر پسرش و معدودی چند از نوکران بر اسپان باد پای سوار شده متوجه صوب حله شد و لشکر بایلغار آمده را آن شب در بغداد توقف افتاد و علی الصباح چون توجه سلطان احمد بحله محقق شد امیر جهانشاه بتکامشي او تا حله برفت و چون او جسر بریده بود و بزیر آب فرات بجزیره خالد

و ممالك رفته همانجا توقف نمود و از براى عرض صورت حال سوارى را بتعجيل روانه درگاه عالم پناه گردانيد و امير زاده سلطان حسين و اميرزاده خليل سلطان از راه جمجمال درآمده مندلى را غارت كردند و امير علي قلندر كه از قبل سلطان احمد آنجا بود گريخته و از شط گذشته مردم و احشام آن طرف جمع آورده و بكنار دجله باستظهار آب پاى تجلد وقرار بيفشرد و اميرزاده خليل سلطان پاينده سلطان پسر جهانگير برلاس را با پانصد مرد جلد از بالاى آب بفرستاد كه بشناه از شط عبور نمايند و از عقب ايشان درآيند و خود با لشكر در برابر بايستاد و چون پاينده سلطان از آب گذشته قفاى مخالفان فرو گرفت لشكر كه در مقابل ايستاده بودند روان بر آب زدند و چون باد گذشته آن خاكساران را آتش قهر در بنه ثبات و خرمن حيات انداختند و مجموع را شرار كردار متفرق و پراگنده ساخته غارت كردند و اسير گرفتند و اميرزاده پير محمد و امير سليمان شاه در دو پنددار بقوت بازوى تسلط واقتدار احشام ساكي(۱) و فيلى را تاراج كردند و اميرزاده رستم كه جهت قشلاق از شيراز بشوشتر آمده بود برحسب فرموده بايشان پيوست و ازانجا باتفاق روى توجه بجانب عباده و واسط نهادند و شيخ اويس كرد غجرجي گرى ايشان را

---

(۱) در بعض نسخ بجاى ـ ساكي ـ (سالكى) ديده شده

کمر بندگي بسته بود بگذار عریضه بکوبسر از دجله بگذشتند و شبگیر کرده بمعبدیه زیارت سیدي احمد کبیر دریافتند و ازانجا دو روزه راه رفتند واعراب عباده را بتاختند و غارت کرده از اسپ و غنیمت بسیار گرفتند و ازانجا معاودت نموده باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند وامیر سلیمانشاه دوقم داروغه شوشتر و محمد عجب شیر داروغه دزفول وتمور خواجه داروغه حویزه و شمس الدین دهدار که متصرف وعمل دار خوزستان بود همه را مفرد کرد و وجه بسیار ازیشان استخلاص نمود و امیرزاده رستم ازانجا برحسب فرمان عازم شیراز گشت و شاهزادگان و امراء که باطراف وجوانب بچپقون رفته بودند آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند و دیگر مخالفان را تاخت کرده غنایم بسیار گرفتند و دراول بهار برحسب فرمان عازم درگاه عالم[1] پناه گشتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و دیگر امراء که با ایشان بودند بهمان عزم روان شدند و در پل خالص که نزدیک جبل حمري واقع است در دوازده فرسخي بغداد وچهار فرسخي قبه ابراهیم لک[2] مجموع بهم رسیدند و باتفاق روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر نهادند *

---

(۱) در پنج نسخه بجای - عالم پناه - (صاحبقران گیتي ستان) است * (۲) در دو کتاب بجای - لک - (مالک) دیده شد *

گفتار در ذکر اسبابی که بتجدید موجب عزم حضرت صاحبقران شد بجانب روم

چون قرا یوسف ترکمان درمیان مملکت مسلمانان از مدتی باز دست فساد برکشاده بود و پای از جادهٔ راستي و سداد بیرون نهاده و سر بی باکي برآورده امن طریق برآیندہ و روندہ از بزرگ و کوچک مي شورانید و ازطبع مخالف آهنگ راه زني را عملي ساخته قافله بلند آوازه حجاز را آسیب مي رسانید حضرت صاحب قران که طبع همایونش بر محض راستي سرشته و راستي رُستي برخاتم دولت ابد پیوند که غرهٔ جبین سلطنت و فرمان فرمائي است نوشته انتقام حقوق اسلام و قطع مادهٔ شر و فساد او برذمت همت پادشاهانه واجب مي شناخت و او دران وقت از بیم عساکر گردون مآثر گریخته بود و بروم رفته ساحه حمایت قیصر را مامن نجات تصور کرده بنابرین داعیه یورش روم از خاطر مبارک سربرزد و چون آن معني اشتهار یافت وآوازه بروم رسید قیصر متوهم شد و تمام اهالي آن دیار باضطراب افتادند اکابر و اعیان مملکت از علماء و صلحاء و اشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند و بزبان نصیحت این معني را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسیار

شوکت که عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد تا غایت
هرکه پای از جادهٔ فرمان برداری او بیرون نهاده سر برباد
داده وهرکه روی از متابعت او برتافته بجان امان نیافته
اعوان وانصار او هرکار بزرگ وشغل خطیرکه پیش میگیرند
بآسانی میسر میشود وروی توجه بهرکشور ودیار وشهر
وحصارکه می آورند باندک سعی مسخر می گردد واین
معنی بی سابقهٔ عنایت ربانی وتاییدات آسمانی نتواند بود
با چنین صاحب دولتی مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت
نیست صواب آنست که از در مصالحت وموافقت درآیند
ودر تراضی خاطر ایشان حسب المقدور سعی نمایند
ایلدرم بایزید را آن سخنان معقول نمود وخود نیز خایف
واندیشناک بود یکی از قضات اسلام را با امیری سخندان
ومکتوبی مشتمل بر اظهار اطاعت واذعان بحضرت صاحبقران
گیتی ستان فرستاد ودر قراباغ ارّان بدرگاه عالم پناه رسیدند
وبوسیلهٔ شاهزادگان ونوینان بشرف بساطبوس استسعاد
یافته مکتوب رسانیدند وزانوزده باداء رسالت قیام نمودند
محصل کتاب وخطاب همه آنکه چون عنایت ازلی از خزانه
تؤتی الملک من تشاء خلعت پادشاهی وجهانبانی
برقامت اقبال آنحضرت آراسته ما در مقام مطاوعت
وطاعت گذاری صادق دم وثابت قدمیم واگر پیش ازین خلاف

این معنی بظهور آمده بعد ازین جز طریق اطاعت و انقیاد سپرده نخواهد شد حضرت صاحب قران فرمود که چون والی شما باقامت فرض جهاد قیام می نماید و پیوسته بافرنج غزا می کند ما بالطبع اصلا خواهان آن نیستم که متوجه آن طرف شویم و لشکر بآن مملکت کشیم که خاطر بهیچ وجه رخصت نمی دهد که دیار اسلام را خرابی رو نماید و موجب شماتت بی دینان گردد لیکن قرا یوسف ترکمان که یورت او و اتباعش درمیان ممالک اسلام واقع شده مفسد و بد کردار است و از بی باکی بقطع طریق و نهب اموال مردم و سایر افعال ذمیمه جسارت می نماید و آسیب افساد و بیداد او بمسلمانان بیش ازان میرسد که ضرر بیگانگان اطراف و درین وقت که از بیم عساکر منصور ما گریخته است وبآن جانب آمده والی شما اورا جای داده حمایت می کند واین معنی بغایت نا پسندیده است اورا یکی از سه کار می باید کرد یا زبان شمشیر بفصل قضیه آن بد فعل برگماشته کار او آخر سازد یا اورا بند کرده پیش ما فرستد تا گناه او پرسیده جزای او داده شود یا اورا از مملکت خود براند تا مادهٔ نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد بعد ازان جهت غزای کفار آنچه مقدور باشد از مساعدت و معاضدت بجای آوریم فرستادگان روم قبول اوامر علیه را

بخضوع و خشوع التزام نمودند آنحضرت پس از روزی چند
بعزم شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمود و خدام
بهرام انتصار شیرشکار درآق تام تمام آن صحاری وجبال را
احاطه کرده بعد از چند روز جرگه بهم رسید و از کثرت اجتماع
انواع حیوانات و اصناف جانوران مصدوقه و اذا
الوحوش حشرت مشاهده افتاد شاهزادگان برحسب
فرمان بمیان درآمدند و بتفنگ پیکان آتش افشان صید
فراوان انداختند و عاطفت پادشاهانه طهرتن و ایلچیان روم را
رخصت فرمود که با شاهزادگان موافقت نمایند و جمعی
از ایچکیان مثل محمد آزاد و توکل باورچي و دیگر سرکنان
حکم انداز با ایشان بجرگه درآمده بسی شکاري را از حلیه
حیات عاري ساختند و چون جرگه نیک فراهم آمد چنانکه
پنج شش صف لشکر از عقب یکدیگر بایستادند و شاهزادگان
و امراء هریک بجای خود باز گشتند نقارها فرو کوفتند تمام
شکاریان ازوهم بنوعی بربالای هم افتادند که تلها و پشتها
ازیشان پیدا گشت و بعد ازان اجازت شد که عامه سپاه بصید
و قید مشغول گردند و هرکس حسب المقدور پنج شش سر
بدست مي گرفتند و مي بردند و چون خاطر همایون از شکار
بپرداخت باردوی اعلی مراجعت نمود بعد از چند روز
برحسب اشارت علیه جشني خسروانه بآییني که چشم زمانه

دران خیره ماند مرتب گشت و دران جشن ایلچیان روم را نوازش فرموده خلعتهای فاخر پوشانید و بانعامات پادشاهانه وکلاه وکمر سرافراز گردانید و فرمود که مارا این زمستان همین جای توقف خواهد بود واول بهار بتایید پروردگار نهضت نموده تا حد روم می آییم وانتظار وصول فرستاده از پیش والي شما مي‌کشیم اگرجوابی برنهج صواب رسید فهو المراد والا * نظم *

* به بینیـــم تا خود بهنـــگام جنگ *
* که گردد چو موم و که گردد چو سنگ *

و بایزید چهپانی ایلچیکده را با جمعی برسم رسالت با مکتوبي همراه ایشان کرده روانه ساخت مضمون کتابت بعد از سلام وتحیت آنکه اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق و راستي است مي باید که آنچه درباب قرایوسف ترکمان گفته‌ایم کاربند شود و یکی از خواص امراء بزرگ خود را بفرستد تا درین جانب عهد و میثاق را بایمان موکد گرداند وبعد ازان ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح گردد و مسلمانان درمیان متضرر نشوند والا * بیت *

* اگر من سپاهي فرستم بروم *
* ترا تیغ فولاد گردد چو موم *

والسلام علی من اتبع الهدی *

گفتار در حفر نهر برلاس

بحر رحمت نامتناهي الهي کرانه ندارد و آثار علم و قدرت قدیم حکیم علیم نهایت پذیر نیست وچون خلعت اعزاز طراز خلافت پادشاه بي نیاز بنده نواز نوع گرامی انسانی را کرامت شده سلسال زلال دایم الاتصال فضل وافضال که پیوسته ازان دریای بی انتها بمهر اسماء حسنی وصفات علیا بر اراضي استعدادات مخلوقات جاریست ودره بقسم نحن قسمنا بینهم قسمت پذیرفته نصیب هر چیز بقدر معلوم میرسد نهرهای عظیم وجویهای بزرگ بر زمین قابلیت افراد انساني مي افتد وآنچه از منبع عزت وعظمت انفجار یافته بوادی قدرت واختیار گذار مي کند خلیج اعظم آن در قلزم مملکت واقتدار سلاطین بزرگوار میریزد لاجرم ازان طایفه نامدار در هر دیار غرایب آثار وبدایع اطوار بظهور آمده بر روی روزگار یادگار مي ماند وبتعاقب لیل ونهار وتمادي اعصار وادوار فحوای * شعر *

ان آثارنا تدل علینا * فانظروا بعدنا الی الآثار

بگوش هوش - أولي البصایر والابصار - مي رساند واز جمله ملوک گذشته درصحاری حوالي ارس جوئي بزرگ ازان نهر بریده بودند وبمرور ایام انصرام وانخرام پذیرفته بکلي منطمس وانباشته شده بود ودرهنگام شکار نظر صاحب قران

کامگار بران افتاده بواعث همت پادشاهانه مقتضی تجدید حفر آن جوی شد وجهت امضای آن قصد از آب ارس عبور نموده بحفر آن نهر فرمان داد و برحسب اشارت تواجیان آن را برامراء ولشکریان قسمت کردند وبقرب یکماه جوئی که ده فرسخ وبیشتر طول آن بود بنوعی حفر کرده شد که جریان کشتی دران امکان داشت ودهنه آن جوی از نهر ارس موضعی است که بکوشک چنکشی معروف است وپایانش تا بمحلی که آن را سرجه‌پیل گویند وآن جوی بنهر برلاس موسوم گشت وبران آب بسی از قری وطواحین وباغات وبساتین معمور شد وبا آنکه اوقات همایون ساعات صاحب قران ستوده صفات چنانچه از مطاوی قصص وحکایات گذشته مستفاد میشود ازطی اسفار ویورشهای سنگین بمعظمات مصالح گیتی ستانی وکشورکشائی بفتح وفیروزی وتدبیر مهمات سلطنت وجهانبانی از موافق نوازی و مخالف سوزی مصروف بود ازین مقوله کارها که بامور عمارت راجع گردد چندان آثار گوناگون درهر دیار از التفات معمار همت آنحضرت صدور یافته که حفر نهر مذکور نسبت با آن جوئی خرد باشد قیاس با عمان ونهری مختصر از بحری بی‌پایان - وما التوفیق الا بالله علیه التکلان ومنه المستعان *

گفتار در نهضت رایت منصور از قراباغ اران وتوجه نمودن بجانب صحاري شمکور

چون آفتاب بهفتم درجه حوت رسید که از بروج ذوجسدین است و امتزاج طبیعت دو فصل مختلف لازم آن افتاب رای صاحبقران گیتي ستان بواسطه آنکه در دیار روم بفرض جهاد قیام مي نمایند و والیش بنسبت با بندگان درگاه نه یکجهتانه میزیست در تصمیم عزم یورش روم و فسخ کردن آن عزیمت متردد بود و چون روم مملکتي عریض و وسیع است و درانجا لشکر بسیار مستعد و آماده رزم وپیکار و عساکر نصرت شعار از سه سال باز پیوسته در تضاعیف یورش و ایلغار مشغول قهر مخالفان وتسخیر بلاد ودیار امراء درین ولا از توجه بجانب روم متفکر و اندیشه ناک بودند و چون شمس الدین المالغي بواسطه زیرکي و زبان آوري در پایه سریر اعلی راه سخن گفتن داشت نوینان و امراء بزرگ باتفاق اورا بران داشتند که هنگام مجال بمسامع جلال رساند که امراء برانند که در باب عزیمت یورش روم تاملي بسزا مي باید فرمود که جای اندیشه است و آن سخن را باین معنی رواج دهد که زعم منجمان آنست که لشکر چغتای را از یورش روم آسیبی مي نماید و چون شمس الدین مذکور مصلحت اندیشي

نویینان بعرض رسانید وبکلام احکامیان موکد گردانید حضرت صاحب قران جهت دفع دغدغه امراء مولانا عبد الله لسّان را طلب داشته از کیفیتِ اوضاع وانظار فلکی استفسار فرمود ومبالغه نمود که آنچه از دلایل نجومی نماید بی مداهنه می باید گفت مولانا مشار الیه عرضه داشت که درتقویم امسال که معروض افتاده احکام قلمی شده است طالع این دولت درغایت قوت است وازان مخالفان درنهایت ضعف وبحسب اتفاق دران مدت ذوذوابه ظاهر شده بود دربرج حمل چنانچه در آخرروز تاوقت غروب شفق از جانب مغرب می نمود وبعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق پیدا بود مولانا عبد الله ازمولفات مولانا محی الدین مغربی نسخه بمجلس همایون آورده نقل بنمود که چون ذوذوابه دربرج حمل ظاهرگردد لشکری از جانب شرق بربلاد روم مستولی گردد ووالی روم دردستِ ایشان گرفتار آید القصه درروز پنجشنبه هیزدهم رجب (سنه اربع وثمانمایة) از یورتی که قشلاق فرموده بود کوچ کرده هم در قراباغ به سبزه زاری فرود آمد وچند روزهم دران حوالی توقف فرمود وچون فصل شتا تمام آخر شد وسلطان واضح برهان هفت اقلیم آسمان از برجهای زمستان عبور نموده بحمل که اول برجهای بهاراست انتقال کرد آنحضرت در روز

یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالي و مطابق ایت ئیل بسعادت و اقبال سوار شد و از قراباغ اران درضمـــان حفظ وکلاءت ملک دیان متوجه شمکورگشت و امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان از آب کُرگذشته کنار بکنار آب روان شد ورای جهان آرای مولانا عبد(۱) الله صدر را ازبرای مفرد اصفهان وضبط اموال آنجا ارسال فرمود و مولانا قطب الدین قومی را که هم از صدور بود جهت نسق معاملات دیواني بشیراز فرستاد و رایت نصرت شعار از بردع وگنجه گذشته صحاري شمکور مضرب خیام نزول همایون گشت وبعد از چند روز که جهت علف خوار توقف افتاد رایت افتاب اشراق روی توجه بصوب آله‌تاق آورد وچون بسرحد گرجستان کنار آب تبدر معسکر ظفرقرین شد از دریای دولت روزافزون گوهري گران مایه زیب افسر سلطنت وپادشاهي گشت ودر روز آدینه بیست وچهارم رمضان سنه (اربع وثمانمایة) هجري که هزدهم اردي بهشت جلالي سنه (اربع وعشرین وثلث مایة) بود موافق ایت ئیل امیرزاده شاهرخ را پسری آمد بطالع سرطان وچون این بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت وسرور تضاعف پذیرفته بمراسم شکر وسپاس قیام افتاد واورا محمد جوکي نام نهاد

---

(۱) درسه نسخه بجای - عبد الله (عبید الله) دیده شد ٭

و تمام آغایان و شاهزادگان و امراء و نویینان زبان و دست استبشار و استظهار بتهنیت و نثار برکشادند و کفالت محافظت او بعهد اعلی خان زاده قرار یافت و امیرزاده محمد سلطان که ازان طرف آب کر روانه شده بود جماعت لکزیان البرز را تاخته و غنایم گرفته درین محل بمعسکر ظفرقرین پیوست و چون اردوی کیهان پوی از طنطنه کورگه کوچ درحرکت آمد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و حضرات عالیات سرای ملك خانم و دیگر خواتین عظام و حرمهای شاهزادگان و فرزندان ارجمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و دیگر ذراري سپهر کامکاري بازگشتند و آدینه برادر پنجشنبه قهلغجي بملازمت ایشان مامور گشت و چون به تبریز رسیدند برحسب فرموده بقیه فصل تابستان درانجا توقف نمودند و اول پایز بسلطانیه فرمودند و بسعادت واقبال پشت ابهت و جلال بمسند اقامت و استراحت بازدادند و چون حوالي مغکول از اشراق ماهچه رایت فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه بر طبق مضمون وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا بتجدید ایلچي پیش ایلدرم بایزید فرستاده مودای رسالت بعد از تقدیم نوازش و استمالت آنکه هرچند عساکر گردون مآثر

روی عزیمت بآنطرف نهاده اند قول ما همان است که پیش ازین ابلاغ رفت اگر آن سخنان را بسمع قبول راه دهی و مقتضیات آن را بجای آوری و قلعه کماخ را که پیوسته داخل این مملکت بوده و در تحت تصرف حکام این ولایت بگماشتگان ما گذاری ممالک روم ترا مسلم ماند تا دران حدود از سر امن خاطر و فراغ بال با مخالفان دین بجهاد و قتال اشتغال نمائی و هرچه ملتمس ازین جانب باشد مدد و مساعدت دریغ نداریم * نظم *

اگر بشنوی آنچه بهبود تست * نگردی ز پیمان بعهد درست
ندارم دریغ از رضای تو هیچ * عنان از طریق سعادت مپیچ

گفتار در فتح قلعه ترتوم و معاودت شاهزادگان وامراء که در زمستان بتاخت رفته بودند

دران نواحي حصنی بغایت حصانت و استحکام بود بقلعه ترتوم موسوم و مشهور قریب دویست نفر از بی دینان گرج دران قلعه متحصن شده بودند و سر طغیان از اداء جزیه پیچیده متعرض مسلمانان میشدند و آینده و رونده را زحمت میرسانیدند طغي که حاکم ایشان بود نایبي کرجیک نام قایم مقام خود ساخته بود و غیبتی نموده چون صورت این احوال بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک

و از امراء قوشون موسی توی بوغا و سعادت تمورتاش و تمورملک وغیرهم روی اهتمام بقهر و انتقام آن گبران شقاوت فرجام آوردند ایشان بر حسب فرمان متوجه آن قلعه شدند و از برای الزام حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع شوید و جزیه ادا کنید در امان باشید آن تیره روزان بخت برگشته را محکمي حصار و فریب غرور و پندار در ورطه هلاک و بوار انداخت و باستظهار حصانت حصن جنگ و پیکار را آماده شدند و چون سپاه ظفرلوا غلغله صلوات و تکبیر از چرخ اثیر گذرانیده دست اجتهاد باقامت جهاد برکشادند آن خون گرفتگان تا پنج روز در منع و معارضه جانی میدادند و روز ششم صبح ظفر از مطلع تایید آسمانی برآمده قلعه فتح شد و آن خاکساران باد پیما از آب تیغ غازیان بآتش دوزخ پیوستند و قلعه را از بیخ کنده با زمین هموار ساختند و بعد از وقوع واقعه طغي که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاه گردون اشتباه آورد و عفو پادشاهانه او را بجان امان بخشید و چون رایت نصرت شعار باونیك رسید چند روز درانجا توقف افتاد تا فرستادگان از روم باز آیند و چون از میعاد مقرر و ټلجار معین دو ماه بگذشت و خبری نیامد حضرت صاحبقران فرمود که عجب حالی است نژاد و تبار اعتباری عظیم داشته است هرچند با ایلدرم بایزید مدارا و سازگاري میکنیم

تا باشد که روم چون ثغر اسلام است از آسیب عبور لشکر کینه ور ما سالم بماند عرق ترکمانی او را نمی گذارد که قدم در طریق مستقیم متابعت و مصالحت نهد و ایلچیان این جانب را بازنمی فرستد واز خود رائی ستیزه از حد گذرانیده و بآن رسانید که بضرورت لشکر بسر او می باید کشید با آنکه هیچ طمع بملک و مال او نداریم *   * نظم *

* ندانم که تقدیر دادار چیست *
* گه داوری بر که باید گریست *
* اگر نیک وگر بد بحکم خدا است *
* کرا راه پرسش ز چون و چرا است *

و مهد اعلی تومان اغا و امیرزاده سعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان را ازین محل بسلطانیه بازگردانید و ازانجا کوچ کرده با عساکر گردون مآثر متوجهٔ روم شد چون مرغزار آزر روم از فر نزول افواج سپاه فیروزی علامت نمودار صحرای قیامت گشت شاهزادگان و امراء که در زمستان از قراباغ بطرف کردستان و عراق عرب بایلغار رفته بودند دشمنان را مقهور گردانیده و غارتیده چنانچه بتفصیل گفته شد در اول بهار با غنایم بسیار از راه قلاغی و عقبه سونتی متوجه درگاه عالم پناه شدند واز آله تاق و اونیک گذشته درین محل بمعسکر ظفر قرین پیوستند ٭

گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از جانب روم

از قلاع مشهور که بحصانت و استواری معروف و مذکور است قلعه کماخ است که بر روی سنگ‌پاره واقع شده که اندیشه را در ترقی بمعارج آن نردبان از طبقات سماوات باید ساخت و در پیرامن آن دره ایست عظیم که اوهام را درقطع مهابط و مصاعد آن پای بسنگ حیرت برآمده باز بسرحد عجز و فتور بباید انداخت و در دامن آن باغات و بساتین بسیار برکنار فرات خوش‌گوار مذکّر کریمه جنات تجري من تحتها الانهار * * نظم *

* زمینش سرِ پاره سنگی بلند *
* ز طرفِ حصارش فلک را گزند *
* به پیرامنش درهٔ دیو لاخ *
* به تنگی اندرو وهم میدان فراخ *
* نیفگند بر بامِ تسخیرِ آن *
* کمندِ طمع هیچ عالي مکان *
* بساتینِ او برکنارِ فرات *
* نمودار فردوس و آبِ حیات *

و ازغرایب آن سرزمین آنکه هرسال درفصل بهار سه روز

متوالي صغار طيور ريجته عفور كه از نو پر بر آورده باشد از هوا فرود مي آيد و اهالي آنجا آن را جمع آورده نمك سود مي كنند و در اواني و ظروف ذخيره مي سازند و هرچه دران سه روز گرفته نمي گردد پرش بزرگ شده مي پرد اميرزاده محمد سلطان در پايه سرير اعلي زانو زده التماس نمود كه تسخير قلعه مذكور باو حواله رود حضرت صاحبقران گردون غلام ملتمس اورا مبذول داشته با اكثر امراء تومان وهزارجات بتسخير آن قلعه فرمان داد شاهزاده برحسب فرموده با اسباب و آلات محاصره و جنگ حصار بايلغار متوجه شد و چون آنحضرت بارزنجان رسيد اميرزاده ابا بكر و اميرزاده خليل سلطان و اميرزاده سلطان حسين و اميرزاده اسكندر و اميرجهانشاه و اميرشيخ نورالدين و اميربرندق را با لشكري از عقب اميرزاده محمد سلطان فرستاد و چون ايشان بشاهزاده مشاراليه رسيدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند * نظم *

* تا بده روز تاب آتش جنگ *
* همچو موم روان گداخته سنگ *
* وزنهيب خروش كوس قتال *
* خون روان گشته از عروق جبال *

سپاه منصور آب از قلعه باز بستند و نرد بانها از ريسمان تعبيه

کوه شب یازدهم شیر مردان بکریوت بکمرها که نخچیر جز از بیم سنگ و تیر بچنان جایها نرود بالا رفتند و سر طنابها دران بالا استوار کردند و امیرزاده محمد سلطان جماعتی از بهادران را بقلم تعیین نام نوشته مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند مردان کار دران شب تا زجبه(۱) پوش بی بانگ و خروش بالا رفتن گرفتند و چون اهل حصار خبردار شدند دست اضطرار بمنع و مدافعه برآوردند و روان سنگهای گران پران کردند علی شیر پسر بخت دولت عمزاده امیرعباس با چند کس دیگر از نردبان خطا شده درافتادند و ودیعت حیات را بمتقاضی اجل باز دادند روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتی ستان بقلهٔ قلعهٔ فیروزه حصار برآمده رایت فیروزی برافراخت عساکر گردون مآثر کورگه فرو کوفته جنگ سلطانی درانداختند و از جانبین رعد و منجنیق درکار آمد و از فراز و نشیب سنگ و خدنگ آمد شدن گرفت و از جوش لشکر و خروش کروفر هول روز محشر رو نمود و زبان تهور مردان مرد و دلیران روز نبرد در مقام سربازی و جانسپاری این

---

(۱) چنین ست در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - جبه - (جیبا) است لیکن از لغت ترکی ظاهر شد که - جیبه - بکسر جیم و سکون یای حطی و فتحه بای ابجد و های وقفی جامه ایست که بروز جنگ پوشند و آنرا در فارسی بکتر گویند و همین صحیح معلوم میشود *

ترانه مي سرود * * نظم *

* گر سر برود ترک کلاهي کم گير *
* ور تن نبود برگ گياهي کم گير *
* بر مزرع گيتي ي اروزد باد فنا *
* از خرمن تودۀ تودۀ کاهي کم گير *

اميرزاده محمد سلطان در ايقاد نيران قتال و اغراي بهادران در جنگ و جدال سعي جميل مي نمود و اميرزاده ابابكر آثار جلادت و دلاوري بظهور رسانيده نوكران او پيش از ديگران با توق ببالا برآمدند آخرالامر عساكر گردون مآثر بعون باري چون كبك كوهساري بر اطراف قلعه بر دويدند و چنان حصني حصين و حصار منيع را بيک جنگ سلطاني مسخر گردانيدند و چون خبر فتح بحضرت صاحب قران رسيد في الحال از مرغزار ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال متوجه قلعه مذكور گشت و چون بآنجا رسيد نشيب و فراز آن را بنظر احتياط درآورد و چون ازان قلعه تا ارزنجان هفت فرسخ بيش نبود محافظت آن را بطهرتن كه والي ارزنجان بود رجوع فرمود وازانجا مراجعت نموده رايت عزم قضا مضا برافراخت و تسخير ممالك روم را وجهه همت پادشاهانه ساخت بسياري از ياغيان و جيتاغيان كه در غارها گريخته پناه بجايهاي محكم برده بودند اميرشيخ

نورالدين و علي سلطان تواجي و دولت تمور بر حسب فرمان متوجه ايشان شدند وچون سطوت باس امراء بهرام انتقام از دور مشاهده كردند خوف و هراس درباطن ايشان استيلاء يافت و بقدم اطاعت و انقياد پيش آمده بتضرع و انكسار زنهار خواستند و امان يافتند و جان ازان ورطه هايل بسلامت بيرون بردند و چون جلگاء سيواس مضرب خيام عساكر ضرغام افتراس گشت بايزيد چهپائي ايلچيكه كه برسم رسالت بروم رفته بود با رسولان قيصر برسيد و چون سابقه حكم بي دفع قضا بتخريب بلاد روم بالعموم تعلق گرفته بود ديو غرور ايلدرم بايزيد را بوسوسه پندار كاذب از راه صواب بيندا خت تا بعد از اظهار اذعان و انقياد رايت خذلان سرايت عناد و استبداد برافراخت و جواب پيغام نه بر وفق ادب و سداد باز فرستاد و سخنان بيش از حد خويش بزبان جسارت رانده بود و درباب قلعه كماخ عذرهاى نامقبول فروخوانده مجاري امور عالم منوط بارادت افريدگار است و التيام اسباب وقايع و حوادث مطلقا بتقدير فاعل مختار تعالى و تقدس * * نظم *

* بلى هرچه هست ارصواب ار خطا است *
* سبب دارد اما مسبب خدا است *
* چو خواهد كه ويران كند كشورى *
* كند پايمال بلا سروري *

* مسلط کند دیو طغیان برو *
* که تا سر بغیری نیارد فرو *
* چو از حدّ خود پا فراتر نهد *
* عقان را بدست جسارت دهد *
* فتد بر سرش قاهری کامیاب *
* شود او گرفتار و ملکش خراب *

القصه فرستادگان قیصرروم بوسیله شاهزادگان و امراء بعزبساط بوس رسیدند و پیشکش و بیلاکات از جمله جانوری چند شکاری و ده سر اسپ بمحل عرض رسانیدند و زانو زده پیغامی که داشتند بگذرانیدند خاطر همایون ازان سخنان بی فرجام بهم برآمد و بیلاکات را رد کرده زبانِ خشم برکشاد که * * بیت *

* گر آیین بُدی هیچ آزاده را *
* که کشتی به تندی فرستاده را *
* سرت را جدا کردمی از تنت *
* شدی مویه گر بر تو پیراهنت *

و بعد از تسکین غضب فرمود که چون کسی را سعادت یاوری ننماید نصیحت و نیکوخواهی اورا سود مند نیفتد هرچند خواستم که آن بلاد از گذار لشکرجرار ما آسیبی نیابد بجائی نمیرسد والی شما هردم سخنی میگوید و بیک قول قرار

نمي گيرد اگر او قرا يوسف را مي فرستاد و قلعه كماخ را بگماشتگان ما مي داد هم او وهم مملكت او بسلامت مي ماند بحمد الله تعالی قلعه كماخ بی منت او مسخر بندگان ما شد اكنون او را بگوييد كه چون سخن نشنيدي و باينجا رسانيدي مردانه بايست و صدمه انتقام لشكر ما را آماده باش *

* بيت *

* اگر مرد كاري بيفشار پای *
* من اينك رسيدم نگه دار جای *

گفتار در جبه (۱) ديدن حضرت صاحب قران

چون رای جهان آرای خسرو گيتي كشای عزم رفتن بروم فرمود فرمان قضا جريان نفاذ يافت كه عساكر ضرغام افتراس در صحاري سيواس جبه بنمايند * * نظم *

* بجوشيدند از هر سو سواران *
* دليران نبرد و نامداران *
* سپاهي بی عدد ز اندازه بيرون *
* همه تند و قوي هيكل چو گردون *
* دليراني همه چون نيزه سردار *
* كمرها بسته بهر رزم و پيكار *

---

(۱) در اكثر نسخ بجای - جيبه - (جبه) است *

* چو اشکِ عاشقان از هجر دلبر *
* جهان پیما و خون ریز و دلاور *
* همه چون آتشِ سودا جهان سوز *
* همه چون غمزهٔ خوبان جگر دوز *
* یکایک تیغ زن چون نرگسِ یار *
* سراسر صف شکن چون زلفِ دلدار *
* زبس تیر و کمان و کیش و قربان *
* شده تیرِ فلک حیران و لرزان *
* ز گردانِ سپردار و کمان کش *
* جهان پر شد چنان کز تیر ترکش *
* فضای دشت پهناور شده تنگ *
* ز انواعِ سلاح و آلتِ جنگ *
* ز گرز و نیزه و شمشیر و خنجر *
* ز درع و جوشن و خفتان و بگتر *
* بدین سان لشکرِ با ساز و آیین *
* زکین ابروی مردی کرده پر چین *

صاحب قران بی همال بسعادت و اقبال بر بالای پشته که شامیانهٔ خسروانه باوج سپهر برین برافراخته بودند به نشست و لشکر فوج فوج و گروه گروه مکمل و مزین از فرق راکب تا نعل مرکوب غرق آهن بترتیب می گذشتند هر فوج که

بمقابل صاحب قران که در جهان مقابل نداشت مي رسيدند
مقدم ايشان پيش آمده زانو زده اسپ مي کشيد و زبان
اخلاص را بدعا و ثناى آن حضرت مي آراست * * نظم *
که بادا تن و جانِ ما بندگان * فداى سم اسپ صاحب قران
برانيم کز فرِّ اقبـــالِ شاه * نمانيم در روم و بومش گياه
همه ملك دشمن بهم برزنيم * تنش را بخاک هلاک افگنيم
سرِ بد سِگالت که نيکش مباد * زتن دور گردد بشمشير داد
و بزبان عاطفت پادشاهانه او را مي ستود و بمرحمت قوي
دل و مستظهر ساخته مي فرمود * * نظم *

* که گيتي مباداز گُردان تهي *
* کزيشان بلنـــد است تاجِ مهــي *

و برين منوال تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون قوشون
متعاقب و متـــوالى مى رسيـــدند و باقامت رسم منکور
قيام نموده مي گذشتند و چون نوبت بلشکر اميـــرزاده
محمد سلطان رسيد که بتازگي از مستقر سرير سلطنت مصير
آمده بود سپاهي انبوه فلک شکوه بتجمل و آيينئي معروض
گشت که تا مواکب کواکب درميدانِ سپهر جولان مي نمايد
کس مثل آن نديده بود و نشنيده و چون مقرر است که اتفاق
ازموجبات واسباب گيتي ستاني وجهانباني است *

* مصراع *

* آري باتفاق جهان مي توان گرفت *

شاهزاده بتلقين ملهم دولت امر كرده بود كه جماعت هر فوجي از لشكر در صورت محسوس مبصر كه اقصى نهايت ظهور است اتفاق نمايند و بر حسب فرمودهٔ او طايفه را بتمام علم و سنجق و جبهٔ (۱) و زين و كجيم و مجموع اسلحه و اسباب از تركش و كمر و نيزه و سپر و چماق همه سرخ بود و طايفه را همه زرد و جمعي را همه سفيد و بعضي را همه بنفش و ديگر الوان بهمين قياس بعضي تمام جوشن پوش و فوجي مجموع زره دار و آراستگي و ظرافت بحدي كه وراى آن بكلك تصور برلوح خيال نتوان نگاشت و چون شاهزاده سپاهي چنان را مكمل و آراسته بعرض گاه رسانيد باقامت رسم الجامشي و پيشكش مبادرت نمود و لب ادب بصوالح ادعيه و فوايح اثنيه بركشود *

* نظم *

* كه جاويد بادا جهان سر بسر *
* بفرمانت اى خسرو تاج ور *
* فلك تا زكتم عدم شد پديد *
* نظير تو صاحب قراني نديد *
* همه عالم از دولت آباد باد *

(۱) چنين است در جميع شش نسخ موجوده ليكن بنا يد لغت تركي بجاى جبه - جِيَبَهْ - بايد و جِبَّهْ لفظ تركى است فارسي آن بگتر *

* که لطف الهي ترا داد داد *
* کهین بنده و جملهٔ کهتران[1] *
* بجان بسته ایم اندرین ره میان *
* به نیروی بخت تو در یک هجوم *
* بر آریم گرد از همه بوم روم *
* نمانیم در روم برگ درخت *
* نه شاه و نه گاه و نه تاج و نه تخت *
* سر بد سگالت بود تاج دار *
* وگر خود بود قیصر تاج دار *
* رخ فرخ شاه ازان بر شکفت *
* بزیر لب حشمت از لطف گفت *
* جوان بخت بادي و روشن خود *
* خدایت نگه دارد از چشم بد *

چون از اول صباح تا نزدیك عصر که نماز پیشین فوت میشد لشکر میگذشت حضرت صاحب قران بقصد ادای ظهر برخاست و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا بآخر صف سپاه برسانند وچون فرموده بنفاذ پیوست ایشان را از مشاهده آن کثرت و عظمت و ملاحظه آن اسباب و آیین دود حیرت از سر بر آمد و رعشه هراس و بیم در اعضا و ارکان

(۱) در بعض نسخه بجای - کهتران - (مهتران) دیده شده *

وچون ایشان افتاد و روز دیگر مراحم پادشاهانه ایلچیان را نوازش فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت و فرمود که ایلدرم بایزید را بگویید که چون در مملکت تو رسم غزا وجهاد قایم است بر خاطر ما بغایت گران می آید که آن بلاد را از عبور لشکر ما آسیبی رسد با این همه هنوز با تو طریق مجامله و مساهله می سپرم متعلقان طهرتن را باز فرست و یکی از فرزندانت را بجانب ما روان کن که اورا بمثابه فرزند خود داشته از فنون تربیت و عنایت آن بیند که از تو که پدر مهربانی ندیده باشد تا ممالک روم بر تو مسلم داریم و غبار وحشت بکلی فرو نشیند و از میامن آن موافقت هم تو در مقر دولت خود بسلامت بمانی وهم آهالی آن دیار در مقام امن و استقامت آسوده خاطر و فارغ البال بیاسایند و ثواب آن بروزگار همگنان واصل گردد - والسلام علی من اتبع الهدی *

ذکر فتح قلعه هاروک

چون ایلچیان روم برحسب اشارت علیه بازگشتند از منهیان اخبار بسمع مبارک رسید که درین حدود قلعه ایست هاروک نام و جمعی جیتاغیان پناه بآنجا برده متحصن شده اند و باستظهار حصانت و مناعت آن حصن سر عصیان از جیب تمرد برآورده در زمان فرمان لازم الاذعان صدور یافت

که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق متوجه تسخیر و تخریب آن قلعه شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده با لشکر فیروزی اثر روان گشتند و چون بقلعه رسیدند *

* نظم *

* دم نای رویین برآمد بمهر *
* خروش یلان برگذشت از سپهر *
* نبرد آزمایان دشمن شکار *
* رخ از کین نهادند سوی حصار *

و چون آتش قتال اشتعال یافت و نیران وغا بالا گرفت حکم اندازان سپاه فیروز بزخم پیکان دیده دوز حصاریان را از بالای سور بنوعی دور کردند که کس را مجال آن نبود که سر برآورد و نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ آهنگ کار کردند و به نیروی سعادت و قوت بازوی جلادت دیوارهای قلعه را بینداختند و لشکریان نصرت شعار بحصار درآمده جیتاغیان خاکسار را عرضهٔ تیغ آبدار صاعقه کردار گردانیدند *

* بیت *

* چون نهادند جیش فتح آیین *
* روی دولت بدان حصار حصین *
* شد حصار از نهیب شان کنده *
* کس نماند از حصاریان زنده *

گفتار در توجه رایات نصرت عطیه بصوب قیصریه و انکوریه

هم درحوالي سيواس جمعي صاحب وقوف كه مسالك وطرق آن ديار ميدانستند بعز عرض همايون رسانيدند كه راه توقات جنگلستان است و گذارهاي تنگ دارد و ايلدرم بايزيد با حشري فراوان و لشكري بي پايان بتوقات آمده است وسر آب گرفته و قراولان نيـــز آن جنگـــل را ديده بودند وازان خبر داده صاحب قران كامكار آن راه گذاشته و عنان اقتدار بجانب يسار معطوف داشته براه قيصريه روان شد و علي سلطان تواجي را از پيش بقيصريه فرستاد تا لشكررا نگذارد كه ازانجا تجاوز نمايند و رايت فتح آيت بشش منزل از سيواس بقيصريه تحشم فرمود و اهالي شهـــررا خلعت امان ارزاني داشته چند روز درانجا توقف نمود *

* بيت *

* بدان روميان بر ببخشود شاه *
* گنه كار شد رسته با بي گنـــاه *

وجماعتي ازبد گماني پناه بنقبها و سوراخهـــا برده بودند لشكريان نقب زده همه را بگرفتند وغارت كردند و چون غلات آنجارا وقت حصاد رسيده بود فرمان شد كه سپاه مور شمار

ادخار علوفه راکمر اجتهاد به بندند و رای کشور کشای ممالک
آرای امیرزاده ابابکر و امیرشیخ نورالدین را بقراولي تعیین
فرمود و باعساکر گردون مآثر جبّه (۱) پوشیده و یسال کرده از قیصریه
متوجه صوب انکوریه شد و سه منزل برکنار آبی بزرگ که آنرا
یولغون سوئي گویند قطع مسافت نموده روز چهارم اراضي قر
شهر معسکر ظفر قرین گشت و درانجا از قراول خبرآمد که
سپاهي لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند فرمان واجب الاذعان
صدوریافت و لشکریان صف شکن رو بجانب دشمن آورده
بقوره فرود آمدند و برسم معهود رعایت حزم را خندق کنده
بچپرو مند و مستحکم گردانیدند و راي صواب نماي امیرشاه
ملک را با هزار سوار بزبان گیري فرستاد و او در حجاب ظلام
لیل میل بخیل دشمن کرده بشتاب سیل کما بیش ده فرسخ
براند و هنگام آنکه کوکبه شاه مُلکِ سپهـــر از جانب شرقي
افق بحوالي اردوي رومي چهرگان نجوم هجوم نموده صبح
دمیدن گرفت امیرشاه ملک نزدیک اردوي ایلـــدرم
بایزید رسیده بود و درمکمني مترصد فرصت پنهان بایستاد
وچون قراولانِ مخالف از قیتول بیرون آمدند بریشـــان
حمله برده جنگي سخت واقع شد وچون قیصر آگاهي یافت

(۱) چنین است درجمیع شش نسخ موجوده لیکن صحیـــح جِبَّه
بمعني بگتر معلوم میشود چنانکه درحاشیه صفحه ۵۰۳ مذکور شد ٭

که فوجي سبك از سپاه ظفر پناه بآن دليري پيش رانده اند
بر خاطر او بغايت گران آمد و از دهشت و حيرت بر آشفته
امراء خود را سرزنشها کرد و وقت طلوع آفتاب کوچ کرده
متوجه قرشهر شد و اميرشاه ملک کس بتعجيل پيش حضرت
صاحب قران فرستاد و قصه جنگ و توجه ايلدرم بايزيد
بصوب قرشهر عرضه داشت آن حضرت الياس خواجه شيخ
علي بهادر و صاين تمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امير
حسين قوچين و سلطان ملک پسر اوج قرا و ديگر دلاوران
شصت مرد را باز بزبان گيري روان ساخت و اميرشاه ملک
باز گشته شب هنگام بدرگاه عالم پناه رسيد و چون روز شد
حضرت صاحب قران تعليم و ارشاد شاهزادگان و امراء را
با ايشان بصورت مشورت فرمود که درين مقام دو راي است
يکي آنکه همين جا توقف کنيم که تا زمان رسيدن مخالف مردم
و چهارپايان استراحت نموده کوفتگي راه بيند ازند و ديگر آنکه
بميان مملکت ياغي درآييم و غارت کنان ميرويم و ايلغار
بهر جانب ميفرستيم تا او را از عقب ما بتعجيل ببايد راند
و لشکرش که بسيار پياده اند ويران شوند و بعد از تدبيه بر دقايق
جهان گيري راي ثاني اختيار فرمود و از ان جا کوچ کرده
بسعادت و اقبال روان شد و اميرزاده سلطان حسين را بادو
هزار سوار در يورت باز داشت و يرليغ جهان مطاع صادر گشت

که امیر برندق و پسترى[1] و دیگر امراء قوشون از پیش بانکوریه روند و اگر از طرف دشمن لشکری متوجه باشد راه بر ایشان ببندند و لشکر پیاده همراه ایشان توجه نمایند و دو منزل که آب نیست چاهها فرو برند امراء برحسب فرموده رو براه نهادند و عبد الرحمن که تواجی لشکر پیادگان بود پیادگان را سرکرده همراه ایشان ببرد و بهادران که روز پیش بزبان گیری رفته بودند بعضی ازیشان وقت سحر با جمعی از مخالفان بازخوردند و جنگ کرده دو کس را ازیشان فرود آوردند یکی را سر بریده و دیگری را زنده می آوردند و چون صیقل صبح زنگ ظلام از مرآت گیتی بزدود و بهادران باز گشتند پسر قیصر با هزار مرد دلاور بزبان گیری آمده بود و در شب بی خبر ازیشان گذشته و در دره پنهان شده بهادران که باز گشته بودند بایشان رسیدند و جنگ در پیوستند و با آنکه شصت سوار بیش نبودند و هم نبرد آن غلبه بسیار جنگ کنان جنگ کنان میرفتند و چون مخالفان سیاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور دیدند بایستادند و بهادران بسلامت رانده بموکب ظفر قرین پیوستند و سلطان حسین نیز از عقب برسید و امراء و پیادگان که برحسب فرمان متوجه انکوریه شده بودند امراء از پیش بانکوریه راندند

---

(۱) دربعض نسخه بجای - پستری - (پسروی) دیده شده

و تمام ولایات و احشام و ایل و الوس آن نواحي تاخته غنایم بسیار گرفتند و پیادگان درعقب ایستاده بحفر چاه و احداث میاه راه براه مشغول گشتند و رایت فتح آیت با سپاه ظفرپناه بسه منزل بانکوریه نزول فرمود و آن سر زمین مضرب خیام نزول اجلال و تمکین گشت و قیصر روم از امراء یعقوب نامي را بانکوریه فرستاده بود که بضبط و محافظت قلعه آنجا قیام نماید * * نظم *

* سر بارهٔ آن ندیدی عقاب *
* یکی کندهٔ گردش اندر پر آب *
* یکی شارستان گردش اندر فراخ *
* سراسر همه قصر و ایوان و کاخ *
* ز رومي سپاهي دلیر اندرو *
* همه نامداران پرخاش جو *

و یعقوب قلعه را محکم ساخته و محاربه و مدافعه را مهیا و آماده شده بود حضرت صاحبقران روز دیگر بعزم احتیاط قلعه بکوه گردون شکوه کیهان نورد برآمد و شیران بیشه شجاعت را بتسخیر قلعه اشارت فرمود دلاوران بی توقف روی جلادت بحصار نهادند و نیران قتال را اشتعال دادند و نقبها برده في الحال آب ازیشان بازستدند و جمعي دلاوران مثل مقصود و توکل باورچي و شهسوار و سرای و علي شیر و دیگر

بهادران ببرجي که بطرف آب بود برآمدند و نزدیک شد
که قلعه فتح شود ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با لشکری
از هرچه تصور نمایند بیشتر از عقب آمده به چهار فرسخی
رسید حضرت صاحبقران بمعسکر ظفر قرین فرمود و دلاوران
که ببالای برج برآمده بودند جنگ کنان بزیر آمدند و حکم
واجب الامتثال بنفاذ پیوست و لشکر کوچ کردند و مقدار
یك اسپ تاختن پیشتر رفته آب را در عقب گذاشتند
و بنوره فرود آمدند و بوظیفه حفر خندق و استحکام آن
بچپر و مندو قیام نمودند * * نظم *

* زمین را بکندن گرفتند پاک *
* شد آن جای هامون سراسر مغاک *
* شب آمد کزان شمع بفروختند *
* همه جای آتش همي سوختند *

و در ممر عبور لشکر مخالف چشمه خرد در دامن کوهي بود
و دران گذار بغیر ازان آب یافت نمیشد و چون رایت رومي
روز انتکاس یافته چتر سنجري شب سایه مشك فام بر اطراف
و اکناف عالم انداخت و چشمه خورشید در دامن کوه گردون
بمکدرات ظلمت و تیرگي آلوده گشت اشارت علیه بنفاذ
پیوست و جمعي رفته آن چشمه را بهر گونه گندگي و قاذورات
خراب ساختند و صاحب قران صافي درون پاک اعتقاد

هنگام آنکه مردم پهلوی استراحت بمراد بر بستر رقاد نهند بخلوت خانهٔ راز درآمد و با حضرت کارساز بنده نواز عرض نیاز اغاز نهاد و جبین اخلاص وافتقار بر سجده گاه تضرع و انکسار نهاده زبانِ مناجات برکشاد که پروردگارا هرچه مرا مدةالعمر از نصرت و فیروزي روزي شده و از فتح و ظفر روی نموده محض عنایت و مرحمت تو بوده و اگر نه از من چه آید و از عاجزي که پیوندِ جان وتنش بارادت تو باز بسته چه کشاید همان لطف و مکرمت که پیوسته ارزاني داشتهٔ باز چشم میدارم وبکرم بی دریغ که همیشه کرامت فرمودهٔ امیدوارم * * نظم *

* ای همه هستي بتو پیدا شده *
* خاک ضعیف ازتو توانا شده *
* چارهٔ ما ساز که بی یاوریم *
* گر تو براني بکه رو آوریم *

گفتار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر

چون حضرت صاحب قران تمام شب بمسکنت و زاري معاونت و یاري از حضرت باري جل و علا مسالت نموده هنگام صبح که درصدر بارگاه خاقان مشرقي انتساب رایت جهان آرای فحوای فالق الاصباح بفوز و نجاح برافراختند و باندك زمان تیغ ظفرمآب افراسیاب آفتاب

بیک وهله تمام بوم روم چون دیگر بلاد روی زمین بعموم مسخر گردانید حضرت صاحب قران گیتي ستان روی دولت غرا بترتیب لشکر کشور کشا آورد و برکوب عساکر گردون مآثر فرمان داد و از سپاه ظفرپناه مردان کار و رزم آزمایان تیغ گذار از خیمها و خندق بیرون آمدند *   * نظم *

* بجنبش درآمد سپه فوج فوج *
* چو دریای جوشان بهنگام موج *
* سپاهي فزون از قیاس و گمان *
* شده تنگ ازیشان فضای جهان *
* دلیران گُرد افگن صف شکن *
* همه شیر صولت ولی فیل تن *
* دل و جان پر از کین قیصر همه *
* بکف گرز و شمشیر و خنجر همه *

و بر حسب اشارت علیه صفوف عساکر گردون مآثر بآیینی مرتب و آراسته شد که ظفر بصد دل عاشق پرچم اعلام آن رزم آزمایان بهرام انتقام گشت و ابلق ایام سخت لگام رام ارادت و کام آن کشور کشایان پیروزي فرجام شد *   * بیت *

* برآراست رزمی که خورشید و ماه *
* ندید است هرگز چنان رزم گاه *

لشکر نصرت شعار جرنغار را پشت استظهار بعز اقبال

بی انتقال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت
گرفت واز شهامت و صرامت نوینان عالي مکان مثل
امیرسلیمانشاه و امیر یادگار اندخودي و رستم طغي بوغا
و سونجك بهادر ودولت تمور و دیگر امراء مواد اعتضاد
سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفت وقنبل ایشان سلطان حسین
بود وعلي سلطان و موسی توي بوغا و پستری و دربرنغار
فیروزي آثار رایت شوکت واقتدار امیرزاده میرانشاه
پذروه مهر و ماه برآمد ونیروی شجاعت و جلادت امیرشیخ
نورالدین و امیربرندق وعلي قوجین و امیرمبشر و طهرتن
و حاجي عبد الله عباس و سلطان سنجر حاجي سیف الدین
وعمرتابان و شیخ ابراهیم شرواني وغیرهم علاوه آن شد وقنبل
ایشان امیرزاده ابابکر بود وامیرجهانشاه وقرا عثمان ترکمان
وتوکل برلاس وپیرعلي سلدوز واز اطراف قلب قیامت
نهیب که از غایت کثرت وکمال عظمت زبان بیان از وصف
آن قاصر است گروهی بی شمار از دلاوران تیغ گذار روی
تهور بی تفکر بجنگ وپیکار آوردند ازان جمله در دست راست
قول باش تمور آغلن بود وامیرزاده احمد عمرشیخ و شهسوار
و سرای وجلال باورچي وتاپتوق ویوسف مغول و حاجي بابا
سوچي واسکندرهندوبوغا و خواجه علي پسر خواجه یوسف
اپردي ودولت تمور وحسن براث خواجه و محمد قوجین

و سرای خواجه و ادریس قورچي و شمش الدین المالغي
و هریملك تواجي و ارغون ملک و پیرمحمد و بهاءالدین
و قرا احمد و بیگت ولي ایلچیکده و چقماق و دولت خواجه
ایلچي بوغا و عبدالله و صوفي خلیل و محمد تواجي و ایسن
تمور و شیخ محمد و قرا[۱]مان و سنجر و حسین و حسن و عمر بیگت
پسر نیلك روز چون غربانی و جهانشاه و بیردي بیگت قوجین
و احمدي و عجب شیر و محمود و بهلول و امیرزیرک چاکو
و دیگر امراء و در دست چپ قول جلال الاسلام بود و توکل
قرقرا و علي محمود و شاه ولي و سونجك و جاني بیگ
و یادگار و تذکري بیرمش خواجه و محمد خلیل برادر دولت
تمور تواجي و شیخ حسین و میرک ایلچي و ملك پاینده
برادر الطون بخشي و لقمان تواجي و سلطان برلاس
و عبدالکریم حاجي سیف الدین و پیرمحمد شنکوم و شیخ اصلان
کپك خاني و دولت خواجه برلاس و الیاس کپک خاني
و یوسف برلاس و علي عباس و سید خواجه شیخ علي بهادر
و عثمان تواجي و اسکندر شیخي و شاه شاهان سیستاني
و ابراهیم قمي و شاه توران سیستاني و شیراول و پادشاه
بوران و دیگر سرداران و در پیش قول ماهچه توق امیرزاده
محمد سلطان ازاوج ظفر برآمده ثالث نیرین شد درعین

(۱) در بعض نسخه بجای - قرامان - (قرا تمور) بنظر آمده *

شرف و تمکین و در ظل اقبالش لشکر ستاره حشر مجتمع و مرتب پروین آیین و عقد آن جمعیت از انتظام اعلام احتشام و اهتمام امیر زاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیر زاده اسکندر و از نوینان نامدار امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ علي بهادر و ابان و دیگر بهادران سمت استکمال پذیرفت * نظم *

* قوم اذا الشر ابدا ناجذیه لهم *
* طاروا الیه زرافات و وحدانا *
* گروهی که هریک بهنگام کار *
* بمردي زگردون بر آرد دمار *
* سراسر دلیر و نبرد آزمای *
* تهمتن بزور و فریدون برای *

و چهل قوشون آراسته را در ظل رایت نصرت آیت باز داشت که از هر طرف که بمدد احتیاج افتد فوجي ازان بر حسب اشارت به معاونت ایشان شتابند و چند زنجیر پیل شکوه مند کوه مانند که از بقیه غنایم هندوستان بارد وي ظفر مکان بودند همه را کجیم انداخته و با اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و بر بالای هریکی کمانداران حکم انداز و نفط اندازان آتش باز جنگ را آماده گشته مقدم بر صفوف عساکر گردون مآثر بترتیب باز داشتند * نظم *

* صف زده پیلانِ هندی پیش صف *
* زهرهٔ شیرانِ رومی در تلف *
* زینتی افزوده پیل آن بوم را *
* ز آبنوسِ هند عاجِ روم را *
* آفرین بر شاهِ شرقی انتساب *
* کو چو بر هندوستان شد کامیاب *
* از دهلی راند پیلان سوی شام *
* تا کشید از صاحبِ مصر انتقام *
* خشم او بغداد را معدوم کرد *
* دولتش آهنگِ تختِ روم کرد *
* لاجرم قیصر بتعجیلِ تمام *
* آمده اینک بپای خود بدام *

و ایلدرم بایزید نیز بترتیب و آرایشِ سپاه خود قیام نموده لشکری گران و حشری بی پایان که از تمام ممالک روم و چینا غیان آن بوم و طوایف افرنج و غیر آن جمع آورده بود بیاراست و فوج فوج را موضعی لایق و محلی مناسب مقرر گردانید ازانجمله در قذبل میمنه پسر برلاس افرنجی که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از لشکر افرنج تعیین نمود و ایشان مجموع ظاهر خود را موافق باطن تاریک ساخته سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان در لبس جبا چنانست که از

سرتا قدم بفولاد و آهن مي پوشنـــد که بغیر از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آنرا بر پشت پای بهم پیوسته قفل مي زنند و تا آن قفل باز نمي کنند جبا (۱) و خود ازیشـــان جدا نمي شود و در قنبل میسره پسر مهین خود را مسلمان حلبی با عساکر روم باز داشت و خود در قول ایستاده سه پسر موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد حلبي که ارشد اولاد او بود و بکوشجي اشتهار یافته و امراء و سرداران روم مثل یال قوج پاشا و علي پاشا و عبید بیگ و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیگ و حسن پاشا و خلیل مراد پاشا و سروجه و ابرنوس و یعقـــوب و یوسف و ایل طریان و تنکري برمش و بلبان و داود یاني (۲) و شاهین و یا پنج پسر ایلدکوز و احمدي و امیر طاهر و محمدي و مقبل و پاشاجق هریک با غلبه سپاه بجای خود قرار یافتند و قیصر با تمام لشکر روی جلادت بآوردگاه آورده مرتب و آراسته روان شدند و چاشت سلطاني قلب و میمنه و میسره ترتیب کرده و پیادگان دلاور با چپر پیش داشته برسیدند و برسر پشتها بایستـــادند و از جانبین گورگه و کوس فرو کوفته سورن

---

(۱) در بعضی نسخه بجای - جبا - (جبه) و در بعض کتاب (جِبَّه) است و همین صحیح است بقایده لغت ترکي (۲) در بعض کتب بجای - یاني - (ثانی) است *

اندا ختند * * نظم *

* برآمد خروشیدن کره نای *
* فغان دلیران رزم آزمای *
* دو لشکر بروی اندر آورده روی *
* جهان شد پر آواز پرخاش جوی *

گفتار در محاربه صاحب قران جهان جو با قیصر روم و ظفر یافتن برو

چون سپاه طرفین صفها کشیده و برزم گاه رسیده با آهنگ جنگ در مقابل یکدیگر بایستادند و از غریو کورگه وکوس چهرها سندروس ولبها آبنوس و زبانها پر از افسوس گشت صاحب قران موید پاک اعتقاد برسم معتاد پیاده شد و روی مسکنت و افتقار بحضرت آفریدگار تعالی سلطانه آورده بوظیفه نماز و عرض راز و نیاز که در هر معرکه عادت پسندیده آن خدیو برگزیده بود قیام نمود تا بدیده همت عالی و صدق نیت صافی روی آرزو و مراد در آیینه حسن اعتقاد بی نقاب ارتیاب مشاهده فرمود و فرموده خواجه عبدالله انصاری قدس سره که اگر نخواستی داد ندادی خواست راستی مخدره تحقیق را طرفه حله آراست وچون از سر یقین پای توکل برکاب سعادت انتساب در آورده سوار شد و روی عزم خسروانه

بکارزار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر بباد حمله آتش پیکار بر افروزند و بشعله تیغ صاعقه کردار خرمن غرور و پندار مخالفان درهم سوزند نخست از قندیل برنغار امیرزاده ابابکر یکران مسابقت درمیدان مبارزت راند و مپاه نصرت پناه دست کشورکشای دشمن گیر بکمان و تیر یازیده بزخم پیکان جان ستان و پلارک خون افشان جرنغار مخالف را که قندیلش پسر مهین قیصر مسلمان حلبی بود برهم زدند *   * نظم *

* چو شه زاده برکرد مرکب زجای *
* بچستی شاهین و فرّ همای *
* عقابِ خدنگین و زاغِ کمان *
* به بستند عقدی بمهری گران *
* وصالی بزور و فراقی بقهر *
* طلاقی روان جانِ بد خواه مهر *
* ز پرنده مرغان منقار شوم *
* غراب فنا آشیان ساخت روم *

و امیر جهانشاه و قرا عثمان نیز حمله آورده دست چپ دشمن را بکلی براندند و کرشجی که از دیگر فرزندان قیصر بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت کر و فر بسیار کرد و آنچه حد سعی و کوشش بود بجای آورد و چون شیوه

جلادت عساکر ظفر دایو بدید و یقین بدید بی گمان دانست که مقاومت با چنان سپاهي از حیز مکنت و قدرت ایشان بیرون است روان با مردم خود روی دهشت بصوب گریز آورده از میان بدر رفت * * مصراع

* زیرکي جای خود شناختن است *

و الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و از تنبل جرنغار سلطان حسین با لشکر فتح آثار پیش رانده بازوی شجاعت به نیروی دولت بکشاد و بضربات پیاپی نیزه و تیغ مانند صاعقه و برق از میغ بی دریغ آتش در خانه ثبات و قرار دشمنان نهاد * * نظم *

* بتایید دولت چو غرنده شیر *
* در آمد به پیکار اعداء دلیر *
* کفش گفتي ابراست و شمشیر برق *
* ز باران قهرش بدم خصم غرق *
* ز روی پر کینه چندان بکشت *
* که گفتي فلک تیغ دارد بمشت *

و امیرزاده محمد سلطان را عرق نجابت و شجاعت موروثي جنبیده لب حمیت بر کشاد و از حضرت صاحب قران اجازت خواست که نهنگ هامون نورد را در دریای هیجا تازد و کشتي حیات مخالفان را در غرقاب فنا اندازد * * بیت *

* که من زنده و دشمن شه بجای *
* بدانم که نه پسندد این را خدای *
* ز شاه آنکه بر تافت رو اندکی *
* من و او نباشیم الا یکی *

اشارت علیه نفاذ یافت که بمدد جرنغار شتابد شاهزاده بامتثال فرمان مبادرت نمود و با بهادران بازوی جلادت و اقتدار برکشود *

* نظم *

* روان شد بکردار شیر دلیر *
* نهنگی بچنگ اژدهای بزیر *
* چنین تا بلشکرگه رومیان *
* همی تاخت بر سان شیر ژیان *
* صف لشکر رومیان بر درید *
* کسی از یلان خویشتن را ندید *

و دلاوران افرنج نیز در مقابله دست تهور بمدافعه و مقاتله برکشاده کوششهای مردانه می نمودند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را براندند و آخر الامر ظفر پیشگان لشکر منصور غالب آمده دمار از روزگار پسر برلاس افرنجی و سپاه او که برنغار لشکر مخالف بشکوه ایشان آراسته بود برآوردند و پیاده بسیار در زیردست و پای اسپان لگدکوب بلا شده عرضهٔ فنا گشتند *

* نظم *

* بکشتند چندان ز رومي سپاه *
* که گل شد همه خاك آوردگاه *
* به پیش صف رومیان کس نماند *
* ز گردان شمشیرزن بس نماند *

و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملك با رزم آزمایان قول پیش رانده بسی از دشمنان را نیست گردانیدند و امیرشیخ نورالدین و امیر برندق داد مردي و مردانگي داده پیادگان میسره مخالف را از بالای کوه به نشیب خطروانده رانده رانده و بسی ازیشان را به تیغ بی دریغ گذرانیدند * * بیت *

پر از کشته شد عرصهٔ رزم گاه * جهان گشت بر چشم دشمن سیاه

چون آثار ضعف وفتور در سپاه مخالف مغرور بظهور پیوست امر عالي صدور یافت که شاهزادگان و نوینان بیک بار حمله کنند * * نظم *

بفرمود شاه سپهر احتشام * که لشکر بجنبش درآید تمام
بجنبید لشکر سراسر ز جای * بفرمان سلطان کشور کشای

از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیرجهانشاه و شیخ ابراهیم و حاجي عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجي سیف الدین و طهرتن و مبشر و عمرتابان و پیرعلي و دیگرامراء و از میسره امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیرسلیمان شاه

و رستم طغي بوغا و علي سلطان و ديگر نوينان باتفاق حمله کردند و مجموع عساکر گردون مآثر لجام ريز بر مخالفان تاختند و نيران محاربه و قتال بنوعي اشتعال يافت که بي مبالغه جنگ بزرگ ايرانيان و تورانيان در نظر روزگار خوار گشت و داستان هفت خوان رستم و اسفنديار را اعتبار نماند *

* بيت *

* دليران ايران و توران سپاه *

* گرفتند بر لشکر روم راه *

* چنان تيز شد آتش کارزار *

* که مي خواست گردون بجان زينهار *

* زبس خون رومي دران ترک و تاز *

* هزار اطلس رومي افگنده باز *

* غريو کورگه بدريد گوش *

* بپا اندر افتاده سرها بدوش *

* زبانگ سپه گوشها خيره شد *

* ز گرد سپه (۱) چشمها تيره شد *

* تو گفتي که دريا بجوش آمد است *

* نهنگ دژم درخروش آمد است *

* ز بس کشته کافتاد در دشت کين *

(۱) در بعض نسخه بجاي - سپه چشمها - (هيونان جهان) ديده شد *

* زمین پشته شد تا بچرخ برین *
* جهان گشت دریا کران تا کران *
* زبس خون که از کشتگان شد روان *
* گروهي بدادند سر در ستیز *
* گروهي نهادند رو در گریز *

و دران زمان که امیرزاده محمد سلطان برنغار دشمن را براند شش قوشون لشکر شاهزاده ببالای تلي که محل ایشان بود بر آمدند و ایلدرم بایزید با لشکر قول متوجه آن محل شد و سپاه شاهزاده را ازان بلندي رانده بجای ایشان بر آمد و ایشان چون بشاهزاده پیوستند بازروی جلادت بجانب مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند و چون ایلدرم بایزید بران پشته اطراف لشکر خود را احتیاط کرد و میمنه و میسره را شکسته و پراگنده یافت حیرت برو غالب آمد و از سپاه برنغار و جرنغار او که متفرق شده بودند جمعي از پیاده و سوار پیش او جمع آمدند حضرت صاحب قران با امیرزاده شاهرخ روی نیروی دولت قاهره بقصد قیصر آورده هامون نورد همایون نبرد را براندند و امیرزاده میرانشاه نیز با امراء برنغار و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه از جرنغار متوجه شدند و مجموع سپاه از اطراف روی باس شدید بایلدرم بایزید نهاده او را و لشکرش را چون شکاري که بجرگه

در آید درمیان گرفتند * * بیت *

* گرفتند شان یکسر اندر میان *
* سواران قاآن صاحب قران *
* چنان آتش افروخت ازگرز و تیغ *
* که گفتی هوا کوه بارد ز میغ *

قیصر بقیه روز بهر نوع که بود پای تجلد بفشرد و با بهادران سپاه خود را نگاه داشت و هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه پیچیده ازان بالا فرود آمد و بضرورت روی اضطرار بصوب فرار نهاد عساکر گردون مآثر کوچه داده بر ایشان تیر باران کردند و بسیاری را بخاک هلاک انداختند و ایلدرم بایزید بهزار مشقت از میان بدر رفت و فوجی از سپاه ظفر پناه بتکامشی هزیمت یافتگان روان شدند * * نظم *

ببستند گردان توران میان * همی تاختند از پی رومیان
بشمشیر تیز آتش افروختند * همه بوم و برشان همی سوختند
بسی رومیان درهمی تاختند * در و دشت ازیشان بپرداختند
ز روم و ز رومی برآورده گرد * بگردون برافشانده گرد نبرد

و زبان روزگار از تلقین تقدیر پروردگار مصدوقه غلبت الروم بر سپاه آن بلاد و دیار خواند و بیشتر گریختگان از تشنگی فوت شدند چه آفتاب در ششم درجه اسد بود و هوا بغایت گرم و دران مرحله که ایشان برزمگاه راندند آب نبود *

* بیت *

* هرکس که زآب تیغِ گُردان جان برد *
* درحسرتِ آب جانِ شیرین بسپرد *

و چون نسیم فتح و ظفر از مهب تایید ملک اکبر بر پرچم رایت سعادت پیکر وزید صاحب قران گیتی ستان موید و مظفر ازانجا بازگشته باردوی همایون فرود آمد و وظایف شکر و سپاس آفریدگار که انوار فتح و فیروزی از نیّرِ عون و عنایت بی علت او تابد و بس باداا رسانید *

* نظم *

* زمین شد ز رومی چو دریای نیل *
* جهان جوی با تیغ و کُوپال و پیل *
* به پیروزی از رومیان گشت باز *
* باردوی فرخنده آمد فراز *
* بسی آفرین خواند بر کردگار *
* کزو گشت بر دشمنان کامگار *

شاهزادگان و امراء جمع آمده بعز ملازمت فایز گشتند و زانو زده بتهنیتِ فتح و اقامتِ رسم نثار قیام نمودند و روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه (اربع و ثمانمایة) بود موافق ایت ئیل که خطیب تایید آسمانی خطبه این فتح نامی بنام اقبال حضرت صاحب قرانی بخواند و لله الحمد والمنة *

گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را و آوردن او بدرگاه شاه مظفر لوا

از عساکر فیروزی آثار که بتکامشی در عقب گریختگان رفته بودند سلطان محمود خان بایلدرم بایزید رسید و او را دستگیر کرده در زمان پیش حضرت صاحب قران گیتی ستان فرستاد چون اولیاء دولت بخلود موسوم قیصر روم را دست بسته خفتن گاه بدرگاه عالم پناه آوردند عرق مکارم پادشاهانه در حرکت آمد و حامی عاطفت فرمان داد که او را دست کشاده بحرمت درآورند وچون بعز تلاقی استسعاد یافت مورد او را باعزاز و اکرام تلقی فرموده نزدیک خود بنشاند و برسبیل معاتبه بطریق رفق و مجامله برزبان نوادر بیان جواهرفشان راند که هرچند احوال عالم مطلقا باراده و قدرت پروردگار است و هیچ کس را بحقیقت اختیار و اقتداری نیست لیکن از روی انصاف و راستی این بود که ترا پیش آمده خود با خود کردهٔ * * بیت *

اگر بار خار است خود کشتهٔ * وگر پرنیان است خود رشتهٔ

بارها پای از حد خود بیرون نهاده مرا بران داشتی که روی کین بانتقام تو آورم و ازبرای مصلحت غزو کفار که درین دیار بآن قیام می نمایند تحمل کردم و آنچه وظیفه

مسلماني و خیراندیشي باشد از مدارا و سازگاري با تو بتقدیم رسانیدم و در خاطر داشتم که چون نصیحت بشنوي و از درِ متابعت و انقیاد درآئي ترا مددها کنم و بهرچه احتیاج افتد از مال و لشکر مساعدت نمایم تا از سر تمکین و استعلاء باقامتِ مراسم غزا اشتغال تواني نمود و بتیغ جهاد شوکتِ شرك بي‌دینان از اطراف و اکناف دیار اسلام تواني درود و بر سبیل آزمایش از تو التماس کردم که قلعه کماخ تسلیم نماني و متعلقان طهرتن را روانه کني و قرایوسف ترکمان را از مملکت خود براني و معتمدي دانسته را بفرستي که عهد و پیمان میان ما موکد گرداند و بدین جزویات مضایقه کردي و سرکشي و عناد پیش گرفتي تا قضیه باین انجامید با این همه همگنان را معلوم است که اگر حال برعکس بودی و این قدرت و استیلاء که حضرت عزت مرا ارزاني داشته ترا دست داده بودی بر من و بر لشکرِ من این زمان چها گذشتي اما بشکرانه نصرت و فیروزي که از عنایت و رحمت حق مرا روزی شده درباره تو و مردم تو جز نکوئي نخواهم کرد خاطر آسوده دار ایلدرم بایزید در مقام خجالت و انفعال بزلّت و تقصیر خود معترف شد و گفت در واقع خطا کردم که سخن صاحب قراني چون شما نشنیدم لاجرم سزای خود دیدم اگر عفو پادشاهانه گناه مرا ببخشد من و

فرزندان من تا زنده باشیم از جادهٔ خدمتگاری و فرمان برداری پای بیرون نه نهیم صاحب قران دریا نوال او را خلعت خسروانه پوشانید و بصنوف استمالت و نوازش ایمن و امیدوار گردانید قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده کرد بعد از اداء دعا و ثنا عرضه داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در جنگ همراه من بودند خاطرم متعلق ایشان است اگر فرمان عالی نفاذ یابد تا تفحص حال ایشان کرده اگر زنده باشند به بنده رسانند ضمیمه دیگر الطاف باشد حکم جهان مطاع صادر گشت و تواجیان درزمان بجست وجوی ایشان روان شدند و بعد از چند روز موسی را یافته پیش حضرت صاحب قران آوردند مرحمت پادشاهانه او را بخلعت خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد و از برای او خرگاهی خسروانه بنزدیک منزل همایون مرتب داشته بودند و حسن برلاس و بایزید چمپائی برحسب فرمان بمحافظت و مراقبت احوال او قیام می نمودند *

* بیت *

این است کمال کامگاری * دین پروری و بزرگواری

و مناسب کلام درین مقام عنان جودهٔ خوش خرام خامه را بصوب ثبت اثری از آثار خیر الانام علیه الصلوة و السلام انعطاف میدهد که در روز فتح مکه بهردو دست مبارک

د و حلقه در کعبه معظمه بگرفت و بآواز بلند فرمود که الحمد لله الذي صدق وعده ونصر عبده واعز جنده و هزم الاحزاب وحده ولاشئ بعده یعنی شکر و سپاس آن خدائي را که راست گردانید وعده خود را و یاري داد بنده خود را و غلبه بخشید لشکر خود را و بگریزانید گروههای مختلف را به تنها چه بحقیقت هیچ نیست که اثری ازو بظهور آید بغیر ازو و بعد ازان باهل مکه خطاب فرمود بطریق سوال که ماذا ترون انی فاعل بکم الیوم یعني چون مي بینید و چه گمان مي برید که من با شما بکنم امروز ایشان کمال کرم آن حضرت مي دانستند گفتند اخ کریم وابن اخ کریم والکریم اذا قدر غفر کریمي و کریم زادهٔ و کریم چون دست یابد گناه بخشد حضرت رسالت پناه ختمی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود من شمارا همان مي گویم که یوسف علیه السلام با برادران جفا کار گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش نیست بر شما امروز بیامرزد خدای تعالی شمارا و او ارحم الرا است لاجرم از میامن محاسن افعال واقوال آن مود[١]

---

[١] که مذکّر مکارم اخلاق سرور آفرینش علی الله (بحشمت شاه همچنانکه آل و عترت طاهره او علیه و علیهم - (۵۵) دیده شد *

از میان سایر شعب و قبایل بنی آدم بمزید شرف و سیادت اختصاص دارند اولاد و اسبــاط دودمان صاحب قران آخرالزمان نیز از دیگر اعقاب و اخلاف ملوک و پادشاهان از اعاظم سلاطین و جهانداران که در هرعصر و اوان بوده اند وکیفیت احوال و اوضاع ایشان از خصوص ایمه تاریخ معلوم میشود وبالسنه و افواه عالمیان مذکوراست بفنون مفاخر و مزایا بفضل الله تبارک وتعالی ممتازند و مستثنی *

* نظم *

* بتخصیص آنکه نگزید از سعــادت *
* جز اخلاق نبــي آییــن و عادت *
* جهانباني که مقصود از جهان اوست *
* بهین گوهر ز کان کن فکان اوست *
* بتــن زیب سریر پادشــاهي *
* بجــان گنجور اسرار الهــي *
* دلش دریا وموجش فیض احسان *
* کفش ابر و عطای عام باران *
* ز باران عطایش کشت امیــد *
* چو شاخ دولت او تازه جاوید *
* بیــانش منبع انهــار توفیق *
* زبانش مطلــع انوار تحقیق *

* بدولت ملک و دین را داد داده *
* بفکرت مشکل گردون کشاده *
* بقدرت ملک جم زیر نگینش *
* بهمت (۱) بحر و کان در آستینش *
* سپهر از حشمت او شرمساری *
* جهان ز اقطاع جاهش خشکزاری *
* ز قصر قدر او ایوان کیوان *
* وثاقی مسکن هندوی دربان *
* جهاندار جوان بخت جهانگیر *
* که از بختش جوان شد عالم پیر *
* مغیث الدین ابوالفتح آنکه خورشید *
* برویش کرد روشن چشم امید *
* ازین برتر نیابد مدحتی کس *
* که ابراهیم سلطان گوید و بس *
* مثل نشنیده از پیر دانا *
* همی (۲) گفتی چو گفتی مصطفی را *
* باین لطف و کمال و دانش و داد *
* نه پندارم که باشد آدمی زاد *

---

(۱) در بعض نسخه بجای آن مصراع این مصراع است (بحشمت شاه اسکندر کهینش) * (۲) در پنج نسخه بجای « همی » (همه) دیده شد *

* چگویم دُرِّ وصفش سفتنی نیست *
* سخن زان سوی امکان گفتنی نیست *
* خرد پیشِ دلِ هشیار او مست *
* فلک با کاخِ قدرش غرفهٔ پست *
* ظفر خیلِ سپاهش را طلایه *
* لوای جیش او را فتح سایه *
* زبحرِ همتش گردون حبابی *
* جهان در بَرّ و بحرِ [(۱)] او سرابی *
* چو کلکش مشك میساید بکافور *
* کشد نیل از برای چشم بد حور *
* نهالِ خامه اش زابرِ گهربار *
* بباغِ دین گلِ وحی آورد بار *
* نیِ کزوی چو ریزد شکّرِ کام [(۲)] *
* امیدِ خلق را شیرین شود کام *
* زبیمِ تیغ او بدخواه در خواب *
* گره بیند همه شب در گلو آب *
* چو شمشیرش عدو را چاره سازد *
* نه تنها تن که جان هم پاره سازد *

---

(۱) دربعض نسخه بجای - بَرّ و بحرِ او - (پرتو او چون) است * (۲) دربعض نسخه بجای - کام - (خام) و دربعض (جام) دیده شد *

* کمان گر یابد آن سهم از سعادت *
* که یازد سوی او دست جلادت *
* کمان نون بینی و زه دال الف تیر *
* ندای فتح ازان گشته جهان گیر *
* بهر مقصد که شد تیرش روانه *
* نباشد منزلش غیر از نشانه *
* بجز تیر قضا از شصت[1] تقدیر *
* بدین سان بی خطا نفکند کس تیر *
* ثباتش کوه را در موقف جنگ *
* جگر خون کرد و لعل ناب شد سنگ *
* ثنایش هرچه زین منوال گویم *
* بآب چاه روی ماه شویم *
* کلامم پست و قدرش بس بلند است *
* تهی دستیم و کالا ارجمند است *
* بسازم با دعا و آن هست کارم *
* که آنرا چاره اخلاص است و دارم *
* خدایا تا بود گاه انابت *
* ز محتاجان دعا و ز حق اجابت *

---

(۱) چنین است در جمیع نسخ موجوده لیکن بنا یید لغت شست دریجا بسین مهمله صحیح میشود نه بصاد مهمله کما لا یخفی *

* قرینِ استجابت باد یکسر *
* دعایِ دولتِ این داد گستر *
* همه کارش بکام از عونِ توفیق *
* درونش روشن از انوارِ تحقیق *
* جهان بادا بفرِّ این جهانبان *
* ممتّع جاودان از عدل و احسان *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف واکناف مملکت روم وفتح نامها به بلاد و امصار ایران و توران

حضرت صاحب قران ازانجا کوچ کرده در ضمان حفظ ذوالجلال روان شد و در مرغزار انکوریه بسعادت و اقبال نزول فرمود و یعقوب کوتوال باقدام تضرع و ابتهال بیرون آمد وقلعه را به بندگانِ درگاه سپرد و اورا بعلی سلطان تواجی سپردند و عمال دیوان برحسب فرمان بتوجیه و تحصیل مال امانیِ انکوریه قیام نمودند و آن را حاصل کرده بخزانه عامره رسانیدند چون خاطر انور ازمحاربه قیصر بنوعي که مقرر و محرر گشت فراغ یافت فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب دستِ راست برسا که تخت گاه روم بود

روانه گردد و امیرزاده ابابکر و امیرجهان شاه و امیرشیخ نورالدین و امیرسونجک و دیگرامراء تومان ملازم رکاب او باشند و فرمود که امیرشیخ نورالدین در بروسا بضبط اموال وخزاین آنجا قیام نماید و شاهزاده و امراء تا کنار آب اسریقه که بغار اسکندر مشهور است تاخت کنند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و رستم طغی بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و پیرعلی سلدوز و دیگر امراء را بطرف قونیه و آق شهر و قراحصار و علانیه و عدالیه فرستاد و اشارت علیه صادر گشت که فتح نامها قلمی گردد منشیان بلاغت شعار و دبیران براعت آثار مثل مولانا شمس الدین منشی و دیگرکُتّاب فصاحت دثار بدایع نکار ظفرنامها بپرداختند و بمجموع ممالک ایران وتوران روان ساختند فتح نامهٔ بسلطانیه پیش حضرات عالیات ارسال رفت و یکی بتخت گاه سمرقند پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب کابل و زاول و هند پیش امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و یکی بتخت فارس پیش امیرزاده رستم وهمچنین بترکستان و کاشغروختن و بدخشان و خراسان وخوارزم و مازندران و طبرستان وگیلان و آذربیجان وعراق عرب وعجم وکرمان و کیچ و مکران وسیستان و سایر بلاد بر و بحر فتح نامها فرستادند * بیت *

بهر سو نوید و سوار و هیون * همی رفت با نامه و رهنمون

و از جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدارالعباده یزد رسید خواجه غیاث الدین سمنانی که دران سال از قبل دیوان اعلی بضبط مال آنجا آمده بود تیمی (۱) درعین بازار شهر میساخت و ازجهت ورود آن خبر آن را دارالفتح نام شد وبدان اشتهار یافت و بی تکلف بزازخانه بآن تکلف و آیین در تمام روی زمین نیست و حکم واجب الامتثال صدور پذیرفت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکری متوجه صوب سمرقند شود وبسرحد ترکستان رود و بمحافظت آن مرز مراسم صرامت و تیقظ بتقدیم رساند و از امراء امیر مبشر و دولت تمور تواجي بملازمت موکب او مامور بودند و چون امیر آقبوغا درهرات بجوار رحمت حق پیوسته بود فرمان شد که امیر مضراب نیز با شاهزاده تا خراسان برود و همانجا توقف نماید و فرموده بنفاذ پیوست و صاحب قران کامگار بعون تایید پروردگار ازانکوریه نهضت فرمود وبشش منزل بسوري حصار فرمود و ببالای حصار برآمده اطراف آن را بنظر احتیاط درآورد و مرغزار آنجا ازفر نزول همایون رشک سپهر فیروزه حصار گشت ودراثناء این احوال امیرزاده شاهرخ را باده تومان لشکر جرنغار (۲) بجانب کول حصار و

---

(۱) دربعض نسخه بجای - تیمي - (بزازخانه) است * (۲) در بعض کتاب بجای - جرنغار - (برنغار) است *

استانوس و کتیر روان کرد و آفتاب رایت فتح آیت بعزم ملکانه دو شب درمیان کرده پرتو وصول برکوتاهیه انداخت شهری خوش هوا و جلکهٔ(۱) دلکشا انواع میوها درغایت خوبی و بسیاری * مصراع *

* ییلاقهای دلکش با چشمهای جاري *

لاجرم درانجا مدت یکماه اطناب خیام توقف و اقامت باوتاد تمکن واستقامت درعین سعادت و سلامت استوار ماند اهالي آنجا خلعت امان یافته وجوه اماني بمعرفت عمال دیوان بحصول پیوست و مبلغی خطیر از اموال تمورتاش که در کوتاهیه بود و بروزگار دراز اندوخته علاوه آن شد رای صواب نمای دو روز بعد از وصول بکوتاهیه امیرشاه ملک وعبدالکریم حاجي سیف الدین و از امراء قوشون عبدالخواجه بیراو و شیخ علی سبلای و شیخ حاجي(۲) سلدوز و دیگر امثال و نظایر ایشان را با فوجی از لشکر کشورستان بطرف کراوه و خواجه ایلي و من تشاء روان فرمود و چون تمام ممالک روم تا بساحل دریاي مغرب جولانگاه سپاه خاقان مشرقي مکان گشت درعین تسلط و کامراني و قیصر با فرزند زنده و نه دربند بسلامت بی گزند هم دران مملکت بسایه رعایت و حمایت

(۱) در بعض نسخ بجای ـ جلکهٔ ـ (جلگاء) است * (۲) در بعض کتاب بجای ـ حاجي ـ (علي) است *

عبید عتبهٔ جلال از عداد جوچیدان کریاس ابهت اساس بود
و بی تکلف و مداهنه نهایت کمال در قدرت و شوکت و استقلال
مخلوق را همین تصور توان نمود خاطر همایون از توفر اسباب
بهجت و مسرت پرتو التفات بر عیش و عشرت انداخت و در
بزم امانی و شاح افراح و شادمانی از حضور شاهزادگان
کیخسرو فرجام و سروران سپهر احتشام و نوینان بهرام انتقام
برجیس احترام انتظام یافت * * نظم *

* شاه توران نشین ایران گیر *
* روم تسخیر کرد و قیصر اسیر *
* چون میسر شد آنچه دل می خواست *
* شاه به نشست و بزم عیش آراست *

و از صباح تا رواح اوقات فوز و نجاح از برای استرواح روح
بشرب راح و نظارهٔ ملاح می گذشت و راستی * * بیت *
تا با مَی و معشوق توان برد بسر * عاقل نکند رای هوای دیگر
ساقیان ماه رخسار شیرین گفتار بادهای تلخ خوشگوار در داده
و مغنیان خوش آواز نغمه پرداز زبان بهجت و اهتزاز بادای
این سرود بر کشاده که * * نظم *
زمین خرم ست و زمان شادمان * بفیروزی شاه صاحبقران
جهان دار دریادل دادگر * کزو گشت پیدا بگیتی هنر
خداوند هند و خداوند چین * خداوند توران و ایران زمین

ازو شاه بادا دل اهل حق * جهان را بعدلش مزین ورق
بماناد جاوید درعز و ناز * بکام دل دوستان سرفراز
درتضاعیف این احوال سپاه فرخنده مآل باطراف و جوانب تاخت برده چندان اسباب و اموال بدست مراد هریک افتاد که شرح نمی توان داد کسی که اسپی نداشت صاحب گلها شد و آن راکه ما یحتاج ضروری بزحمت می یافت انواع تجملها پدید آمد والله خیر الرازقین و همت پادشاهانه اموال و ذخایر تمورتاش که درانجا بتحت ضبط و تصرف خازنان درآمده بود همه را برامراء و لشکریان قسمت فرمود *

* بیت *

* چه دینار در بزم پیشش چه خاک *
* ز بخشش ندارد بدل ترس و باک *
* زمانه سراسر باو زنده باد *
* خرد بخت او را فروزنده باد *

تتمهٔ داستان امیرزاده محمد سلطان که بطرف برسا رفته بود

چون امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان بایلغار از انکوریه بجانب برسا روان شد پنج روز چنان بتعجیل براند که با او از سی هزار سوار چهار هزار بیش ببرسا نرسیدند چون

ماهچه رایت اقبال شاهزاده از افق آن دیار برآمد مسلمان حلبي (۱) پیشتر رسیده بود و از خزاین پدر آنچه از روی دست مي توانست برد برداشته بود و روان بدر رفته و از اعیان و اهالي مملکت نیز هرکرا قوت و مکنتي بود عیال و اموال بر گرفته بعضی بکوه کشش (۲) که بروسا در دامن آن واقع است و چندی بساحل دریا گریخته بودند عساکر گردون مآثر از عقب ایشان شتافته همه را دریافتند و غارت کرده در قیــد اسار آوردند و از جمله شیخ شمس الدین محمد جزري با اکابر بروسا مثل سید بخاري و مولانا شمس الدین فناري و دیگر اشراف و موالي بیرون رفته بودند و در صحراء کریه باور رسیدند و غارت کرده با پسرش بگرفتند و پیش امیر شیخ نورالدین بردند و زن و دو دختر قیصر در نیکي شهر بخانه پنهان شده بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید او را جهت پسر خود مصطفی خواستاري نموده با متعلقان در بروسا مانده بود هم اینها و هم آنها بدست سپاه منصور افتادند و گفته شد که سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان کدام هنگام از بیم لشکـــر بهرام انتقام گریخته بودند و بروم آمده و سلطان احمد دیگر باره

---

(۱) در بعض کتاب اکثر جا بجای - حلبي - (چلپي) است *

(۲) در دو کتاب بجای - کشش - (کشیش) بزیادت یای حطي بعد شین معجمه اول دیده شد *

ببغداد رفته بود و قصه او سبق ذکر یافته قرا یوسف چون سپاه ظفر پناه بحوالی قیصریه رسید از برسا گریخته بطرف حلب و برّ عرب رفته بود و چون برسا که تخت گاه روم بود بی منازعی و معارضی بدست تسلط و استیلاء بندگان حضرت افتاد امیر شیخ نور الدین بقلعهٔ در آمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشحون بود بنقود و اجناس بی قیاس از زر و نقره وافر ولآلی وجواهر و نفایس اقمشه و اثواب فاخر و سایر تنسوقات و تجملات از هرگونه ذخایر مجموع بتحت تصـــرف و ضبط در آورد و از بتکچیان دیوان اعلی علی سمنانی و سیف الدین تونی به ثبت محاسبات آن اشتغال می نمودند و بعد از انضباط اموال سرّ کریمه ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها بظهور پیوست و تمام شهر را بمکنسه نهب و تاراج پاك رفته آتش افروختند و تر و خشك در هم سوختند چه خانهای ایشان از چوب می باشد و چون لشکریان که در عقب مانده بودند برسیدند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را باده هزار سوار از طرف دست راست بجانب ارتیک فرستاد که از معظمات مدن و امصار دیار روم است آب و هوایش مشهور بخوبی و سازگاری مسوّر بحصاری ارسنگ تراشیده درغایت بلندی و استواری وبر دریك دروازه اش دریاچه ایست که دور آن دو روزه

راه است و آبش در نهایت عذوبت است و خوش گواری و در نزدیکی بغار اسکندر و گذار غلطه و استنبول واقع شده و امیر سونجك را با لشکر جرار از طرف دست چپ بصوب کانده و دریا کنار روانه ساخت و ایشان آن نواحی و اطراف را تاخت کرده تا ساحل بحر بغارتیدند و چون امیرزاده ابابکر بارتیك رسید و تا کنــاره دریا راند ساحل را از خون دشمنان دریای دیگر ساخت مسلمان حلبی درانجا بود و کثرتی عظیم از جیتاغیان و مخالفان پیش او جمع آمده بودند لیکن چون صولت لشکر مظفر لوا که نهنگان دریای هیجا بودند دیگر باره بمعاینه بدید دانست که قوت مقاومت با ایشان در وسع طاقت مردم روم و سپاه آن بوم هرچند باشند نیست * بیت *

* دل بدریا کرد و در کشتی نشست *

* وز نهیــب لشکر سلطــان برست *

و گریز بهنگام را فیروزی دانسته از آب بغار بگذشت و با سریقه گریخت و زن و کوچش اسیر سپاه کشور گیر گشتند و چون لشکر فیروزی اثر شهر ارتیک را غارت کرده خراب ساختند و تا نیکی چه تاخته مخالفان را برانداختند و از تاراج و اسر آن حدود و نواحی بپرداختند امیرزاده ابابکر خبر فتح ارنیک بامیرزاده محمد سلطان فرستاد و باز نمود که تمام این ولایات بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و مسلمان حلبی گریخته و از آب گذشته

خود را بهزار حیله بیرون انداخت و شاهزاده در مرغزار مخالیچ نشسته بود چون این خبر باو رسید صد مرد گزین را تعیین فرمود که بشارت فتح ارتیک و کیفیت سایر احوال را بمسامع استادگان پایه سریر اعلی رسانند و شنقاری که چون شاهین دولت همای آیین مرغ امید را از هوای سعادت شکار کردی و ببال اقتدار در فضای کامگاری طیران نمودي با دیگر تحف و هدایا در صحبت ایشان ارسال نمود و امیرزاده ابابکر نیز آق سلطان را با شنقاري بدرگاه عالم پناه فرستاد و میان برسا و کوتاهیه که دو مرحله راه است عَقَبه هست بسیار درخت طول آن زیاده از چهار فرسخ تشابک اشجار بمرتبهٔ که باد آتش نهاد تا ازان مضایق خلاص یافتي صد ره بخاک افتادی و آبش از جبین بکشادی و حشری بی‌شمار از جیتاغیان غدار پناه بآن بیشه برده بودند و چون فرستادگان شاهزاده به بیشه درآمدند جیتاغیان فرصت غنیمت شمرده تیغ انتقام بر کشیدند و از اطراف و جوانب بر ایشان ریختند الحق جای آن بود که پای وهم چنان بسنگ دهشت برآید که عقل سرگشته شود و دست جلادت از کار فروماند لیکن از نیروی دولت قاهره محمد قرمشي یسوری و ابراهیم و احمد و فخرالدین و محمد قلندر و خضر با بقیه صد مرد پای تجلد و ثبات فشرده دست شجاعت به تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند و با آن گروه

انبوه جنگی کردند که چشم زمانه دران کوشش مردانه حیران بماند * * بیت *

بمـــردانگی آن گروهِ گزین * روان برکشادند بازوی کین
به پیکانِ خون ریز و شمشیرتیز * نمودند بد خواه را رستخیز

و چون جیتاغیان رو بگریز نهادند ایشان بتعجیل تمام براندند و درکوتاهیه دیده امید را از سرمه خاک درگاه عالم پناه روشن گردانیده اخبار عرضه داشتند و بیلاکات بگذرانیدند و امیرشیخ نورالدین از خزاین و دفاین قیصر که ضبط نموده بود طلا و جواهر جدا کرده به شمس الدین المالغی سپرده و جمعی مردان کار بدرقهٔ او ساخته بحضرت صاحب قران فرستاد و او هم درکوتاهیه بعزبساط بوس استسعاد یافتـــه آنها را بمحل عرض رسانید و امیـــرزاده محمد سلطـــان از ولایات مخالیج معاودت نموده دربرسا نزول فرمود و امیر زاده ابابکر با بسی غنایم از ایلغار بازگشته درانجا بموکب شاهزاده پیوست و امیرسونجک نیـــز ساحل را غارت کرده وکانده را ویران ساخته هم درانجا بایشان ملحق شد و امیر زاده محمد سلطان با لشکرکوچ کرده بعلف زار نیکی شهر که ببرسا متصل است نزول فرمود و امیرزاده ابابکر باذن و رخصت حضرت صاحب قران دخترِ بزرگ قیصررا بتحت نکاح درآورد *

ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه که بچپقون رفته بودند

امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه که با جمعي از امراء نامدار و غلبه تمام از عساکر فیروزي آثار بطرف جرنغار بایلغار شتافته بودند کپک ترکمان را بغارتیدند و آق شهر و قرا حصار را بگرفتند و امیر سلیمان شاه از برای محافظت اهالي آن بلاد در هر موضع داروغائي نصب کرد و چرکس سوچي را در آق شهر باز داشت و بر شهرها مال اماني انداخت و حوالي و اطراف را بتاخت و چقربلغ و قوم حمید را غارت کردند و چندان اسپ و شتر و گوسفند جمع شد که لشکریان از راندنِ آن عاجز آمدند و شهرمانه و آق سرا نیز بحوزهٔ تسخیر و تصرف در آمد و امیر سلیمان شاه در قونیه به نشست و ازین شهرها نیز وجوه اماني حاصل کرده ضبط نموده و الجه[1] که لشکریان گرفته بودند برسم معهود غان بستند و مجموع آن اموال از صامت و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد و سید خواجه شیخ علي بهادر متوجه ولایت و ایل آیدین شد و ایشان را غارت کرد و تا کنار دریا براند و از مخالفان هرکه در معرض افتاد و هرچه یافت شد عرضهٔ قتل و تاراج

---

(۱) در دو نسخه بجاي - الجه - (آنچه) است *

گشت و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و خزاین قیصر و اموال برسا که امیر شیخ نور الدین ضبط کرده بود قطار در قطار و مهار در مهار بار کرده با زن و فرزند و متعلقان ایلدرم بایزید و کنیزان جنگی او مجموع بیاورد و هم در کوتاهیه بعز عرض رسانید و مکرمت حضرت صاحبقران زن ایلدرم بایزید دسپینه دختر برلاس افرنجی را با دختر و سایر متعلقانش پیش شوهر فرستاد و از میامن اخلاق خسرو دین پرور آن عورت که تا غایت در خانه قیصر بکفر گذرانیده بود بشرف اسلام استسعاد یافت و شیخ شمس الدین محمد جزری را هم آورده بودند بدولت دست بوس مبارک سرافراز گشت و ظفر کردار ملازم شد و امیر محمد پسر قرامان را که از دوازده سال باز در بند ایلدرم بایزید مقید بود بدرگاه صاحبقران مورد آوردند و مراحم ملکانه او را ملحوظ نظر عنایت گردانیده بخلعت و کمر گرامی و موقر ساخت و تمام ولایت قرامان از قونیه و لارنده و آق سرای و انطاریه و علائیه با توابع و لواحق باو داد و آق شهر نیز باو ارزانی داشت و از یمن التفات آنحضرت ممالک مذکوره الی یومنا هذا براو و بعد ازو بفرزندان او مسلم و مقرر است *

گفتار در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه

حضرت صاحب قران بعد از یکماه که در ییلاق کوتاهیه بعز

دراز در عین نعیم و ناز و بهجت و اهتزاز بگذرانید ازانجا
بسعادت و اقبال کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان
که امیر شمس الدین عباس را در شهر نو بضبط اغرق[۱] باز داشته
بود عازم درگاه عالم پناه شد و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
و سونجک بهادر ملازم رکاب سعادت انتسابش بودند در اثنای
راه برسیدند و باردوي کیهان پوي پیوستند و بسعادت
زمین بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند و رای عالم آرای که ملهم
بود بمصالح ملک و ملت فرمان داد که صاین تمور و مراد
برادرش را که ازیشان جریمه چند بظهور رسیده بود بیاساق
رسانند و پسر صاین تمور و دیگر برادرانش را نیز هرجا باشند
همان شربت چشانند و فرموده که در نفاذ حکم قضا داشت
بوقوع آنجامید و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر
و امراء که با او بودند برحسب اشارت علیه ازانجا بازگشتند
و دربرسا و شهر نو باغرق پیوستند و رایت نصرت شعار بجانب
تنغوزلغ روان شد و از عقبه گذشته بحوالي القون تاش
بمرغزاري نزه قبه بارگاه سپهر اشتباه محاذي ایوان کیوان
گشت و قهرمان قهر بقتل خواجه فیروز که اسریقه تعلق باو
داشت فرمان داد و دران محل باز مجلس انس انعقاد یافت
و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت ولدان و غلمان ماه چهره

---

(۱) در ض نسخه اکثرجا بجاي - اغرق - (اوزق) است *

زهره جبین باده‌های نوشین باکواب واباریق و کاس من معین بگردش درآوردند و مطیفان عشرت گاه همایون حواشی بساط نشاط را بفنون مشتهیات طباع موزون وفاکهة مما یتخیرون بیاراستند وخوان سالاران چرب دست موائد اطعمه گوناگون ولحم طیر مما یشتهون بگسترانیدند اطراف بزم جنت مثال بنازنینان صاحب جمال وحورعین کامثال اللولؤ المکنون مزین ومشحون بود ودیگر تکلفات وتجملات ازحدّ عدّ واندازه اوهام وظنون بیرون *

* بیت *

بزمی ازروضهٔ جنان خوشتر * ساقی و باده حوری وکوثر
ازمرادات هرچه خواسته دل * همه بی زحمت طلب حاصل

دران حال مکارم اخلاق پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب داشت تا چنانچه هنگام رزم مرارت زهرقهر وانتقام چشیده دروقت بزم حلاوت نوش مسرت وکام بکام جانش رسد وچنانچه ازدهشت موقف باس وهراس دلش درسینه طپیده ازفرحت مقام الفت واستیناس دل طپیده بسکینه امن واطمینان آرمیده گردد وآیین پادشاهی دررزم وبزم وعنف ولطف ومکافات ومراعات وقهاری وبردباری وسخت گیری وسازگاری وبست وکشاد وگرفت وداد مشاهده نماید وچون اورا بمجلس درآوردند عواطف

خسروانۀ کسر خاطر او را بانواع نوازش جبر فرمود وجراحت سینه اش را بتازه مراهم مراحم ارزاني داشت وکیسه آمالش را از نقود هرگونه الطاف موعود ازان جمله تفویض سلطنت ممالک روم برقرار معهود مملو ساخته بکاسه مالا مال مُل غبار اندوه وملال از لوح ضمیرش بکلي شسته شد وبسیورغالات مجدد فرقِ افتخارش بتاج استظهار مزین گشت * نظم *

* گر نسیمِ لطف او بر آتشِ دوزخ وزد *
* دلو چرخ از دوزخ آبِ زمزم وکوثر کشد *
* ور سمومِ قهر او برآب دریا بگذرد *
* جاودان از قعر دریا باد خاکستر کشد *

وبعد ازان رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده روی توجه بصوب تنغوزلغ آورد عون رباني درحراست ونگهباني وتایید آسماني کافل حصول آمال واماني - ولله الحمد والمنة *

گفتار در فرستادن ورسیدن قصاد وایلچیان بهرجا وازهرجا

حضرت صاحب قران مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزري را بوسالت مصر نامزد فرمود محصل رسالت آنکه بتایید الهي تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان درگاهِ ما شده با دیگر ممالک ایران وتوران

انضمام یافت مي باید که سکه و خطبه دیار مصر و شام و ضمایم و ملحقات آن بالتمام بعز القاب محمدت فرجام ما زینت پذیرد و اتلمش را درزمان روان ساخته باین جانب فرستد واگر از قصور عقل و غرور نفس در امور مامور اندک فتور و قصور جایز دارند بعد از مراجعت روم لشکر متوجه مصر خواهد شد تا دانند و قد اعذر من انذر و قاصدے چند را با فتح نامه روم همراه او کرده بتاریخ یوم الجمعه غره ربیع الاول سنه (خمس و ثمانمایة) روانه آن طرف ساخت و مولانا عمر برحسب فرموده با ایشان تا عدالیه برفت و همه را در کشتي نشاند تا در فرضه اسکندریه بیرون آمده بمصر شتابند و خود باز گشت و دران هنگام که کوتاهیه مرکز اعلام و مضرب خیام سپهر احتشام بود صاحب قران خورشید غلام قاصدي چند ارسال نموده بود دو نفر بقسطنطینیه که باستنبول مشهور است پیش تاکور و طلب جزیه و باج فرموده و دو نفر دیگر پیش مسلمان چلپي که با سریقه گریخته بود و درکزل حصار که پدرش در مقابل استنبول ساخته بود نشسته و پیغام داده که بدرگاه اسلام پناه مي باید آمد یا مال فرستاد و اگر نه لشکر کامیاب بشتاب متوجه آن طرف آب خواهد شد درین اثناء قاصدان استنبول باز آمدند و تاکور ایلچي همراه ایشان کرده بود حاصل کلام و مودای پیغام اظهار بندگي و خدمت گاري

و التزام انقياد و طاعت گذاري اداء جزيه و باج را گردن قبول و اذعان نهاده و امتثـال اوامر و نواهي را باقدام متابعت و فرمان برداري ايستاده و با ايلچي فلوري[1] بسيار و تحف و تبركات بی شمار فرستاده حضـرت صاحب قران جزيه برو مقرر فرمود و فرستادگان قبول آن را بعهد و ميثاق موكد گردانيـدند و عاطفت پادشاهانه ايشـان را خلعت پوشانيده رخصت انصراف ارزاني داشت و چون رايت كشوركشاي بموضع بلق رسيد قاصدان از پيش مسلمان چلپي معـاودت نمـودند و او شيخ رمضان را كه در زمان پدرش منصب ارجمند قضا با شغل خطير وزارت در سلك جاه كشيده بود برسم رسالت با بسي پيش كش از جانوران و اسپـان و فلوري فراوان و غير آن با ايشان فرستاده و عرضه داشته كه بنده از چاكران درگاهم و چون مرحمت آن حضرت پدرم را رقم عفو بر جرايد جرايم كشيده در مجلس عالي راه نشستـن كرامت فرموده بنده را بمراحم بی دريغ هزار استظهار است هرگاه كه اشارت عليه صدور يابد بی توقف بآستان سلطنت آشيان شتابم و كمر بندگي بسته بوظايف خدمتگاري قيام نمايم حضرت صاحب قران سخنان او را بسمع رضا اصغا فرمود و بزبـان گوهر افشان راند كه آنچه بودني بود واقع شد و نگاشته

---

(۱) در دو كتاب بجاى - فلوري - (قلوري) بقاف است *

قلم تقدیر وقوع یافت اکنون از گذشته در گذشتیم می باید که
بی اندیشه متوجه شود تا حجاب وحشت بکلی مرتفع گردد
و آثار عنایت و تربیت بظهور پیوندد و شیخ رمضان را بکمر
و کلاه سرافراز گردانیده باز فرستاد و سلطان محمود خان که
با امیرشاه ملک بچیقون رفته بود بواسطه مرضی که طاری شد
در کچک یرلغ بجوار رحمت حق پیوست و چون خبر این
واقعه بحضرت صاحب قران رسید آتش حزن در کانون اندرون
اشتعال یافته آب رقت از دیده همایون روان شد و زبان
توفیق بکریمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و در اثناء
راه امیرشاه ملک که با دیگر امراء و لشکریان بایلغار رفته بودند
کچک یرلغ و آق بقیه و عدالیه که بر کنار دریا واقع است همه را
بتاختند و در عدالیه شیخ سبلای و شیخ حاجی سلدوز در اثناء
محاربه سپری شدند و ازانجا شب درمیان کرده سواحل
و دریا کنار را مجموع بغارتیدند و تمام ولایت من نشاء و تکه ایلی
را تاراج کرده ویران ساختند و با غنایم موفور و اموال
و اسباب نامحصور مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین ملحق
شدند و در وقتی که جمشید خورشید منازل بروج خریفی
می پیمود آفتاب رایت فتح آیت سایه بر تنغوزلغ انداخته
موکب ظفر قرین دران سرزمین نزول فرمود و سید خواجه
شیخ علی بهادر که پیشتر بجانب ایل آیدین بچیقون رفته بود

چنانچه سبق ذکر یافته بعد از مراجعت به تنغوزلغ آمده بود
چون آن محل گرم سیراست و هوای آنجا وخامتي دارد
بعضی ازلشکریان را که همراه او بودند بسبب انحراف
مزاج زمان حیات منقضي شد و او را نیز مرضي عظیم طاری
شده بود حضرت صاحب قران بموجب فرموده ما من
مسلم یعود مسلما غدوة الا صلی علیه سبعون الف
ملک حتی یمسی وان عاده عشیة صلی علیه
سبعون الف ملک حتی یصبح وکان له خریف
فی الجنة - علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات -
سایه التفات بر عیادت او انداخت و شدت مرض او را بعز
حضور پرنور شربت شفا بخش ارزاني داشت وزبان حال
مریض بفحوای این قریض مترنم گشت * * بیت *

* نشان هستي من زان جهان همي دادند *
* امید لطف تو بازم بدین جهان آورد *

و دران حوالي چشمهٔ بود که آب آن هرجا درنگ مي‌کرد
سنگ مي‌شد بعضي لشکریان نادانسته ازان آب بیاشامیدند
و سبب هلاک ایشان گشت *

گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق

حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوییفان درباب

قشلاق مشورت فرمود و هريك از شاهزادگان كرام و امراء عظام را شهري تعيين نمود كه زمستان آنجا بگذرانند وكس پيش اميرزاده محمد سلطان فرستاد كه بلاد و ولايات آن اطراف را بتازد و در سرهان ايلي بشهر مغني سياه قشلاق كند شاهزاده از نيكي شهر برسا كوچ كرده متوجه محاليچ شد و دران محل چند روز توقف نمود و ازانجا ايلغار فرموده ببال كسري رفت و آن شهر و ولايت را بباد تاراج برداده در مرغزاري فرود آمد و چون از شب پاسي بگـذشت الياس سوباشي (۱) با گروهي انبوه از جتاغيان (۲) كه دران حوالي بودند شبيخون آوردند و وفادار كه بچنداول رفته بود خبر ديررسانيد و مخالفان ناگاه در اردو ريختند و چون بعضي از سپاه بچپقون متفرق شده بودند وجمعي كه در اردو بودند غافل غنوده شاهزاده سوار شد وازاردو بدررفت و امير جهانشاه و ديگر امراء هم دران شب جمع آمده حمله آوردند و مجموع آن بي باكان زياده سر را بدست انتقام از پا درآوردند ودرهمان مرغزار فرود آمدند وبنه شاهزاده كه درعقب بود برسيد وچند روز دران محل توقف نمود و امير جهانشاه

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - سو باشي - (سرباشي) است *

(۲) در بعض كتاب بجايش (جتاغان) و در بعض (چيتاغان) و در بعض (چتاغيان) ودربعض (جنياغان) ديده شد *

و امیرسونجک را با لشکرے بجانب پرغمه فرستاد و ایشان
آن شهررا با ولایت غارت کردند و شاهزاده تمام سواحل را
تاخته و عرضه تاراج ساخته بمغني سیاه رفت و درانجا
قشلاق کرد و مغني سیاه در دامن کوهی واقع شده انهارش
جاري و آبهـــا در غایت عذوبت و سازگاري و هوای
زمستانش لطیف تر از نسیم بهاري وجهت قشلاق امیرزاده
شاهرخ و لشکر جرنغـار ولایت کرمیان ایلي مقرر گشت و
شاهزاده نزدیک الغ برلغ وکچک برلغ قشلاق فرمود وحضرت
صاحب قران از تنغوزلغ بسعادت واقبال روان شد و چون
بدوغرلغ رسید که شهری بود مشحون بانواع نعمت و میوهای
گوناگون لطیف اهالي آن را خلعت آمان ارزاني داشت
و بغیر از مال اماني که بستدند هیچ کس را بهیچ وجه تعرضی
سانیدند و موکب گیتي ستان از آب مندوراس که تمورتاش
برسر آن پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد ودران محل
پسران من تشاء امیر محمد و اسفندیار بدرگاه عالم پناه آمده
سعادت زمین بوس دریافتند و هزار اسپ پیش‌کش کشیدند
مراحم پادشاهانه ایشان را ازمیان اقران بمزید التفات و
عنایت مخصوص داشته بخلعت وکلاه وکمر معزز و موقر
گردانید و اسفندیار ظفرکردار ملازم شد امیر محمد مال قبول
کرده با محصلان الیاس قوجین و فیروزشاه نیک‌روزشاه

شربت دار بجای خود بازگشت و چون رایت نصرت شعار بکزل حصار رسید چند روز دران محل توقف افتاد و نواب و محصلان مال امانی توجیه کرده تحصیل نمودند و دران حوالی کوهی بود و دویست نفر از جیتاغیان بی باك آن را پناه ساخته هرکه از لشکریان جهت هیمه و علف بآن کوه میرفت متعرض می شدند و بقتل و نهب اقدام می نمودند و چون پرتو وقوف حضرت صاحب قران بران حال افتاد شب هنگام اشارت فرمود و فوجی از سپاه کینه خواه متوجه شده آن کوه را درمیان گرفتند وسپیده دم که از عکس تیغ آفتاب دامن افق رنگین گشت جیب قرطه خاراء کوه را از خون ایشان گلگون ساختند وازان بدکرداران یکی را نگذاشتند و ازانجا بمعسکر ظفرقرین بازگشتند و دران موضع مولانا عبد الجبار خوارزمی که بیمار بود بجوار رحمت پروردگار پیوست و رایت کشورکشای بعد از چند روز از کزل حصار نهضت نموده درکنف حفظ پروردگار روان گشت و چون شهر ایاسلیق مضرب خیام نزول همایون گشت چند روز توقف فرمود و بعد از استحصال مال امانی از برای محافظت اهالی آنجا داروغه تعیین نمود و نصرالله تمغاجی را بضبط اموال بازداشت و در زمان امن و تایید ملك دیان ازانجا روان شد وبظاهر تیره که ازمدن مشهور روم است

نزول فرمود و محصلان مقرر کرد و وجوه اماني بتحصيل
رسانيدند و جمعی که با امیرمحمد منشاء بدرست کردن
مال رفته بودند با نقود فراوان و اسپان و دیگر چهارپایان
و انواع تحف و هدایا و پیش‌کش که امیرمحمد مشارالیه
ارسال نموده بود درین محل رسیدند و آنها را بعرض رسانیدند
و درین اثناء بمسامع علیه پیوست که درکنار دریا حصني است
بغایت حصین تمام از سنگهاي بزرگ تراشیده برآورده اند
از سه طرف محفوف است بدریا و از یك طرف که رو
بخشکي دارد دو خندق عمیق فروبرده اند و هردو را از زیر
تا ببالا بسنگ و گچ برآورده و حشری عظیم از افرنج رجیم
آنجا جمع آمده و آنرا ازمیر خوانند و بزعم کاذب خویش
از مواضع متبرکه دانند چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت
آنجا روند و نذور و صدقات رسانند و بمسافت یك اسپ
تاختن ازان حصار قلعه دیگراست برسرکوهی و آن را نیز
ازمیرگویند و مسکن اهل اسلام است و درمیان اهالي این
دو حصار لیل و نهار بساط محاربه و پیکار گسترده است و چون
ازمیر گبران را سه طرف متصل است بدریا بی دینان از
اطراف بکشتیها توجه نمایند و خوردني و پوشیدني و اسلحه
و اسباب جنگ و سایر ضروریات آنجا مي‌آورند و چون مردم
آن مقام درگوشه بلاد اسلام پای مخالفت فشرده بردوام

بمقابله و مقاتله اقدام مي نمايند افرنج را استظهار بسيار و اهتمـــام تمـــام بنگاه داشتن آن هست لاجرم تاغايت از اهل اسلام كسي را دست استيلاء بر ايشان نبوده و هرگز جزيه و خراج بهيچ پادشاه نداده‌اند و دايما دست طغيان و عدوان بايذا و اضرار اهل اين ديار كشـــاده مراد پدر ايلدرم بايزيد نيز بكرات كمر اجتهاد بسته لشكر كشيده بقدر وسع كوشيد و بفتح نانجاميد و بازگرديد و ايلدرم بايزيد نيز هفت سال آن را محاصره كرد و بجائي نرسيد و مسلمانان ازان حصار خيبر آثار بسيار در زحمت اند و ميان ايشان دايما قتل و كشش مي باشد و جويهاي خون بدريا مي پيوندد والله الامر من قبل و من بعد *

گفتار در غزو ازمير گبران و فتح آن

چون صورت حال ازمير گبران در لوح ضمير صاحبقران انتقاش يافت عِرق عصبيت دين و حميت اسلام در حركت آمد و دفع فساد آن گمراهان و قلع و قمع ايشان برذمت همتِ خسروانه واجب دانست امر مطاع صادر شد كه اميرزاده پير محمد عمر شيخ و امير شيخ نورالدين و ديگر امراء متوجه آن قلعه شوند و بطريق سنت اول رسولي فرستاده ايشان را بملت غراء احمدي - عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات -

دعوت نمایند اگر سعادت شان مساعدت کند و باسلام درآیند ایشان را نوازش نموده مستظهر و امیدوار گردانیده اعلام کنند تا صنوف عواطف واحسان پادشاهانه دربارهٔ ایشان بظهور پیوندد و اگر سر استکبار (۱) انداخته سرکشي بگذارند واداي خراج وباج برگردن اذعان وانقیاد گیرند جزیه برایشان مقرر گردانند و مال بستانند و اگر از سابقه شقاوت رایت عناد واستبداد برافرازند به تیغ غزا وجهاد بنیاد زمرهٔ ضلال وفساد براندازند شاهزاده و نوییتان باطاعت فرمان مسارعت نمودند وبي توقف روان شده ایلچي بازمیر فرستادند واهالي آنجا را بانواع بیم وامید باسلام دعوت کردند وچون حکم ازلي بشقاوت ابدي ایشان جریان یافته بود وعد و وعید اصلا نافع ومفید نیفتاد وماهنوس که صاحب آن قلعه بود باطراف وجوانب که تعلق بافرنج داشت چون رمان وغلطه وساسون ودویروین وخنجل وبردینه وسبیر ودملي وسمدوک واموردر وآینه رودرکلو وتوابع آن کس فرستاده بود ولشکر طلب داشته واز سروران وبهادران فرنگ بآهنگ جنگ حشری عظیم بل محشری از دیو رجیم درانجا جمع آورده ودر اندوختن ذخایر قوت و تحصیل وترتیب اسلحه واسباب مدافعه وجدال رعایت

---

(۱) دربعض نسخه بجای - استکبار - (انکسار) است *

عزم نموده و چون قایدان لشکر اسلام را برین احوال اطلاع افتاد صورت قضیه را عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کردند چون پرتو این خبر بر آیینهٔ ضمیر منیر سلطان جهان گیر افتاد اقامت فرض جهاد را وجهه همت گیتی کشای ساختهٔ اغرق[1] را برای روشن در دامن کوه تیره بگذاشت و با آنکه زمستان بود و بارندگی عظیم دست داده بی توقف به نیت غزا سوار شد و بعون عنایت - نعم المولی و نعم النصیر - روی رایت اسلام بصوب ازمیر آورد و بتاریخ فرخنده روز شنبه ششم جمادی الاول سنهٔ (خمس و ثمانمایة) با لشکر نصرت شعار ناپیدا کنار * * بیت *

همه شیر مردان روز نبرد * که از قعر دریا بر آرند گرد

مرکب گیتی نورد را عنان توکل و تسلیم بقبضهٔ توفیق صمدانی سپرد * * نظم *

* روان شد بفرخنده تر ساعتی *
* فزاینده دولت بهر ساعتی *
* بجنبید لشکر کران تا کران *
* بجوش اندر آمد زمین و زمان *

و از موقف جلال فرمانها بهر طرف روان شد و امیرزاده محمد سلطان که با لشکر برنغار در قشلاق مغنی سیاه بود و

---

(۱) در یک نسخهٔ اکثر جا بجای - اغرق - (اورق) است *

امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امراء که با ایشان بودند مجموع روی عزم بنصرت دین نهاده متوجه ازمیر گشتند و چون رایت فتح آیت صاحبقران ظفرقرین سایه وصول بران قلعه خیبرآیین انداخت طنطنه غریو کورگه وکوس و ولوله خروش سورن و جوش سپاه گوش و دیده سپهر و مهر خیره و تیره ساخت و ازموج دریای لشکر جرار در ساحل آن محیط بی کنار مصدوقه مرج البحرین یلتقیان مشاهده افتاد و عساکر فیروزی مآثر بر حسب فرمان زمزمه تکبیر و تهلیل غازیانه از چرخ برین گذرانیده روی کین از عصبیت دین بتسخیر ازمیر آوردند و از اطراف حصار که رو بخشکی داشت جنگ درانداخته امراء به سپه خود نقبچیان بکار داشتند و به ترتیب اسباب جنگ حصار از منجنیق و عرّاده و نظایر آن مشغول شدند * * بیت *

زدروازها جنگ بر ساختند * همه تیر و قاروره انداختند

و بر مقتضای رای گیتی کشای از طرف دریا امیرشاه ملک مردان جلادت پیشه کاردان را بامضای فرمان قضا نفاذ بازداشت وسه پایها را بلند و استوار ساخته درمیان آب بنزدیک یکدیگر برافراختند و بربالای آن چوبها انداخته بطریق جسر استوار ساختند و از هردو جانب قلعه تا آنجا که پایهای سه پایه بزمین می رسید راهی پهن که سپاه منصور بر زبر آن متمکن

توانند ایستاد که بمحاربه و مدافعه قیـــام نمایـند مرتب
و پرداخته شد و بهادران لشکر اسلام چپـــرها گرفته بآنجـــا بر
آمدند و بازوی شجاعت کشاده از طرف دریا با اهل حصار
نبرد و پیکار میکردند و از جانب دریا راه بسته کس را مجال
آن نماند که بمدد مردم قلعه آید یا چیزی پیش ایشان آورد
در اثنــای این احوال امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
میرانشاه با امراء اغرق را در قشلاق مغغي سیاه باهتمام امیر
شمس الدین عباس گذاشته بمعسکر همایون ملحـــق شدند
و امیرزاده محمد سلطان روان بایقاد نیران محاربه مبادرت
نمود و بهادران سپاهش را پیش رانده داد مردمی و مردانگی
دادند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که دلاوران لشکر نصرت
شعار بیک بار بکار درآیند و بازوی اقتدار برزم و پیـــکار
برکشایند امراء تومان و هزارجات با عســـاکر گردون مآثر
هرکس از جای خویش پیش رفته آتش حرب و قتال بنوعی
اشتعال یافت که از صبـــح تا شام واز شام تا بام از جانبیـــن
کوششهای مردانه می نمودند و یک لحظـه نمی آسودند از
طرف حامیان اسلام غازیان خروشِ تکبیر از چرخ اثیـــر و
مجمع ناهید و تیر گذرانیده و دست قدرت و تُوان به تیر و کمان
یازیده عقاب آهنین منقار را در هوای کارزار بشـــکار مرغ
روح کفار فجار پیاپی پرواز می دادند و بزخم رعد و منجنیق

وعرادهٔ برج و بارهٔ قلعه را پاره پاره می‌ساختند و از بالای حصار بی‌دینان بدکردار پای لجاج و اصرار استوار داشته تیر چرخ و قارورهٔ نفط و ناوک و سنگ بی تهاون و درنگ می‌انداختند و لوله و نفیر گبری زمان زمان بکهنه دیر بهرام و کیوان می‌رسانیدند و درین مدت که اناء اللیل و اطراف النهار درمیان مسلمانان و کفار آتش رزم و پیکار افروخته بود ابر مشکین پرنیان بسقای میدان غازیان دامن سعی درکمر آسمان زده پیوسته بنوعی می بارید که دریا از خطر اندیشه غرق شوریده و تلخ دهان درقلق و اضطراب افتاده * نظم *

* طوفان روان و رعد خروشان و برق نیز *
* وز دود ابر دیدهٔ انجم سرشك ریز *
* بحر محیط کف زده برسر ز بیم غرق *
* از بس که گشت روی زمین جمله موج خیز *

و درچنان روزگار صاحب قران موید دین‌دار یك لحظه از تدبیر کار مجاهدان فیروزی آثار غافل و ذاهل نمی شد و چون نقبچیان نقبها بریده و سنگها بیرون آورده برج و باره حصار را برسر چوبها گرفتند حکم قضا مضا صدور یافت و نقبها را بهیمه نفط آلود انباشته آتش زدند دیوارهای قلعه چون بخت وارون مخالفان سرنگون شد و بسیاری از کفار با دیوار

حصار بر خاک خیبت و خسار افتادند - و بدار البوار جهنم و بیس القرار- پیوستند غازیان ظفرپیشه تیغ جهاد در قبضه اجتهاد گرفته و روه‌رو با بی‌دینان شمشیر زده از رخنها درآمدند وگبران را مغلوب و مقهور گردانیده قلعه را مسخر ساختند وصبح فیروزي از مطلع نصرمن‌الله و فتح قریب دمیده جان جهان و جنان ارباب ایمان وعرفان از انوار اخبار سارّ وبشرالمومنین منور گشت و چون آن فتح ارجمند نسبت با مسلمانان عیدی بزرگ بود متعصبان دین بخنجر کین گبران را قربان آئین تمام سر ببریدند مگراندکي که خود را از ورطه هلاک بلجه دریای هول ناک انداختند ازیشان نیزاکثرغرق شدند ومصدوقه فغشیهم من الیم ما غشیهم بظهور پیوست ومعدودی چند بهزار مشقت خود را بکشتي انداختند وبرحسب فرمان واجب الاذعان قلعه و خانه و سایر عمارات که از سنگ و آجر باوج قبه دوّار بر افراخته بودند همه را با زمین هموارکردند و مجموع سنگ و آجر و آلات آن را بدریا ریختند و مضمون قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مومنین وصف الحال آمد و از بعضی مواضع افرنج کشتي بزرگ که آن صنف ازسفاین را کوکه میگویند و آن را دو بادبان و زیاده هم مي باشد مشحون بمردان کار وبسیاری اسلحه و اسباب جنگ

و پیکار بمددگاری اهالی ازمیر متوجه این جانب شده بود و چون بنزدیك رسیدند و از شهر و حصار اثر ندیدند متحیر بماندند و غرق دریای خوف و دهشت گشته کشتی را باز داشتند اشارت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که به تیغ غزا از تن جدا شده چندی بکمان رعد سوی کشتی اندازند و رعد اندازان سری چند بجانب ایشان انداختند و بعضی درکشتی افتاد و چون آن کوردلان بچشم سر سرِ هم چشمانِ خود مشاهده کردند خایف و خاسر بازگشتند و از ابتداء وصول رایت جهانگیر بازمیر تا انتهاء تسخیر و تخریب آن کما بیش دو هفته بیش نبود مردم آن دیار که وقوفِ حال آن حصار داشتند بتخصیص ایلدرم بایزید را انگشت تعجب در دهان حیرت بماند * * بیت *

* چنین نماید شمشیر خسروان آثار *

* چنین کنند سلاطین چو کرد باید کار *

و بتجدید برهمه روشن شد که حضرت صاحب قران را در پادشاهی و جهانبانی شانی دیگراست و فیروزه فیروزی اعوان و انصارش ازکانی دیگر * * بیت *

* کار این دولت زجای دیگراست *

* کشف این سر ماجرای دیگراست *

ومحرر داستان را درأثناء بعضی اسفار بدامن ازمیر مسلمانان

عبور افتاد و یکی از رفقاء طریق حاصل قصه مذکور بمناسبت مقام باز راند و از بواده وقت صورت این نظم بطریق محفوظی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سربرزد که *

* نظم *

* از میر خراب گشت از میر *
* تیمور موید جهان گیر *
* وآن قلعه که هیچ شاه نفکند *
* بر کنگره اش کمند تسخیر *
* در جنگ بهفت سال قیصر *
* نفشاند بران غبار تغییر *
* بگرفتن و کندنش ز بنیاد *
* زین شه بدو هفته یافت تیسیر *
* این است کمال کامگاری *
* بازوی قوی و حسن تدبیر *

ذکر رسیدن ایلچیان بتجدید از پیش پسران ایلدرم بایزید

درتضاعیف احوال مذکور شیخ رمضان که پیش ازین از امسلمان چلپی (۱) برسم رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود باز

(۱) دربعض نسخ بجای - امسلمان چلپی . (مسلمان حلبی) است *

بیامد و بوسیلهٔ امراء عز بساط بوس دریافته تحف بسیار از جانوران و اسپان و نفایس اقمشه و فلوری فراوان برسم پیشکش برسانید وبزبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که چون عاطفت خسروانه نقوش جرایم ایلدرم بایزید را رقم عفو کشیده غایت عنایت و انواع مکرمت و رعایت درباره او ارزانی می‌فرماید عموم عالمیان را بکمال لطف و افضال بی دریغ مواد استظهار و اعتضاد سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفته و سعت میدان امیدواری فسحتی بیش از اندازه یافته خصوصا مهین فرزند او را که کمترین غلام این درگاه اسلام پناه است و در مقام اخلاص و هوا خواهی امتثال اوامر و نواهی پادشاهی را کمر خدمتکاری بر میانِ جان وگوشِ طاعت گذاری بر دریچه فرمان دارد و چون فرستاده این سخن باداء رسانید مکارم اخلاق ملکانه نظر عطوفت بملاحظه حال اختلال پذیرفته قیصرزاده گماشت و حکومت تمام اسریقه و مجموع آن نواحی برو مسلم داشت و یرلیغ جهان مطاع بآل تمغاء همایون دران باب بنفاذ پیوست و فرستاده را بخلعتِ فاخر و اسپ مکمل بزین زر و صنوف نوازش سرافراز گردانیده اجازت انصراف داد و از برای امسلمان حلبی خلعت طلا دوز و کلاه وکمرفرستاد و هم دران مدت بهمان نسق از پیش براد را و عیسی حلبی رسولی قطب الدین نام بآستان خلافت

آشیان شتافت و باقامت مراسم زمین بوس و گذرانیدن هدایا و پیشکش قیام نموده صورت هوا خواهي و فرمان گذاري[1] او را عرضه داشت و از میامن التفات همایون دیده امید او نیز بصنوف مکرمت از نوازش ایلچي و ارسال هدایا روشنائي یافت * * مصرع *

* وزین آستان کس نشد ناامید *

و رای آفتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که بقلعه نوجه که بیک روزه راه ازمیر هم برکنار دریا واقع است توجه نماید که جمع کثیر و غلبه تمام از افرنج پناه بآن حصار برده اند و چون شاهزاده بفرمان گذاري[2] مسارعت نمود و حوالي قلعه محل نزول رایت ظفر قرین گشت صیت سیاست سپاه بهرام انتقام دیده و دل دور و نزدیک را از بیم و هراس آگنده بود و کس را مجال اندیشه مخالفت نمانده پیشوایان قلعه باقدام تضرع واستکانت پیش آمدند وقبول جزیه واداء آن در گردن عجز و اذعان گرفته بجان امان خواستند شاهزاده جزیه برایشان مقرر فرمود وگماشتگان باستیفاء آن وجوه قیام نمودند وشاهزاده با امراء ولشکر که با او آمده بودند برحسب فرموده باغرق خود که در قشلاق مغنی سپاه گذاشته بود بازگشت *

---

(۱) (۲) در بعض نسخه هردو جا بجای - گذاري - (گزاري) است *

گفتار در مراجعت فرمودن صاحبقران جهانگیر از صوب افسیر

صاحب قران بعد از تسخیر ازمیر گبران سایه مرحمت واشفاق بر ترفیه حال اهالي ازمیر مسلمانان انداخت وایشان را بخلعت و نوازش وانعام سرافراز و بلند پایه گردانید و چبا(۱) واسلحه بسیار از تیر وکمان وتیغ وسنان و سایر اسباب وآلات کارزار کرامت فرمود تا دوران سرحد بپای مردي توفیق دست جهاد و کمر اجتهاد در غزو اهل شرک و عناد کشاده و بسته دارند نگذارند که بی دینان باز باین جانب آیند وبعمارت قلعه اشتغال نمایند و چون سواد اسلام بیمن اعتقاد واهتمام صاحب قران گردون غلام از غبار مار آن خیبر پر فساد و شر که ازان ممر بسی آسیب و ضرر از گبران بمسلمانان مي رسید پاک شد ونهال احوال غازیان آن مرز و محافظان آن حدود از حسن تربیت و عنایت و وفور مکرمت و موهبت آن حضرت بهزار گونه ازهار و اثمار اماني وآمال آرایش یافته پشت استظهار و بازوی اقتدار ایشان در غزو کفار ودفع اشرار چون کار دین وشرع

(۱) در بعض نسخه بجای «چبا» (جیبا) است لیکن بتا یید لغت ترکي «جیْبه» باید *

سید المرسلین - علیه و علیهم افضل صلوات المصلین - قوي و متین
گشت رایت نصرت شعار در کنف حفظ و تایید آفریدگار از
حوالي ازمیر نهضت نموده باغرق همایون مراجعت فرمود
و ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون صحراء
ایازلق (۱) از فر وصول و نزول موکب فتح آیین رشک سپهر برین
گشت امیر سلیمان شاه که از انکوریه بچپقون رفته بود وازراه
اسواق آمده ودر قرایغاج بکوکبه فرخ امیرزاده شاهرخ
ملحق شده جریده بدرگاه عالم پناه شتافت ودران محل
سعادت بساط بوس دریافت وروان بازگردیده بشاهزاده
مشارالیه پیوست ویکی از ملوک افرنج سبه نام که جزیره
ساقز که مصطکي ازانجا خیزد درحیطه حکم وفرمان او بود
چون تواتر استماع اخبار آثار سپاه نصرت شعار اورا از مستي
فرور و پندار هشیار گردانید مال بی شمار وتحف و پیشکش
بسیار مرتب داشته مصحوب ایلچي زیرک سخن گزار بپایه
سریر سپهر اقتدار فرستاد و بزبان استکانت وانکسار پیغام داد
که این کمینه از بندگان درگاه اسلام پناهم و رسانیدن جزیه
و ساو برگردن انقیاد گرفته سایر اوامر واحکام خدام آن
حضرت را کمر امتثال و طاعت گذاري بر میان خدمت گاري
بسته ام و چشم امید باستشراف انوار مرحمت والطاف

---

(۱) در بعض کتب بجای - ایازلق - (اثارتو) است *

پادشاهانه کشاده چون فرستاده باردوی اعلی رسید و بوسیله امراء پیشکش و هدایا بمحل عرض رسانیده بادای رسالت قیام نمود عاطفت بی‌دریغ شامل روزگار حاکم و محکوم آن دیار گشت و بعد از قرار جزیه ایشان را خلعت امن و امان کرامت فرمود و ایلچي را بنوازش خسروانه سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزاني داشت و حکم قضانفاذ صدور یافت که امیرزاده اسکندر عمرشیخ و علي سلطان تواجي و دیگر امراء با لشکر ایلغار کرده ایل بزم را بتازند و ایشان بی توقف روان شده تمام آن نواحي بتاختند و بسی اموال و اسباب ضمیمه دیگر غنایم گشت و در بلد نشسته از مجموع آن ولایت مال اماني بستدند و ازانجا مظفرلوا بازگشته باردوی اعلی پیوستند حضرت صاحب قران ازایازلق سوار شده بسعادت واقبال روان گشت و چون جلکاء تنغوزلغ مخیم نزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان که از قشلاق مغنی سیاه بیرون آمده بود و او از راه اله(۱) شهر با لشکر متوجه گشته از پیش براند و با معدودی از خواص ملازمان دران محل بپایه سریر خلافت مصیر آمد و فرمان شد که او با لشکر برنغار از جانب دست چپ براه انکوریه توجه نماید و در قیصریه باردوی اعلی ملحق شود شاهزاده در تنغوزلغ توقف

(۱) دردو نسخه بجای - اله - (اکه) است *

کرد تا لشکر برسید حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده بسلطان حصار فرمود و جماعت جیتاغیان (۱) درکوههای آنجا متحصن شده بودند فرمان شد و همه را به تیغ هلاك بگذرانیدند و عاطفت پادشاهانه کوتاهیه و تنغوزلغ و قراشهر و الوس کرمیان را بیعقوب چلپی که حکومت آن مملکت بحسب ارث باو میرسید و ازایلدرم بایزید گریخته بشام رفته وبعد از فتح شام ظفرکردار ملازم رکاب همایون گشته کرامت فرمود و یرلیغ جهان مطاع ارزانی داشته بخلعت وکمر سرافراز گردانیده درانجا بازداشت والحالة هذه - که او وفات یافته ایالت آن ولایت هنوز به پسراو تعلق دارد و رایت فتح آیت براه الغ برلغ روان شد وچون سایه وصول بران ناحیه انداخت امیرزاده شاهرخ ازان محل که قشلاق فرموده بود توجه نموده بموکب گیتی کشای پیوست وامر اعلی نفاذ یافت که سپاه ظفرپناه ازگرد راه روی جلادت بتسخیر قلعه آنجا آورند ایشان بی توقف کمر امتثال بسته قلعه را بکشادند و ازقضا تیرے بسینه جلال الاسلام رسید وسبب هلاک او شد وبعد ازقتل رجال واسرنسوان واطفال قلعه فی الحـــال با زمین هموار گشت والحکم لله العلی الکبیر *

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (جیتاغان) و دربعض کتاب (چتاغان) دیده شده *

گفتار در فتح قلعه اکري در و نسپين (۱)

در ولایت حمید بُحَیْره ایست بزرگ طول آن بیست فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب آن شیرین و خوش گوار چند رودخانه بزرگ بران میـــریزد و از یك موضع بیـــرون مي رود و در اطراف آن باغات و بساتین و مزارع و برکنار آن شهربندي از سنگ برافراخته و به اکري در اشتهار یافته سه طرف آن متصل بآب و یک طرفش بکوه پیوسته است و در کتب تواریخ بفلک آباد مذکور است و درمیان بحیـــره دو جزیره است قریب شهر یکي بگلستان مشهور و یکي به نسپین و نسپین را که بزرگتر است قلعه ساخته اند و عمارات و باغات پرداختـــه و اهالي آن حدود و حوالي از اموال و اسبـاب و نقود و اجنـــاس و غلات و ارتفاعات هرچه در محافظت آن مزید اهتمـــامي بودي ایشان را دران قلعه نگاه داشتندي درین ولا مردم بسیار درانجا جمع شده بودند و باستظهـــار آب که از جمیـــع جوانب محیط است بآن ایْمن نشستـــه و چون این معـــاني بمسامع علیه حضرت صاحب قراني رسید داعیه تسخیـــر آن قلعه از خاطر خطیر سر برزد و فرمان قضا جریان صادر شد که اغرق براه آق شهر روان گردد و چون ایلدرم بایزید را دران

---

(۱) در بعض نسخ بجاي ٭ دره (دز) است ٭

وقت مرضي طاری شده بود و مزاج از نهـــج استقـــامت انحراف یافته لطف خسروانه اطبـــاء حاذق مثـــل مولانا عزالدين مسعود شيرازي و مولانا جلال الدين عرب را ملازم او گردانید تا بوظایف معالجه و تداوي قيام نمایند و با اغرق روانه ساخت و رایت فتح آیت ازالغ برلغ ایلغـــار فرموده و شب درمیان کرده صباح شنبه هفدهم رجب سنه (خمس و ثمـــانماية) پرتو وصول براكري در انداخت و روز دیگـــر برحسب اشارت واجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر زاده اسکندر و سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک وعلي سلطان تواجي و امیر سونجك و دیگر امراء و بهادران روی جلادت بحصار نهـــادند بعضی بکـــوه برآمدند و بعضـــی ازدامن کوه حملـــه بدروازه بردند و از جوانب جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار را تسخير نمودند و عساکر گردون مآثر بشهر درآمده بسیاری از مخالفان را بتیغ قهر بگذرانیدند و بعضی ازیشان ازبیم جان خود را بکشتي درانداخته پناه به نسپين بردند * بیت *

برآمد ازان شارستان رستخیز * همه برگرفتند راه گریز

امر لازم الامتثـــال ازموقف جلال صدور یافت که عمدها به بندند وکشتیها را از چوب و پوست گاو و اسپ مرتب سازند سپاه ظفرپناه بفرمان گزاري مبادرت نمودند و باندک

زمان بعدد کواکب که در بحر اخضر فلک جاري است
مراکب و سفاین دران بحیره روان گشت و تمام شاهزادگان
و امراء در کشتیها درآمده متوجه قلعه نسپین شدند و آنرا
مرکزوار درمیان گرفته کورگه فروکوفتند و سورن انداختند
آب دریا ازنهیب آن خروش بجوش درآمده طبیعت
آتش گرفت و مصدوقه و اذا البحار سجرت بوضوح پیوست *

* مصراع *

* عقل حیران شد دران حال شگفت *

مردم قلعه را از مشاهده آن واقعه غریب مهیب آتش قلق
و اضطراب درنهاد افتاد و دود دهشت و حیرت از سر برآمد
و شیخ باما که سرور و کلان‌تر ایشان بود دست از جان شسته
بپاي اضطرار بیرون آمد و ازسر ضرورت دست امید بدامن
مراحم شاهزادگان و امراء زد وچون او را به‌پایه سریر
جلالت مصیر آوردند و بعز زمین بوس استسعاد یافت روی
تضرع وزاري بر خاک تذلل و خواري نهاده بجان امان
خواست عفو پادشاهانه از خون درگذشت و فرمان شد که
اورا بخانه کوچ نقل نمایند و لشکر منصور نسپین را مسخر کرده
تمام اموال و اسباب که آنجا جمع آمده بود بدرگاه عالم پناه
آوردند و همت صاحب قران دریا نوال همه را بلشکریان
ارزاني داشت * * بیت *

همه مال نسپین بتاراج داد * سپه را بسی بدره و تاج داد
درین اثناء از پیش امیرزاده محمد سلطان امت پسر مبشر آمد و خبر آورد که شازاده را عارضه مزاجي طاري شده خاطر همایون حضرت صاحب قران بغایت نگران شد و امان تواجي (1) را بتعجیل بفرستاد که کسی دانسته را بزودي بفرستد که کیفیت حال نیکو باز نماید و موکب جهان کشای ازانجا کوچ کرده روی توجه بسوی آق شهر نهاد وچون گذار رایت نصرت شعار بلشکر جرنغار و اردوي امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد و شاهزاده مراسم طوی بتقدیم رسانید و پیشکشها کشید و سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز وظیفه خدمات پسندیده بجای آوردند و دران اثناء امیر محمد قرمان از قونیه بدرگاه عالم پناه آمد وباسم مال اماني و رسم تحفه وارمغاني بسی وجه ازنقود واقمشه واسپ و شتر بمحل عرض رسانید چنانچه ازاندازه قدر و وسع مملکت او زیاده بود مراحم پادشاهانه که او را از بند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود وجای پدرانش بادیگر ضمایم ارزاني داشته چنانچه سبق ذکر یافته بتجدید او را بصنوف مکرمت و نوازش اختصاص بخشید و بازگردانید ورایت فتح آیت بسعادت و اقبال ازانجا روان شد *

---

(1) دراکثرنسخ بجاي - امان تواجي (ایان) است *

ذکر وفات قیصر سعید ایلدرم بایزید و شاهزاده عالی مکان محمد سلطان علیهما الرحمة والغفران

* شعر *

* حکم المنیـــة فی البریة جار *
* ما هذه الدنیـــا بدار قرار *

* بقای که بر وی فنـــا سابق است *
* فنـــای دگر هم بآن لاحق است *
* بقا نیست آن بلکه عین فنـــا است *
* بقای حقیقی بقـــای خدا است *

و مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه - رابع عشر - شعبان سنه (خمس و ثمانماية) خبر آمد که ایلدرم بایزید را در آق شهر از سطوت سلطان نافذ فرمان اجل قیصر روح از کشـــور بدن انزعاج یافته و شب گذشته بمرض ضیق النفس و خناق از دار فنا بدار بقا ارتحال نموده خاطر عاطر صاحب قران از استماع آن واقعه بی درمان بغایت متالم شد و قطرات عبرات از دیده همایون و زبان گوهرافشان بکریمه انا لله وانا الیه راجعون روان گشت و نظر بصیرت آن روشن ضمیر صایب تدبیر از وقوع آن حادثه تفوق و استعلاء تقدیرات

آسماني برتدبيرات انساني مشاهده نمود چه همت عالي نَهمت آن حضرت بکلک اندیشه برلوح خیال نگاشته بود که چون از قضایای مملکت روم فراغ کلي حاصل شود وتمام بلاد وقلاع ومدن وامصار آن دیار بحوزه تسلط و تصرف بندگان سپهراقتدار درآید ایلدرم بایزید را بجلایل مواهب نامتناهي وبذل اسباب وادوات سلطنت و پادشاهي جبرحال فرموده روم راباو ارزاني دارد و نوعي سازد که دستِ قدرت و مکنت او درضبط آن ممالک و حفظ ثغر اسلام واقامتِ وظایف غزو و جهاد با زمره ضلال و عبده اصنام از اول قويتر باشد و چون حکم قلم تقدیر برخلاف آن جریان یافته بود طومار وجود ایلدرم بایزید بحکم اکل اجل کتاب درنوردیده شد * بیت *

* من سعي همي کنم قضـــا مي گوید *
* بیرون زکفایتِ تو کاري دگراست *

وچون حضرت صاحب قران بحدود آق شهر رسید ازپیش امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمد و تقریر کرد که مولانا فرخ طبیب شاهزاده را مسهلی داد و منجح نیفتاد وبخار اخلاط متوجه دماغ شده و مرض بصرع انجامیده خاطر همایون بغایت نگران شد ودانه خواجه را دواسپه بازگردانید که تا رسیدن موکب فرخنده هرچه زودتر خبري

بفرستند و بسعادت و اقبال در آق شهر باردوی همایون نزول فرمود و از کمال عاطفت پادشاهانه بازماندگان ایلدرم بایزید را بصنوف نوازش دلجوئی فرموده جامها پوشانید و موسی حلبي پسرش را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بارطلا اختصاص بخشید و ازجمله صد سر اسپ تنگ بسته کرامت فرمود و حکومت بورسا که پای تخت روم است باو ارزاني داشت و یرلیغ اعلی موشح بآل تمغای همایون کرامت نموده روان ساخت و فرمود که نعش پدرش را که در آق شهر بمزار شیخ محمود حیران بامانت سپرده اند بمحفه آراسته بآیین سلاطین ببرسا برده در عمارتی که آنجا ساخته دفن کند و حضرت صاحب قران اغرق گذاشته بی توقف از آق شهر متوجه جانب امیرزاده محمد سلطان شد دراثناء راه جماعت ترکمانان درغش که خضر بیگ و ابراهیم پیشواي ایشان بودند از جادهٔ مطاوعت انحراف جسته بکوهی که راه بدامن آن میگذرد پناه برده بودند و متحصن شده فرمان عالي نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر روی توجه بدفع ایشان نهادند و هنگام آنکه از ظهور طلیعه صبح صادق متحصنان قله قاف سپهر ناپدید شدند اطراف آن کوه را فرو گرفته بودند و دست جلادت بکمان و تیر یازیده بسیاری ازان سرکشان را برخاك هلاك انداختند و بعضی

بگریختند و مجموع مال و منال و اسپ و شتر و گوسپند و گاو ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند و حال آن متمردان را عبرت عالمیان گردانیدند * نظم *

* کسی که دامنِ اقبال شاه داد از دست *
* ز سر برآمد و از پا درآمد اینش سزاست *
* هرآنکه کرد خلافِ خدا شود مقهور *
* خلافِ امر اولوالامر هم خلاف خداست *

وهم در اثناء راه روز شنبه شانزدهم ماه دولت خواجه ایلچی بوغا رسید و عرضه داشت که مرض شاهزاده زیاده شد و اشتدادی عظیم یافته حضرت صاحب قران بتعجیل براند وبعد از وصول و نزول چون ببالین بیمار آمد زحمت بحدی اشتداد یافته بود که اصلا سخن نمي توانست گفت آنحضرت را ملالی عظیم روی نمود اورا در محفه خوابانیده هم دران روز کوچ فرمود وچون سه مرحله نزدیك از قرا حصار گذشته درمنزلی قرار گرفتند شاهزادهٔ نامدار بجوار رحمت پروردگار پیوست واین واقعه در دوشنبه هژدهم شعبان سنه (خمس وثمانمایة) موافق قوي ئیل که آفتاب درآخر درجه حوت بود وقوع یافت و مدت عمرش بیست و نه سال بود *

* نظم *

* برخاک ریخت آن گلِ دولت که باغ ملک *

* باصد هزار ناز بپرورد در برش *
* بگریست تخت[1] زار بران شاهزادهٔ *
* کاورد فخر افسرِ شاهي بگوهرش *
* درخون لاله ام که چرا درچنین عزا *
* باشد سرِ پیاله و سوداي ساغرش *

گفتار در تعزیت داشتن و روان فرمودن نعش شاهزاده سعید از پیش

* نظم *

* دریغا که پژمرده شد ناگهاني *
* گلِ باغ دولت بروزِ جواني *
* دریغا که خورشید اوجِ جلالت *
* چو صبحِ دوم بود کم زندگاني *
* دریغا سواري که جز صید دلها *
* نمي کرد بر مرکبِ کامراني *
* دریغ آن سر و افسرِ شهریاري *
* دریغ آن قد و قامتِ پهلواني *
* بحسرت برفت از جهان کامگاري *
* که هیهات نابیندش چرخ ثاني *

(۱) در سه نسخه بجای ـ تخت ـ (بخت) دیده شد *

* درین موسم ارچه زمین سبز پوشد *
* سزد گر کند جامه را آسمانی *
* ترا باید ای گل بصد پاره کردن *
* کنون گر کشائی لب شادمانی *
* چه افتاد گوئی که گلبرگ رعنا *
* بخون شسته رخسارهٔ ارغوانی *
* جهان بی ثبات است تا بود دایم *
* چنین بوده آری سرائیست فانی *

بحکم تعلق طبعی و محبت جبلی که افراد انسانی را نسبت با اولاد و اسباط حاصل است و فرموده - اولادنا اکبادنا — علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات - ازان آگاهی بخشیده حضرت صاحب قران را از واقعه شاهزاده آزاده جان بجوانی داده صبر و قرار از دیار خاطر بزرگوار بیکبار رخت بر بست و با کمال تمکن و وقار عنان اختیار از قبضه اصطبار بیرون رفته از مسند سلطنت و جهانداری برخاست و برسم تعزیت و سوگواری به نشست * * بیت *

* فشانده ز چشم آب و برفرق خاک *
* همه جامهٔ خسروی کرده چاک *

زبانِ حال دران مجال از حدتِ آهنگ حزن و ملال گاهی فحوای این مقال سرود رود نوحه گزاری می ساخت *

* بیت *

* کای میوهٔ باغ دل چنین مستعجل *

* چون افتادی زشاخ اقبال بگل *

* گوئی که زآفت سما بر تو زمین *

* ترسید و روان چو جان گرفت(۱) اندر دل *

و گاهی بمضمون این موزون خون دردرون عالی ودون می انداخت * * نظم *

* دردا که دل از حادثه غمناک افتاد *

* در دیده سیل بار خاشاک افتاد *

* نوباوهٔ باغ عمرم از شاخ امید *

* بی آنکه رسیده بود بر خاک افتاد *

و حقیقت آنکه * * بیت *

* گر درین ماتم نبودی روی خاک از گریه تر *

* خسرو سیارگان می کرد برسر خاک راه *

* حرمت سلطان رعایت کرد یعنی کوسرست *

* ورنه برمی داشت ازسر آسمان زرین کلاه *

صعوبت آن واقعه هایله چون موجب تغیر حال بی همال شد که عالم را بمثابه روح بود در مقتضیات طبیعت روزگار غدار اثرکرد ودر موسم ربیع بدیع آیین که نوجوانان اشجار و

(۱) در اکثر نسخ بجای « گرفت » (نهفت) است *

رياحين در گلزار و بساتين حلهاى سبز و ارغوانى بعزم عشرت و شادمانى بتازه پوشيده بودند جهانيان در پلاس و لباس سياه و كبود رود از ديده رانده اين سرود مى سرودند *

* نظم *

* بگذر بباغ زين پس و بگذار لاله‌زار *
* زيرا كه داغ بر دلِ باغست و لاله‌زار *
* مشكين بنفشه بر سرِ زانو نهاده سر *
* با جامهٔ كبود پريشان و سوگوار *
* گل پيرهن دريده و سنبل بريده موى *
* بلبل بنوحه ناله برآورده زار زار *

امراء و اعيان و ساير لشكريان و اعوان از مرد و زن دران شيْون سياه بر تن و پلاس و نمد بر گردن خاك بر سر و سنگ در بر و بستر از كاه و خاكستر فغان نوحه و زارى در بيت الاحزان كيوان انداخته و از بس خوناب اشك دمادم گاو زمين را ماهى صفت شناور ساخته * * نظم *

* مهانِ جهان جامه كردند چاك *
* بابر اندر آمد سرِ گرد و خاك *
* كشادند گردان سراسر كمر *
* هم از چشم غم ديده خونِ جگر *
* زبس نالشِ زار و از بس جزع *

* بگردون برآمد خروشِ فزع *
وبتخصیص حرم شاهزادهٔ معصوم مرحوم مغفور خالیکه محروم مهجور * * نظم *

* همي ریخت خون و همي کند موی *
* سرش پر ز خاك و پراز آب روی *
* برآورده از جان فغان و خروش *
* زمان تا زمان زو همي رفت هوش *
* چنین است رسمِ سپنجي سرای *
* جهان جو فروش است گندم نمای *
* بگاهی (۱) منه دل برو زینهار *
* که آشوب زاریست ناپایدار *
* کسي را که پرورد عمری بجان *
* کند پای مالِ فنا ناگهان *
ز دستِ اجل هیچ کس جان نبرد *
* زمادر نزاد آنکه آخر نمرد *

صاحب قران سرافراز دران مصیبت جگرسوز جان گداز پا سوز اندرون و دل پرخون زبان همایون بکریمه انا لله وانا الیه راجعون بیاراست وفرمان داد که بغداز اقامت مراسم تجهیز و تکفین شاهزاده با داد و دین تابوت

(۱) دردونسخه بجای بگاهي - (نگاهي) است *

مشحون برحمت - حي لايموت - در مصحفه نهادند و با دویست سوار مقدم ایشان الیاس خواجه شیخ علي بهادر و امیر امان(1) و دانه خواجه و دولت خواجه ایلچي بوغا و امت پسر مبشر و ویسل و شیراول کوکلتاش و اردوشاه دو اسپه روان ساخت و فرمود که چون باونیک رسند ویسل و اردوشاه گوهر دریای مغفرت را صدف نو سازند و درتابوتے مجدد بمزار بزرگوار قیدار پیغمبر - علي نبینا و علیه الصلوة و السلام - که در ولایت سلطانیه واقع است برند و بامانت بسپارند تا بعد ازان بسمرقند نقل کرده شود و دیگران با مصحفه و تابوت خالي سر بمسمار استوار کرده دراونیک توقف نمایند و بعد از توجه ایشان حضرت صاحب قران باغرق همایون معاودت نمود و از مرغزار آق شهر کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون اهل اردوی کیهان پوی مجموع در لباس سوگواري بودند تا غایتي که بر اسپ خنگ سواري نمي کردند و هر بامداد و شبانگاه بر گریه و زاري و نوحه گزاري مواظبت مي نمودند پس از قطع چند مرحله امراء و ارکان دولت زانو زده عرضه داشتند که مجموع سپاه و تمام مردم درین راه کبود و سیاه پوشیده اند و تمادي این حال مناسب ساحه اقبال بی انتقال نمي نماید رای

(1) در چهار نسخه بجای - امان - (ایان) است *

حق نمای ظلمت زدای بعد از سماع این سخن خاطر همایون را بملاحظه بشارت ان الله مع الصابرین تسلی نمود و اشارت علیه بتغییر لباس نفاذ یافت و خلایق از جامه تعزیت بیرون آمدند وفی الواقع * بیت *

چو شد کسوت عمر بی تار و پود * چه سود از لباس سیه یا کبود

گفتار در رسیدن ایلچیان مصر

چون ایلچیان حضرت صاحب قران بمصر رسیدند و فرج پسر برقوق الملقب بالملک الناصر که فرمان ده مصر و شام بود خبر فتح روم و قضیه ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در دل اهالی آن ممالک بیش از پیش وقع داشت به نقیر و قطمیر بشنید بیقین بدانست که با بندگان آستان صاحب قران گیتی ستان بغیر از انقیاد و اذعان عین خطا است و محض خسران و از تعللی که پدرش و او نیز تا غایت در فرستادن اتلمش ورزیده و کیفر آن کشیده پشیمان گشت و بمشورت و استصواب ارکان دولت و اعیان مملکت اتلمش را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و تعظیم عظیم کرد و بانواع عذرخواهی نمود و سکه و خطبه در تمام بلاد مصر و شام بعز القاب فرخنده فرجام صاحب قران سپهر احتشام بیاراست و اتلمش را شفیع ساخته با دو رسول احمد و اقته روانه درگاه عالم پناه گردانید که صورت ندامت او از تقصیرات گذشته

وصدق اخلاص او در خدمتگاري وطاعت گزاري وقبول
خراج ومال که سال بسال بخزانه عامره رساند بعز عرض
استادگان پایه سریر اعلی رسانند و برسم پیشکش اموال
وافر از نقدین وجواهر ورخوت واقمشه فاخر اسکندراني
وغیرآن وشمشیرهای مصري واسپان نامدار وسایر تبرکات
وتنسوقات آن دیار با ایشان بفرستاد وچون بولایت روم
امدند اتلمش استعجال نموده پیش از ایلچیان بدرگاه
عالم پناه شتافت وبعز بساط بوس استسعاد یافته اخبار مصر
وشدت خوف وانقیاد والي واهالي آن دیار بعز عرض
همایون رسانید وچون ایلچیان بموکب ظفرقرین پیوستند
وبوسیله امراء عز بساط بوس دریافته تحف وهدایا بمحل
عرض وسخنان فرج بسمع مبارک رسانیدند مرحمت پادشاهانه
شامل حال او گشت وبزبان مکرمت فرمود که چون او را
درصغرسن سایهٔ عطوفت پدر ازسر افتاده مراقبت احوال
او برذمت همت ما واجب است اگر در سلوک جاده فرمان
برداري که راه مامن رستگاري وکامگاري همان تواند بود
ثابت قدم باشد صنوف عنایت وتربیت درباره او بظهور
انجامد چنانچه ازسر استظهار واقتدار بضبط امور ملک
وملت وخدمت حرمین شریفین - عظمهما الله تعالی - قیام
تواند نمود وفرستادگان او را نوازش نموده بخلعت وکمر وکلاه

سرافراز گردانید و اجازت انصراف ارزانی داشته از برای فرج تاج و خلعت خاص و کمر مرصع فرستاد و بنوید عاطفت بی‌کرانه و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخت ٭ من الله الاعانة و التایید ٭

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران کامگار بجانب قراتاتار

قراتاتار قومی اند از اتراک که دران وقت که منکوقاآن هولاکوخان را بایران فرستاد ایشان را داخل لشکر او گردانید و چون هولاکوخان بتخت تبریز قرار گرفت ایشان را بسبب شرارت نفسی که داشتند با کوچ بسرحد روم و شام یورت داد و چون بعد از وفات سلطان سعید ابوسعید خان در ایران پادشاهی صاحب اختیار نماند ایشان سرکشی آغاز کردند و پنجاه و دو فرقه شدند و هرصده بسر خود یورتی اختیار کردند و چون ایلدرم بایزید بعد از انقضاء مدت قاضی برهان الدین برسیواس و آن نواحی مستولی شد ایشان را داخل لشکر روم گردانید و در مملکت خود جای داد و چون دران ممالک ازخراج و جهات تکلیفی چندان نمی باشد هریک ازیشان باندک مدتی خوش وقت و صاحب ثروت شدند و چون حضرت صاحب قران را در خاطر بود

که ایشان را نقل فرموده درمیان الوس جته جای دهد دران زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالم پناه آمده بودند ایشان را بخلعت طلا دوز و کمر و شمشیرهای زر و انواع عاطفت و نوازش سرافراز گردانیده بود و بوعدهای پادشاهانه نوید داده و درین مدت کسی متعرض احوال ایشان نشد بنابرین ایشان خود را مطیع و ایل دانسته در یورتهای خود ساکن و ایمن نشسته بودند درین وقت رایت فتح آیت دران محل که ایلچیان مصر رسیدند سه شبانه روز توقف فرمود و با شاهزادگان و امراء رسم جانقـي مرعي داشته صواب آن دانست که قرا تاتار را ازان دیار کوچ کرده بماوراء النهر برند و چون ایشان سی چهل هزار خانه دار بودند و غلبه بسیار فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان هرکس بجائي(۱) روان شده ایشان را چنان درمیان گیرند که کس بیرون نتواند رفت و سفارش فرمود که شرایط حزم و تیقظ نیکو رعایت نمایند و ایشان را ضرري نرسانند بر حسب فرموده امیر جهانشاه با دیگر امراء برنغار و لشکر امیرزاده محمد سلطان بطرف توقات و اماسیه توجه نمودند و امیرسلیمانشاه بافوجي از سپاه جونغار روی عزم بسوی قیصریه و سیواس آورد وبعد ازان رایت نصرت شعار درضمان عون و تایید

---

(۱) درسه نسخه بجای ـ بجائي ـ (بجانبي) است *

آفریدگار ایلغار کرده بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن ایل قرا تاتار بود روان شد و امیرزاده شاهرخ و سلطان حسین را با لشکرهای گران امر فرمود که راهها بر ایشان گرفته نگاه دارند که هیچ آفریده از ایشان بیرون رود و چون موکب فیروزی مخایل بعد از قطع مراحل و منازل از پل آب قرا شهر گذشته با یشان رسید کس فرستاده کلان تران ایشان را طلب داشت در زمان دو سردار از ایشان اخی تبرک و مروت بدرگاه عالم پناه آمدند و چون بسعادت زمین بوس فایز گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات و لطف کلمات مستظهر و آسوده خاطر ساخته خلعتهای طلادوز پوشانید و کمرهای زرین بخشید و از برای مزید امن و اطمینان خاطر ایشان بصورت عهد و قسم فرمود که درباره شما جز عنایت و مرحمت بظهور نخواهد پیوست و مدتی است که آباء و اجداد شما بفرمان سلاطین ماضی از توران زمین که جای اصلی و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار بیگانه بغربت گذرانیده اکنون بحمد الله تعالی از اینجا تا بآنجا حکم یك ولایت دارد و مجموع در تصرف و فرمان بندگان ما است شما را فرصت غنیمت می باید شمرد و با زنان و فرزندان و متعلقان و جمیع اموال و اسباب و گله و رمه یکبارگی از اینجا کوچ کرده همراه اردو و لشکریان بوطن و

یورت اصلي خود مي بايد آمد و در سايه معدلت و مرحمت ما روزگار بفراغت و رفاهت گذرانيد ايشان بعد از آداي دعا و ثنا عرضه داشتند که اوامر و نواهي حضرت پادشاهي را از اخلاص و هواخواهي گردن اطاعت نهاده ايم و بندگان را کدام دولت و راي آن باشد که درپناه حمايت خدام آستان سلطنت آشيان باشيم * * بيت *

* زهي سعادت آن بندهٔ خجسته مآل *

* که راه داد درين آستانه اش اقبال *

حضرت صاحب قران فرمان داد و ايشانرا کرن کرن و جوق جوق ساخته با مراء تومانات قسمت کردند و همه را با تمام گله و رمه ازانجا کوچانيده روان شدند و يرليغ اعلي نفـاذ يافت که هيچ کس ازيشان گوسفند و چهارپاي نخرد که موجب سبکباري ايشان باشد و انديشه فرار بخاطر خود راه دهند *

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران از ديار روم

چون خاطر همايون از قضاياي روم و مهمات آن مرز و بوم بکلي فراغت يافت و تسخير تمام شهرها و قلعهاي ممالکتي بآن طول و عرض و کمال استعلاء و استقلال در انفـاذ امر بر عالي و دون بر سبيل فرض که بروزگار بسيار از دست مکذمت

و اقتدار قیاصرهٔ نامدار و اکاسرهٔ کامگار بر نیاید بلکه در سعت میدان اندیشه و پندار کبار سلاطین عالی مقدار کمتر گذار یابد بکم تر از سالی بعون تایید ربانی و عطیهٔ سعادت صاحب قرانی بسهولت و آسانی میسر شد و الحق * بیت *

* نیّرِ اقبال این سلطان شرقی تا نتافت *
* عقل نیکو معنی صاحب قرانی در نیافت *

ماه رایت نصرت اشراق از آفاق عزایم خسروانه پرتو بر صوب مراجعت انداخت و موکب ظفرقرین در کنف حفظ و تایید رب العالمین روان شد عساکر منصور و غنایم موفور موافق مسرور و مخالف مقهور - والحمد لله الغفور الشکور * بیت *

* رفت و تباشیر فتح لامع از اعلام او *
* آمد و اقبال و نجح تابعِ اقدامِ او *

و اشارت علیه از موقف جلال صدور یافت و مثال واجب الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده که والدهٔ شاهزادهٔ سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و فرزندان که آنجا بودند توجه نمایند و تا حدود قلعهٔ اونیك بیایند و چون صاحب قران روم بخش قیصرنشان (۱) بقیصریه رسید اهالی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای « نشان (شان) است *

و کلان توان آنجا از نادانی پریشانی بخود راه داده بودند و در نقبها پنهان شده در زمان فرمان قضا جریان نفاذ پذیرفت و علی سلطان تواجی با فوجی از سپاه متوجه ایشان گشتند و چون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و مدافعه بر خاستند و بجنگ و محاربه آنجامید و علی سلطان از سوراخی که ممر روشنائی نقبی بود نظر می کرد ناگاه از کشاد شصت تقدیر تیری مصیبت صفیر فرا رسید و بر شاهرگ او خورد و در حال جان بحق تسلیم کرد - انا لله و انا الیه راجعون عساکر مظفر لوا آن جماعت را مجموع بدست آوردند و محمد برادر علی سلطان همه را به تیغ انتقام بگذرانید * * مصرع *

* انجام چنان کار چه باشد جز این *

و رایت فتح آیت از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد * * بیت *

معطر جهان از غبار رهش * کران تا کران عرض لشکر گهش

و چون از سیواس بگذشت مراحم ملکانه قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده جامه داد و بمحل خود باز فرستاد و بکران عزم درطی منازل و مراحل مواظبت نموده مرغزار ارزنجان از وصول و نزول موکب گیتی ستان آرزنجان و رونق باغ جنان یافت طهرتن بمراسم خدمت گاری قیام نموده پیشکشها کشید از جانوران و اسپان و تقوزهای لایق و غیر آن

و ازانجا بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از یک دو منزل عاطفت بی دریغ طهرتن را بخلعت خاص گرامي و نامي ساخته اجازت انصراف داد و ضبط قلعه کماخ و محافظت آن درعهد شمس نامي که از خویشان امیر عباس بود مقرر فرموده اورا با جمعي روانه آنجانب گردانید وکساني را که خبر توجه حضرات عالیات از سلطانیه آورده بودند باز فرستاد که فرزندان تعجیل کرده پیشتر بیایند و چون ارزروم از فرّ قدوم همایون غیرت فزای هرمرز و بوم گشت ذراری سپهر سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعدوقاص برسیدند عطوفت حضرت صاحبقران ایشان را درآغوش مهرباني گرفته بزبان تلطف پرسش فرمود و دیده امیدش از نور نجابت و رُشد که از ناصیه هریک مي درخشید روشنائي فزود لیکن چون رویت امیرزاده محمد جهان گیر و امیرزاده سعدوقاص جراحت واقعه پدرشان محمد سلطان تازه ساخت قطرات عبرات ازاجفان احزان باریدن گرفت فصبر جمیل والله المستعان *

ذکر شنوانیدن وفات امیرزاده محمد سلطان بمادرش خانزاده

حضرات عالیات که برحسب فرمان از سلطانیه متوجه

شده بودند در تبریز یراق تعزیت کرده و لباسهای سوگواري مرتب داشته تا قلعه اونیک بیامدند و دران حوالی به نشستند و چون حضرت صاحب قران بنزدیك رسید خانزاده را حادثه جان کسل فرزند دل بند بشنوانیدند * نظم *

* بر آشفت گفتي ازان آگهي *
* تنش گشت یکباره ازجان تهي *
* بزد آه و شد زان خبر بی خبر *
* بیفتاد برخاک و برخاک سر *
* سراسر همه جامها بر درید *
* بسوزي که از سنگ خون مي چکید *
* دو زلفین چون تاب داده کمند *
* بانگشت بپیچید و از بن بکند *
* بناخن دو گلبرگ رخساره را *
* چنان زد که خون شد جگر خاره را *
* زرخ مي چکیدش بسی آب خون *
* زمان تازمان اندر آمد نگون *

و تمام آغایان قوطهاي سیاه برسم سوگواری بر سر گرفته و جهانی نوحه و زاري درگرفته و چون حضرت صاحب قران نزول فرمود عزا از سرتازه و تیزتر شده جهان نمودار رستخیز گشت زمین از بس لباس ازرق و کبود هیأت آسمان گرفته

وآسمـان دران ماتم پرغم چون زمین خاک بر سر کرده *

* نظم *

* روان گشته از چشمها خونِ دل *
* ز خون خاک روی زمین جمله گل *
* جراحت شد از ناخنِ همچو خار *
* بسی چهرهٔ چون گلِ نوبهار *
* برآمد ز هر سینه بر چرخ دود *
* سیه گشت ازان دود چرخِ کبود *

وازبرای تسکین قلق واضطراب خانزاده تابوت خالي را که سر بقفل استوار کرده بودند چون تنِ بی جان پیش او حاضر کردند واو از سوز سینه وتاب جان چون مارپیچان برصندل دران چوبین هیکل آویخته نوحه وزاري مي نمود ودر وصف حالش مضمون این مقال از چشمها چشمهای خون مي چکید (۱) *

* نظم *

* دو چشمم بره بود وگفتم مگر *
* ز فرزند دل بند یابم خبر *
* گمانم نبود از سپهر این گزند *
* که تابوت از راه دور آورند *
* نبردم گمان این بد از روزگار *

---

(۱) دراکثر نسخ بجای - مي چکید - (مي کشود) است *

* که نعش تو باشد مرا غم گسار *
* ترا تخت ایران شده نام زد *
* بقا بوتی اکنون زهی بخت بد *
* سزد کزنم دیدهٔ خون گذار *
* کنم صحن گیتی همه لاله زار *
* که چون لاله از دهر پیمان کسل *
* بعهد جوانی شدی داغ دل *

و چون جزع و فزع برفوت نشاوت عنصری و صورت کونی شاهزاده سعید بغایت رسید بصیرت حقایق بین حضرت صاحبقران ملاحظه جانب نفس باقی و لطیفه ربانی که باتفاق شرع و عقل زنده هردوسرا است اولی دانست و جهت ترویح روح شریفش انواع مکرمت و اصطناع درباره فقراء و مساکین ارزانی داشت و بسم ملا
و صدقات بمستحقان کرامت فرمود و بندگان درگاه کیوان
پاسبان برحسب فرمان قضا جریان بترتیب آش استادگی
نمودند و تمامی سادات و علماء و اکابر و اشراف که از اطراف
آمده بودند و مجموع امراء و سران سپاه در ساحه جلال جمع
آمده هر... بساوری خود بنشست و حافظ و ناظر بتلاوت
کتاب مجید تبرک جسته ختمات کریمه باتمام پیوست و چون
نزول . سالاران خوانها نهاده و سماطها کشیده اطعمه گوناگون
خوانت زم.

از حد چند و چون بیرون بمصرف انما نطعمکم لوجه الله رسید گورکه شاهزاده مرحوم را بخروش درآوردند و خواتین و امراء و لشکریان و سایر خلایق از تابع و متبوع مجموع بنوحه و زاری درآمده بیک بارفغان و فریاد درعالم سخت گیر سست بنیاد انداختند بعد ازان گورکه را پاره ساختند چون علماء و ایمه و مشایخ که از تبریز و سلطانیه و قزوین و دیگر ممالک برسم استقبال و اقامت تعزیت بدرگاه اسلام پناه شتافته بودند در مجالس متعدد بمصقل مواعظ و نصایح زنگ کربت و ملال از مرآت ضمیر منیر می زدودند و فحاوی آیات و احادیث مثل - انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه — بسمع مبارک میرسانیدند بر حسب فحوای * نظم *

* اگرچه واقعه بس هایل است و جان فرسای *
* بصبر کوش که با صابراست لطف خدای *
* فزون شود ز جزع غصه و بکاهد دل *
* در نجات بمفتاح صبر باز کشای *

اشارت علیه بنفاذ پیوست و مردم از شعار سوگواری و جامهای سیاه بیرون آمدند و عواطف پادشاهانه بتجدید شامل حال آن طایفه عالی شان شده همه را باعزاز و اکرام و خلعت و انعام نوازش فرمود و بمواضع خود بازگردانید *

گفتار در توجه رایت گیتي ستان بجانب گرجستـــان

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب قران در همه حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مآرب تقويت دين و اعلاء اعلام اسلام و احراز فضيلت جهاد با زمره ضلال و فساد و عبده اصنام مي دانست و بر مقتضای عهدی که کرکين ملك گرج در سال گذشته با بندگان درگاه اسلام پناه کرده بود مي بايست که درين هنگام رايت فتح آيت را باقدام مسکنت و ضراعت استقبال نموده بودی و در ساحه جلال روی تضرع و ابتهال بر خاك تذلل سوده و فرسوده و تا غايت از سابقه شقاوت توفيق آن سعادت نيافت عصبيت دين وغيرت پادشاهانه باعث آن شد که حضرت صاحب قران عزم جزم فرموده بسعادت و اقبال سوار شد وبصوب منکول روان گشت و سلطان ماردين ملك عيسی از تقاعدي که پيش ازين نموده بود و بدريافتن دولت بساطبوس نشتافته پشيمان شد و دانست که درد نکبت او را جز نوش داروی لطف آن حضرت دوائي متصور نيست با وجود هر گونه خوف و بيم از تقصيرات خويش با تني لرزان و دلي ريش روی اميد باردوي کيهان پوی نهاد و چون برسيد از رای فرخ مرحمت اميرزاده شاهرخ را

قبله حاجت ساخته دست توسل بدامان بندگان آن آستان زد شاهزاده جوان بخت او را بدرگاه عالم پناه آورده واو سر برهنه کرده بشیوه گناه‌کاران درآمد و زانو زده زبان دعاگوی ثناگستر باعتذار و استغفار روان ساخت صاحب قران فریدون منش بعد از عتاب و سرزنش از جریمه او در گذشت و بعنایت پادشاهانه مستظهر و امیدوار گردانید و او مال و خراج چند ساله ماردین آورده بود با پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر تربیت گشته بتاج و خلعت و کمر معزز و موقر شد و بمزید عطوفت اختصاص یافته دختر او نام زد امیرزاده ابابکر گشت و بشرف مواصلت با دودمان بزرگوار بلند پایه و نامدار آمد * بیت *

* اکسیر عفو شاه شفا سم که می کند *
* قلب سیاه روی گنه را زر خلاص *

و دربن ولا یوانی پسر آقبوغا گرجی با بسی پیشکشها بدرگاه اسلام پناه آمد و بوسیله امراء عز زمین‌بوس دریافته پیشکش که داشت از جانوران و اسپان و غیرآن بکشید و هم از حکام کرج کوستندیل برادر ملک کرکین که با او مخالف بود باقدام عبودیت شتافته ساحه جلال را فرسوده جبین خضوع و لب خشوع گردانید و برسم معهود پیشکش بگذرانید و از هرجانب مرزبانان حدود و سرداران ولایات احرام حریم ابهت و

جلالت که مطاف ملوک عصر و ملاذ سلاطین اطراف بود بعقد اخلاص بسته میرسیدند و وظایف خدمتگاري و رسم الجامشي و عرض پیشکش و تقوز بتقدیم مي‌رسانیدند و مراحم حضرت صاحبقران شامل حال همگنان گشته هرکس را بحسب حال ودرخور قدر و منزلت نوازش مي‌فرمود و بنوید عاطفت مفتخر و مستظهر ساخته و خلعت پوشانیده بجای خود باز مي‌گردانید * * بیت *

* پیوسته بدرگاه شهنشاه زمان *
* آیند و روند سرفرازان جهان *

گفتار در تفویض حکومت شیراز بامیرزاده پیرمحمد عمرشیخ نوبت دوم و حکومت اصفهان ببرادرش امیرزاده رستم

درحوالي منکول نظر مرحمت و شفقت حضرت صاحبقران بروی حال امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ باز شد و اورا بصنوف نوازش سرافراز گردانیده ایالت دارالملک شیراز بتجدید ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب کرامت فرمود و بخلعت وکمر گرامي و نامورساخته روان کرد و لطف الله بیان تمور آقبوغا و چلبان شاه برلاس را ملازم او گردانید وکس بشیراز پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه

اردوی کیهان پوي گردد و او دریيلاق قصر(۱) رز(۲) بود که فرستاده بوی رسید و همان که بر فرمان وقوف یافت بی توقف عزیمت نمود و در خانسار از اعمال جرباد قان که از جمله منازل و مراحل آن طریق است باز از موقف جلال خبر آمد که اصفهان را بتو دادیم اغرق آنجا فرست و خود بورد جرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آور و هم در خانسار امیرزاده پیر محمد که متوجه شیراز بود برسید برادران یک دیگر را کنار گرفته زبان بهجت و استبشار باستفسار احوال و اوضاع بر کشادند و بحکم فرموده هریك روي عزیمت بمقصد خود نهادند امیرزاده پیر محمد بصوب شیراز روان شد و امیرزاده رستم گماشته را بضبط اصفهان فرستاد و خود بورد جرد شتافته بعمارت قلعه مشغول گشت و آن را معمور و آبادان گردانید - ومن الله التوفیق و الاعانة *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده ابابکر را بعمارت بغداد و ضبط عراق عرب و دیاربکر با توابع و لواحق آن

چون سلاطین کامگار و پادشاهان جهاندار از موايد

---

(۱) در بعض نسخه بجای - قصر - (قیصر) است * (۲) در دو کتاب بجای - رز - (زرد) دیده شد *

کرامت هو الذي جعلکم خلایف في الارض بحظ او فر ونصیب اکمل اختصاص یافته اند آثار اسماء و صفات جمالي و جلالي حق - جل وعلا - و نقایج لطف و قهر نامتناهي الهي - تبارک و تعالی - درین عالم غرایب اطوار ازان طایفه بزرگوار عالي مقدار کمال ظهور واظهار مي یابد گاهی که صاعقه خشم غضب الله علیهم ولعنهم درخشیدن گیرد ایشان به نیرانِ کین جهاني بسوزند وکشوری براندازند و چون نسیم عنایت یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین وزیدن آغاز نهد هم ایشان بیک التفات هزار شمع مکرمت و مرحمت برافروزند و مملکتها معمور سازند ٭ بیت ٭

٭ گاه خوش خوش شود که همه آتش شود ٭

٭ تعبیهای عجب یار مرا خوست خوست ٭

لاجرم چون حوالی اراضي فارص که شرف آن بمیامن ٭ مصراع ٭

٭ سري بشری موالد اي موالد ٭

سبق ذکر یافته از وصول ونزول موکب ظفرقرین رتبه سپهر برین یافت حضرت صاحب قران شاهزادگان و نوینان را احضار فرموده زبان گوهر افشان که ترجمان ملهم اقبال بود بر کشاد که پیش ازین اهالي بغداد بواسطه مخالفتي که باعساکرِ ما بنیاد نهادند و بران محکم به ایستادند خود را و مملکت را

برباد دادند واز آسیب قهر وانتقام ما آن دیار بیکبار برافتاد وچون بغداد از امهات بلاد اسلام است وعلوم شرعیه ازانجا انتشار یافته و مذهبها ازانجا اشتهار پذیرفته خاطر نگران آنست که آن مملکت بحال عمارت باز آید و باز آن مرز و بوم نشیمن همای نصفت و عدل گردد حاضران زبان اخلاص بدعا و ثنا بیاراستند که * بیت *

* تو عمر نوح بیابی ازانکه در عالم *
* عمارت از تو پدید آید از پس طوفان *

ورای عالم آرای امضای آن قصد را بشهامت وصرامت امیرزاده ابابکر حواله نمود وحکومت عراق عرب تا بواسط وبصره وکردستان وماردین وسایر دیار بکر و ایل اویرات و هزارجات آنجا وانچه از توابع وملحقات آن بلاد است نامزد شاهزاده مشارالیه فرمود وجماعتی از امراء عظام مثل پاینده سلطان برلاس و پیرحسین برلاس وامیر سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولتخواجه ایناق ودیگر نوینان را با لشکرگران ملازم رکاب او ساخت و امراء و عساکر عراق عرب واکابر آن نواحی را بملازمت و متابعت او فرمان داد واورا امرفرمود تا از راه دیار بکر درآمده از مفسدان وشریران آن اطراف هرکه مانده باشد به تیغ سیاست نیست گرداند وچون پاییز درآید وهوا باعتدال

گراید بعراقِ عرب توجه نماید و نخست بدفع قرا یوسف که دران وقت برعراق عرب مستولي گشته بود اشتغال نماید وبعد ازان مردم آن اطراف ونواحي را استمالت فرموده بعمارت و زراعت ترغیب نماید ودرآباداني بغداد سعي تمام نموده نوعي سازد که بزودي تمام معمور گردد چنانچه در سال آینده بعد قضاء الله و قدره المبرم محمل حجاز ازانجا روانه شود - وما التوفیق الا بالله سبحانه - و شرح قصه استیلاء یافتن قرایوسف برعراق عرب آنست که او ازخوف عساکرگردون مآثر گریخته بروم رفته بود چنانچه سبق ذکر یافته و چون سپاه ظفرپناه در یورش روم بحوالي قیصریه رسیدند باز ازانجا فرارجسته بعراق عرب آمد واحشام ترکمانان را جمع آورده در بیابان (۱) هیت بنشست وسلطان احمد از بغداد به حله پیش پسر خود سلطان طاهر آمد و آغا فیروز را که مدار کار سلطان طاهر برو بود بگرفت سلطان طاهر ازان حال متوهم شد وبا امراء پدر مثل محمد بیگ حاکم ارمی (۲) وامیرعلي قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خایف بودند مشورت کرده باتفاق یاغي شدند و بشب از جسر گذشته باین طرف آب آمدند و چون سلطان احمد ازین حال آگاه

---

(۱) درسه نسخه بجای « بیابان » (پایان) است * (۲) دربعض نسخ بجای « ارمي » (ارمني) دیده شد *

شد جسر ببرید و کنار آب گرفته در مقابل پسر و امراء به نشست و کس پیش قرا یوسف فرستاده او را طلب داشت و چون قرا یوسف باو پیوست باتفاق از آب بگذشتند و از جانبین لشکر آراسته جنگ واقع شد و شکست برطرف سلطان طاهر افتاد واورا در حالِ فرار جوئی پیش آمد خواست که مرکب ازان جوی بجهاند بااسپ وجبه[1] درآب افتاد وشعله حیاتش فرونشست و سلطان طاهر بجزای عقوق والد سپري شد و امراء و لشکریان که با او بودند متفرق و پراگنده گشتند سلطان احمد از قرا یوسف اندیشه ناک شد و ببغداد رفت قرا یوسف از حله لشکر کشید و بدرِ بغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از بیم جان بجائی پنهان گشت و شخصی قراحسن نام اورا پدید در شب سلطان احمد را ازانجا بیرون آورد و اورا بردوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد تا در راه بشخصی چشمی رسیدند که گاوی داشت سلطان احمد بران سوار شده با قراحسن بتکریت رفتند سارق عمر اویرات که در تکریت بود چهل سر اسپ و از نقد و اسلحه و رخوت آنچه دست مکنتش میرسید پیشکش سلطان احمد کرد و بعضی امراء و نوکرانش که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود و دولت یار و عادل

---

(١) در بعض کتاب بجای « جبه » (جیبا) است و موافق لغت ترکي جِبْه باید *

و غیرهم درانجا بدو پیوستند و ازانجا متوجه شام شد و عراق عرب بتحت تصرف و استیلاء قرا یوسف درآمد و چون بحکم - الکلام یجر الکلام - این قصه گذارش پذیرفت عنان خامه باصل داستان انعطـــاف یافته نموده میشود که چون حضرت صاحب قران امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد روان ساخت کس بورد جرد پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه بغداد گشته بامیرزاده ابابکر ملحق گردد و باتفاق روی جلادت بدفع قرا یوسف آورند و حکم شد که توکل ارس بوغا از همدان و ثمن(۱) سوجي از نهاوند و شاه رستم از ستغر و دینور مجموع ملازم رکاب امیرزاده رستم ببغداد روند و چون امیرزاده ابابکر حسب فرموده روان شد و به اردبیل رسید عبدالله حاکم آنجـــا وکلانتران که پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بودند همه را بگرفت و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و جهت پیشکش اسپان تازي مصحوب آق سلطان ارسال نموده و پاینده سلطان برلاس درانجا ودیعت حیات مستعار باز سپرد و امیرزاده ابابکر اغرق گذاشته ازانجا بایلغار متوجه دفع قرا یوسف شد و امیرزاده رستم بر وفق فرمان از ورد جرد عزیمت نموده براه قبه ابراهیم مالک(۲) شتافته و از بغداد

---

(۱) در بعض کتاب بجای - ثمن - (یمن) و در بعض (تومن) است *

(۲) در چهار نسخه بجای - مالک - (لک) دیده شد *

گذشته درحوالي حله باميرزاده ابابكر پيوست *

گفتار در وصول رايت فيروزي نشان بحدود گرجستان

موكب گيتي ستان حضرت صاحبقران ازحوالي قارص نهضت نموده بسعادت و اقبال ميراند و صيدكنان منازل و مراحل پيموده بولايت گرج درآمد *

* بيت *

* به ارمن درآمد چو درياى تند *
* صبا را شد از گرد او پاى كند *

و پيشتر شيخ ابراهيم حاكم شروانات كه سلوك جادهٔ نيكو بندگي و جان سپاري باقدام اخلاص وهواداري هميشه پيشه دولت و بختياري او بود برحسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج گرجستان را ضبط كرده و چون ملك گرگين كه والي آن ولايت بود ازتوجه رايت فتح آيت آگاهي يافت مرغ روحش درقفص سينه طپيدن گرفت و ازسرعجز و اضطرار ايلچيان را با پيشكش بسيار بدرگاه عالم پناه فرستاده محصل پيغام آنكه بنده را چه حد آنست كه آنحضرت بنفس مبارك متوجه قهر اين خاكسار بي‌مقدار گردد كمينه درمقام خدمتكاري و طاعت گذاري داغ بندگي آن آستان برجبين

جان دارد و هرچه اشارت بندگان عالي مكان باشد از ارسال مال و انقياد احكام راجب الامتثال بی توقف و اهمال بتقديم رسانم اما سايه مهابت آن حضرت بس بزرگ است و درين محل يارای آن ندارم که سعادت خاک بوسي ساحهٔ جلال در يابم اگر مرحمت پادشاهانه اين كمينه را مهلت بخشد تا بعد از تسکين غُلَوای خوف و هراس چون سلطان ماردين و ديگر حكام مواضع بدرگاه عالم پناه شتابم و سعادت زمين بوس دريابم غايت بنده نوازي و چاكر پروري باشد حضرت صاحب قران بمزخرفات كلمات او که ايلچيان عرضه داشتند التفات ننمود و رقم قبول بر تحف و هدايا که فرستاده بود نکشيد و در جواب فرمود که او را بگوييد كه قضيه تو بكساني كه شرف اسلام شفيع جرايم و تقصيرات مي‌شود نسبتی ندارد اگر مي‌خواهي که زنده بماني روان توجه نمای و بی انديشه بيا که اگر عنايت ايزدي شامل حال تو گردد و دولت ايمـــان دريابي از هرگونه نوازش و تربيت كه در باره تو بظهور پيوندد عالميان متعجب بمانند و اگر توفيقت ياوري نكند و ازان سعـــادت بی بهره ماني برحسب شريعت غراء محمدي - عليه افضـــل الصلوات واكمل التحيات - جزيه بر تو مقـــرر دارم و ولايت ترا بتو بازگذارم و مستظهـــر و اميدوار بازگردانم و اهالی اين ديار از قتل و اسر و تاراج امان يابند و عِرض و ناموس

تو بسلامت بماند والی قسطنطینیه هم کیش تست و چون روی التجا بدرگاه ما آورد شنیده باشي که از انعام و احسان در شان او چها کرده شد قیاس حال خود با وکن و اگر درآمدن تعلل نمائي هیچ عذر مسموع نخواهد افتاد بعد ازان ایلچیان اجازت انصراف یافته بازگشتند و درخلال این اوقات داروغه تبریز بیان قوجین باعمّال و نویسندگان آذربیجان بدرگاه عالم پناه آمدند وبسی پیش کش ازجانوران واسپان وغیرآن بمحل عرض رسانیدند وازجانب خراسان علی شغاني که درین مدت ازقبل خواجه علي سمناني بضبط ونسق دیوان آن ممالک مشغول بود برسید و پیشکشها کشید وهمت خسروانه آن را براصراء ولشکریان قسمت فرمود وچون وقت ادراک غلات گرجستان بود حزم روا نمي داشت که ایشان را بگذارند تا غلها بردارند وخود را قوي سازند لاجرم رای صواب نمای اشارت فرمود وامیر شیخ نورالدین ودیگر امراء برسبیل ایلغار بشتافتند وببلاد ومواضع بی دینان درآمده ایشانرا متفرق وآواره گردانیدند چنانچه گرجیان بگریختند وامیرشیخ نورالدین به نشست که لشکریان بفراغت غلها بدرویدند وبکوفتند وربع بردا شتند وامراء وسپاه غانم وسالم باردوي همایون بازگشتند ـ ومن الله العون والتایید *

گفتار در فتح قلعه کرتین که از معظمات قلاع گرج است

در اراضی گرجستان بر بلندیی که درمیان دو درهٔ ژرف عمیق واقع شده کوهیی از جمیع جوانب تند و هموار صد و پنجاه گز سر بچرخ دوّار کشیده و از طرف جنوبی آن کوه شعبه جدا گشته و بارتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای کوه جز بفرد بان یا ریسمان و نظایر آن بفراز آن سنگ پاره نمی توان آمد و آن کوه بغیر از یک راه باریک پیچا پیچ ندارد و در پیرامنش بواسطه درها جای نزول لشکر و خیام متعدد نیست لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند و مسکنها پرداخته و بدروازه مستحکم گردانیده که بخود سر قلعه ایست حوضهای معتبر جهت ادّخار آب باران مرتب داشته و حاکم آنجا نزوال که از امراء گرج بود با سی (۱) نفر از عظماء از ناوران و غلبه گرجیان دران متحصن شده بودند و باستظهار ذخیره بسیار از اندیشه قوت آسوده بودند و فارغ البال و آبگیرها از فیض صنع بی چون - ام نحن المنزلون — مالا مال آب عذب زلال و از جمله ذخایر چند گله خوك و گوسفند درانجا می چریدند و خمهای شراب بسیار آماده داشته بودند

(۱) در دو کتاب بجای - سی - (بسی) است *

و چون پرتو شعور حضرت صاحب قران برین معاني افتاد همت عالي عنان عزم پادشاهانه را بصوب تسخیر آن قلعه انعطاف داده و چون طریق استخلاص آن بر طول محاصره منحصر مي نمود و آن تعذري داشت که در چنان محل که وسط بلاد دشمن است سپاه اندك توقف نتوانند کرد و غلبه از تد بیر علفه و علوفه فرو مانند که آب بدشواري یافت میشود تا بقوت چه رسد مردم صورت بین که بحسب قیاسات عقلي اسناد امور باسباب ظاهر کنند ازان عزیمت استعجاب مي نمودند وزیرکان حمل بران مي کردند که آنحضرت بنفس مبارک توجه فرمود که اهالي قلعه شاید که از دهشت و استیلاء خوف بیرون آیند و حصار بسپارند اگر چنان نکنند بغیر از گذاشتن و گذشتن چاره نبود که تسخیر آن بقهر و غلبه از قبیل محالات است اندیشه مردم اینها بود غافل ازانکه اکثر معظمات وقایع درین عالم پر غرایب و بدایع بر سببهای پوشیده ترتب مي یابد که افهام عقلاء بران عبور نمي یابد و پیش از وقوع اشعه شعور اذکیاء بران نمي تابد بتخصیص که اجل مظاهر عظمت و قدرت پروردگار دران روزگار ذات بزرگوار صاحب قران کامگار بود *

* بیت *

زانچه از صاحب تایید آید * عقل انگشت تحیر خاید

القصه روز آدینه - رابع عشر محرم الحرام سنة ست و ثمانماية -

رایت اسلام پناه در سایه حفظ الله سایه وصول بر حوالی قلعه
کرتین انداخت و از قلعه هدیه چند برسم پیش کش با جمعی
بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار بندگی و فرمان گزاری
بر کشادند و چون بدانستند که بندگان درگاه گردون محل
بامثال این تملق و حیل دست تعرض از یشان کوتاه نخواهند
کرد پشت پندار بحصانت حصار باز داده مخالفت و عصیان
آشکارا کردند و بانداختن تیر و سنگ جسارت نمودند حضرت
صاحب قران امراء را فرمود که باطراف قلعه فرود آیند
و طرف دروازه را بعهده جلادت و کاردانی امیر شاه ملک
مقرر داشته فرمان داد که در مقابل آن حصنی حصین بسازد
و دیگران را فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند تا اگر
فتح کرتین زود بر نیاید جماعتی از سپاه عالم اقطاع دران قلاع
بمحاصره قیام نمایند و امیر شاه ملک به نیروی دولت قاهره
در مدت سه روز قلعهٔ بر افراشت که گنجایش اقامت سه هزار
کس داشت و نظایر این اثر از سعادت بندگان آستان سلطنت
آشیان بدیع نیست و درین اثنا صاحب قران گیتی ستان از
برابر قلعه به پشت قلعه نقل فرمود و محلی که مجال انداختن
عرّاده و منجنیق بود مخیم نزول همایون ساخت و اشارت
عَلِیّه صدور یافت و منجنیق و عراده و قرا بغرا متعدد راست
کردند و حکم شد که در مقابل پشت که محل نزول همایون

بود ملجور از سنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که مشرف باشد بر قلعه و چون آن کوه راسخ شامخ را از منجنیق و امثال آن خطوی زیاده نبود گرجیان برفراز آن فارغ نشسته بودند در خاطر آنکه مرغ بلند پرواز دشوار آنجا تواند رسید چگونه کسی برما دست یابد و چون یک هفته برین منوال بگذشت از قوم مکریت که درکوه روی از قاف تا بقاف نظیر خود ندارند بیکیچک نامی در شب آدینه بیست و یکم ماه مذکور باستظهار اقبال غریب آثار صاحب قرانی دزدیده متوجه شد و ببالای آن سنگ پاره که درجانب جنوبی قلعه بود برآمده بقلعه رفت و یک سربز گرفته ببالای آن سنگ بر آورد و درانجا ذبح کرده به نشانه بگذاشت و بزیر آمد گرجیان را بران اطلاع نیفتاد روز دیگر بیکیچک در پایه سریر اعلی سرگذشت شبانه چنانچه دست داده بود باز راند رای عقد کشای فرمود که از ابریشم خام و ریسمان طنابهای قوی بتافتند و سلم آسا چوبها را سری در یک طناب و سری در دیگر طناب استوار کرده نردبان ساختند و حکم شد که چهار کس از مکریت بآن کوه پاره برآیند و نردبان مرتب داشته رابرکشند تا جمعی از دلاوران بآن نردبان ببالا برآیند و به تسخیر قلعه قیام نمایند برحسب فرموده شب یک شنبه بست و سیوم ماه بیکیچک و سه نفر دیگر از طایفه مکریت با

طنابی دراز قد که نردبان بآن برتوان کشید از کمری که بز کوهی بدشواری لرزان لرزان ازانجا گذرد چار نفر بآن کوه برآمدند و ریسمان فرو گذاشته نردبان بآن برکشیــدند و از اتفاقات حسنه که لازمه این دولت روز افزون است بر سر آن قله درختی برآمده بود و چون نردبان برکشیدند سرش بآن درخت بستند و امیرشاه ملک بزیر ایستاده پنجاه مرد از ترکمانان و دلاوران خراسان که در مجلس عالی صاحب قران اسامی ایشان قلمی شده بود از جمله ارغداق[1] یک یک را بنردبان بالا فرستاد ودر شان گرجیان غافل که جز گران خوابی از بخت بهره نداشتند مصدوقه کریمه افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نایمون بظهور پیوست ترجمه کلام معجز نظام آنکه ایا ایمن اند ساکنان آن دیهها ازانکه بیاید بایشان بیم و بلای ما شبی و ایشان در خواب باشند و چون صبح صادق دم صافی اندرون رایت نور از قله قاف گردون برافراشت وگرجیان تاریک دل از خواب برآمده در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بی اختیار نعره تکبیر برداشت وبآواز بلند بر خاتم پیغمبران و ناسخ ادیان دیگران صلوات فرستاد و محمود نفیرچی از جمله بندگان شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ بران قله نفیر کشید

---

(۱) در بعض نسخه بجای - ارغداق - (اغلاق) است ٭

و چون ازان حال که اصلا در خیال ایشان نگذشته بود آگاهي یافتند سراسیمه از بیم جان بشتافتند و دست ضرورت و اضطرار بمحاربه و پیکار برکشادند حضرت صاحب قران سوار شده ازدره عبور فرموده درمقابل آن قله که مجاهدان دلاور ببالا رفته بودند به نشست و فرمان داد و تمامي لشکر فیروزي اثر غلغله الله اکبر الله اکبر ازاطراف برآورده کورگه فروکوفتند و سورن انداختند * * بیت *

غریو دلیران ببرد ازنهیب * زتنها توان وزجانها شکیب

وچون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه بغایت تنگ بود وباریك و جای مخاطره زیاده ازسه کس مجال استادن وبا اهل قلعه داد مدافعه و قتال دادن نداشتند نخست ازمجاهدان دلاوري سپری پیش گرفته پای تهوربفشرد و در رزم آزمای درپناه آن دست جهادکشاده ضرب هریکی جان کافري بدوزخ مي سپرد و تا غازیان ظفرپیشه را منقبت والذین قاتلوا بفضیلت و قتلوا قرین گردد ناگاه از شست قدرتیری پرخطربر دهان حامل سپر آمد که ازصدمة آن زخم سپر بیفداخت و ازپس باز افتاد و سپررا گرجیان بوداشتند حمیت دینداري عبدالله سبزواری رابجوش درآورد و شیروار باشمشیر صاعقه کردار حمله برده دمار ازروزگار کفار برمي‌آورد تا ده دوازده جا زخم خورده

از کثرتِ جراحت بي طاقت شد بعد ازو از ترکمانان محمود نام محمود فرجام با گرزي گران پيش رفته ازناوري را که استظهارِ آن سرگشتگان بدست برد او بود پاي بشکست و ازان پنجاه مرد که ببالا بر آمده بودند بعضي متوجه دروازهٔ قلعه شدند و آنجا نيز جنگ درپيوست و باندك زماني که هم درين جا و هم دران قلعه نيران قتال اشتعال داشت نسيم نصرت ازگلزار لطف پروردگار وزيدن گرفت و مخدره فتح از دريچه حقا علينا نصر المومنين چهره به نمود و دروازه را شکسته عساکر گردون مآثر بقلعه در آمدند و چنان قلعه که تصور تسخير آن در حوصله انديشه هيچ دانا نمي گنجيد هم در يکشنبه بيست و سيوم مسخر گشت چنانکه از ابتداء وصول رايت نصرت اقتما تا انتهاءِ تسخير و استيلاء نه روز بيش نبود *

* بيت *

* دولت اين قوت بعهدِ هيچ فرمان ده نداشت *

* توق دولت طالع صاحب قراني بر فراشت *

گرجيان سرگشته چون کار از دست رفته و دولت از پاي در آمده ديدند انگشتي که هرگز بايمان نکشاده بودند بامان خواستن بر آوردند و عساکر نصرت شعار چند نفر ازناوران را از بالاي کوه بزير انداختند و حاکم ايشان را نزال با مجموع کبران بدفعال دست و گردن بسته بساحهٔ جلال

آوردند چنانکه هیچ کس از یشان خلاص نیافت در زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت وثوق و اعلام اسلام ببالای حصار برآوردند و موذنان بلند پایه نص ومن احسن قولا ممن دعا الی الله صیت علو شان ایشان از منار افتخار بگوش روزگار میرسانند فراز آن کوه را بشکوه اسلام آراسته بربام کلیسای ثالث ثلثه گویان آذان محمدي گفتند راستي وقوع این حال بدیع منوال رقم ترقین بر دفعات غزوات محمود سبکتگین کشید بلکه ازان فتح مبین روایح جهاد و اجتهاد صحابه و تابعین - رضوان الله علیهم اجمعین - بمشام جان اهل ایمان رسید * بیت *

* کاري که شد زدولت اودر دیار گرج *
* زابن سبکتگیـــن نشـــد اندر بلاد هند *

و بروفق فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و استحیوا شرخهم - علی قایله افضل الصلوات واکمل التحیات - نزال[1] و تمام مردان ایشان را به تیغ شرع بگذرانیدند و زنان و کودکان را اسیر گردانیدند و تفقد خسروانه زن نزال[1] را بشیخ ابراهیم والی شروانات بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و برحسب فرمان منجنیقها و

(۱) در بعض نسخ بجای - نزال - (نزاول) و در بعض کتاب (نزوال) است *

مرادها و ملجور را که برآورده بودند آتش زدند و صاحبقران دریا نوال ازانجا بسعادت واقبال باز گشته باردوی همایون فرود آمدند و بیکیجک و دیگر بهادران که بقلعه بالا رفته بودند همه را نوازش فرمود وبانواع عواطف و مراحم مخصوص گردانیده اولکای فراوان از نقد و جامه و شمشیر وکمر واسپ واستر و خیمه و خرگاه و دختر و قطار و مهار و دیه و باغ و آسیا و غیر آن ارزاني داشت و محافظت آن قلعه را بیکي از سرداران خراسان محمد توران که به پادشاه توران معروف بود تفویض فرمود و جماعتي از خراسانیان را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحي آن ولایت را باقطاع نام زد او فرمود تا آن حدود را داخل حوزه اسلام داشته از لوث وجود کفار فجار پاک دارد و کلیسیارا محراب گردانیده مسجد سازد وبجاي چلیپا و ناقوس ناموس دین بر حق را قایم گرداند - و من الله التوفیق و التایید انه حمید مجید *

ذکر اموري که در اثنای حالات گذشته وقوع یافت

در خلال احوال مذکور مولانا قطب الدین قومی (۱) از شیراز

(۱) در بعض نسخ بجای - قومی - (قورمي) ودر بعض کتاب (قرمي) است *

با تمام عُمّال و نویسندگان آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بسی پیشکش از اقمشه و اثواب وافر و اسپان فاخر و استران رکابی و سایر اسباب و آلات و خیمه و خرگاه با هرگونه تنسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجی مسافر از پیش امیرزاده رستم رسید و پیش کش کشید و از اصفهان خواجه مظفر نظری آمد و از نقود و جواهر ولآلي و اسپان و استران زینی و رکابي و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار و مهار و انواع اسلحه و اصناف ظروف و اواني نقره و زر *

* بیت *

سراسر مرصع بدر و گهر * دل افروز تر هریکی زان دگر

پیشکشی چند بموقف عرض رسانید که مثل آن بندرت چشم زده روزگار غرایب دیده شده باشد همت صاحب قران دریادل مجموع شاهزادگان و امراء و اعیان را ازان پیشکشها نصیبی کامل انعام فرموده و بعد ازان از کرمان آیدکو برلاس و احمد داؤد که بضبط مال آنجا رفته بودند و سیف الملوک حاجي عبدالله که محصل انجا بود بیامدند عز بساطبوس دریافته رسم پیشکش بآدابي که مقرر است بتقدیم رسانیدند و از اکابر و متعینان کرمان مولانا ضیاءالدین سراج و شیخ صدرالدین که هردو متقلد منصب قضا بودند و سید حمزه و شیخ محمود زنگي عجم که کتاب جوش و خروش که مشتمل

است برشمه از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران نظم او
است همراه ایشان بودند و از اتفاقات آنکه شیخ محمود مشار
الیه در راه از پلي که در تفلیس بر آب کر بسته اند در افتاد و
آب زندگاني از جوی بُنْیت جسماني آن سالك رباني
انقطاع یافت * * مصرع *

* غریقِ بحر رحمت باد جاوید *

و چون پسرش شیخ قطب الدین که کتاب مذکور را بعد از
وفات پدر ذیلی پرداخته بدولت تقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر فایز گشت عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و الم
جراحت ماتمش را بمراهم مراحم بیکرانه تسکین بخشید و
از یزد یوسف جلیل که داروغا بود با غیاث الدین سالار
سمناني که بضبط اموال آنجا رفته بود و مباشران اشغال
دیواني آنجانب رسیدند و همچنین از مجموع بلاد خراسان
و عراقین و سایر ولایات حکام و عمل داران در اثناء راهها
متصل مي رسیدند و ساحه بارگاه گردون اشتباه را فرسوده
جباه خضوع و خشوع گردانیده هرگونه تحف و هدایا از کرایم
اموال صامت و ناطق و نفایس اجناس لایق و فایق را
وسیله سعادت یك التفات از بندگان آستان اقبال آشیان
میساختند ـ فسبحانه من اله یعز من یشاء و یذل من یشاء و هو
علی کل شي قدیر *

گفتار در توجه صاحب قران سرافراز بجانب انجاز

چون اعتناء و اهتمام صاحب قران سپهر احتشام بدریافتن فضیلت جهاد و برانداختن اهل ضلال و فساد نصاب کمال داشت بعد از فتح و ضبط قلعهٔ کرتین قورلتای فرموده و تمام شاهزادگان کرام و امراء عظام و مهان سپاه و سران عساکر ظفرپناه جمع آمدند و بعد از ترتیب جشن پادشاهانه رای اسلام آرای کفر فرسای عزم جانب انجاز تصمیم فرمود و دست دریا نوال بمکرمت و افضال برکشاد و مجموع شاهزادگان و نوینان و تمام اعیان و اماثل و ارکان دولت را علی اختلاف طبقاتهم بانعامات خسروانه محظوظ گردانید وهمه را درخور حال او کلکا داد * * بیت *

سر گنج بکشاد و روزی بداد * سپه برنشاند (۱) و بنه برنهاد

و امیر سیخ نورالدین و امیرشاه ملک و دیگر امراء را با لشکری گران بی کران از پیش روان ساخت و فرمان داد که اطراف گرجستان را تا حدود انجاز که نهایت آن دیار است بتازند ایشان برحسب فرمودهٔ توجه نمودند و راه جنگلستان بود شیران بیشهٔ جلادت درختان انداخته راه می ساختند مراکب صدق نیت بقصد غزو ارمنیان و گرجیان تاخته دیار کفر بصرصر قهر از آبادانی می پرداختند و رایت فتح آیت

(۱) در چهار نسخه بجای « برنشاند » (را براند) است *

از عقب نهضت فرمود و بعد از چند روز بمیان ولایت آن بی
دینان درآمد واز هبوب عواصف مهابت غازیان و عبور
سیلاب سیاست سپاه گیتی ستان قریب هفت صد قصبه و
مزرعه و دیر عرضهٔ نهب وتاراج گشت وازان مخذولان
هرکه پدید آمد ناچیز شد و کلیسیا و معابد ایشان که از سنگ
بر افراخته بودند با خاک برابر افتاد و دربعضی مواضع
بی دینان بمغارها که درمیان کوهها و درهای بلند بود
بنردبان بالا رفته بودند و نردبانها بر کشیده درانجا تحصن
جسته اشارت از موقف غیرت صدور یافت و صندوقها را
بزنجیر و ریسمان استوار می بستند و درهر صندوقی یک نفر و
دو نفر از مجاهدان دلاور می نشستند و جمعی از بالای کوه
صندوق را برابر مغاره فرو می‌گذاشتند و آن بهادران موفق
دران صنادیق معلق دست شجاعت بنصرت دین حق بر
آورده به نیزه و شمشیر چون شیر دلیر جنگ می کردند و
باوجود آنکه درسوراخی ازان کما بیش پنجاه کس و صد
کس می بودند بقوت اسلام و نیروی دولت بی انصرام بر
ایشان غالب می شدند و بچستی از صندوق در مغاره می
جستند و مخالفان را مقهور گردانیده بتیغ غزا می گذرانیدند
و غنایم دنیوی که بدست نهب و تاراج اندوخته میشد با
مثوبات اخروی برحسب میعاد اعد الله لهم جنات

تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلک الفوز
العظيم غازيان را متّخراست انضمام مي يافت و امثال اين
مغاره دران ولايت بسيار بود چنانچه شرح آن طولي دارد
بهمين طريق مجموع مسخر مي ساختند و بحکم قاتلوا الذين
يلونکم من الکفار و ليجدوا فيکم غلظة که نسبت با
مومنان خطاب مي فرمايد که مقاتله و پيکار کنيد با گروهي که
پيرامن شما اند از کافران و بايد که بيابند ايشان درشما
درشت خوئي و سخت کوشي دران کار بي مساهله و مجامله
عساکرگردون مآثر بعد ازان که اماکن و مساکن آن گمراهان
بتخصيص دور و کنايس چون قواعد عقايد باطله ايشان منهدم
گردانيده بودند درختها و رزها را بعضي از بيخ برکندند
و بعضي را از پوست بازکردند و بعضي را آتش زدند و هرچه
درامکان گنجد از خرابي و اضرار کفار بتقديم رسانيدند
وکذلک نجزي کل کفور روز دوشنبه چهاردهم ربيع
الاول امراء سپهر اقتدار از ايلغار مظفر و کامکار بازگشته
بموکب ظفر مآب پيوستند و روز سه شنبه باديگربندگان دولت يار
بعزم شکار سوار شده درسايه رايت نصرت شعار شکار بسيار
انداختند وباز درجمعه هزدهم ماه مذکور خاطر موفور السرور
نشاط شکار فرمود و درفصل خزان از خون جانوران صحرا
و دشت نمودار لاله زار گشت و چون از صيد وحشيان صحرائي

بپرداختند قتل و قید دد سیرتان گرج را وجهه عزیمت ساختند و غازیان جهاد آیین نسبت با بیدینان لعین برقرار معهود از مقتضای فرموده و اغلظ علیهم هیچ دقیقه نا مرعی نمی گذاشتند از گرجیان هرکرا می یافتند عرضه تیغ فنا می گشت و از اموال و اسباب ایشان هرچه پیش می آمد بباد تاراج بر می رفت * نظم *

مجاهد که از بهر دین کین کشید * مجابا دران باب رخصت ندید
ز کفار گو[1] یافت شد کس نماند * عمارت دران بوم و بر بس نماند

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از صوب انجاز و ذکر اسباب آن

جمعی از سرداران گرج که در بند سپاه کشورکشا اسیر بودند پیش ازین کس فرستاده بودند و کرکین را آگاهی داده که اگر حضرت صاحب قران با سپاه گیتی ستان بنواحی انجاز[2] میرسد از دیار ارمن و ارمنیان اثر نخواهد ماند کرکین را ازان پیغام که از معتمدان و هم کیشان بار رسید خوف و دهشت زیاده گشت و در زمان معتمدان خود را با پیشکشهای فراوان روانه درگاه اسلام پناه گردانید و تنبیه

(۱) دردو کتاب بجای « کو » (گر) است * (۲) در بعض کتب بجای « انجاز » (انجاز) *

سرداران گرج کرکین را درین قضیه مناسبتی دارد به نصیحت
اُسقُفِ نجران قوم خود را چه بکلک ثقات روات منضبط
است و در سلک صحاح اخبار منخرط که چون گروهی از
اهل نجران که نصرانی بودند بمدینه آمده عناد و انکار
بپیشانی اصرار و استکبار باز بسته دلایل قاطعهٔ توحید از
حضرت خاتم انبیاء و رسل - علیه و علیهم الصلوٰة و السلام - قبول
نمی کردند این آیت فرود آمد فقل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بگو ای محمد
مخالفان را که بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما
را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را
پس دعا کنیم و بتضرع از خدا بخواهیم که لعنت و قهر الهی
نصیب دروغ گویان گردد که طرف باطل دارند و چون
حضرت رسالت آیت نازل شده برایشان خواند راضی شدند
و قرار دادند که از جانبین بیک موضع جمع آیند و دعا کنند
از جانب حق در زمان حضرت نبی و وصی و زهرا و سبطین
علیهم الصلوٰة و السلام - هر پنج بوعده گاه بعزم مباهله بیرون
فرمودند و از آن جانب نیز جماعتی بیامدند و چون آهنگ
دعا کردند عالم نصرانیان با ایشان گفت که من روی چند
می بینم که اگر از خدای بخواهند کوهها از جای برود

اگر شما مي گذاريد كه اينها دعا كنند يك نصراني زنده نخواهد ماند ايشان چون بر قول اسقفّ خود اعتماد داشتند بترسيدند و جزيه قبول كردند و ملتزم شدند كه سال بسال برسانند و بنجران مراجعت نمودند آنچه عالم ايشان از تجليات جمالي دران محل مشاهده نمود و در واقع چنان بود سرداران گرج از تجليات جلالي درين قضيه ديدند و اينها هم راست ديده بودند چون ايلچيان كركين بارد وي كيهان پوي رسيدند امراء را شفيع ساخته بتضرع عرضه داشتند كه كركين در مقام بندگي و طاعت گذاري است اگر از ميامن عنايت و اهتمام شما نوعي شود كه عفو پادشاهانه شامل حال او گردد و آتش خشم حضرت صاحب قران فرو نشيند او درين مجال از كرايم اموال و نفايس تحف و هدايا انچه تدبير تواند كرد في الحال ارسال نمايد و جزيه و خراج بر گردن اذعان و انقياد گرفته سال بسال بخزانه عامره رساند و از لشكر آن قدر كه مقرر شود هرگاه كه فرمان نفاذ يابد بمعسكر ظفرمآب فرستد امراء را بر عجـــز و بيچـــارگي او رحم آمد و بعد از عرض فرستادگان و گذاردن پيغام ايشان برسم معهود در وقتي مناسب سخن كركين بپايه سرير خلافت مصير در انداختند و زانو زده معروض داشتند كه بي شك همت حضرت اعلي بر اعلاء معالم دين و مراسم شرع سيد المرسلين - عليه و عليهم الصلوة والسلام

مصروف است وبحمد الله تعالی ناموس اسلام درین دیار
بقوعي قايم گشته که در هيچ روزگار صد يک آن نبوده و پيوسته
سلاطين کامگار و پادشاهان رفيع مقدار ازين طايفه بهمان
خوشنود بوده‌اند که هرسال بارسال اندک هديه واسپي چند
اظهار انقياد وايلي کردندی و اگر احيانا ايشان را يورشي
رو نمودي معدودي چند ازسپاه بلشکرگاه فرستادندی وبمجرد
این از سرجرأت بی باکانه از تفلیس باین طرف گذشتندی
و بحدود ممالک اسلام دلير در آمدندي و سالها بدان طريقه
استمرار يافته بود اکنون بفردولت قاهره راضي شده اند که
دراقاصي مملکت خود دم درکشيده بجان امان يابند و
مسلمانان تا دارالملک ايشان دخل ساخته بر سبيل تسلط و
استعلاء معاش مي‌توانند کرد اگرعواطف پادشاهانه ايشان را
امان بخشد بعد ازاداى جزيه و ساو بهرچه فرمان اعلي
نفاذ يابد بجان لبيک طاعت گذاري و فرمان برداري
خواهند زد و با قامت بندگي و خدمت گاري قيام خواهند
نمود و هرچند امراء ازين گونه مبالغها کردند حميت دين
و عصبيت مسلماني که درجبلة حضرت صاحب قراني مرکوز
بود بآن معني رضا نمي داد تا نويينان آن قضيه با علماء و
مفتيان درميان نهادند و ايشان درمجلس همايون بعد از
تمهيد مقدمات متفق الکلمه عرضه داشتند که چون اين طايفه

جزیه قبول کنند و متعرض ایذای مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که ایشان را امان دهند و دست قتل و تاراج ازیشان کوتاه دارند عاقبت آن حضرت برحسب فتوای علماء و شفاعت امراء شیخ ابراهیم را که یکی از شفیعان او بود ممنون ساخته قبول ملتمس کرکین را سر کرم در جنبانید و ایلچیان را درمیان خوف ورجا باز گردانید و چند روز دران نواحي بعشرت و شکار روزگار گذرانید تا ایلچیان بتعجیل باز آمدند و هزار تنگه زرسکه آنرا بالقاب همایون آراسته و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال وخواسته ازانجمله بسی ازظروف و اواني زر و نقره و بلور و یك قطعه لعل خوش رنگ آبدار بوزن هزده مثقال که ازان نوع بآن وزن کم اتفاق افتد بیاوردند و بعز عرض رسانیده اداء جزیه و خراج را بعهود موکد التزام نمودند و حضرت صاحب قران دین پرور عنان عزیمت بصوب مراجعت منعطف گردانید و بعد از چند کوچ به تفلیس رسید و دران حوالي و نواحي دیرها و کلیسیاها را مجموع خراب ساخت و چون ازآب کرگذشته ده منزل ازانجا عبور افتاد جهت احداث عمارت بیلقان صوب قراباغ وجهه عزیمت همایون گشت و با جمعي از خواص ازاغرق جدا گشته از پیش روان شد و چون از برد ع گذشته حوالي بیلقان از فر نزول موکب

گیتی ستان رشک کاخ و ایوان رفیع ارکان برجیس و کیوان شد اغرق و لشکریان بعرض دو هفته برسیدند و اطنبهٔ خیام شوکت و احتشام درهم کشیدند *

گفتار در عمارت شهر بیلقان و بناء حصار و حفر خندق آن

از مضمون مشحون بلطایف - هو انشاءکم من الارض و استعمرکم فیها - عظم شان القایل و عز سلطانه الکامل الشامل - مستفاد می شود که شغل عمارت از معظمات امور عالم و مهمات جمهور بنی آدم است و چون وجهه همت عالی نهمت صاحب قران بی همال در همه حال خیر و صلاح عالم و عالمیان بود خواه در حضر و خواه در اثناء سفر هرجا که اندک مدتی اقامت فرمودی رای ممالک آرای را اندیشه احداث خیری پایدار که نفع آن بتمادی روزگار استمرار یابد روی نمودی و از جمله درین ولا که جمشید فیروزه خرگاه خورشید پرتو وصول بر اواسط بروج خریفی افگنده بود و رای آفتاب اشراق برانکه قشلاق در قراباغ اتفاق افتد داعیه تعمیر بیلقان از خاطر مبارک سر برزد و آن شهر از مدتی مدید باز چنان ویران شده بود که نه از عمارتش اثری مانده بود و نه غیر از حشرات الارض درو دیاری می نمود *

* بیت *

* چو در بیلقان جای مردم نماند *
* در و کس بجز مار و کژدم نماند *
* چنان کژدم و مار بسیار بود *
* که بودن دران خطه دشوار بود *

و با آنکه موسم سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار و گاه گوهر افشان * * بیت *

* زمستان و بارندگی روز و شب *
* بر آورده از جان فغان از تعب *

مقارن وصول اجلال و نزول تمکین دران سرزمین یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت و مهندسان روشن روان و معماران کاردان طرح شهری برکشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و خانهای بسیار و حمام و خان و ساحه و بستان و غیر آن و آن را اساس انداخته و بطناب پیموده بر شاهزادگان و امراء قسمت کردند و لشکریان بجد تمام بکار مشغول شدند و مجموع آن عمارات از خشت پخته بمدت یکماه تمام کردند و دور بارو بگز بزرگ دو هزار و چهار صد گز و عرض دیوارش یازده گز و مقدار بلندی قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن قریب بیست گز و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه حصار برجی معتبر برافراخته و درمیانه دیگر برجها پرداخته و دو

جانبش دو دروازه کشاده و همه را شُرفه و کنکره و سنگ انداز مرتب ساخته حقا که اتمام آن کار از دست اقتدار سلاطین کامکار بیک سال دشوار برآید درماهي که با برودت هوا پیوسته بارندگي بود جز بتایید آسماني و عطیه سعادت صاحب قراني حمل نتوان کرد زیرکان جهان ازان کمال قدرت و فرمان روائي بتجدید متعجب بماندند والحق مجاري احوال آن خدیو بي‌همال جای تعجب بود گاهِ خشم چون چینِ کین با بروی مهابت افگندي جهاني زیر و زبر شدي و هنگام رضا چون لبِ لطف به تبسمِ ترحم بکشودي عالمي از نورِ بهجت و سرور منور گشتي * * بیت *

روانش بخلدِ برین شاد باد * زاخلاقِ او عالم آباد باد

رای ممالك آرای بیلقان و بردع و گنجه و تمام ارّان وارمن زمین و گرجستان با طبرزون(۱) نام زدِ امیرزاده خلیل سلطان فرمود و بهرام شاه برادر جلال الاسلام را بمحافظت بیلقان تعیین نمود و چون مدار عمارت و آباداني و بقاء نضارت و حیات مولدات نباتي و حیواني بآب است چنانچه نص - و جعلنا کم من الماء کل شيءٍ حيٍ ازان افصاح نموده و در مواضع متعدد از قران لسان امتنان در معرض تعداد افضال و احسان وصف روضه رضوان و نعیم جاویدان را بذکر

(۱) در بعض نسخ بجای - طبرزون - (طبرستان) است *

جويهاى روان تكميل فرموده كه - جنات تجري من تحتها الانهار - همت پادشاهانه باعث شد برانكه از رود ارس جدولي بريده شود كه آب ازان به بيلقـــان گذرد و اراضي آن نواحي از ميامن آن خيرجاري معمور و مسكون گردد لاجرم فرمان قضا جريان بصدور پيـــوست و اركان دولت بجد تمام متوجه كفايت آن مهم گشتند و تواجيان مسافت جوى را برعساكر سپهر نيروى قسمت كردند و نهري روان طول آن مقدار شش فرسخ بعرض پانزده گز شرع بكما بيش يک ماه سرانجام گشت وبا ديگرنظايرو اخوات وبينات آيات وامارات دولت قاهره حضرت صاحب قران انضمام يافت - وما التوفيق الا من عند الله العزيز العليم انه هوالتواب الرحيم *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران علماء وامناء را بممالک ازبراى تحقيق احوال زيردستان واشاعت آثار عدل واحسان

دران مدت كه اراضي بيلقان مركز اعلام فرقد فرساى ومضرب خيام عساكر گيتي كشاى بود اعيان اكابر واماجد تمام ايران وتوران برسم استقبال رايت فرخنده فال از

اطراف و اکناف احرام کعبهٔ جلال بسته بودند و بدرگاه عالم پناه جمع آمده و هنگام بار عام در مجلس ارم بهجت حرم احترام از علماء نامدار و فضلاء تقوی شعار مجمعی عظیم انعقاد می یافت و چون خاطر همایون بکشف معظمات مسایل دینی و پژوهش از مهمات فروض و نوافل اسلامی شعفی تمام داشت بحثهای شریف درمیان افتاد و سخن بهرگونه فواید و لطایف منجر می شد از جمله روزي سلسال مقال زمرهٔ فضل و کمال بوادي فضیلت عدل و مزیت احسان و افضال سربرکرد همت صاحب قران بی‌همال دران حال روانداشت که آن مبحث بمجرد گفت و گوی زبانی بی نتیجه متضمن مقاصد دوجهانی آخر شود افاضل فضایل مآب را وجهه خطاب صواب انتساب ساخته فرمود که علماء درهرزمان پادشاهان را نصیحتهای بزرگانه کرده اند و برکارهای خیر داشته و از حرکات ناپسندیده منع فرموده و دربن عصر شما مرا هیچ ارشاد نمي کنید و ازکردنی و ناکردني هیچ بامن نمي گویید ایشان باتفاق زبان ادب بمعذرت برکشادند که بحمد الله تعالی بندگي حضرت از مواعظ و نصایح امثال ما مستغني است بلکه همگنان را از مجاري افعال و اقوال شما طریق سداد و رشاد می‌باید آموخت صاحب‌قران صافی سریرت ازان کلمات اگرچه در واقع چنان بود اعراض نمود

و فرمود که مرا سخنان تکلف آمیز که بر سبیل ستایش و تحسین گویند و بدان خاطر من جویند اصلا خوش نمی آید و این سخن نه از برای آن میگویم که مردم معتقد و هوا خواه من شوند و مرا ازان فایده ملکی یا مالی باشد که بعنایت ذو الجلال کار ما در کمال شوکت و استقلال ازان گذشته است که بامثال اینها احتیاج افتد مقصود من آنست که شما هریک از مملکتی آمده اید و البته از کیفیت احوال و اوضاع آنجا و چگونگی معاش داروغگان وگماشتگان دیوان آگاه باشید آنچه دانید که نه برنهج شریعت و قانون عدالت و نصفت واقع می شود بازنمایید تا بغور آن رسیده تدارک پذیرگردد و دست تعرض متغلبان و ستمگاران از دامن روزگار ضعیفان و عاجزان بکلی کوتاه شود علماء و فضلاء چون این سخن بشنیدند باتفاق زبان اخلاص بدعا و ثنا برکشادند * نظم *

* برو خواندند آفرین خدای *
* که تا جای باشد تو باشی بجای *
* ز دادت جهان یکسر آباد باد *
* دل زیردستان بتو شاد باد *
* جهاندار با داد چون گشت جفت *
* پی او زمانه نیارد نهفت *

و هریك آنچه از غث و سمین دیار خود معلوم داشتند بعرض

رسانیدند حضرت صاحب قران هم دران مجلس جمعي را از اهل علم و فتوی که بمزید ورع و تقوی موسوم بودند اختیار نمود و هریک را با امیني متدین از قبل دیوان اعلی فامزد قطري از اقطار ممالک فرمود تا بآن جانب شتابند و بغور قضایای رعایا و اهالي آنجا رسیده اگر بر عاجزي ظلمي رسیده باشد تلافي حال او واجب دانند و بدست مرحمت و شفقت خار اضرار از پای مظلومان بر آرند و هرچه ثابت شود که بزور و نا واجب از کسی ستده باشند از مال خزانه که دران طرف باشد باز دهند و ستمگاران را بسیاست رسانند و عبرت دیگران سازند و صورت احوال و اوضاع بعد از تحقیق ثبت کرده باز گردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و بیداد بکلي مرتفع گردد و رعایا که ودایع آفریدگارند مرفه و آسوده خاطر توانند زیست و بعد ازین قرار بزبان گوهر بار آورد که تا غایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهان گیری و کشور کشائی بود این زمان همگي همت دربند رفاهیت خلایق و امن و آباداني مسالک و ممالک است و غرض ازین سخن آنست که مردم من بعد بی تحاشی قضایا بعرض ما رسانند و هرچه متضمن صلاح مسلمانان و دفع شر و ضرر مفسدان و شریران باشد باز نمایند * نظم *

* بمن دارد اکنون جهان پشت راست *

* مرا زین سپس پاس مردم سزاست *
* که با زیردستان مدارا کنم *
* زخاکِ سیه مشک سارا کنم *
* که با خاک چون جفت گردد تنم *
* نگیرد ستم دیدهٔ دامنم *
* مبادا که از کارداران ما *
* هم از لشکر و پیش کارانِ ما *
* نخسپد کسی با دلِ دردمند *
* که از دردِ او بر من آید گزند *
* اگر کارداری بیك مشت خاک *
* زیان جوید اندر بلند و مغاک *
* اگرنه بآتش بسوزم تنش *
* کنم بر سرِ دار بر کردنش *
* بگوئید با مردمِ زیردست *
* رعایا و درویش و هرکس که هست *
* مباشید ترسان ز تخت و کلاه *
* بر ما شما را کشاد است راه *
* گر از برتری کو بدورانِ ماست *
* بجائی که در تحت فرمانِ ماست *
* کسی دید رنجی و با ما نگفت *

* همي دارد آن رنج[1] اندر نهفت *
* منم پيش يزدان ازو دادخواه *
* که در پردهٔ ميغ بنهفت ماه *
* بجائي که باشد زيان از ملخ *
* وگر تفِ خورشيد تابد بشخ *
* واگر برف و باد از سپهرِ بلند *
* بدان کشتمندان رساند گزند *
* همان گر نبارد بنوروز نم *
* ز خشکي شود دشت خرم دژم *
* تلافي آن جمله بر گنجِ ماست *
* که رنجِ فرومايگان رنجِ ماست *
* نبايد خراج اندران بوم جست *
* که ابرِ بهارش بباران نشست *
* برانم که گيتي شود چون بهشت *
* کنم دفع رسمِ بد و کارِ زشت *
* که چون شاه با داد و بخشايش است *
* جهان پر ز خوبي و آرايش است *
* يکي گنج خواهم نهادن ز داد *
* که باشد روانم پس از مرگ شاد *

---

(١) دراکثرنسخ بجاى - رنج - (گنجي) ديده شد .

و مضمون این داستان یکی از فضلاء که دران مجلس حاضر بوده است و سخنان که ذکر کرده شد بگوش خود شنیده ثبت کرده است و آن را بکریمه و ما شهدنا الا بما علمنا مصدر ساخته و در آخر باین کلمات ختم نموده که عالمیان بدین عواطف امیدوار ترشدند و جهانیان باین اشاعت عدل و احسان مطمین خاطر گشتند و همه از سر صدق و نیاز بحضرت کارساز دست خواهش برآورده گفتند * * نظم *

* یا رب این کامگار عادل را *
* دولت و عمر جاودانش ده *
* هرچه از حضرت تو می خواهد *
* بخداوندیت همانش ده *
* این جهان چون مسخرش کردی *
* بعد صد سال آن جهانش ده *

تتمهٔ داستان شاهزادگان که بعراق عرب رفته بودند

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته که امیرزاده رستم در حوالی حله بامیرزاده ابابکر پیوست شاهزادگان که در نبرد وپیکار رستم و اسفندیار روزگار بودند بعد از تلاقی باتفاق از فرات بگذشتند و در زیر حله بکنار نهرالغذم که مقابل قریه سیب واقع است بقرایوسف رسیدند و با ایشان از سپاه

زیاده از سه هزار کس نرسیده بود و قرایوسف با غلبه تمام و لشکر گران ازان جانب جوی را خندق ساخته بود و جنگ را آماده ایستاده چون رتبه تقدم بحسب سن امیرزاده رستم را بود امیرزاده ابابکر از راه ادب با او گفت که در قلب لشکر شما بایستید امیرزاده رستم در جواب گفت من برحسب فرمان بکمک آمده ام دو قول بیارائیم و هریک از طرفی درآییم و بعد ازین قرار شعله تیغهای آبدار صاعقه کردار برافروخت و از خروش وجوش مبارزان سخت کوش گوش و هوش مخالفان کری وکوری اندوخت نخست امیرزاده رستم روان ازجوی بگذشت وبردشمنان حمله برده آتش محاربه وقتال افروخته گشت * * نظم *

دهاده برآمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هرسوی
تو گفتی هوا تیغ بارد همی * سراسر جهان میغ دارد همی
زبس کشته وافکنده روی زمین * شد از جوشن کشتگان آهنین

و درانثنای دار و گیر * * مصراع *

* از آسیب پیکان خون ریز تیر *

یارعلی برادر قرایوسف ازبارگیر درافتاد و سرش از تن جدا کردند وسایر لشکر منصور هم ازجوی گذشته کوششهای بهادرانه نمودند و امیر سونجک داد مردی و مردانگی داده * * بیت *

بهرجا عنان تافت با تیغ تیز * عدو را نُبُد چاره غیر از گریز

مخالفان چون شیوه جلادت سپاه ظفرپناه مشاهده کردند روی اضطرار بصوب فرار آوردند و قرایوسف با حال تباه روی سیاه چون روز دولت خود بشام نهاد و معدودی از مردمش با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشامش که قریب ده پانزده هزار خانه‌دار بودند با اموال و اسباب و گله و رمه از گاو و گوسفند و شتر و غیر آن بحوزه استیلاء و تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و لشکریان امیرزاده رستم زنِ قرایوسف را که مادر اسکندر و اسفندیار بود با اتباع و اشیاع و خویش و اقرباء در قید اسار آوردند ونعیر عرب که بر تمام اقوام اعراب بریه حاکم فرمان روان بود و دیگر سرداران و مفسدان آن نواحی که تا غایت گردنِ اذعان ننهاده بودند همه را مقهور گردانیدند و در اثناء تعمیر بیلقان و کندنِ جوی آن نوکران امیرزاده ابابکر سارق و قتلغ خواجه پسر درویش بکه و از قبَل امیرزاده رستم آق بردی اوزبک برسیدند و بشارت فتوحات مذکور و کیفیت وقوع آن بعز عرض رسانیدند و سرِ برادر قرایوسف که سپاه مظفرلوا در موقف وغا از تن جدا کرده بودند بیاوردند و بعد ازانکه مواد شر و فساد قرا یوسف و دیگر مفسدان ازان دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده ابابکر از سر فراغت روی مرحمت و رافت بتدارک خرابی

آن مملکت آورد و باهتمام تمام رعایا را استمالت نموده بعمارت شهربغداد و زراعت مزارع و مواضع قري و ولایات آن مشغول ساخت *

گفتار در آمدن امیرزاده عمر از سمرقند و ذکر وقایعي که در اثناء تعمیر بیلقان و حفر نهر آن روي نموده

امیرزاده عمر پسر شاهزاده میرانشاه که در سمرقند بود و حضرت صاحب قران پیش ازین او را براى تفویض ایالت آذربیجان و توابع آن طلب فرموده بود در اراضي بیلقان برسید و روز جمعه غره جمادي الاول سنة (ست و ثمانمایة) که بحقیقت غره ماه جلالت و جاه واول سال سعادت و اقبال او بود بشرف بساطبوس فایزگشت و دران ولا نوکر چرکس پسر تومن از نهاوند آمد و سر ملک عزالدین حاکم لُر کوچک که درین مدت از جهالت و ضلالت دم از عصیان و مخالفت مي زد بدرگاه عالم پناه آورد و تقریر کرد که تنش را پوست کنده و بکاه آگنده آویخته است و عبرت دیگر متمردان و طاغیان ساخته و هم درخلال آن احوال شحنه عدالت حضرت صاحب قران مولانا قطب الدین قومی را که پیش ازین با عمل داران شیراز ازانجا آمده بودند بواسطه بیدادي که

با اهل فارس کرده بود از انجمله هنگام توجه او بصوب اردوی کیهان پوی مبلغ سیصد هزار دینار کپکی باسم نثار و پیشکش از رعایا و محترفه ستده و مولانا صاعد همراه جماعت مذکور آمده صورت حال را بکلک عرض برلوح ضمیر منیر نگاشته خطاب فرموده یرلیغ لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که شیخ درویش اللهی او را بزاولانه و دوشاخه مقید ساخته باوجهی که بتغلب جهت نثار و پیشکش از مردم گرفته بشیراز برد و آن وجوه را بصاحبان حق باز رساند و ارغون نوکر او را که ضرری چند ازو بخلق رسیده بود از حلق بیاویزند و اگر بر مظلومی جوری رفته باشد جبر حال اختلال پذیرفته او را واجب دانند و خواجه ملک سمنانی را جهت ضبط اموال شیراز روانه گردانید و حکم شد که مولانا صاعد نیز بازگردد و برعایا رساند که هر ظلم و زیادتی که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده از پیش او بوده نه برحسب فرموده حضرت صاحب قران و چون احکام بنفاذ پیوست و جماعت مذکور بشیراز رسیدند ارغون را بدار برکشیدند و روز جمعه که جمهور خلائق شهر و ولایت در مسجد عتیق جمع شده بودند و زیر و بام جامع از خاص و عام پرشده مولانا قطب الدین را با زاولانه و دوشاخه در پای منبر سنگین بازداشتند و مولانا صاعد بربالای منبر برآمد

و سخنان حضرت صاحب‌قران بسمع خلایق رسانید و بزبان ظرافت بیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرده باین عبارت ادا نمود * بیت *

* اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان *
* که نزد مردم دانا گناه مولانا است *

و از اطراف و جوانب مردم جامع غلغلهٔ دعا و ثناء آن حضرت بمسامع سکان صوامع عالم بالا رسید و وجه سیصد هزار دینار کپکی که باز آورده بودند بمدت دو ماه بموجب خطوط قضات و امضاء مملکت و نویسندگان بی قصور و کسور بصاحبان مال رسانیدند و این ذکر جمیل بر صحایف لیل و نهار بتمادی روزگار یادگار ماند بعد از آن امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا قطب الدین را زاولانه و دوشاخه برداشته بسمرقند فرستاد *

گفتار در قشلاق فرمودن حضرت صاحبقران بقراباغ ارّان و ذکر احوالی که واقع شده

چون خاطر همایون حضرت صاحب‌قران از کار بیلقان فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قراباغ روان شد و رای آفتاب اشراق پیشتر پرتو فرمان انداخته بود و درانجا جهت قشلاق قوریاها مرتب ساخته بودند و آماده و پرداخته بعد از وصول همایون قوریای خاص بمیامن نزول اجلال و تمکین

اختصاص یافت و شاهزادگان و نوییفان مواضع خویش را بعز نزول بیاراستند و سایر اتباع و لشکریان هریک بجای خود فرود آمدند و از شکوه شوکت آن معسکر محشر انبوه وکمال بسطت و حشمت مواقف ابهت وجلال زمستان قراباغ رشک بهار تازه شاخسار گشت با آن رونق باغ و راغ امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان جاري شده بود که در قراباغ بقورلتای که ازبرای تفویض الوس هولاکوخان بامیرزاده عمر بفوز وظفر منعقد خواهد شد حاضر گردد از راه قلاغي وسنقی آمده بعز بساطبوس مستسعد گشت و چون بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر شیخی که باشارت حضرت صاحب قران بمحل خود فیروزه کوه و دماوند رفته بود آثار و علامات عصیان و ضلال بر صفحات اوضاع و احوال او ظاهر شده امر فرمود که امیر سلیمان شاه متوجه ري شود و رای بر تحقیق و تفحص آن حال گمارد و حکم شد که امیرزاده رستم نیز در کفایت آن مهم کمر موافقت و معاونت بسته دارد اگر اسکندر را خضر توفیق راهبر آید و از ظلمات ضلالت بیرون آمده باقدام بندگي و خدمتگاري پیش آید کام امید او را از چشمه نوش عنایت و استمالت شیرین سازند و اگر در سیاهي تباهي و گمراهي بماند پیادگان قم و کاشان و درگزین و آن نواحي و سرزمین جمع آورده هرجاکه باشد

از پی او بروند و بنیادش براندازند امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بامتثال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند و امیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات ساوري بسیار آورده طوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشهای فراخور از جانور و غلام و کنیزک و جبا(۱) و اسلحه و رخوت بعرض رسانید و یک هزار اسپ کشید و مجموع خواتین و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت را پیشکشهای گران مند گذرانیده وظیفه هواخواهي و خدمت گاري بجای آورد و دران ایام هرهفته به بهانه و هرچند روز بسببی جشنهای عظیم فرمودند و داد عیش و کامراني دادند و در اثناء این احوال از عراق عرب نورالورد پسر سلطان احمد را که نهال عمرش هزده سال در جویبار عداوت و خلاف نشوونما یافته بود بیاوردند و به تند باد حوادث زمان از پای درآمد و از جمله حالات دران ازمنه واوقات سید برکه - علیه التحایا(۲) والبرکات - برسید صاحبقران پاك اعتقاد ستوده خصال از خرگاه و خیمه برسم استقبال بیرون فرمود و سید مشارالیه اقامت مراسم عزای شاهزاده محمد سلطان را دستار از سر برداشته آغاز زاري کرد حضرت

---

(۱) در بعض نسخ بجای - جبه - (جیبا) و موافق لغت ترکي - جِبَّه - بمعني بکتر باید * (۲) در بعض کتب بجای - التحایا - (التحایات) است *

صاحب قران او را کنار گرفته بسیار بگریستند و از طرف ماوراء النهر از کش و سمرقند و بخارا و ترمذ و دیگر مواضع سادات و اکابر و ایمه و علماء و مشایخ مثل خانزادگان ترمذ و خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشي و پسران شیخ الاسلام کشي عبد الحمید و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آن ممالک بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف تلاقي مفتخر و سرافراز و مستسعد گشتند و مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند و بهرگونه مواعظ و نصایح از قران و حدیث خاطر همایون را تسلي دادند و چون ضمیر الهام پذیر خاقان جهانگیر بزلال مقال اهل کمال از غبار ملال و کلال شسته شد و خاطر همایون را بتحقیق مسایل علمي و معارف دیني میلی تمام بود و هرروز بعد ازانکه رای منیر را از قضایای ملکي و مهمات سلطنت و عدل گستري فراغي حاصل آمدي و آخر روز فضلای اطراف و علماء اشراف در مجلس ارم مثال جمع آمدندی و بمباحث شریف و القاء مسایل شرعیه و بحث از لطایف علوم و حقایق اشیاء محفل آراستندی و از سوانح حالات که در تضاعیف آن اوقات وقوع یافت آن بود که نویسندگان دیوان کرمان مفرد ایدکو کرده بودند و مبلغی تمام بنام او رقم زده این معني در زمان عمارت بیلقان بسمع حضرت صاحب قران رسیده و در دیوان اعلی به تفتیش آن

قضیه مشغول شده درین محل خدر معلی تومان[1] آغا که عمزاده آن حضرت بود و دختر او اغاچه در حباله ایدکو بود بمیان درآمد و آن معامله را بصد تومان کپکی آخر ساختند و ایدکو آن را قبول کرده ملتزم شد که وجه بخزانه عامره رساند و حکومت کرمان باز باو قرار گرفته رخصت انصراف یافت و حکم شد که چون بکرمان رسد برادرزاده او سلطان بایزید که او را هنگام توجه ایدکو بجانب اردوی کیهان پوی بجای او فرستاده بودند متوجه پایه سریر اعلی گردد و انوشیروان پسر بیان آغا را بتحصیل اموال آذربیجان به تبریز روانه داشت و پیرمحمد پولاد را که از امراء امیرزاده شاهرخ بود بحکومت ساری فرستاد و بیگ ملک آغا که حرم امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بود از غزنین و قندهار احرام حریم جلالت و اقتدار بسته بدرگاه خلافت پناه آمد و سه پسر خالد و بوزنجر و سلطان مهدی که سلیل صلب شاهزاده مشار الیه بودند و هنوز در صغر سن همراه بیاورد و بسعادت بساط بوس فایز شده از نفایس اقمشه هندوستان و طرایف تبرکات و تنسوقات آن دیار پیشکش بسیار کشید *

گفتار در توجه شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ بر حسب فرمان بصوب گیلان

---

(۱) در سه نسخه بجای « تومان » (پویان) است *

و چون ملوک گیلانات بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا کرده بدرگاه سپهر اشتباه نیامدند غیرت پادشاهانه باعث تصمیم عزم آن جانب شد و رای صواب نمای قراولان را سر ایشان دریای قوچین و بلال و محمد برادر علی سلطان تواجی و بایزید بورلدای و بهلول برلاس روان ساخت و امر فرمود که در حدود گیلان بجنگل در آمده قشلاق کنند و امیرزاده شاهرخ را فرمان داد که صوب گیلان را وجه عزیمت ساخته با لشکر متوجه قزل یغاج شود شاهزاده بامتثال فرمان مسارعت نمود و فرزند ارجمندش امیرزاده ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهان شاه و شیخ ابراهیم و رستم طغی بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امراء تومان با لشکرها ملازم رکاب سعادت انتساب شاهزاده بودند و چون بقزل یغاج رسیدند توقف نمودند و حکام گیلان را استماع توجه عساکر گردون اقتدار بهرام انتصار سیلاب اضطراب در خانه تمکن و وقار انداخت و مبلغی عظیم برسم خراج قبول کردند و شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانید و جمعی را بگیلان فرستاد که اموال آنجا را تحصیل کرده بیاورند و سید رضی کیا که از ولات ولایت دیالمه و گیلانات بشرف سیادت و فضیلت علم امتیاز داشت و امیر محمد رشتی که از عظماء ملوک آن

طرف بود پیشکشهای لایق مرتب داشته باتفاق متوجه شدند و دیگر حکام آن دیار هریک متعلقي با تحف و اموال بسیار ارسال نمودند چون براه نمونی اقبال بساحه جلال رسیدند و به تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته پیشکش بمحل عرض رسانیدند و بزبان ضراعت و انکسار عرضه داشتند که ما بندگان مجموع درمقام خدمت گاري و طاعت گزاري یك دل و یک جهتیم اداء خراج و مال را دست سعي و اجتهاد کشاده ایم و امتثال اوامر ونواهي را کمر انقیاد و اذعان برمیان جان بسته حضرت صاحب قران ایشان را بصنوف خلع و تشریفات سرافراز گردانیده نوازشها فرمود و چون رضا کیا را سلسله نسبت طاهره بدودمان نبوت منتهي مي شد مراحم صاحب قران پاك اعتقاد خواست که تربیت او بنوعي فرماید که مجموع اهالي آن دیار ممنون منت او باشند از مال گیلانات که بده هزار من ابریشم که بوزن شرع قریب پانزده هزارمن باشد و هفت هزارمراسپ و سه هزار گاو مقرر شده بود آنچه رسد ولایت او و ازان امیر محمد بود نصفي و آنچه رسد باقي ولایات بود ثلثي باو بخشید و فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که محصلان وجوهات مذکوره آن مبلغ را ازیشان مطالبت ننمایند و رای صواب نمای ضبط قلعه کماخ را که درسرحد روم واقع است و محافظت آن را

درعهده شمس نامي كه از خويشان اميرعباس بود مقرر فرموده او را با جمعي روانه آن جانب گردانيد و از جمله وقايعي كه در قشلاق قراباغ واقع شد آن بود كه سيد بركه را مرضي طاري شد و هرچند اطباءِ حاذق بتدبيرات لايق و ادويه واشربه موافق در معالجه آن سعي نمودند اصلا مفيد نيفتاد و چون طومارِ اعمار آن يگانه روزگار به بند - كل نفس ذايقة الموت - رسيده بود نفس شريف او دعوت ارجعي الى ربك راضية مرضية - اجابت نمود و ازين نشيمن تغير و انقلاب بگلشن جنات عدن مفتحة لهم الابواب انتقال فرمود - رضي الله عنه و رضى هو عنه - خاطر عاطر حضرت صاحب قران از حدوث آن واقعه بغايت متالم شد و عبرات حزن و اندوه از ديده مبارك باريدن گرفت و بعد از اعتصام بكريمه - انا لله و انا اليه راجعون - فرمان همايون بنفاذ پيوست كه نعش او را باند خود نقل كرده بامانت بسپارند و دران محال عاطفت پادشاهانه ايالت ولايت همدان و نهاوند و وردجرد و مواضع كُركوچك با تمام توابع و لواحق باميرزاده اسكندر رجوع فرمود *

ذكر آمدن حكام ماردين و وسطان و آش دادن جهت اميرزاده مرحوم محمد سلطان

چون فصل زمستان بآخر انجاميد سلطان ماردين ملك

عیسی با بسی تجملات و اسباب بدرگاه سلاطین پناه آمد و مخدره تنق عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود بیاورد و ملک عزالدین شیر نیز از وسطان با پیشکشها و اسپان بسیار آمده بعز بساطبوس مفتخر و مستبشر گشت و زانوزده پیشکش کشید و فرمان قضا جریان صادر شد که تمام امراء و سرداران الوس هولاکو خان که درمواضع آذربیجان و عراق عرب متوطن اند هریک پسری یا برادری با کوچ بسمرقند فرستند و بجهت کفایت این مهم جمعـــی را نامزد فرمود که هر یك فوجي ازیشان را کوچانیده بسمرقنـــد برند و چون ماه مبارک رمضان - الذي انزل فيه القـــران در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان - طاب ثراه - یکسال گذشته بود جهت ترویح روح منـــوراو فرمان واجب الامتثال از موقف جلال بترتیب آش و اطعام فقراء و مساکین نفاذ یافت سادات و اشراف و علماء و ایمـــه اطراف در مراتب اقدار خویش صفًّا بعد صفٍّ قرار گرفتند و بعد ازتقدیم مراسم ختمات و تلاوت آیات کلام الله موايد اطعمه گوناگون وانواع خورشها از حیزاندازه و قیاس بیرون بمحل صرف رسید و بدعوات صالحات مختتم گشت و مهد اعلی خانزاده از حضرت صاحب قران اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش شاهزاده را از مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علی نبینا و

علیه الصلوة و السلام بسمرقند نقل کند و دران ولا نشاط شکار از خاطر بزرگوار صاحبقران کامکار سربرزده و بسعادت و اقبال سوار شده از آب ارس عبور فرمود و امراء عظام و سپاه بهرام انتقام در صحراء اقتام جرگه انداختند * * نظم *

بیاراسته طوق یوز از گهر * بدان اندر افگنده زنجیر زر
سگان را جل از اطلس زرنگار * چو سگ شیرگیران شیرین شکار
بتخصیص رومي سگ تیز تگ * که نبود دگرجا بآن گونه سگ
به هیکل هزبر قوي استخوان * به هیبت پلنگی که کین دمان
به تندي خدنگی که یابد کشاد * ز شصت تهمتن بقصد سفاد
بهنگام صیدش چو شد گرم رگ * بر آهو صد آهو گرفته بتگ
چنان حمله آرد بشیر عرین * که شیری بر آهو کشاید کمین
شود عاجز از جنگ او بی درنگ * اگر شیرش آید بچشم ار پلنگ

و بعد از سه شبانه روز اطراف جرگه بهم پیوسته انواع و اصناف چرندگان از وحوش و سباع و سایر جانوران چندان جمع آمد که اگر وصف آن چنانچه راویان از دیده باز میگویند نوشته شود البته بر مبالغه و اغراق محمول افتد * * بیت *

* جهان در جهان جانور فوج فوج *
* چو بحری که از جا درآید بموج *

و چون حلقه جرگه بر چرندگان نیک تنگ آمد و بآداب و رسوم معهود که بتکرار اشارت بآن رفته قمارمشي کرده شد *

* نظم *

زنخچیر کوه و زآهوی دشت * گرفتن ز اندازه اندر گذشت
زغرم و گوزن و ز آهو جهان * بپرداختند آن دلاور مهان

و عقب فراغ از شکار سلطان کیهان میدان سلاطین شکار باردوی همایون مراجعت فرمود *

* بیت *

زفرّش فزوده سرور سریر * بعهدش جوان گشته گیتي پیر

والحمد لله العلي الکبیر - و همت صاحبقران دریانوال اکابر و سادات و علماء و ایمه سمرقند وکش و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر را از طرایف تبرکات دیار روم و افرنج از زر و اقمشه و رخوت وغیرآن بصلات وافر و انعامات متکاثر اختصاص بخشید و بانواع اصطناعات پادشاهانه از خلعتهای شاهوار و خیول راهوار و زر و استر و جواری و غلمان و غیرآن سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزاني داشت وایشان داعي و ذاکر و مثني و شاکر ببلاد و دیار خود مراجعت نمودند *

گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله

چون درین یورش ممالک شام و روم بحیطه تسخیر بندگان صاحبقران گیتي ستان درآمد و تمام مواضع این دو مملکت

وجب وجنب فرسوده نعل مراکب تسلط واستیلاء سپاه مظفرلوا گشت ودرتختگاه مصر سکه وخطبه بالقاب همایون آراسته قبول اداء خراج ومال سال بسال زیور گردن اطاعت وانقیاد ساختند وبکرات با کفار گرج اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بنیان مکنت وشوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت * بیت *

جهان را زچین داده تا زنگبار * به تیغش که برنده باد اقرار

داعیه غزو بی دینان خطای سمیر ضمیر صاحبقران گیتی ستان گشت واول بهار که جهان گیر فلک سریر شرقی انتساب آفتاب از منازل شتائی بمحل شرف وپادشاهی انتقال نمود واز رفعت مکانش روز مشرقی نژاد تاج وباج از هرجانب شب شامی اصل مغربی نهاد بستد وباطراف خویش افزود *

* نظم *

نسیم بهاری دراطراف باغ * برافروخت از لاله هرسو چراغ
صبا از ریاحین شده مشک بیز * بشاخ چمن باد را آفت وخیز
خبرداده از گل بهرسو هزار * ثناء چمن خوانده بر شاخسار

رایت فتح آیت از قشلاق قراباغ نهضت نموده در چهار شنبه چهاردهم رمضان سنه (ست وثمانمایة) موافق بیچین ئیل روی توجه بمستقر سریر سلطنت ابد پیوند سمرقند فردوس مانند آورد وبرآب ارس جسر بسته بسعادت واقبال بگذشت ودر

علف زار کنار ارس بحوالي قریه نعمت آباد که از قرای نهربرلاس است از مستحدثات التفات همت عالي نهمت آن حضرت نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ که برحسب فرمان واجب الاذعان بطرف قزل یغاج رفته بود معاودت نموده بمعسکر ظفر قرین پیوست *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران دین‌پرور ایالت الوس هولاکو خان را بامیرزاده عمر

دران ولا برحسب فرمان اعلی خدام کامیاب بترتیب اسباب طوی و تهیه جشن قیام نمودند و عاطفت پادشاهانه حکومت الوس هولاکوخان را بامیرزاده عمر تفویض فرمود و یرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون ارزاني داشت که تمام ممالک آذربیجان با توابع و ضمایم و روم تا استنبول و شام تا مصر در حیطه حکم و فرمان او باشد و شاهزادگان که متصدي ایالت فارس و عراقین باشند بجار و قورلتای او حاضر شوند و امراء و لشکریان پدرش امیرزاده میرانشاه را بوی داد و دران محل امیرزاده عمررا اجازت انصراف داد و امیرجهانشاه را با چند امیر مثل رستم امیرموسی و توکل یادگار برلاس و جنید بورلدای و غیرهم با ده هزار

سوار تبوزغال نامزد ملازمت او کرده و سفارش فرمود که از سخن و صواب دید امیرجهانشاه تجاوز ننمایند و شاهزاده مشارالیه را تاج و خلعت و کمر مرصع و اسپ با زین زر ارزانی داشت و تمام امراء را نیز بجامه و کمر سرافراز و نامور گردانید * * بیت *

* وز آغاز شهزاده بدرود کرد *

* تن خویش تار و بوش پود کرد *

و امراء را نیز کنار گرفته روانه ساخت و امیرجهانشاه از الم حرمان دولت ملازمت درگاه عالم پناه بسیار بگریست و زبان حالش بفحوای اندوه فزای * * بیت *

* هنوز رایت شاهم ز چشم ناشده دور *

* دل از تصور دوری چو بید لرزان است *

مترنم گشت و رای جهان آرای حکام ممالک مثل امیرشیخ ابراهیم و سلطان ماردین و ملک عزالدین شیر و کوستندیل گرج و تیزک و جالیق و بسطام همه را بخلعت و کمر نوازش فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت و او بصوب ییلاق اله تاق توجه نمود حضرت صاحب قران بعون تایید ملک دیان ازانجا کوچ کرد و شکار انداخته صید بسیار افگندند و بعد از قطع دو مرحله علف زار کنار آب اغلق که آنرا جای بلارود گویند از فر وصول و نزول اردوی کیهان پوی رشک

روضهٔ مینو گشت و درانجا چند روز توقف افتاد و ماه مبارک
رمضان بآخر انجامید و اول روز شنبه که مفتح اسبوع جدید
و غرهٔ عید سعید بود اقامت سنن و واجبات آن روز شریف
وجهه همت پادشاهانه گشت و مولانا نظام الدین شبنی که
از فضلاء بلاغت شعار روزگار بود و چندی از مآثر و مفاخر
حضرت صاحب قران بکلک بیان نگاشته بقراءت خطبهٔ عید
و اقامت صلات اشتغال نمود و بعد از وظایف فرایض و نوافل
صدقه و صلات و مراسم جلایل مواهب و جزایل عطایا و صلات
جشن عید و سایر رسوم آن روز حمید بآیین شاهان باداد و دین
مرتب و آماده گشت * * بیت *
یکی جشن شاهانه شد ساخته * لوای جلالت بر افراخته
زبس شیره و خوان آراسته * مهیا شده هرچه دل خواسته

تتمه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه که بجانب ری رفته بود

سبق ذکر یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه
از برای تحقیق حال اسکندر شیخی برحسب فرمان متوجه
ری شده بودند و چون بدانجا رسیدند اسکندر از تیرگی
رای پای جسارت از جادهٔ مستقیم بندگی بیرون نهاده بود
و در تیهٔ ضلالت و جهالت سرگردان شده و قلعهٔ فیروزکوه را

مستحکم ساخته پسر و خویشان خود را آنجا گذاشته بود و خود
بکوهستان و جنگل چلاوون و رستمدار گریخته شاهزاده بختیار
و نوبین نامدار در ظهران ری بیست روز توقف کردند و
از پیادگان ری و قم و کاشان و ساوه و درگزین و آن نواحی
دو هزار مرد جمع آوردند و از پی اسکندر روان شده رستمدار
برستمدار درآمدند و قلعه نور را محاصره کرده به نیروی
دولت قاهره بکشـادند و ویران ساختند و ازانجا ملک
کیومرث پیش ایشان آمد و چون میان او و اسکندر مخالفت
و دشمنی بود بر حسب قضیه الحرب خدعة او را بگرفتند
و پیش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فریب پیغام
دادند که دشمن ترا فرستادیم اندیشه بخود راه مده و
بی توقف بیا * بیت *

* که نزدیک خسـرو بعهد درست *
* همان بنده باشي که بودی نخست *
* تو عمـری بخدمت بسـر برده *
* میگفـن درختـی که پرورده *

اسکندر بعد از ظهور علامات عصیان یارای آمدن نداشت
با کیومرث طریقه مصالحت و دوستی پیش گرفت و او را نیز
ترسانیده از راه صواب بیفداخت و بایکدیگر عهد بسته باتفاق
اظهار مخالفت کردند و در اوایل شوال که کنار آب اغاق مخیم

نزول همایون بود از پیش امیر سلیمانشاه کس آمد و خبر این واقعه بعرض استادگان پایهٔ سریر اعلی رسانید حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال ازانجا روان شد و کس بخراسان پیش امیر مضراب فرستاد که با لشکر آنجا براه ساری و آمل متوجه قهر و انتقام اسکندر نکوهیده فرجام گردد و در جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ما وراء النهر برسید و اخبار امن و استقامت آن طرف بعرض همایون رسانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک را از پیش بجانب ري

چون رایت نصرت شعار باردبیل رسید امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک و از امرای هزاره پیرعلي سلدوز با جمعی از پیش بری فرستاد و امر فرمود که از احشام خلج و اعراب که در حوالي ساوه و قم و کاشان و چرا و پراهان تا کرهرود می باشند لشکر جمع آورد و امیرزاده اسکندر را فرمان داد که توجه نموده بامیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه ملحق گردد و حضرت صاحبقران از اردبیل و میانه گذشته بسرجم نزول فرمود و درانجا امیر دولدای که در اونیک بود

احرام کعبه جلال بسته و از عقب بتعجیل رانده برسید چون سعادت بساطبوس دریافت مکارم اخلاق پادشاهانه او را جهت قدمت خدمت کنار گرفت و بصنوف نوازش مخصوص داشته خلعت و کمرداد و فرمود که اتفاق ملاقات دیگر معلوم نیست می باید که از احوال این جانب اصلا غافل نشوید احمد جلایر تاجیک مزاج افتاده و از و اندیشه نیست اما از قرایوسف ترکمان نیک با خبر باشید و او را وداع کرده بازگردانید و رایت فتح آیت از انجا روان شده در پنجشنبه بیستم شوال سنه (ست و ثمانمایة) بسلطانیه رسید و آنجا محصلان که بتحصیل مال گیلانات رفته بودند بیامدند و بسی اموال از نقود واسپان و اقمشه تبرکات بیاوردند و در شنبه بیست و دوم ماه مذکور از سلطانیه نهضت نموده بعد از قطع مراحل فر وصول و نزول موکب ظفرقرین صحاری قزوین را رونق خلد برین بخشید و چون امیرزاده ابابکر از مراجعت حضرت صاحب قران آگاهی یافت از اردبیل دواسپه بشتافت و از راه کلس یکه روز بصحرای قزوین رانده بعز بساطبوس فایز گشت و امیر پیرحسین برلاس و امیر سونجک ملازم بودند و بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نورالدین از حضرت صاحبقران درخواست نمود که پدرش شاهزاده میرانشاه را رخصت فرماید که در بغداد پیش او باشد عاطفت خسروانه

ملتمس او را مبذول داشت و امیرزاده میرانشاه را کنار
گرفته اجازت داد و چهارصد هزار دینار کپکي و صد سر اسپ
با دیگر طرایف و نفایس انعام فرمود و شاهزاده مشار الیه
بطرف سلطانیه باز گشت و چون رایت ظفر نگار از قزوین روان
شده بسوق یلاق رسید امیرزاده ابا بکر را دویست سر اسپ
وصد دست جبه (١) وصد هزار دینار کپکي انعام فرمود و فرمان داد
که در عقب امیر سلیمان شاه رفته باتفاق روی جلادت بدفع
اسکندر شیخي آورند وحرم شاهزاده شاهي ملک دختر حاجي
سیف الدین را دجیل که از توابع بغداد است برسم سیورغال
ارزاني داشت و او اجازت خواسته بطرف سلطانیه باز گشت
و شاهزاده مشار الیه بعقبه طالغون برف کوفته بر آمد و در
کجور بامیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه
ملحق شد و ایشان درانجا رعایت حزم نموده خندق
کندند و بشاخهاي درخت استوار ساختند و درانجا بیست
روز توقف نمودند تا لشکر برسید و باز از موقف جلال حکم
واجب الامتثال آمد که در عقب اسکندر بروند برحسب
فرموده روان شدند و چون جنگلستان بود درختان انداخته
راه مي کشادند و درکمرها که راهها خراب کرده بودند

(١) در بعض نسخ بجای « جبه » (جیبا) است و موافق لغت ترکي
جیبه بمعني بکتر باید چنانچه چند بار گفته شد *

بچوبها و تختها راست مي ساختند و بدين طريق از پي اسكندر مي رفتند و در جست و جوي او بهر طرف مي شتافتند و از مخالفان هركرا مي يافتند بقتل مي آوردند و رايت خورشيد اشراق از سوق يلاق نهضت نموده دريكشنبه غره ذي قعده بحوالي ري درآمد و مرغزار سارق قمش مخيم نزول همايون گشت و راي صواب نماي چهارپايان و اثقال زياده را براه ري و خوار روانه ساخت و بيگي ملك آغا حرم اميرزاده پير محمد با فرزندانش اجازت يافته بجانب غزنين و قندهار روانه گشت و حكم شد كه امير شمس الدين عباس و ديگر امراء كه نقل قراتاتار و خانه كوچان آذربيجان درعهده اهتمام ايشان بود مجموع از راه خوار و سمنان روان شوند برحسب فرموده از هر تومان يك مير قوشون كه موكل بود برجمعي از قراتاتار ايشانرا رانده متوجه شدند و امير شاه ملك كه جهت جمع كردن لشكر از پيش آمده بود باردوي كيهان پوي پيوست و صاحب قران درياد هش دارا منش * مصراع

* آن زعدلش ملك و دين در نازش و در پرورش *

از مرغزار سارق قمش روان شد و چون بقلعه گل خندان كه در دامن دماوند واقع است و ويران بود رسيد بنظر احتياط درآورده فرمان داد كه آن قلعه را بگچ و سنگ عمارت كرده معمور گردانند و ازانجا گذشته با لشكر آراسته از دماوند

عبور نموده بفیروز کوه رسید فیـــروزه فیـــروزی زیور خاتم سلطنت و جهانبانی و جواهر آمال و امانی منتظم در عقود دولت و کامرانی ـ و لله الحمد و المنة *

گفتار در فتح قلعه فیروزکوه

از قلاع معتبر که بمزید مناعت و محکمی مشهور است و وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور قلعه فیروزکوه است که بر فراز کوه عالی ساخته اند و حصار آن را در غایت حصانت و استحکام برافراخته و پرداخته * * بیت *

* از محکمی است کوهی اندر فراز کوهی *
* در وی پناه جسته از پردلان گروهی *

چون رایت فتح آیت روز دو شنبه نهم ماه مذکور سایه وصول بر فیروزکوه انداخت عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب اورا فروگرفتند و کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند و بهادران پیش رفته سبها مرتب ساختند و بترتیب عراده و منجنیق و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و رعد انداز ان رعد اندازی درگرفته و شجاعت پیشگان سربازی از سر گرفته و چون یک برج از حصار قلعه در دامن کوه بر سر رودخانه بنا کرده‌اند و باروی آن تا بالا برآورده مردم قلعه آب ازانجا بر می داشتند دلاوران لشکر منصور پیش رفته آب را از پای کوه بگردانیدند آنچه دران موضع ماند بهرگونه

قاذورات و پلیدیها ملوث و مکدر ساختند اهل حصار از سر
اضطرار دست جسارت بجنگ و پیکار برکشادند و از بیم جان
دل بر مرگ نهاده بمدافعه و مقاتله بایستادند چون شب
درآمد از نوکران شاهزاده جوان بخت ابراهیم سلطان محمد
آزاد و شیخ بهلول بیان تمور آق بوغا با بهادری چند از کمرها
یک یک بقلعه کوه برآمدند و بپای بارو رفتند و چون
حصاریان آگاهي یافتند روان بشتافتند و بمنع و معارضه
مشغول گشته نیران محاربه و قتال اشتعال یافت و چندی
از بهادران که ببالا برآمده بودند زخمدار شدند و چون روز
شد سپاه ظفرپناه کورگه زده سورن انداختند و از اطراف
بکمرها برآمده آهنگ جنگ نیز ساختند مشاهده آن حال
پسر اسکندر شیخي و سایر اهالي قلعه را که از جمله سیصد مرد
دیوصفت مازندراني و سپاهیان جنگ جوی جنگلي بودند
در قلق و اضطراب افگند و از غایت دهشت و هراس جمعی
را پیش حضرت صاحبقران فرستاده بتضرع و زاري امان
خواستند مرحمت پادشاهانه فرستادگان را خلعت پوشانید
و نوازش فرمود و استمالت نموده بازگردانید و چون ایشان
بقلعه بازگشتند پسر اسکندر و متعلقان او که آنجا بودند بدرگاه
عالم‌پناه شتافتند و قلعه را تسلیم داشتند لشکر فیروزي اثر
بقلعه درآمدند و تمام ساکنان آنجا را بکوچ بیرون آوردند

و چنان حصنی بدان حصانت که * * بیت *

درو مردم ندیم ماه بودی * ز رازِ آسمان آگاه بودی

از نیروی دولت قاهره بدو روز فتح شد و حضرت صاحبقران زنگی تونی را با جمعی بکوتوالی قلعه بازداشت و روز دیگر چهارشنبه یازدهم بسعادت و اقبال سوار شده مقدار نیم فرسخ براند و بمرغزاری فرود آمد حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا را با شاهزادگان ارجمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطـــان و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص را روانه سمرقند گردانید و مجموع برحسب فرمان براه سلطان میدان روان شدند و رایت ظفرپیکر بعزم دفع اسکندر نهضت فرمود و درین اثنا خبر آمد که قراتاتار یاغي شده اند و کیفیت این قضیه چنان بوده که یک کرن از تاتار که نقل ایشان درعهده خواجه تذکري بیرمش بود درظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان و عدوان برآوردند و او را زخمها زده بینداختند و سرِ خود گرفتند و داروغاء کرني که بعد از ایشان مي آمدند تذکري بیرمش را که برهنه و زخمدار بی خبر افتاده بود بشناخت و از حیاتش رمقی مانده بود او را باندرون دامغان بردند که معالجه کنند و از استماع این خبر دیگر کرنها عزم گریختن کردند و چون امیر شمس الدین عباس و اتلمش

وشاه ولي پسر سونجک ودیگر امراء قوشون که موکل کرنها بودند ازان حال آگاهي یافتند تیغ انتقام دران بی‌باکان شقاوت فرجام نهاده بسیاری ازیشان را نیست گردانیدند ازان جمله دراندرون و بیرون دامغان دو سه هزار کس کشته شد چنانچه از کثرت کشتگان راه برگذرندگان بسته ماند *

* نظم *

چو شد دیدهٔ بخت تاتار تار * هوس بود کردند و پندار تار
گلیم سیه بهر خود بافتند * رخ از صوب اقبال برتافتند
دلیري نمودند و یاغي شدند * که نفرین برایشان که باغي شدند
بشومي اندیشهٔ نابکار * بکشتند ازیشان فراوان هزار
زبس جیفهٔ کشته شد بسته راه * عقوبت برآرد نهال گناه

وچند فوج ازیشان بطرف جنگلهای استرآباد گریختند و دیگران را امیرشمس الدین رانده با خود ببرد وچون پرتو شعور صاحب قران بی‌همال برین احوال افتاد بیان قوچین و فاضل پسر سیف الملوک حاجي سیف الدین و دانه خواجه و رستم پولاد و قماري بهادر با پانصد سوار از عقب گریختگان روان ساخت که هرجا که باشند بایشان رسند وبعد ازان امیرزاده احمد عمرشیخ وامیر بوندق را با فوجی سپاه بفرستاد وایشان برحسب فرمان تا بدامغان براندند وچون تاتار بعضي کشته شده بودند و بعضي گریخته و بیشتر

را امیر شمس الدین و داروغان برده بودند ازانجا بازگشتند و بموکب همایون پیوستند و بیان قوچین و دیگران که اول ایشان از پی گریختگان رفته بودند از بسطام گذشته و از عقبه لنکرود عبور نموده بجنگل مازندران درآمدند و در موضع قرانغان بکنار دریای قلزم بتاتار رسیدند و با آنکه ایشان پانصد مرد بیش نبودند و تاتار(۱) کثرتی عظیم بی اندیشه با ایشان جنگ کردند و به نیروی دولت قاهره غالب آمدند و کما بیش دو هزار خانه‌دار تاتار بدست آوردند و قریب هزار کس ازیشان بکشتند و بیان قوچین ازانجا متوجه درگاه عالم پناه شد و اغرق(۲) که با حضرات عالیات بصوب سمرقند روان شده بود چون به بسطام رسیدند اغرق(۲) امیرزاده شاهرخ جدا شده براه نیشاپور عازم هرات گشت سرای ملک خانم و تومان آغا با اغرق(۲) بزرگ براه جاجرم و اسفراین برفتند *

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بچلاو

چون عادت و وار صاحب قران کامگار همواره چنان بود که درکفایت مصالح و مهمات ملک و ملت بنفس مبارک خویش التفات فرماید درین مجال عنان عزایم خسروانه بصوب استیصال اسکندر شیخی معطوف گشت و امیرزاده

(۱) در بعض نسخه بجای - تاتار - (قراتاتار) است * (۲) در بعض کتب بجای - اغرق - (اورق) است *

شاهرخ را که ظفرکردار ملازم بود اندک عارضه طاري شد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امراء و لشکریانش برقرار با معسکر نصرت‌قرین باشند و او با ایچکیان خود بازگشته به‌هرات رود شاهزاده برحسب فرموده توجه نمود و موکب فتح آیین متوجه جانب چلاو شد وباآنکه دران طرق و مسالک کوههای بلند سر باوج افلاک کشیده‌بود و درهای ژرف درپستي بمرکز خاک رسیده فراز و نشیب آن کوهسار ناهموار * * بیت *

* کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *
* کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

درچند روز معدود طی کرده شد و چون عساکر گردون مآثر ببالای کوه چلاو برآمدند سکندر کافرنعمت از عجز و اضطرار فرار اختیارکرد و روی شقاوت وادبار بجهنم دره نهاد *

* چون زوالي نعمتِ خود سر کشید *
* نیست عجب گر بجهنـــم رسید *

ورایت نصرت شعار در روز جمعه بیستم ذی‌قعده بچلاو رسید و چون اسکندر واتباعش آن موضع گذاشته‌بودند و گریخته روز دیگر ازان محل کوچ کردند و دران راه دره ایست عمیق بسیاردرخت که پیوسته آنجا ابر و میغ و بارندگي مي‌باشد ودران دره آبی است بزرگ بغایت تیز که نه باسپ ازان

مي توان گذشت و نه بشناه و از غایت صعوبت و دشواری
راه بجهنم دره مشهور است و پلی که بر بالای آن آب
بسته بودند و اسکندر ازان گذشته بود و آن را ویران ساخته
و چون حضرت صاحب قران آنجا رسید و عبور از آب متعذر
بود امر فرمود که پل به بندند عساکر دشمن گداز چوبهای
دراز را یك سر در خاک بند کرده دیگر سر پیش میداشتند
باز بران سر چوبی دیگر بمیخ وصل کرده پیش میداشتند تا
مقدار چوبی بلند پیش نماند بعد ازان چوبها انداختند و
بر بالای آن تختها میخ دوز کردند و چون پل بسته شد و راه
کشاده روز دوشنبه بیست و سیوم نخست چهل بهادر که
بقراولی مقرر بودند با پانصد مرد دیگر بگذشتند و از عقب
ایشان یوسف برلاس با قوشون توسقال بگذشت و بعد ازان
سید خواجه شیخ علي بهادر و از پی او امیرزاده سلطان حسین
و امیر شیخ نور الدین بگذشتند و ببالای کوه جهنم دره بر آمدند
و جنگلها بریده راه مي ساختند و بطلب اسکندر مي شتافتند
و حضرت صاحب قران از پل عبور نموده یکروزه راه برفت
و ببالای پشته که درخت نبود نزول فرمود و دران ایام
متصل میغ و باران بود و درین منزل سید اسمعیل کرمکانی
از کرسکان که از قرای ترمذ است بدرگاه اسلام پناه آمد و
باحراز دولت دست بوس همایون مستسعد گشت و قهرمان

جزم[1] صاحب عزم صاحب قراني لشكريان را دران جنگلها بجست وجوی اسکندر از هرطرف روان کرد و غجرجي ايشان سادات مازندران بودند واز قراولان که سابقا باين مهم شتافته بودند دریای قوچين و شاد ملک برلاس و صدر برلاس و شيخ درويش اللهي و شيخ محمد قوچين و بيگ تمورقوچين وخداداد چوره و وفادار روز پنجشنبه بیست و ششم درمیان جنگل نزديك كنار دریای قلزم باسکندر رسیدند و شيخ درويش اللهي از خوف بازگشت بدان بهانه که یوسف برلاس را باجمعي از سپاه که ازعقب بمدد آمده بودند بتعجيل بياورد واسکندر با دويست پياده و سي سوار از خويشان خود بآهنگ جنگ از قیتول بیرون آمده بایستادند و قراولان لشکر منصور که رسیده بودند بیست نفر بیش نبودند وشجاعت و دلاوري اسکندر را که مرةً بعد اخری مشاهده کرده بودند مي دانستند و درواقع او را بهادري و پهلواني موروثي بود چه مشهوراست که قبيلهٔ او از نسل بيژن اند که پدرش گيو بود و مادرش بانوگشسب دختر رستم چنانچه فردوسي از زبان بيژن گفته *   * بيت *

* نيا شير جنگي پدر گيو گرد *
* هم اکنون به بيني ز من دست برد *

---

(۱) در دو کتاب بجای - جزم - (حزم صایب) است *

با این همه قراولان از بیم بازخواست صاحبقران دل بر مرگ نهاده بایستادند که اگر قضای رسیده همین جای اولی و بامید دولت قاهره آن حضرت که از کثرت تجربه اعتماد بران داشتند دست جلادت به تیر و کمان یازیدند اسکندر با سواران خود چند نوبت به نیزه حمله آوردند و ایشان پای ثبات فشرده تیرباران کردند و اسکندر را کاری از پیش نرفت عاقبت اسکندر که تا در رکاب همایون بود عنان از لشکری نمی‌پیچید بشامت کفران نعمت از اندک نفری روی برتافت و پشت بهزیمت داد با آنکه غلبه از سوار و پیاده داشت * نظم *

* بکون و مکان چیزی از خیر و شر *
* ز کفران نعمت مدان شوم تر *
* ز کفران نعمت چه آید جز این *
* که نقصان عمراست و خسران دین *
* بکفران نعمت دلیری که کرد *
* که رخش حیاتش سکندر بخورد *
* سکندر که بد رستم روزگار *
* ز کفران نعمت چنین گشت خوار *

وچون ازنیروی اقبال صاحب قران اسکندر نامور در زمان با غلبه لشکر ازان چند نفر هراسان شد و قیتول را گذاشته

بجنگل درآمد و بگریخت قراولان بجای خود بایستادند و ندانستند که او بکدام طرف بیرون رفت و یوسف برلاس و سیف الملوک و حاجي عبدالله عباس از عقب برسیدند و با قراولان باتفاق به قیتول اسکندر درآمدند و دست تسلط بنهب و غارت برکشاده از اسپ و استر و اقمشه و زر و غنایم بسیار گرفتند و شب درانجا توقف نمودند و امیر سونجک که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه بود و ازپیش روان شده از طرف دست چپ بیامدند و بایشان پیوستند * * بیت *

* چو شد روز و شب دامن اندر کشید *

* درخشنده آمد ز بالا پدید *

امیر سونجک از طرف دست چپ بجانب کوه و جنگل روی توجه بجست وجوی اسکندر آورد و بعم زاده او لهراسپ و دیگرکسان او رسیده درپی کرد و امیرعلي پسر اسکندر و دختر و زنان و متعلقانش را اسیر گرفت *

گفتار در محاربه امیرزاده سلطان حسین با اسکندر شیخی و ناپدید شدن اسکندر

امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه شیخ علي بهادر با هفتاد مرد بقراولان رسیدند و خبر اسکندر را از ایشان پرسیدند و باتفاق درعقب او بجنگل درآمده روان شدند و چون از

روز نیمه بگذشت درمیان جنگل ستان و دریا کنار با سکندر رسیدند و با دویست پیاده و پنجاه سوار بود مجموع از بیم جان جنگ را آماده شده درمقابله بایسادند امیرزاده سلطان حسین برایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب گریزان شد و چون مخالفان دلیر گشتند پیاده و سوار از جنگل بیرون آمده از پی ایشان بشتافتند و روان بازگشتند و با تیغ انتقام برسرایشان ریختند و بیشتر پیادگان را خون با خاک بیامیختند وازین جانب وفادار داد مردی و مردانگی داده او را نیزه برروی زده بودند و اسفان او ازضرب سنان بیرون افتاد و باوجود چنین زخمی بعد ازان جنگ بسیار کرد و نوکران امیرزاده سلطان حسین از چلاویان دو سوار فرود آوردند و اسکندر مقهور و مخذول بجنگل درآمده بطرف گیلان بدر رفت بعد ازان خبری محقق ازو نیامد بعضی گفتند بزیّ فقراء برآمده صورت فقر و غربت را حصار جان ساخت و جمعی گفتند دران بیشها جان شیرین بتلخی سپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو نفر چلاوی که گرفته بود یکی را زنده مصحوب قزان درویش پیش حضرت صاحبقران فرستاد و منزل همایون بالای آن پشته بود که سبق ذکر یافت و چون قزان درویش اورا بیاورد آن حضرت احوال اسکندر بتفصیل ازو استفسار فرمود و امیرزاده

سلطان حسین ازانجا بازگشته بکنار دریای قلزم بامیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و امیرشیخ نورالدین که با لشکر غلبه بجست وجوی اسکندر می‌گردیدند دوچار خورده و باتفاق کنار کنار قلزم بطرف گیلان قریب سه فرسخ رفته فرود آمدند و امیرمضراب چاکو که برحسب فرمان با لشکر خراسان از راه آمل و ساری بطلب اسکندر شتافته بود بایشان ملحق شد و سایرامراء که بهمان مهم بجنگلها درآمده بودند مجموع درانجا جمع آمدند و چون اسکندر تنها نیم جانیی بهزار مشقت بیرون برده بنوعی ناپدید گشت که دیگر اثری ازو پیدا نشد شاهزادگان و امراء ازانجا بازگشته بدرگاه عالم پناه آمدند کمال حمیت پادشاهانه ایشان را با آن همه کوشش که نموده بودند عتاب فرمود که چرا ازپی اسکندر نرفتید و امیرشاه ملک را با ایشان منضم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب گیلان فرستاد و ایشان یکشبانه روز درمیان جنگل ولای و زمینهای برنج کار برنج و زحمت بسیار برفتند ومتصل از آسمان باران می‌بارید و زمین لای بود چنانچه محل فرود آمدن نمی یافتند دران حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید که مراجعت نمایند برحسب فرموده بازگردیدند و رایت منصور ازفراز پشته مذکور نهضت نموده از آب جهنم دره

بپل گذشته در حوالی قلعه نور که از قلاع رستم دار است نزول فرمود عساکر منصور برادرزاده اسکندر را با جمعی از اقرباء و نوکرانش که گرفته بودند پیش حضرت صاحب قران آوردند عاطفت خسروانه ایشان را مرحمت فرموده از سرخون ایشان درگذشت و بجان امان بخشید و شب هنگام از امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه خبر آمد که بکنار آب دره رسیده ایم و عبور ازان متعذر است و مارا استعداد پل بستن نیست امر عالی نفاذ یافت و محمد آزاد و توکل باورچي باسی کشتي بان جیحون مقدم ایشان اردوشاه برفتند و بازوی مهارت کشاده پل به بستند شاهزادگان و امراء و لشکریان از پل گذشته سعادت بساطبوس دریافتند و شب آنجا توقف افتاد و رایت فتح آیت ازانجا بصوب گیلان بطرف قلعه حرتی (١) روانه شد و در چاکاه کلاره دشت رسیده چند روز توقف نمود و درین اثنا امیر غیاث الدین علي پسر سید کمال الدین را تربیت فرموده مملکت آمل را بجهت عداوت قدیم که میان ایشان و اسکندر بود بوی ارزانیي فرمود *

گفتار در توجه رایت نصرت شعار بر سبیل ایلغار بجانب سریر سلطنت پایدار

(١) درچهار نسخه بجای - حرتی - (هرسین) است *

چون از جزای کفران نعمت و نهیب آسیب سپاه گردون صولت اسکندر شیخی چون آب حیوان ناپیدا و گم نشان شد و هرکه باو منسوب بود از فرزندان و زنان و متعلقان و هرچه داشت از قلاع و اموال و چهارپایان و غیر آن در قید اسار و حوزه تصرف و اختیار اعوان و انصار دولت پایدار درآمد رای صواب نمای عزم توجه سمرقند جزم فرمود و شاهزادگان که ضبط و محافظت عراقین بعهده شهامت و صرامت ایشان قرار یافته بود و سید عزالدین هزارکری و برادرانش و سید علي مازندراني همه را بالباس خلعت اساس قدر و رفعت بلند گردانیده اشارت فرمود که هریک بولایتي که نام زد ایشان شده باز گردند و امیر سعید برلاس را ملازم امیرزاده رستم گردانید و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر و برحسب فرموده امیرزاده اسکندر بهمدان و سید عزالدین بهزارکري و سید علي بآمل روانه شدند و رایت نصرت شعار از کلاره دشت نهضت نموده بعد از چند کوچ بولایت لار رسید در پای کوه دماوند که پادشاه ارغون دران موضع کوشکي ساخته است و حالیا بکوشک ارغون معروف است و روز یکشنبه بیستم ذی حجه ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده با امراء و خاصگیان بتعجیل روان شدند روز سه شنبه بیست و دوم بفیروزی بفیروزکوه نزول فرمود و امیرسایدان شاه را انعامات

طلا دوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده بحکومت ري و فیروزکوه و آن نواحي بازداشت و بیان قوچین را که داروغاي ري بود اجـــازت ارزاني داشته بضبط قلعه گلخندان فرمان داد وازانجا براه سلطان میدان روانه شد و پنجشنبه بیست و چهارم ببسطام رسیده باحراز زیارت سلطان العارفین بایزید قدس سره مبادرت نموده استمداد همت کرده دست توفیق بافاضت نذور و صدقات برکشاد و حاکم استراباد بیرپادشاه که درین سفر هم عنان ظفر ملازم رکاب همایون بود و باجازت حضرت اعلي پیشتر باستراباد رفته بازدرین محل برسیـــد و پیشکشها کشید و ازجمله نه تقوز اسپ بود عاطفت خسروانه اورا خلعت داده بازگردانید وهم درانجـــا دانه خواجه که از عقب تاتار رفته بود برسید وعزبساط بوس یافته صورت حال تاتار عرضه داشت فرمان شد که کلان تران ایشان را بابند همه را رانده بسمرقند برند و امرفرمود که داروغگان مواضع و ولایات ایشان را بدرقه کرده برسانند و صاحبقـــران سپهراحتشام همان روز ازبسطام روان شد و چون قریه جغز(۱) از وصول رایت نصرت شعارجنت آثارگشت حسن صوفي ترخان ازپیش امیرزاده شاهرخ آمد واستفسار نمود که درکجا ادراک دولت ملاقات افسرفرق مفاخرت و مباهات سازیم راي

(۱) دربعض نسخه بجاي ـ جغز ـ (جغو) و دربعض (جغران) است ٭

صواب نمای او را بالاغ بازگردانید که بتعجیل بیاید چنانچه
در کنار آب جغچران برسد حضرت صاحب قران بتعجیل روان
شده روز چهارشنبه غره محرم سنه (سبع وثمانمائة) از نیشاپور
کوچ کرده بعشق آباد فرود آمد و روز جمعه سیوم مزار متبرک
جام را مخیم اقبال ساخت و بوظایف زیارت و استمداد
همت قیام نموده ازانجا روان شده بر لب آب جغچران رسیده
نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ از هرات برحسب فرمان توجه
نموده آنجا رسیده دولت تلاقی دریافته دیده امید روشن
گردانید و پیشکشها کشید وهمت پادشاهانه تمام آن را بجماعتی
که ملازم رکاب همایون بودند بخشید آقبوغا و قرابوغای جون
قربانی که در غیبت حضرت صاحب قرانی اندیشه فاسد
از جهل و نادانی بدماغ راه داده بودند وهندو شاه شیخ
هر دو را درین محل بیاورد باشارت شحنه قهر هر دو را در
رباطی که آنجا است از حلق بیاویختند و خواجه احمد طوسی
را جهت ضبط اموال و مفرد عمال خراسان تعیین فرمود
و او در مدت چهل روز دویست تومان کپکی از کارکنان و عمال
استحصال نمود و حضرت صاحبقران همان زمان روان شد
و امیرزاده شاهرخ را که بمشایعت رکاب سعادت انتساب
می آمد اجازت انصراف داد و کذار گرفته باز گردانید
و چون بکرلان رسید به نزدیک رباط برسر چشمه نزول فرمود

وتمور خواجه آقبوغا که از سمرقند باقامت رسم استقبال
استعجال نموده بود دران محل برسید و نه سر اسپ راهوار
کشید و ازانجا روان شده بکنار آب مرغاب فرود آمد و مردم
ازداروغای جیجکتو اباق تلبه شکایت کردند درحال از موقف
جلال فرمان لازم الامتثال بنفاذ پیوست و اورا پای سوراخ
کرده سرنگون بیاویختند و ازانجا به تعجیل راند و دراثنای
راه حکام وداروغگان ولایات وکلان تران الوس و احشام از
اطراف پی در پی میرسیدند و اسپان می کشیدند و ملازمان
بختیار اسپان مانده را در راه می ماندند و بران اسپان سوار
شده بتعجیل میراندند و رایت نصرت شعار بلنگر شیخ زاده
بایزید رسید و ازانجا نهضت نموده و از اندخود و دکه
آب دره کرگذشته بعلیاباد فرود آمد و ازانجا روان شده
بقرب قریه آدینه مسجد نزول فرمود بزرگان بلخ برسم استقبال
پیش آمدند و حضرت صاحب قران را بضراعت نیاز نماز
برده باقامت وظایف دعا و ثنا قیام نمودند و آنحضرت
بمیاه گرد رسیده نزول فرمود و ازانجا توجه نموده از جیحون
بکشتی بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول
فرمود و خانزاده مشار الیه مراسم طوی بتقدیم رسانیده
پیشکش کشید و ازانجا روان شد و از قهلغه و چکدالیک عبور
فرموده موضع دول بوچی محل نزول همایون شد و ازانجا

بکش رانده آق سرا از یمن مقدم فرخنده غیرت فردوس اعلی گشت و بی توقف بمزار متبرك شیخ بزرگوار شمس‌الدین کلار[1] شتافته استمداد همت نمود و زیارت پدر حمید و امیرزاده جهانگیر و سایر فرزندان و اقرباء دریافت و ازانجا سوار شده و از عقبه کش گذشته بباغ تخت قراچه فرود آمد و ازانجا بباغ قرا توپه در قصر جهان نما نزول فرمود و دران محل خواجه یوسف وارغونشاه امیرزاده قید و پسر امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را بدرگاه عالم پناه آوردند و عز زمین بوس دریافته نثار کردند و پیشکش کشیدند و مهد اعلی تکل خانم نیز با تمام خواتین امراء باستقبال شتافته سعادت تقبیل حاشیه بساط جلالت مناط دریافتند و برسم نثار قیام نموده خلعتها و تقوزها بعرض رسانیدند و چون صاحبقران گیتی ستان چنان بتعجیل رانده بود که مردم از قرب وصول موکب همایون تا غایت آگاه نبودند درین محل سادات و قضات و اکابر و اعیان شهر مجموع بیرون شتافتند و بعز بساطبوس استسعاد یافتند *

گفتار در وصول موکب ارجمند سعادتمند بدار السلطنة سمرقند

صاحب قران گیتی کشا از قصر جهان نما بسعادت سوار

---

(۱) در بعض نسخ بجای - کلار - (کلال) است *

شده درمحرم سنه (سبع و ثمانماية) بسمرقند در باغ چنار نزول فرمود و ازانجا بشهردر آمده بمدرسه شاهزاده سعيد محمد سلطان كه تا غايت كه ساخته بودند عز ملاحظه آنحضرت نيافته بود فرموده رسم زيارت اقامت نمود و بباغ چنار آمد و خاطرعاطرپرتو نشاط بر بسط بساط عشرت و انبساط انداخت و چون حضرات عاليات و شاهزادگان كه با اغرق از فيروز كوه پيشتر روان شده بودند و برحسب فرموده براه باورد و ماخان و مرو توجه نموده هنوز نرسيده بودند كس بتعجيل فرستاد كه بشتابند و هرچه زود تر بيايند و مهد اعلى تومان آغا از گذار قريه آمويه عبور نموده بمرغزار بخارا رسيده بود و فرود آمده كه فرستاده حضرت صاحب قران برسيد و چون سراى ملك خانم هنوز نرسيده بود سه روز درانجا توقف نمود تا خدر معلى مشار اليها برسيد و دران محل اغرق گذاشته بتعجيل از پيش روان شدند و به وابكنت راندند و ازانجا كوچ كرده و از رباط ملك گذشته بمرغزار چهار منار فرود آمدند و ازانجا بتاتكنت بكوچه ملك آمدند و درانجا ساوري درميان بود و آش كشيده كه بازكس آمد كه بتعجيل بيايند روان سوار گشته استعجال فرمودند و بسمرقند شتافته ازعز تلاقي حضرت صاحب قراني بمراقي سعادت و كامراني صعود نمودند و سراى ملك خانم بباغ چنار فرود آمد

و ثومان آغا بباغ بهشت و حضرت صاحب قران بآنجا نزول
فرمود و از قدوم فرخنده بحقیقت باغ بهشت شد و چون
از یورشی که بعضی نتایجش فتح تمام ممالک شام و مصر
و روم بود رایت نصرت شعار در غایت استعلاء و اقتدار بمستقر
سریر سلطنت پایدار مراجعت نمود بر حسب عادت روزگار
مولع بر زوال و انتقال جای آسیب عین الکمال بود ذیل
ملال بر جمال حال نشیده آمد و مزاج مبارک از نهج
اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرضی طاری شد و بعد از
یک هفته از دارو خانه - و اذا مرضت فهو یشفین بشفا
مبدل گشت و بعد از صحت مسند ابهت و جلال بباغ شمال
انتقال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف افتاد و درانجا
بجهت فرزندی که از بیکسی متولد شد تمام آغایان و شاهزادگان
و نوییفان جمع آمده جشنی پادشاهانه مرتب گشت و بعد
ازان باغ بلند از شکوه مقدم ارجمند فردوس مانند شد
و ازانجا روح آسا که پرتو حیات و بقا برقالب اندازد بداخل
سمرقند در آمد و خانه شاهزاده سعید محمد سلطان - خص
بمزید الرحمة والرضوان - بکرامت نزول همایون اختصاص
یافت و فرمان شد که متصل بمدرسه که معمار همت شاهزاده
مشار الیه انشاء کرده گنبدی جهت مرقد منورش بسازند
بر حسب فرموده در پیشگاه ساحه خانقاه متصل بصفه

چنوبي قبه فلک مثال برافراختند و ایزاره آنرا از رخام منقش بزر و لاجورد مرتب ساختند و سردابه از برای مدفن مغفرت معدن پرداختند وخانه چند که در حوالي آن بود ویران ساخته باغچه بهشت آیین ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات حقاني یعني ضمیر منیر حضرت صاحب قراني پرتو اعتناء و اهتمام براستکشاف احوال خاص وعام انداخت و بغور قضایای رعایا و زیردستان رسیده مجروحان زخم عدوان و تعدی را بمراهم مراحم بی دریغ بنواخت و چون بمسجد جامع که از مستحدثات آن حضرت است گذار آورد درگاه آن که در مدت غیبت آن حضرت برآورده بودند درنظر همت بلند کوچک و کوتاه نمود امرعالي صدور یافت که آن را خراب سازند و کشاده تر و بلندتر ازان اساس اندازند و برافرازند و خواجه محمود داود بواسطهٔ تقصیــــری که درتوسیع و ترفیع درگاه مذکور کرده بود درباز خواست افتاد و درمدرسه سرای ملک خانم که درمقابل جامع واقع است نزول فرمود و جهت استحکام مباني معدلت و نصفت عمل داران و بتکچیان را گرفته و بند کرده درمعرض خطاب وعتاب آورد و بعد از سوال و جواب هرکه ازو خسراني بکسی وضرری بدیگری رسیده بود ادبهای بلیغ دید و عقوبتها بسزا کشید و ازانجمله محمود داود و محمد جلد که از عظماء نویسندگان بودند و درمدت غیبت

رایت نصرت شعار متقلد امر وزارت هردو را بکان گل در اثنای طوی که بعد ازین شرح داده خواهد شد بحلق برکشیدند و صاحب قران عالی مکان از مدرسه مذکور بباغ چنار فرمود و ایلچی ایدکو از دشت آمده دران محل بوساطت امراء سعادت زمین بوس دریافت و شونقسار و دیگر بیلاکات که آورده بود بگذرانید و پیغام ایدکو که مضمون آن اظهار مطاوعت و انقیاد بود بعرض رسانید حضرت صاحب قرانی ازانجا آهنگ باغ دل کشا فرمود چند روز آن روضه دل فروز مشمول میامن نزول همایون بود و دران اثنا از پیش فرمان دهٔ ممالک افرنج ایلچی رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و انواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض رسانید ازانجمله پردها بود که درنقوش آن صورت گری بنوعی بافته بودند که اگر کلک مانی همچنان بولوح ارژنگ(۱) جاری بودی از طرح نظیر آن تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته و شرمساری کشیدی و پیش ازین فرمان قضا جریان صدور یافته بود که درباغی که بامر واجب الامتثال در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هریک از چهار دیوار آن قریب هزار و پانصد گز شرعی بنایان مصر و شام باهتمام تمام

---

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای « ارژنگ » (ارتنگ) است «

درمیان آن قصری پادشاهانه بسازند و درین ولا عمارت آن باتمام پیوست قصری که از مجموع نظایر و اخوات که باشارت حضرت صاحب قران در دیگر بساتین و باغات ساخته و برافراخته بودند بزرگ تر بود و چون زینت عمارت شام از رخام می‌باشد و آب روان در اماکن و مساکن آن دیار عمومی تمام دارد بنایان آن طرف در سنگ تراشي و فصوص کاري و اختراع فوارات جاري بغایت ماهر میباشند کاری که خاتم بندان در آبنوس و دندان و غیرآن می کنند ایشان در دیوار و فرشِ عمارات از سنگهای الوان بهمان خوبي[1] و نازکي می‌سازند لاجرم از سنگ مرمر در داخل آن قصر بدیع پیکر کارهای لطیف کرده کمال حِذق و مهارت خویش بنمودند و از ترتیب فواره بسیار نزاهت و طراوت آن بیفزودند و عمله فارس و عراق ظاهرش را بکاشی کاری درغایت لطافت و استواري بپرداختند حضرت صاحبقران بمبارکي و طالع خجسته بآنجا فرمود و بندگان کامیاب برحسب اشارت علیه بترتیب طوی قیام نمودند و جشنی خسروانه مشتمل برجمیع مشتهیات و مستلذات مهیا و آماده گشت و شاهزادگان و خواتین و امراء رسم تهنیت ونثار بتقدیم رسانیدند و دران طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره ور*

(١) در اکثر نسخ موجوده بجای - خوبي - (خردي) است *

• مصراع •

• که خس نیز در بحر یابد گذر •

گفتار در قرلتای حضرت صاحبقران دریا دل و ترتیب طوی بزرگ ازبرای تزویج شاهزادگان در کان گل

چون مجموع ممالک روی زمین در نظر قدر صاحبقران سعادت قرین مختصر می نمود همت عالي نهمت آن حضرت روا نمي داشت که تا تمام معمورهٔ عالم بحوزهٔ تسخیر و تصرف درنیاید در یک محل اقامت فرماید و باستراحت و آسایش گراید لاجرم درین ولا که مستقر سریر سلطنت بفر قدوم همایون مشرف و مزین بود صواب آن دانست که پیش ازانکه رایت فتح آیت بعزم غزو بی دینان خطای باز نهضت نماید مقتضای فرموده - تناكحوا توالدوا تكثروا - علی قایله شرایف الصلوات وكرایم التحیات - نسبت با جمعی از شاهزادگان بوقوع پیوندد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بترتیب طوی قیام نمایند و باطراف و اکناف خبر فرستند که حکام و سرداران و سایر اشراف و اعیان بقرلتای حاضر شوند •

• نظم •

بفرمود سلطان صاحب قران • که اعیان عالم کران تا کران

بیایند یک سر سوی جشن سور * که هنگام عُرس (۱) است و وقت سرور
طلب کرده اشراف ایام را * ندا داده هم خاص و هم عام را
ولیمهٔ شاهزادگان چنگیز نژاد تایزیی اغلن و تاش تمور اغلن عرضه داشتند که چون قرلتای می‌شود اگر فرمان باشد امیرزاده پیر محمد از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند حضرت اعلی فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ مصلحت نیست چه تمامی عراق و آذربیجان را پشت اعتضاد و استظهار باو قویست و کس بطلب امیرزاده پیر محمد روان گشت و کان گل بتعیین محل سور موفور السرور اختصاص یافت در یکشنبه غره ربیع الاول سنه (سبع و ثمانمایة) مطابق بیچین ئیل از فر نزول همایون فردوس آیین شد * * نظم *

* بلندی و پستی و صحرا و دشت *
* بنزهت چو روضات جنات گشت *
* خَسَک لاله شد سنگ لعل و گهر *
* گیا کیمیا گشت و شد خاک زر *
* ز نزهت شده کان گل کان گُل *
* زمان خزان رشک دوران گل *
* زده خیمهای بریشم طناب *
* درو فرش زربفت بیش از حساب *

---

(۱) در سه نسخه بجای - عُرس - (عیش) دیده شد *

* همه پردها دیبهٔ شوشتری *
* همه فرشها سندس و عبقری *
* چنان نقشها کرده بروی نگار *
* که نقاش چین گشته زو شرمسار *

جهت منزل خاص چهار سرا پرده پیرامون هامون در کشیده و خرگاه دویست سری * * بیت *

سراسر مزین بزر و گهر * ز اوج ثریا بر آورده سر

سر از اوج ماه و خور گذرانیده * * بیت *

سرا پردهٔ شاه ودربان او * ثوابت سپهر است و کیوان او

ودوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخمل هفت الوان بوده طنابهای ابریشمی و ستونهای منقش با قبهای زرین خسروی کران تا فراشان بیک هفته برپای کرده بودند وسعت سایه اش گنجایش استظلال قریب ده هزار کس داشت * * بیت *

سپهری بصنعت برافراخته * جهان در جهان سایه انداخته

و مجموع شاهزادگان بی همال و نوینان با ابهت و جلال هریک باستقلال سرا پرده و بارگاه و خیمه و خرگاه * * بیت *

بامر شهنشاه عالم پناه * دران جشن گاه بهشت اشتباه برافراشته بودند و با سایه بان آسمان برابر داشته * * بیت *

کران تا کران زیر چرخ کبود * سرا پرده و خرگه و خیمه بود

ز رفعت بگردون برابر خیام * ستونهای آن خیمها سیم خام
بگسترده فراش صد گونه فرش * زبهجت زمین گشته مانند عرش
و تمام حکام و کلان تران و سایر خلائق از اطراف و اکناف ممالک جمع آمدند و اطنبه خیام انتظام و احتشام برحسب کام و مرام درهم کشیدند * * نظم *
منازل ز لطف قباب و خیام * شده رشک روضات دارالسلام
خلایق ز هرسو فراز آمده * همه خوش دل و عیش ساز آمده
زهر شهر مردم بذوق و سرور * رسیدند بهر تماشای سور
زچین وزسقلاب وازهند وروم * هم از زابل آن مرزآباد و بوم
ز مازندران و خراسان وفارس * زبغداد و شام مبارک اساس (۱)
ز ایران بلاد و ز توران زمین * ز هر بقعه کان هست مردم نشین
و ازجمله واردان دران ولا منکلی بوغای حاجب که از امراء ملک الظاهر برقوق بمزید فصاحت و دانش و تحلّی بصنوف فضایل از حفظ کلام الله و وقوف بر بعضی فواید و لطایف ازفنون علوم و میل بمشرب اهل تحقیق و غیر آن امتیاز داشت و منشی درین شهادت ازجرح - هل صاحبت معه - ایمن است از پیش پسر مشار الیه الملک الناصر فرج که

(۱) در بعض نسخ بجای - اساس - (اسارس) است واگر درکدامی نسخه بجای فارس فاس یافته شود البته مقابل اساس تواند شد *

صاحب تخت مصر بود برسم رسالت برسید و انواع تحف
و هدایا از نقود و جواهر و صنوف اقمشه فاخر و سایر تبرکات
و تنسوقات آورده بعز عرض رسانید و از جمله زرافه که از
بدایع صنع آفریدگار است - جل و علا - و نه شترمرغ علاوه
سایر نوادر بود و امیرزاده خلیل سلطان که در ترکستان بود
توجه نموده برسید و بسعادت بساطبوس فایز گشت و امراء
نامدار و سروران عالی مقدار مثل یادگار برلاس و بیردی
بیگ و خداداد حسینی و داد ملک برلاس و پیر محمد طغی
بوغای برلاس و سعادت تمورتاش و دولت تمور توا جی
و غیرهم بدرگاه عالم پناه شتافتند و شرف تقبیل قوایم سریر
خلافت مصیر دریافتند *

* نظم *

امیران و گردان با فر و جاه * بزرگان لشکر سران سپاه
زهرسو بدرگاه شاه آمدند * پرستنده تاج و گاه آمدند

امیرزاده پیر محمد بر حسب فرمان که با حضار او صدور یافته
بود از غزنین بیامد و بتقدیم وظایف الجا مشي مبادرت
جسته حضرت صاحب قران او را کنار گرفت و از تذکر
مصیبت برادرش امیرزاده محمد سلطان متصدع شده *

* مصراع *

* هر گه که بسوزد جگرم دیده بگرید *

بظهور پیوست و بزبان عطوفت پرسش نموده تسلی فرمود

و شاهزاده با قامت رسم نثار و پیشکش و تقوز چنان و چندان که سزد و باید قیام نمود روز دیگر چون از فیض احسان جمشید خورشید گیتی پوشش تیرهٔ تار و پود و اللیل اذا عسعس انداخته حله زر بفت و الصبح اذا تنفس در پوشید مراحم پادشاهانه او را خلعت طلادوز و کلاه و کمر ارزانی داشت و نوکرانش را نیز جامه پوشانید و مجموع از کسوت سیاه و لباس سوگواری بیرون آمدند و در خلال این احوال خواجه احمد طوسی که برحسب فرموده بمفرد عمال خراسان مشغول بود برسید و وجوه مفرد و خزانه خراسان با تقوز و پیشکش فراوان بمحل عرض رسانید و چون دران هنگام خاطر همایون حضرت صاحب قران متوجه مسرت و شادمانی بود - و حکم الاصل یسری فی الفروع - فیض فرحت و سرور عموم یافته بود و پرتو خرمی و نشاط بر خواطر اکابر و اصاغر افتاده[1] و از جمله اصناف محترفه و پیشه وران دست هنر بآذین بستن کشاده بودند و هر طایفه در خور شغل خویش تعبیهای لطیف ظریف اختراع نموده * نظم *

* بر انگیختند اهل هر پیشه *
* سزاوار کار خود اندیشه *
* ز هر صنف مردم وضیع و شریف *

---

(۱) در اکثر نسخ بجای « افتاده » (تافته) است *

* جدا بسته آذین بطرز لطیف *
* جواهر فروشان بائین رفو *
* بیاویخته شدّها(۱) ای گهر *
* بیاراسته کلهٔ شاه وار *
* زهرگونه گوهر فزون از شمار *
* زیاقوت رمانی و لعل ناب *
* زنا سفته و سفته دُرّ خوش آب *
* دگرها چگویم که نفگند(۲) چشم *
* کسی سوی بلور و مرجان و یشم *
* زعقد گهر شد ثریا خجل *
* زدرهای پاکیزه جوزا خجل *
* زآرایش زرگر پر هنر *
* شده کان گل کان زر سر بسر *
* زبس خاتم و یاره و گوشوار *
* عروسی جوان شد کهن روزگار *
* بجای که ماوای بزّاز بود *
* جهان را در خرمی باز بود *
* بقد بیر آن زمرهٔ ارجمند *

(۱) در بعض نسخ بجای « شدهای » (عقدهای) دیده شد ٭
(۲) در بعض نسخه بجای « نفگند » (بفگند) بجای زاید ه است ٭

* شد افراختـه چار طاق بلنـد *
* گرفتـه همـه زیر و بالای آن *
* بدیبـای استـبرق و پرنیان *
* بگستـرده در روی بسـاط حریر *
* شده خوب رویان دران جای گیر *
* همه مطربانِ نوازنده ساز *
* ز آوازِ شان زهره در اهتزاز *
* همه بلبل آواز و طوطي سخن *
* بعشوه ربوده دل از مرد و زن *
* همه سرو قد و همـه ماه روی *
* غزل خوان و گوینده و بذله گوی *
* بهر صففی از مردمِ پیشه ور *
* بیاراسته چار طاقی دگر *
* شده هریکی مجمعی دل کشای *
* ز خورشید رویان الحان سرای *
* ز هرگونه ساز و ز هرگونه نـساز *
* نظـر باز مسکیـن (۱) بعرضِ نیاز *
* شده پستهٔ مه وشان پر شکر *
* ز هر طُرفه رودي سرودي دگر *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - مسکین - (مي کن) است *

* ازین سان کما بیش صد چار طاق *
* سر افراخته سوي این نه رواق *
* بدوران گروه فواکه فروش *
* بسرنا وطبل و غریو و خروش *
* سهي سرو قدان نوخاسته *
* سبدها بهر میوه آراسته *
* ازان هریکی بوستان دگر *
* بصد لطف و چستي(۱) نهاده بسر *
* به و پسته و لوز و امرود و سیب *
* بترتیب و آیین پذیرفته زیب *
* همان کرده درباب زینت گري *
* که در رشتۀ در کند جوهري *
* کشاده در و نار خندان دهان *
* چو درجي که یاقوت باشد دران *
* چه گفتم نه درجي ز زر مجمرست *
* فروزنده هر دانۀ اخگرست *
* ز بوی فواکه بنزدیک و دور *
* معطر مشام همه خلق سور *
* فواکه بآیینها داده زیب *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - چستي - (حسني) است *

* فروزان و رخشنده و دل فریب *
* دگر جمع قصاب در طور خویش *
* گرفته بسی شیوهٔ طُرفه پیش *
* بصنعت شده آدمی گوسفند *
* کشیده بسر پوستی بی گزند *
* بزانِ سخن گوی با شاخِ زر *
* روان گشته اندر پی یک دگر *
* بظاهر بزآسا ولی در نهان *
* پری وار برده دل از انس وجان *
* پری دارد این خو که گهگه بفن *
* مبدل کند صورتِ خویش تن *
* پری چهرگان هم بصورت شدند *
* گه از جنس فیل و گهی گوسفند *
* بدین شیوه هم پوستین دوز چست *
* گهی یوز شد گاه شیری درست *
* ز هر جانور پوست کرده برون *
* چوجان کرده خود را نهان دردرون *
* برآورده خود را بشکل و برنگ *
* چو روباه و کفتار و ببر و پلنگ *
* بصورت دده اما بمعنی پری *

* بتن وا ممان تا ز جان برخوري *

* چگويم ز تو لاف[1] كان موشكاف *

* روان ساخته اشتري بر گزاف *

* ز چوب و ني و ريسمان و پلاس *

* بصنعت فكند اشتري را اساس *

* درو شد نهان تا نمايد عيان *

* هنرهاى خود را بخلق جهان *

* به بيني چو پرده بر افتد ز پيش *

* كه صانع نهان گشته در صنع خويش *

* همين حكم دارد جهان سربسر *

* بچشم بصيرت درو كن نظر *

* جهانجمله هيچ است و هستيكه هست *

* نهان است از چشم صورت پرست *

* ازو دان وزو بين بچشم خرد *

* همه نيك و آن هم كه خوانيش بد *

* ازو گفتم اما تو آگاه باش *

* مبين غير و جوياى الله باش *

* كنون تا نگردد سخن بس دراز *

* ز لواف كردم بلّاف باز *

---

(۱) در اكثر نسخ بجاى، « زتولاف - (ز لواف) است »

* که بر ساختند از کمالِ هنر *

* ز پنبه بسي مرغ با بال و پر *

* بنای مناره ز خشت و گل است *

* مناره ز محلوج بس مشکل است *

* به بین حسن تدبیر کایشان منار *

* ز محلوج و ني کرده اند اختيار *

* مناري که ایشان بر افراختند *

* فلک را مگر نردبان ساختند *

* مناري چو سروِ قدِ دلبران *

* که باشد ز جائی بجائی روان *

* سرا پاش زیبا و منقوش بود *

* ولیکن تنش قطن منفوش بود *

* برو لکلکي کرده دایم قرار *

* که او داشت نسرِ فلک غمگسار *

* وگر پرسي از مردمِ چرم گر *

* بُد آيين ايشان طریقِ دگر *

* بر آورده دستِ هنر ذوفنون *

* دو هودج روان بسته بر یک هیون *

* چو شد هودج و اشتر آراسته *

* در آمد بهودج دو نو خاسته *

* بچستی و چالاکی و زیب و فر *
* دل آرای تر هر یکی زان دگر *
* ز رخسار هر یک شده مه خجل *
* ولی غمزه شان آفت دین و دل *
* گرفته بکف هر یکی پوستی *
* بهر دم دلی برده از دوستی *
* بآن پوست بازی کنان پای کوب *
* ز دلها بآن شیوه آرام روب *
* ازان دست بازی و پا کوفتن *
* در افتاده شوری دران انجمن *
* حصیری حصیری عجب بافته *
* چو نی در هنر موی بشکافته *
* بیک جا درخط کوفی و معقلی *
* نوشته ز بس خوبی و مشکلی *
* وزان نقشهای ز اندازه بیش *
* خجل روح مانی ز ارتنگ خویش *
* بدین گونه هر صانع و پیشه ور *
* هنرها نموده بطور دگر *
* چو فصلی شنیدی ز حرفت وران *
* حدیثی بگویم ز بازی گران *

* عجب گونه دار بز و دار باز *
* زحیرت شده مردم از کارباز *
* فروبسته جائي سر ریسمان *
* که فرقش همین سود بر آسمان *
* کشیده ز هر سو رسنهای دار *
* ز بالا بزیر از یمین و یسار *
* بکسو دارکان بود چارم سپهر *
* نه آن مه رسن باز کو بود مهر *
* خجل ماه تابان ز رخسار او *
* ز گردون گذشته سر دار او *
* زخوبي بنوعي نمود از طناب *
* که گفتي دو شد برفلک آفتاب *
* بچستي چنان رفته بر ریسمان *
* که رخشان شهاب از بر آسمان *
* عجائب دران روز بسیار بود *
* رسن بازي آنجا کمین کار بود *
* زتفصیل آن قصه گردد دراز *
* قلم کو باصل سخن کرد باز *

وواسطه انتظام عقد این جمعیت همایون تزویج شاهزادگان جوان بخت بود رای اصابت شعار صاحب قران کامگار

چنان اقتضاء فرمود که دران ولا امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل بن شاهزاده میرانشاه و از فرزندان شاهزاده عمرشیخ امیرزاده احمد و بایقرا هریک با کریمهٔ از مخدرات نتق ابهت و جلال در سلک ازدواج انتظام یابند لاجرم * نظم *

* بفرمود سلطان گردون سریر *
* که اختر شناسان روشن ضمیر *
* تفحص نمایند حال سپهر *
* نظر کرده در ماه و ناهید و مهر *
* زمانی همایون کنند اختیار *
* سزاوار آن کار فرخنده بار *
* بفرمان گذاری شدند انجمن *
* نجوم آزمایان بسیار فن *
* بدانش گزین کرده شد طالعی *
* سعادت فزاینده بی مانعی *
* کواکب قوی حال و انظار نیک *
* سهام و دلایل بیک بار نیک *
* چو کردند حکمت پژوهان پسند *
* مبارک ترین طالعی ارجمند *
* بامر جهان دار چرخ اقتدار *

* ز در پرده برداشت سالار بار *

در مجلس عالی از قضات و اشراف و ایمه و علماء ممالک واطراف مجمعی انعقاد یافت * * بیت *

* کز خجلت جلالت آن جمع نم گرفت *

* برجیس را ز رشحه خوی طرف طیلسان *

و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط آن امام ایمه دوران شیخ شمس الدین محمد جزری بقراءت خطبه نکاح محفل را مزید ارتیاح و استرواح بخشید و قاضی قضات سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب وقبول قیام نموده شاهزادگان را برنهج قواعد ملت حنفی عقد بست و روزگار از بهجت و استبشار زبان تهنیت و دست نثار برکشاد *

* بیت *

درم ریختند از کران تا کران * هوا گشت ابر جواهر فشان
فرو ریخت چون قطره ابر بهار * زر و گوهر و لولو شاهوار
ز بس گوهر و زر که افشانده شد * ز برچیدنش دستها مانده شد

حضرت صاحب قرانی محفوف بتایید آسمانی بسریر خلافت و جهانبانی برآمد و جشن گاه را بشکوه خاقانی و فرّ کیانی رفعت هفتم آسمان و نزهت روضه رضوان بخشید و خواتین و آغایان و کلیفان بغتاقها پروین مثال زینت فرق خوبی و جمال ساخته مسند ابهت و جلال را بصد گونه غنج و دلال بیاراستند

و از حواشي و اتباع هريک فوجي از دختران زهره جبين با حلاوت شکر و لطافت شيرين از سنبل عنبر افشان بر فراز سرو روان نغولها بسته و در هر شکنج ازان دلهاي سودا زدگان پيغولها جسته * بيت *

کاي حسن نغوله تو پيغولۀ دل * خاک قدمت بستر قيلوله دل

در خوبي وشهر آشوبي طاق طاقيها را قبه طاق ابروان ساخته و در کشور زيبائي و دل ربائي زيبنده تاج تاجها را باوج مسرت و ابتهاج برافراخته * بيت *

جهان شد نمودار خلد برين * پر از حور عين گشت روي زمين

و شاهزادگان سلاطين غلام و امراء و نوينان عظام مواقف و مقام خويش را بوفور جلالت و احتشام مزين ساختند و سادات و ايمه و جو چيدان و امراء بزرگ و ايلچيان که از چهار گوشه هفت اقليم آمده بودند در سايه دوازده پايه فلک فرساي هريک بمرتبه خويش قرار گرفتند و ساير اصناف خلايق از امراء تومان و هزاره و اشراف و اعيان هر مملکت و ديار علي اختلاف طبقاتهم مقدار يک اسپ تاختن دور بساوري به نشستند ويساولان بمرام انتصار با خلعت زربفت شعار و بر زينهاي مرصع سوار وظايف خدمت خويش از سر اقتدار بتقديم مي‌رسانيدند وفيلان شکوه مند کوه مانند را تختها بر پشت بسته و بانواع تجملات و تکلفات آراسته بجاي خود بازداشتند

و شیرها مرصع بزواهرِ جواهر ثمین مشحون بصراحیهای زرین و تیغهای سیمین در زیر دروازه پای سپهر فرسای بترتیب نهاده و برفراز هریک کاسهای یشم و بلور و زر مکلل باصناف لآلي و درر در طبقهای طلا و نقره مهیا و آماده و انواع مشروبات از باده و قمز و بال و مثلث و عرق و شربت معدّ و مهیا داشته و مجموعه روزگار را اوراق ملمع لیل و نهـــار بصد گونه نقشِ بهجت و استبشار نگاشته * بیت *

جهان گشته چون جنت آراسته * جهاني بنظاره بر خاسته

چون شاهزادگان و نوینان بآئین توره و رسم معهود کاسهای مدام مملو از باده یاقوت فام برحسب مرام پی در پی داشته مراسم قوش و قارو بتقدیم پیوست آنچه هنگام مدّ سماط و وضع خوانات از کثرت شیره و بسیاری اطعمه گونا گون اتفاق می افتاد بوسیله تقریر و تحریر شرح نتوان داد خلایق را دران سور که بی مبالغه در سخن فیها ما تشتهي الانفس و تلذ الاعین فحوای فرحت فزای اولئک لهم رزق معلوم فواکه وهم مکرمون وصف الحال آمد و بمضمون عندهم قاصرات الطرف عین کانهم بیض مکنون مقرون گشته * نظم *

* دران جشن شد پخته چندان طعام *

* که شد بیشها بهر هیزم تمام *
* بخدمت کمر بسته سالار خوان *
* نشد لحظهٔ غافل از کار خوان *
* زمان تا زمان رفته آورده پیش *
* خورش‌های الوان زانداز بیش *
* همه دشت پر خوان آراسته *
* ز نعمت در و هرچه دل خواسته *
* خورشهای جان پرور و خوش گوار *
* لذیذ و لطیف و معطر بخار *
* بسی کاسه و خوان مرصع تمام *
* یکی پر شراب و دگر پر طعام *
* پر از میوهٔ مختلف هر طبق *
* ز باغ جنان برده مجلس سبق *

و بر طبق خوردنی انواع آشامیدنی مرتب و مهیا شده چه بعد از شیرهای خاص از برای اهل اختصاص جهت شرب عام در مواضع آن جشن گاه با ازدحام خمهای متعدد پر از باده سرکشان ه آماده نهاده بودند و صلای طرب و عیش درداده و از هر طرف ساقیان سیمین ساق زهره جبین جامهای زرین بگردش درآورده مصدوقه و یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة الشاربین بعین الیقین مشاهده افتاد و از

برای اتمام سرور و حضور جمهور فرمان صدور یافت که دران سور هرکس هرچه خواهد ارتکاب نماید هیچ آفریده بمنع و زجر سی نگراید *   * نظم *

* بفرمان سلطان صاحب قران *
* منادي گري گشت فرمان رسان *
* که ایام سوراست و شادي و عیش *
* نزیبد زکس تندي و قهر و طیش *
* درین جشن کس را نگویند سخت *
* اگر تیره روزاست و گر نیک بخت *
* اگر کامگار است وگر بی نوا *
* نگویند با کس ز چون و چرا *
* چو این مژدگاني بمردم رسید *
* ز دلها گل شادماني دمید *
* دگر هرچه کردند از نیک و بد *
* کس انگشت طعنی بحرفی نزد *
* کسی را کسی گوشمالي نداد *
* مگر عود و تنبور را اوستاد *
* قفا هم نزد هیچ کس را کسی *
* بجز دف که مردم زنندش بسی *
* وجودي که باشد تن او نگار *

* بجز نی نبود اندران روزگار *
* بجمعیتی آن چنان مجتمع *
* که بودند اهل جهان مجتمع *
* سپاهی و شهری و خرد و بزرگ *
* دمشقی و رومی و تاجیک و ترک *
* همه شاد بودند و آسوده حال *
* نه تن را گزند و نه دل را ملال *
* جهان خرم و خلق آسوده حال *
* حوادث لکد کوب و غم پایمال *
* دران جشن فرخ که گردون پیر *
* ندید و نه بیند دگر آن را نظیر *
* نه آن بود از اسباب شادي و کام *
* که وصفش بصد سال گردد تمام *
* می ارغوانی بزرینه کاس *
* که از پرتوش گشت روشن حواس *
* شرابی معطر چو مشک و گلاب *
* شرابی ملون چو یاقوت ناب *
* بگردش در آورده سیمین بران *
* خرد گشته سرمست و حیران دران *
* شرابی کزو روح گیرد صفا *

* شرابی کزو خسته یابد شفا *
* شرابی کزو پیر گردد جوان *
* شرابی کزو تازه گردد روان *
* شرابی کزو چهره گلگون شود *
* شرابی کزو طبع موزون شود *
* شرابی چنین جلوه گاهی چنان *
* که یابد ز وسواس شیطان امان *
* خلایق سراسر چه شیخ و چه شاب *
* یکی سرخوش آن مست و دیگر خراب *
* همه کف شراب و همه لب سرود *
* ز جان سوی جانان پیام و درود *
* بهر جانبی ساقی ماه روی *
* قدح کرده پر بادهٔ مشك بوی *
* خرامان بهر گوشه صد دلستان *
* غزل خوان و سرمست و دامن کشان *
* همه سرو بالا و سیمین ذقن *
* همه کبک رفتار و طوطی سخن *
* ز رخسار شان شرم سار آفتاب *
* ز مرغول شان خون جگر مشک ناب *
* مراد اهل مردم میسر تمام *

* جهانی همه شادمان خاص و عام *
* گرفتند ازان سور هریک نصیب *
* امیر و فقیر آشنا و غریب *
* گدایان رسیده بصد عزّو ناز *
* می ناب خورده بآواز ساز *

چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز و رامشگران دلکش الحان ساز نواز بیوسون ترک وایالغوی مغول و رسم خطای و قاعده عرب و طریقه فرس و ترتیب عجم از جمله خواجه عبد القادر که بمزید اشتهار از تعریف مستغنی است با دیگر نظایر و امثال اوتار قبز و تیغان و عود را بمضراب نشاط و انبساط نواخته و آواز مجموع سازها از ذوات النفخ و ذوات الاوتار درهم انداخته * نظم *

* مغنی بوقت سوال و جواب *
* بهم ساخته عود را با رباب *
* بقانون امور طرب گشته راست *
* بنوعی که طبع فرح پیشه خواست *
* نشستند صف صف دران انجمن *
* غزل خوان و گوینده و ساز زن *
* غزل خوان نه تنها خوش آواز بود *
* که صد دل بیک غمزه هم می ربود *

* ربابی و دفاف و تصنیف گوی *
* چو طنبوري و چنگ زن ماه روی *
* چو صوفی بالحان آن مه وشان *
* معلق زنان زهره بر آسمان *

و دران جشن دل کشای چون قامت آرزوی هر کام جوی بخلعت هرگونه مقاصد و مطالب آرایش پذیرفت و در حجله خواطر و ضمایر اکابر و اصاغر داماد هر امید را عروس مقصود در کنار آمد از برای شاهزادگان * نظم *

ز هرگونه پوشیدنی گزین * سراسر مکلل بدرّ ثمین
بسی جامه و خلعت نامور * کیانی کلاه و مرصع کمر
بآیین معهود کردند بار * گران بار ازانها قطار و مهار
جُلِ استران اطلس و پرنیان * برآورده زرین جَلاجِل فُغان
شترها مزین بهر گونه زیب * بزنگ و بآوازهٔ دل فریب
بدین سان کشیدند تا جشن گاه * جهان‌مانده حیران دران رسم و راه

و شاهزادگان را تقوز تقوز جامها پوشانیدند و تاج و کمر مرصع علاوه آن میشد و پای اندازها از انواع اقمشه زربفت گوناگون از نخ و نسیج و حریر و اکسون بیرون از حیز وصف چند و چون انداختند و ایشان بطریق معهود هرنوبت وظیفه الجامشي بتقدیم مي رسانیدند و چندان سیم و زر و لعل و یاقوت و گهر برسم نثار هربار افشانده میشد که در فصل خزان آن سر زمین

را زینت و آیین لاله زار در نوبهار حاصل می گشت و چون شب در آمد و بسیط ارض از بسیاری مشعل و فانوس تفسیر کریمه ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح را توضیح کرده تمثیلی روشن می نمود و درین اوقات واسعد ساعات قراری سپهر سلطنت و کامگاری ببرج وصال و اتصال انتقال نمودند و بعد ازان حاجب حیا پرده ادب فرو گذاشته واردان سخن را دران حرم بار نیست * * مصراع *

کلام اللیل یمحوه النهار

روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک پرتو عاطفت بر شیدن موالید خطه خاک افگنده جواهر انوار بر مفارق ایشان نثار کرد حضرت صاحب قران بمنازل شاهزادگان تشریف حضور و عبور ارزانی داشته دست اقتدار و استبشار بافامت رسم نثار سحاب آثار ساخت و مجموع آغایان و امراء چهره بندگی و متابعت را بگلگونه موافقت بیاراستند * * بیت *

چو گیتی مزین شد از فرّ خور * برافشاند گردون بدامن گهر
فلک ریخت بس گوهر شاهوار * دران سور فرخنده بهر نثار

و سایر اکابر و اشراف سلوک همان طریقه واجب دانسته برسم ساچق نقود بسیار بپاشیدند * * نظم *

مشاهیر و اشراف عالم تمام * بآداب خدمت نمودند قیام
همه تهنیت گو کشیدند پیش * نثار و هدایا ز اندازه بیش

دران روز در هیچ دل غم نماند * چه غم کز ملالت اثرهم نماند
جهان پرشد از بانگ طبل و نفیر * ز تحت الثری تا باوج اثیر
زمین گشت لرزان ز آواز کوس * صدا بر شد از کان گل تا بطوس

و از جمله متمتعان ازان جشن بدیع منوال و متحیران دران کمال عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از مصر و بلاد افرنج و هندوستان و دشت قبچاق و جته ایلچیان بدرگاه عالم پناه آمده بودند همت صاحب قران دریا نوال ایشان را با تمام اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف ممالک جمع آمده بودند و مجموع نویینان و سران سپاه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر متکاثر بلند پایه و سرافراز گردانید و دران جشن همایون مدت عشرت و شادي قریب دو ماه متصل متمادي شد *

* بیت *

دومه سور بود اندران جشن گاه * بسی عیش کردند شاه و سپاه

و عقیب فراغ از طوی و جشن سوررای جهان آرای پرتو التفات بر مصالح ملک و ملت و نظم امور جمهور انداخت و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که در اقامت لوازم امر معروف و نهی منکر سعي بلیغ بجای آورند و بعد ازین هیچ آفریده بارتکاب شرب خمر و دیگر مناهی اصلا جسارت ننمایند و چون نمایش و آرایش جانب صورت که دنیا عبارت ازان است باعلی مدارج عظمت و جلالت و اقصی مراتب شوکت

رحشمت بنصاب کمال پیوست ودرظل ظلیل مراحم بیدریغ
عموم خلایق ازمستلذات حسی ومشتهیات وهمی وخیالی
بحظ اکمل ونصیب اوفر محظوظ وبهره ورگشتند رای جهان
آرای حضرت صاحبقران روی همت عالی از تلقاء مدین
صورت بصوب وادی ایمن معنی آورده و دیده بصیرت را
بدوانسه قبس هدایت ازشجرتوفیق روشن ساخته ازصدق
نیت وخلوص طویت * نظم *

* درآمد بخلوت سرای نیاز *
* همی گفت با داور پاک راز *
* که ای برتر از هرچه گنجد بفهم *
* نه عقل ازجلال تو واقف نه وهم *
* که داند ترا جز تو و جز تو کو *
* تو هستی وباقی همه گفت وگو *
* خدایا چه گویم سپاس ترا *
* عطای برون از قیاس ترا *
* زحاکم برحمت تو برداشتی *
* سر دولت من برافراشتی *
* زفضل تو دارم من این سروری *
* تو دادی مرا بینشی و برتری *
* زلطف تواست این همه داروگیر *

* وگر نه کیم من فقیر و حقیر *
* شگفت آید از کار خویشم بسی *
* که عاجزتر از خود نه بینم کسی *
* مرا حکم و فرمان روائي ز تست *
* دليري و کشور کشائي ز تست *
* ببزم از عطای تو ام بهره ور *
* بهنگام رزمم تو بخشي ظفر *
* ز فضل تو تا یافتم سروري *
* مرا بوده نصرت بهر داوري *
* بعون تو شد رتبهٔ من بلند *
* وگر نه منم عاجزي مستمند *
* وجودم ز انعام تست ای کریم *
* پناهم توئي در هر امید و بیم *
* بلطفم چو خواندي بقهرم مران *
* بهل تا شوم خاک این آستان *
* ز عون تو ام گر نه یاري رسد *
* همه عزت من بخواري رسد *
* عزیزم تو کردي مجو خواریم *
* مکن شرمسار از گنهکاریم *
* بلطف تو خو کرده ام سالها است *

* امیدم همان ست و حاجت رواست *

والحمد لله علی ترادف آلائه و توافر نعمائه *

گفتار در بیان اسباب توجه رایت گیتی کشای بجانب خطای

در مبداء طلوع آفتاب سلطنت و اقبال حضرت صاحبقرانی از مطالع تاییدات آسمانی معمورهٔ ربع مسکون بنسبت تسلط و استیلاء ملوک طوائف و حکام مختلف در آمده بود و سالها استقرار و استمرار یافته و بواسطه مخالفت و منازعت والیان و فرمان دهان امصار و بلدان که بر وفق مضمون لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا مستلزم فساد و تباهی احوال جهان است امن و استقامت از ممالک و امان و اطمینان از طرق و مسالک منعدم شده بود و قاطعان طریق در راهها و بدکرداران بی طریق در شهرها چیره و مستولی گشته مزاج بنیه عالم از نهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود و ظاهر است که در دارالخلافه پیکر انسانی که نسخهٔ تمام عالم است چون مواد فاسده غالب میشود و مزاج از منهاج مستقیم صحت و سلامت منحرف میگردد بی مسهلی قوی که ماده مرض را دفع کند تدارک و تداوی آن صورت نمی بندد و بی شك تا مواد فاسد بیکبارگی

مندفع گردد البته بعضی مادهٔ صالح نیز بتحلیل برود و چون
ارادت قدیم قادرحکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم
بشربت تلخ و شیرین قهر و لطف صاحب قران بی همال بحال
اعتـدال باز آید سابقهٔ عنایت ازلي اورا از میان
سعادت مندان دوران برگزید و بتشریف کرامت آتیناه الملک
اختصاص بخشید لاجرم داعیه گیتي ستاني و جهانباني بتلقین
و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین از ضمیر
خرده دان دوربین آن حضرت سربرزد و بعون الهي در
اندک زمان معظم ممالک کیهان مسخر گردانید و آن را از
قبضهٔ تغلب و تصرف گردن کشان و جباران زمان استخلاص
نموده بانواع عدل و احسان بیاراست و دربسیط جهان بساط
امن و آمان بنوعی بگسترد که - الی یومنا هذا - اگر شخصی
تنها طشتي پراز سیم یا زر بفرق سر از باختر بخاور مي برد
از آسیب چنگال لصوص و اشرار مانند زر و سیم نرگس از
تعرض دست جبار ایمن و فارغ است * * بیت *

* کس نیارد تیز در خورشید دید از عدل او *
* گرچه از مشرق بمغرب طشت زر تنها برد *

لیکن در خلال این احوال بسی امور هایل از کشتن و غارت
و اسر و تاراج از برای ضرورت جهان گیري واقع شد چنانچه
در تضاعیف این فتح نامه بتفصیل گذارش پذیرفته و درین ولا

که آنحضرت از تسخیر شام و روم و گرجستان و ضبط تمام ایران زمین از کران تا کران بسعادت معاودت نمود و در مستقر سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرمود و بالهام دولت سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که آنها را تدارک نماید و باز باحراز فضیلت جهاد که لغزوة واحدة خیر من الدنیا و ما فیها — علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات — آن تقصیرات را تلافی فرماید بنابرین چون از قضیه تزویج نبیرگان جوان بخت فراغ یافت بحکم وشاورهم فی الامر شاهزادگان و امراء را در مجلس خاص جمع آورده فرمود که عنایت پروردگار تعالی و تقدس مارا دولتی چنین ارزانی داشته که عالم را بشمشیر گرفتیم و پادشاهان روی زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد گردانیدیم و بحمد الله سبحانه — آنچه ما را از سعت مملکت و استقلال در سلطنت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت انصار و اعوان حاصل شده کم پادشاهی را دست داده باشد و چون امثال این امور بی مهابت و سیاست و انتقام میسر نمیشود و بضرورت در اثنای لشکرکشی و گیتی ستانی صورتی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی جمعی مردم بود این زمان در خاطر چنان است که بعد ازین بکاری قیام نمائیم که کفارت آن آثام باشد و خیری که از دست هرکس بر نمی آید جنگ ما را است

و قلع و قمع مشرکان و بی دینان که آنرا قوت و شوکت تمام
می‌باید صواب آن است که همان لشکررا که آن جرایم
از مرایشان وقوع یافته بجانب چین و خطای بریم که دیار
کفر است و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده بتخانها و
آتشکدهای ایشانرا خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد
بناکنیم باشد که بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات
سبب آمرزش آن زلات گردد - وما ذلک علی الله بعزیز -
شاهزادگان و نوئینان زبان ادب بدعا و ثنا برکشادند و آن
رای مبارک را بستایش و آفرین تلقی نمودند *

* بیت *

که از شاه رایت برافراختن * زما بندگان جان فدا ساختن

و یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که تواجیان شمار سپاه را
هزاره هزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیادت کنند امراء
بر حسب فرموده شرایط تفتیش و تفحص بجای آوردند
و هرجا که قابلیت اضافه داشت سان زیادت کردند و در
دفتر ثبت نمودند و بعد ازان اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع
امراء الوس و حکام ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول
شوند کلان تران الوس و سرداران مواضع نسخه تونقال از
تواجیان بزرگ بستدند که بچه یراق و دستور بیایند و جهت
گرد آوردن لشکر باطراف و جوانب توجه نمودند حضرت

صاحب قران مصحوب عون و تائید ملک دیان از کان گل بشهر فرمود و مدرسه سرایملک خانم بشرف نزول همایون اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بتاج و کمر و اسپ گرامي گردانید و اجازت انصراف بزاولستان ارزاني داشت و تمامي نوکرانش را اسپ وجامه داد و امیرزاده سیدي احمد عمر شیخ را که مادرش درحباله شاهزاده مشار الیه بود و خود درین طوي بمصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او گردانید و براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچي مصر را بخلعت وکمر معزز و موقر داشته انعام بسیار فرمود و رخصت مراجعت داده مولانا عبد الله کشي را با جمعی برسالت رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و طول هفتاد گز مجموع بآب زر نوشته بخط مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجي بندگیر تبریزي که در فضیلت کتابت و حسن خط مصدوقه * مصراع *

* و ابن السري اذا سري اسرا هما *

بظهور رسانیده درصحبت ایشان بملک مصر فرستاد و از جمله مضمونش جواب سخني بود که او در باب سلطان احمد و قرا یوسف عرضه داشته بود چه گفته شد که ایشان از نهیب عساکر گردون مآثر گریخته پناه بآن دیار برده بودند

و چون ملك آن ممالک در سلوک مسالک هواداري و طاعت گذاري رسوخ قدمي داشت هردو را گرفته بازداشته بود و صورت حال بكلک اخلاص بر صحيفه عرض نگاشته درين ولا موقوم خامه فرمان گشت که سلطان احمد جلاير را بند کرده و سر قرايوسف را از بند گردن کشاد داده بدرگاه عالم پناه فرستد و مکرمت بی دريغ بسي بيلاكات پادشاهانه از خلعت و تاج و کمر و انواع اقمشه و امتعه با رسول و کتاب ارسال فرمود

* بيت *

يکی هديه آراست کاندر جهان * نديده کسي از کهان و مهان

و ساير ايلچيان که از بلاد افرنج و دشت و جته و ديگر اطراف آمده بودند همه را نوازش فرموده سرافراز و خوش دل باز گردانيد و مهد اعلي ملکت آغا که بر حسب فرمان بجشن طوی حاضر شده بود اجازت انصراف يافته بهرات باز گشت و خدرمعلي بيکيسي سلطان را بآيينی که تا حجلهٔ سپهر بعروس ناهيد آراسته مثل آن کم اتفاق افتاده باشد پيش شوهرش اميرزاده اسکندر بهمدان روانه داشت و او از راه بخارا و ساخان متوجه شد و مرحمت بی دريغ تاشکنت و سيرام و نيکي و استره و ولايت جته تا ختای باميرزاده الغ بيگ نامزد فرمود و اندگان و اخشي کنت و طراز و کاشغر تا ختن با تمام توابع و ملحقات نامزد اميرزاده ابراهيم سلطان فرمود و يرليغ اعلي

موشح بآل تمغا کرامت نمود و از امراء شاهزاده مشار الیه
پیر محمد طغی بوغا و سعادت تمور تاش و شیخ بهلول بیان تمور
آقبوغا و محمد آزاد روان شدند تا لشکریان آن نواحی را گرد
آوری کرده بتاشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه عالم اقطاع
آنجا بود برند و تمور خواجه آقبوغا را بسبب جریمه که ازو
بظهور آمده بود بند کرده بمغولستان باسی کول فرستاد و در
مدرسه سرای ملک خانم بارک فرموده در کوک سرای که از
مستحدثات معمار همت آن حضرت است بسعادت و اقبال
فرود آمد عالم و عالمیان از میامن عدل و احسانش معمور
و مسرور و همت عالی نهمت بر احراز فضیلت غزو و جهاد
مصروف و مقصور و الله عاقبة الامور

گفتار در نهضت حضرت صاحبقران مظفر لوا بصوب ختای بنیت غزا

از بشارتها که وجهه خطاب کرامت انتساب و بشر المؤمنین
بان لهم من الله فضلا کبیرا صلوا علیه و سلموا تسلیما
گوشوار مسامع امت رفیع منزلت ساخته آنست که چون
شخصی بقصد زیارت بیت الله احتمال شدائد اسفار اختیار
نماید و پیش از وصول بمقصد شده الفات کدن مرکساید
در دیوان فضل نامتناهی الهی هر سال ثواب وقفه مبرور
باسم او مسطور گردد و پوشیده نیست که اقامت مراسم جهاد

و فتح دیار کفر و فساد در ارتکاب مشقت و خطر — السفر قطعة من السقر — با عبادت مذکور مشارک است و صاحب حظ اکمل و اوفر لا جرم شمول عنایت بی علت ازلی نسبت با حضرت صاحب قران مقتضی آن بود که حادثه ضروری آن موید کامیاب در اثنای سفری وقوع یابد که مقصود اصلی دران قیام بفرض جهاد و انتقام اسلام از اهل شرک و عناد باشد و چون هنگام حلول واقعه آنحضرت نیک در رسیده بود بعد از تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعداء دین است با آنکه موسم برودت هوا و حدود زمستان بود و صوب سفر سرد سیر مفرط اصلا تعلل و تاخیر روا نداشت و توجه بهنگام معهود و تحویل حوت نگذاشت و بهمگی همت بی توقف متوجه امضاء آن عزیمت گشت و امیر بردندق را فرمود که نسخه لشکر احتیاط کرده باز بینند که چه مقدار مرد درین یورش ملازم خواهند بود امیر مشار الیه بموجب سانی که در کان گل مقرر شده بود احتیاط نموده عرضه داشت که از ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و قوم تاتار که ایشان را با کوچ از روم نقل کرده اند و خانه کوچ ایران زمین که از آذربیجان و عراق آورده اند دویست هزار سوار و پیاده جلد نامدار همه اژدرکارزار جمع میشود *

* نظم *

گروهی دلیری نبرد آزمای * براعدای دولت بلای خدای
بکثرت ستاره بصولت فلک * باقبال خسرو ظفرشان یزک

حضرت صاحب قران دریانوال درحال *

* نظم *

سرگنج و دست کرم برکشاد * سپه را بداد و دهش کرد شاد
غني گشت لشکر زبس خواسته * روان شد سپاهی بس آراسته

وحکم واجب الاتباع بران قرار یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمرشیخ و از امراء خداداد حسیني و امیرشمس الدین عباس و دیگر امراء تومانات و هزارجات با لشکر در تاشکند و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی لشکر جرنغار به یسی و صیران زمستان کذرانند و شاهرخیه را درقدیم فناکنت مي‌گفتند و از عبور لشکر چنگیزخان چنان خراب شد که از عمارت اثر نماند تا در بیچین ئیل سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و گماشتگان برحسب فرموده آنرا عمارت کردند و حصاري استوار پیرامن آن برآوردند و اهالي آن حوالی مجموع بدانجا نقل نمودند و چون عاطفت پادشاهانه آن را نام زد شاهزاده کامکار شاهرخ فرمود بشاهرخیه اشتهار یافت ورای صواب نمای ضبط سمرقند را باهتمام ارغونشاه باز گذاشت و محافظت کشها بشیخ چوره حواله فرمود و رایت نصرت آیت در پنجشنبه

بیست و سیوم جمادی الاول سنة (سبع و ثمانمایة) که آفتاب در منتصف قوس بود به تسدیس مشتري و قمر در میزان بتسدیس آفتاب و به تثلیث مشتري بطالعی که منجمان اختر پژوه دانش آیین اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد و روی توجه بقشلاق آقسولات آورده بموضع قرابلاق از صغد اتفاق نزول افتاد شاهزادگان کامگار و امراء نامدار ملازم موکب همایون و کثرت سپاه مور شمار شیر شکار که از اطراف و جوانب بجنبش در آمدند از حیز قیاس و تخمین بیرون * نظم *

ز آوازهٔ عزم صاحب قران * بجنبید یک سر زمین و زمان
بغرید کوس و بجوشید دشت * خروشِ سپاه از فلک در گذشت
ز هر جانبی رایتی شد پدید * روان فوج فوج از سپه در رسید
علمها برافراخته رنگ رنگ * برآورده تیغ خور از گرد زنگ
زبس جوش لشکر به بی راه و راه * بسیطِ زمین تنگ شد بر سپاه
همه با دلِ شاد و با سازِ جنگ * همه گیتي افروز و با نام و ننگ
نهان شد همه روی هامون زنعل * هوا یک سر از پرنیان گشت لعل
نبُد بر زمین پشـه را جایگاه * نه اندر هوا باد را مانده راه
به پیش سپاه اندرون کوس و پیل * زمین شد بکردار دریای نیل

و رایت کیوان رفعت آفتاب اشراق از قرابلاق نهضت نموده در ضمان حفظ مهیمن خلاق براه ایلان (۱) ارتي روان شد و چون

---

(۱) در دو نسخه بجای - ایلان - (ایلاق) است *

بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول بر موضع تابلق انداخت فراش صنع و ینشئ السحاب الثقال سایبان کحلی پرنیان ابر از کران تا کران آسمان برافراخت و برفی گران و بارانی طوفان نشان بباريد و بادی عظیم وزیدن گرفت و برودت هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین از آنجا کوچ کرده و یکران عزم برقرار رانده آق سولات از فر وصول و حلول رایات سعادت آیات نزاهت روضات جنات یافت و چون آن محل ریگ بوم است و هیزم بسیار پیشتر فرمان قضا جریان نفاذ پذیرفته بود و در آنجا جهت قشلاق قوریها کرفته و جهت مسکن عمارتها پرداخته بعد از استقرار حضرت اعلی در قوریهای خاص شاهزادگان و امراء و لشکر هریك بجای خویش فرود آمدند و خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانهٔ جدی در آمده بود و شدت سرما با آنکه نصاب کمال داشت روز بروز می فزود و چون دران سال بحسب اتفاق فصل شتا از معهود دیگر سالها خنك تر می گذشت آفتاب عالم تاب از سرمشاری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر با گریه و زاری در گوهرافشانی و کافور باری * نظم *

* بری ابر از گسستن آسمان وار *

* کهی کافور بیز و گه گهر بار *

* چو می شد چشم مهر از برف خسته *

* بدی از ابر چشم آویز بسته *
* ز بسیاری برف بسته بادام *
* زمین گفتی که هست از نقرهٔ خام *
* ز بس نم کامد از ابر مکدر *
* هوا پنداشتی شد آب یک سر *
* ز سرما در تمنا شیر گردون *
* که سازد برتن خود پوست وارون *
* بدریا ماهی از حسرت بر آذر *
* که هم کاشانه باشد با سمندر *
* به بستان مرغ را نعل اندر آتش *
* که خوش درباب زن[۱] گردد بر آتش *
* بزاری جسته زاهد در مناجات *
* که با عاصی بود روز مکافات *
* بصحرا جانوران کز قفا رست *
* ز قوتش روزها بایست لب بست *

ذکر قصه که در بعض قصص آتیه بتذکر آن احتیاج خواهد افتاد و شرح احوالی که در آقسولات دست داده

* نظم *

---

(۱) در بعض نسخ بجای - باب زن گردد (تاب گردد دل) دیده شد *

* عشق است که شیر نر زبون آید ازو *

* بحـــریست که طُرفها برون آید ازو *

* گه دوستـــیی کنـــد که جان افزاید *

* گه دشمنـــیی که بوی خون آید ازو *

امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حباله داشت امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحبقران بود و از قضا امیرزاده خلیل سلطان را با شاد ملک که از قمکان امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا شد و آن سودا در خیال شاهزاده بنوعی استیلا یافت که عنان اختیار از قبضه وقار و اعتبار او بیک بار در ربود و در غیبت حضرت صاحبقران او را بحبالهٔ نکاح درآورد و چون حرم شاهزاده از آن قضیه آگاه گشت شعلـــهٔ غیـــرت اشتعال یافت و آن حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانید و چون فرمان قضا جریان باحضـــار شاد ملک صدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که او را نیافتند و ازین معنی آتش خشم جهان سوز تیزتر گشت و حکم شد که او را سیاست کرده ناچیز سازند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر خون او را درخواست کرد و امضاء آن حکم در توقف افتاد و باز در آقسولات بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده او را نهفته همراه دارد امر عالی نفاذ پذیرفت و میـــربرات رفت و او را

بیاورد و قهرمان قهر بقتـــل او اشارت فرمود مهـــد اعلی
سرای ملک خانم را خاطر بر اضطراب شاهزاده می‌سوخت
و کمال محبت و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت باولاد
و اخلاف می‌دانست با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
بر سبیل مواضعه راست داشت که در پایه سریر خلافت مصیر
عرضه دارند که در صدف وجود این عورت دُر دانه از سلیل
صلب شاهزاده مکنون است وچون آن سخن معروض افتاد
اشارت شد که او را بمهد اعلی توماان(۱) آغا سپارند تا بعد از
وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را بیکی از غلامان
سیاه دهد وهم در آقسولات یرلیغ عالم مطاع به نفاذ پیوست
و بشاهزادگان و حکام و داروغگان تمام ممالک نشانها نوشتند
مشتمل برآنکه هرکس در محل حکومت خود اقامت مراسم
عدل و داد گستری شعار خود ساخته دربند رفاهیت و آسایش
خلایق باشند و بسخن مفسدان و عوانان اصلا التفات ننمایند
و با رعایا و زیردستان که ودایع حضرت پروردگارانند لطف
و مرحمت واجب دانسته نوعی سازند که روز بازخواست
ندامت نباید کشید و در حضرت ذوالجلال خجـــالت
و انفعال نباید دید *   * نظم *

* هر آن کس که خواهد که یابد بهشت *

---

(۱) در دو کتاب بجای - توماان - (پویان) دیده شد *

• نگردد بگرد بد و کار زشت •
• هرآن کس که او راه[1] یزدان بجست •
• بآب خرد جان تیره بشست •
• درین بارگاهش بلندي بود •
• بر سروران ارجمندي بود •
• بنزدیک یزدان ز تخمی که کشت •
• بیابد بپاداش خرّم بهشت •
• ز داد و دهش گر نغي بود و تار •
• بگیتي بماني یکي یادگار •
• که جاوید هرکس کند آفرین •
• بران شاه کاباد دارد زمین •
• ز یزدان و از ما بران کس درود •
• که بیخ ستم داس عدلش درود •
• همه گوش دارید و فرمان کنید •
• ازین پند م آرایش جان کنید •

و هرنشاني ازان مصحوب معتمدي بیکی از شاهزادگان و حکام ممالک فرستادند و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکند رفت وامیرزاده سلطان حسین بصیران ویسي و از اطراف و جوانب زبرای زواده

(۱) در دو نسخه بجای « راه » (کار) است •

لشکر بارابهـا و گردونهـا انواع ماکولات و ضروریات می آوردند و اسپان دیناره که بهر ولایت انداخته بودند درین اثنا باردوی اعلی میرسانیدند و عاطفت پادشاهانه مجموع آن را بشاهزادگان و امراء و لشکریان می بخشید و درین اثنا از خراسان سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش امیرزاده شاهرخ آمده خبر سلامتی ذات شاهزاده رسانید و رای صواب نمای امیر برندق را بجانب تاشکند روانه داشت که برسانیدن تغار لشکر بهرام انتقام قیام نماید و فرط مرحمت پادشاهانه امراء و بزرگان سپاه را فرموده بود که هریک از حال تومان و هزارجات و قشونات و صدجات خویش نیک با خبر بوده بنوعی غمخواری نمایند که دران راه هیچ آفریده را جهت ما یحتاج ضروری باز ماندگی نباشد لاجرم اسباب احاد لشکری بآن کثرت و بسیاری چنان مرتب گشت که یک سواره ازانچه ضرورت باشد چندان با خود داشت که دارائی ده کس بآن توان کرد و برهمین نسق همه را اسباب و آلات جنگ از صنوف اسلحه و آنچه در محاربه و مدافعه بکار آید مهیا و آماده و ازجمله چندین هزار خروار غله مقرر بود و مدخر که بارابها همراه ببرند و هنگام رفتن براه بکارند تا در بازگشتن بکار آید و چند هزار شتر آبستن همراه بود که برفرض احتیاج شیر ایشان مدد قوت

لشکریان باشد والحق چندان غلبه که شمار آن جز بتأمل قیاس و تخمین عقل نتوان کرد با چندان اسباب و آراستگی عجب که گردون پیر پیش ازان در زیر رایت اقبال صاحب شوکتی دیده باشد و هیهات هیهات که بعد ازین بیند و خلایق از مشاهدهٔ طوی کان گل و آن کمال عظمت و کامکاری که حصول مثل آن در سعت خیال هیچ عاقل نمی گنجد متحیر و متعجب مانده بودند و زیرکان را از ملاحظهٔ انجام امور دنیا بقصد خوفی عظیم طاری شده بود و بزبان مردم جاری گشته و چون در عقب آن لشکری بآن کثرت و شوکت و اسباب در معسکر ظفرمآب باندک زمان جمع آمد آن دغدغه زیادت گشت و اندیشه بخاطرها راه یافت و خلق را مضمون این دعا ورد زبان بیم و رجا شد * بیت *

* که یا رب تو این شاه را لایزال *
* نگهدار از آسیب عین الکمال *
* الهی تو این دولت پایدار *
* ز چشم بدان جاودان گوش دار *

گفتار در نهضت رایات فتح آیات از آقسولات

در وقتی که آفتاب هنوز در اواخر جدی بود و شدت سرما بمرتبه که نطاق نطق از احاطه بوصف آن قصور داشت

چنانچه بسیاری از مردم و چهارپایان دران راهها تلف شدند وبسی را دست وپای وگوش وبینی و دیگر اعضا بیفتاد واکثر اوقات ابر آسمان وارکران تا کران افق کله بسته بود وبرف قیروان تا قیروان زمین برهم نشسته * بیت *

* زبس ابر وبرف اندران پهن دشت *

* تو گفتی فلک ده زمین گشت هشت *

و دران ایام آخر قران علویین در مثلثه هوائی در برج دلو وقوع یافت چون داعیه احراز فضیلت غزو وجهاد در خاطر مبارک صاحب قران پاک اعتقاد بغایت قوي بود صبر نفرمود تا سورت برودت هوا بشکند و از کیفیت راههای آن مواضع استفسار نمود و منزل منزل را از چگونگي آب و علف وبراري و جبال وغیرها استکشاف فرموده ثبت افتاد *

* مصراع *

* بدست توکل بعزم درست *

رایت توجه برافراخت و رای خورشید اشراق پرتو فرمان انداخت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمرشیخ وامیر خداداد حسیني ویادگار شاه ارلات وامیرشمس الدین عباس وامیر برندق و محمد درویش برلاس و رستم طغي بوغا وبرادرش پیرمحمد ونوشیروان پسر بویان آغا وعبدالکریم حاجي سیف الدین و پیرعلي مکلي بوغای سلدوز و

خان سعید سلدوز و سعادت تمورتاش و دیگر امراء که بر حسب فرمان در حوالی تاشکند و شاهرخیه و سیرام قشلاق کرده بودند چون آفتاب نیمه حوت رسد مجموع بجنبش درآیند و بیکبارگی توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین که بطرف دشت قبچاق دریسی و صیران بود چون بهار شود او نیز بی توقف سوار گردد و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ پروردگار از آقسولات روان گشت و شب در زمیان کرده با وزن اتا نزول فرمود و ازانجا نهضت نموده در یوغتواچه شیخ فرود آمد و ازانجا روان شده سوزکنت مخیم نزول همایون شد و ازانجا کوچ کرده بقمار قتالاقا و ازانجا بسلطان شیخ و ازانجا بقریه زرنوق و ازانجا روان شده و از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و آب سیحون از غایت سرما بنوعی بسته بود که مقدار دو سه نیزه می بایست کند تا آب بر توان داشت چه دران سال از اوایل قوس تا اواخر حوت در مجموع گذرهای سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان و عرابها[1] و سایر چهارپایان و غیرها بر روی یخ می گذشتند و از کنار سیحون بسعادت سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار سرای بیردی بیگ بعز نزول همایون اختصاص یافت و تمام شاهزادگان و امراء و خاصگیان که بدونت

(۱) در بعضی نسخ بجای = عرابها - (ارابها) است ‌.

ملازمت فایز بودند هریک بخانه فرود آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه درسرای که محل نزول همایون بود هم درروز وصول آتش از ممر بخاري درگوشه از سقف خانه افتاد و احتراقي واقع شد و درزمان فرونشاندند اما این معني موجب ازدیاد تشویش خاطر دولت خواهان گشت چه دران ایام مردم خوابهای پریشان میدیدند و حادثه که وقوعش نزدیک رسیده بود درخاطرها اثرها کرده بغایت اندیشه ناک و هراسان بودند *

* مصراع *

* ولا بد للمقدوران یتکونا *

وصاحب قران بی همال موسی رکمال را ارسال فرمود تا راه پیل را تفحص نماید که مي توان گذشت یا هنوز نه و او بامتثال فرمان مسارعت نموده و احتیاط کرده بازآمد و عرضه داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری برحسب فرموده بطرف سیرام و عقبه قلان بهمان مهم شتافته بود اوهم معاودت نمود و تقریرکرد که درعقبه دونیزه بالا برف نشسته است ودرین ولا ازپیش توقتمش خان که ازمدتی باز در صحاري دشت بدحال و سرگشته مي گشت قرا خواجه که از نوکران قدیم او بود بدرگاه عالم پناه آمد درروزی که حضرت

اعلی صدر دیوان خانه فلک شکوه را بفر مسند سلطنت مآب
رفعت چرخ برین بخشیده بود و تایزی اغلن از نژاد اوکدی
قاآن و باش[1] تمور اغلن و چکره اغلن از نسل جوجی خان در
طرف دست راست نشسته بودند و دیگر جانب از حضور
شاهزادگان جوان بخت الغ بیگ و ابراهیم سلطان و ابجل
آراسته بود فرستاده توقتمش خان بوسیله امرای مثل بیردی
بیگ و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک و خواجه یوسف
بعز بساط بوس مستسعد گشت و پیغام توقتمش خان بزبان
اعتذار عرضه داشت که جزای کیفر کفران نعمت و احسان دیدم
و کشیدم اگر عاطفت پادشاهانه رقم عفو بر جرائم و زلات این
ضعیف کشد بعد ازین سر از ربقه طاعت و پای از جاده
متابعت نکشد و بیرون فقید مکارم اخلاق ملکانه فرستاده را
نوازش فرموده استمالت نمود که بعد ازین بیرش بعنایت
الهی الوس جوجی را باز استخلاص نمایم و باو سپارم و در
خاطر همایون چنان بود که هم بآن چند روز که از اترار بعزم
غزو کفار نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان را که برسم
مشایعت ملازم بودند باز گردانند و قرا خواجه را نیز اجازت
انصراف داده با تحف و هدایا جهت توقتمش خان روان
سازد و نگاشته کلک تقدیر غیر آن بود و الحکم لله العلی القدیر .

(۱) در دو کتاب چاپی - باش - (تاش) است .

گفتار در وفات حضرت صاحب قران انار الله برهانه

* نظم *

* ای دل اگر از غبار تن پاک شوي *
* تو روح مجردي بر افلاک شوي *
* عرش است نشیمن تو شرمت نیاید *
* که آئي و مقیم خطـــه خاک شوي *

نسیم اعزاز و تکریم که از حریم تعظیـــم یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی مي وزد روایح بســـی لطایف و معارف بمشام جان سعادت مندان نکته دان میرساند از جمله آنکه پایه قدر و منزلت نفس انساني * * نظم *
آنکه نصّ کلام حق گویا است * که جهان را برای او آراست
و آنکه تن جامهٔ خلافت حق * جز ببالای او نیاید راست
ازان برتر و بلندتر است که محل تصرف و ترفع و منـــزل آسایش و تمتع او همین سرای فاني و تنگنای عالم جسمـــاني باشد و بس * * بیت *

* بخدا کدان جهان دل منه که جای دگر *
* برای مسکن تو بر کشیده اند قصـــور *

چه بحقیقت دنیا نسبت با او حکم کشت زاري دارد که دهقان درواندک زمان بشغل زراعت قیام نماید واورا محصول آن مدخر گشته روزگار بسیار بکار آید وازین است که مهندس قدرت کامله حکیم علیم و معمار صنع لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دارالخلافة بنیه انسان را بنوعي ساخته و پرداخته که ازان مصر جامع پنج شارع واسع بر صوب عالم پر صنایع و بدایع کشاده است که بهر یک ازان شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار و آثار علم و قدرت آفریدگار تعالی و تقدس بآن خطه بدیع آیین در مي آیند و بمحل وقوف و درایت والي آن ولایت میرسند تا بآن خبرت و شعور از هستي و یگانگي آفریننده و پرورنده عالم و عالمیان جل و علا آگاهي یابد و بتفکر و تدبر در گونه گونه غرایب وعجایب که در ضمن مبدعات و مخلوقات مندرج است بمعرفت صانع و اطلاع بر اسماء و صفات او سبحانه ثم سبحانه فایز گردد و وظایف بندگي و پرستش بتقدیم رسانیده شکر و سپاس شمهٔ از نعم بی قیاس که در بارهٔ او کرامت فرموده بجای آورد و بعد از حصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهري بآن صفا و پاکی با پیکري مکدر خاکي همان است روی التفات از جانب جسم و جسمانیات گردانیده آنرا پس پشت اعراض اندازد و بدیدهٔ تبصر گ

الیوم حدید یکباره بنظاره عالم ملکوت و مشاهده جمال و جلال ـ حی لا یموت ـ پردازد و جاودان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بلذات انس و نعیم وصال مستسعد و مستبشر باشد * بیت *

عارفان را بجنت ملکوت * نبود جز جمال رحمان قوت

و اعراض کلی نفس انسانی از تدبیر و تصرف پیکر جسمانی را مرگ می خوانند و صورت بیننان آن را اعظم مصایب و بلیات می دانند و اگرچه فی الحقیقة تمامی سعادت و کمال نفس بموت است و لهذا قدماء حکماء که انوار علوم از مشکوة وحی انبیاء ـ علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام ـ اقتباس نموده اند تعریف آدمی بحی ناطق مایت فرموده اند *

* مصراع * * نشنیدهٔ که هر که بمیرد تمام شد *

چه سعت عالمی که نفس بعد از قطع تعلق بدن مستغرق احوال آن خواهد بود نسبت با دنیا چون فراخی موطن دنیا است نسبت با وضع جنین در تنگنای رحم بلکه اوسع و ابسط ازان چه نسبت دنیا برحم نسبت متناهی بمتناهی است وسعت عالمی که بموجب ان الینا ایابهم بازگشت نفوس انسانی بآنست غیر متناهی است و هرچند حال بعضی نفوس که مربوب اسماء جلالی حق باشند چون مضل و مذل و قهار و منتقم و نظایر آن دران عالم صعب و هول ناک می نماید چون بنیاد ایجاد بر

محض لطف و مرحمت بی علت است و قضیه سبقت رحمتي غضبي محقق و مقرر کمال کرم و بود باري و وفور عفو و غفاري حضرت باری امیدواري مي بخشد که ارواح مومنان موحد را برحسب بشارت قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله انجاز وعد ان الله یغفر الذنوب جمیعا دستگیر آید انه هو الغفور الرحیم * نظم *

* گرچه ز گناه جبست رجو خواهد بود *
* وآن یار عزیز تند خو خواهد بود *
* از خیّر محض جز نکوئي ناید *
* خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود *

بتخصیص سعادت مندي که بارشاد توفیق پیش از حلول واقعه ناگزیر موت عنان اهتمام از صوب اشغالي که سجود اغراض دنیوی باز گردد برتابد و بصدق همت متوجه تدارک و تلافي جرایم و زلات گذشته گشته باقی عمر از برای عمر باقي دریابد . * و لله درمن قال * * بیت *

* دلا بکوش که باقی عمر دریابی *
* که عمر باقی ازین عمر بر گذر یابی *

و از شواهد شمول عنایت و مکرمت ملک متعال و پادشاه

لم یزل ولا یزال نسبت با صاحب قران بی همال آنکه در اواخر یورش هفت ساله که معظمات ممالک ربع مسکون تمام بحیطهٔ تسخیر و تصرف خدام سپهر احتشام در آمده بود داعیهٔ عدالت و داد گستری که اصل جبلهٔ همایون آنحضرت مجبول بود بوران بنوعی قوت گرفت و استیلاء یافت که همگی همت عالی نهمت مصروف گشت بر استکشاف احوال و اوضاع رعایا و زیردستان و اشاعت آثار عدل و احسان نسبت با ایشان چنانچه از مواضع داستانهای سابق مستفاد میشود * * بیت *

بداد و دهش گیتی آباد کرد * دل خلق عالم همه شاد کرد

و خاطر خطیر بکلی دربند آن شد که فیما بعد اوقات فرخنده ساعات بامری صرف کرده شود که کفارت آثام سوالف ایام گردد و در محو نقوش تقصیرات و تفریطات گذشته مصدوقهٔ هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات تحقق یابد و باین قصد بعد از معاودت بمستقر سریر سلطنت با آنکه شاه و سپاه در هفتم سال بوطن اصلی باز آمده بودند و هنوز پنج ماه تمام نگذشته بود بی توقف عزم غزو کفار چین و ختای جزم کرده روی توجه بآن دیار آورد بوضعی که شرح داده شد و در اثناء آنکه رایت افتخار خطهٔ اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ شرعی است از فر وصول و نزول موکب کواکب شعار از سقف طارم فیروزه حصار

برگشته بود در چهارشنبه دهم شعبان سنه (سبع و ثمانماية) مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفت و تب محرق طاري شد و لسان حال بفحوای این مقال که • بیت •

• سپیده دم که شدم محرم سرای سرور •
• شنیدم آیت توبوا الی الله از لب حور •

مترنم گشته بعزم درست و نیت صافي صادق از جمله منکرات و معاصي توبه فرمود و حدت مرض و شدت آن زمان زمان مي افزود • • نظم •

• چو مي شد فزون دم بدم رنج شاه •
• مصیبت گرفتند خورشید و ماه •
• چو از درد شه ناله دادي خبر •
• زغم خلق را پاره مي شد جگر •
• دران دم که مي زد دم درد ناك •
• زن و مرد را بود بیم هلاك •
• ز دست مرض شد طبیعت زبون •
• نه آرام مانده نه صبر و سکون •
• همایون تن شاه را دفع رنج •
• نه ملک و سپه کرد نه مال و گنج •
• ز تاب مرض چون زبون شد مزاج •
• نه تخت آمدش سود مند و نه تاج •

وبا آنکه مولانا فضل الله تبریزی که از زمره[1] اطباء حاذق بود و ظفر کردار ملازم رکاب سعادت انتساب بود در معالجه و تداوی سعی بلیغ می نمود روز بروز خستگی اشتداد می یافت و علتی دیگر سربرمیکرد چنانچه چند مرض مخوف مختلف جمع آمد که از معالجه بعضی بعضی دیگر ازدیاد می پذیرفت * نظم *

* چو آمد قضا از مداوا چه سود *
* چه جای پزشک از مسیحا چه سود *
* نبود اندران درد امید شفا *
* ندانند اجل را طبیبان دوا *
* چو ز اندازه بگذشت سوء المزاج *
* فرو ماند عاجز طبیب از علاج *
* شد اعضاء شاه از مرض سخت سست *
* ولی بود رایش چو اول درست *

وچون قوای دماغی از اول تا بآخر بسلامت بود چنانچه بنفس مبارک با وجود زحمتی چنان بپرسش احوال لشکر و نسق آن مشغول می‌شد وچون برای صایب دریافت که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروری نهاده خواتین و خواص امراء را احضار فرمود و از سر تیقظ

(۱) دراکثر نسخ بجای « زمره » (مهره) دیده شد *

وبیداری بوصیت مشغول گشت که بتحقیق می‌دانم که مرغ روح از قفس قالب پرواز خواهد کرد پناه بدرگاه خدای جان بخش جان ستان بردم و شما را بلطف و مرحمت او سپردم می‌باید که اصلا نوحه و زاری مکنید و فغان برمدارید که جزع و فزع درین قضیه فایده ندارد * بیت *

* مدرّید جامه منالید زار *
* مگردید آشفته دیوانه وار *
* مرا از فغان شما نیست نفع *
* که کرد است اجل را بفریاد دفع *

آمرزش مرا از خدا بخواهید و روح مرا بفاتحه و تکبیر شاد گردانید بحمد الله بمدد توفیق معموره عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز در تمام ایران و توران کس را مجال آن نیست که سر فضولی برآرد یا بدست جور و بی باکی بیچاره را بیازارد و از فضل بی شمار ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگرچه بسیار است بهمین بخشد که دست تعرض ظالمان از دامن روزگار مظلومان کوتاه کرده ام و نگذاشته ام که در زمان سلطنت من از قوی بر ضعیف حیفی رود مگر آنچه بمن نرسانیده باشند و مرا ازان خبر نبوده باشد و اگرچه دنیا ثباتی ندارد و چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد لیکن آنرا مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک و نا ایمنی طرق

و ممالک و بی حضوری جمهور خلایق گردد و هرآیینه روز
قیامت ازان پرسش و بازخواست خواهد بود اکنون فرزند
پیرمحمد جهانگیر را ولي عهد و قایم مقام خود گردانیدم
که تخت سمرقند در تحت فرمان او باشد و از سر تمکن و استقلال
بتدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت
قیام نماید شما مي باید که متابعت و مطاوعت او بجاي آورید
و باتفاق در تقویت و تمشیت او بجان بکوشید تا عالم بهم برنیاید
که موجب تشویش و پریشانی مسلمانان باشد و سعي چندین
ساله من ضایع گردد چه از اتفاق و یک جهتي شما مرده م
از دور و نزدیک حسابها بردارند و هیچ آفریده را یارای
آن نبود که باظهار مخالفت و سرکشي جسارت نماید و بعد
ازین نصایح بفرمود که مجموع امیران و بزرگانِ حاضر عهد کنند
و بسوگندِ مغلظ موکد گردانند که وصیت مذکوره را بجای آرند
و مخالفت آن بهیچ حال روا ندارند و دیگر امراء و سرداران
را که غایب اند بهمان نوع سوگند بدهند امراء از استماع آن
سخنان در قلق و اضطراب افتادند و آب حسرت از دیده حیرت
کشاده دل خونین از جان برداشتند و روي اشک آلوده بر
خاک نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک با دهشتي
عظیم و دلي از بیم دونیم زبان عجز و تسلیم برکشادند که جان
و روان مجموع بندگان فدای یک لمحه زندگاني حضرت

صاحب قراني باد اي كاج عمر ما همه سربسر بجاي يكروزه حيات آنحضرت قبول مي افتاد كه بطوع و رغبت فدا مي كنيم *

* بيت *

* گر از جان ما سود بودي ترا *
* نبودي دريغ از تو جانهاي ما *
* ولي اين زمان هيچ تدبير نيست *
* كه امكان تغيير تقدير نيست *

اگرچه ما بندگان را بي وجود شريف حضرت صاحب قراني بهيچ گونه تمتع از حيات و زندگاني نخواهد بود و ليكن ما را تا نفسي در تن و رمقي از جان باشد پاي خدمتگاري از جاده جان سپاري و طاعت گذاري آنحضرت بيرون نخواهيم نهاد كه بنده اگر خلاف راي ولي نعمت بيند بشد هيچ برخورداري نه بيند و دراين مدت كه ما بندگان بسعادت ملازمت آستان سلطنت آشيان سرافراز بوديم جز بندگي و سرافكندگي شغلي نداشتيم و تا در حيات باشيم همان طريقه خواهيم سپرد بزبان اين سخنان مي گفتند و بالماس مژگان جواهر اشك خونين دمادم مي سفتند * * بيت *

زغم كرده از ديده دريا روان * زجان رفته آرام و از تن توان

بعد ازان عرضه داشتند كه اگر فرمان شود اميرزاده خليل سلطان و امراء را خبر فرستيم تا باتفاق از تاشكنت متوجه

درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار مبارک دریافته وصیت
از زبان همایون بشنوند که هرچند ما بندگان برحسب فرمان
صورت وصایا بایشان خواهیم رسانید چنان نباشد که خود
بمشافهه استماع نمایند آن حضرت فرمود که وقت به تنگ
رسیده و بیش ازین مجال امثال این حکایات نیست آنها
که غایب اند حاضر نمي توانند شد و دیدار بقیامت افتاد
و شما را نیز همین ملاقات مانده و بحمد الله تعالی مرا از
مرادات دنیوي هیچ آرزو در دل نمانده مگر دیدن فرزند
شاهرخ که مي خواستم که یکبار دیگر اورا به بینم و میسر نشد
الحکم لله - خواتین و بعضی از شاهزادگان که ملازم بودند
درین محل مجتمع شده مترصد بودند که حال آن حضرت بچه
انجامد استماع این سخنان عنان تحمل و شکیب از قبضه
اختیار ایشان بیرون برد بجزع و فزع درآمدند و هول آن
حالت جگرسوز خون دل از فوارهٔ دیده همگنان روان ساخت
حضرت صاحب قران روی بفرزندان کرده فرمود که هرچه
درباب مصلحت ممالک و رفاهیت خلایق گفته آمد یاد دارید
و از حال رعایا و زیردستان غافل مباشید و قبضه شمشیر را
بدست شجاعت و مردی محکم بگیرید تا همچون من از ملک
و پادشاهي برخورداري یابید ممالک ایران و توران را
از مخالفان و مفسدان پرداخته ام و بعدل و احسان معمور

و آبادان ساخته اگر بموجب وصیتهای من عمل کنید و داد
و دهش پیش نهاد همت سازید سالهای فراوان دولت و
مملکت بر شما بماند و اگر میان شما اندک مخالفتی واقع شود
نتیجهٔ نیک ندهد و دشمنان را خیالات فاسد بدماغ راه یابد
و تدارک مشکل باشد * * نظم *

چو باشید بر عهد خود استوار * بود مملکت بر شما پایدار
وگر هریکی رای دیگر کنید * عمل بر خلاف تصور کنید
پر از فتنه گردد بساط زمین * خلل راه یابد بملک و بدین

و بعد از آن شدت مرض تزاید پذیرفت و قوای نظام طاری
شد و با آنکه در بیرون حفاظ و موالی بختم قرآن مشغول بودند
اشارت عالیه صدور یافت که مولانا حجة الله پسر مولانا عبید
باندرون آید و در بالین بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمهٔ توحید
مواظبت نماید و چون شب درآمد و عالم از غایب شدن
پادشاه هفت اقلیم گردون لباس تاری و پلاس سوگواری
در گردن انداخت میان شام و خفتن بر وفق حدیث
من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان
ترجمان جان وجنان ساخته کلمهٔ توحید را چند نوبت ادا
فرمود و روح را بداعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة تسلیم نمود انا لله و انا الیه

راجعون * * نظم *

* دريغ آن شهنشاه صاحب قران *
* جم تاج بخش ممالك ستان *
* دريغ آنكه ديگر نيابد زمين *
* بصد قرن شاهي بآن داد و دين *
* دريغ آنكه ديگر نه بيند سپهر *
* نظيرش در آيينهٔ ماه و مهر *
* دريغ آن خداوند ديهيم و تاج *
* كزو بود آيين دين را رواج *
* دريغ آن جهاندار پاك اعتقاد *
* صلاح و پناه بلاد و عباد *

و اين واقعهٔ هائله جهان سوز در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه (سبع و ثمانماية) هجري اتفاق افتاد موافق چهاردهم اسفندارمذ ماه جلالي سنه (ست و عشرين و ثلث ماية) كه آفتاب بهشتم درجه حوت رسيده بود و ظرفاء روزگار اين تاريخ را بعبارات مختلف نظم كرده اند ازجمله مولانا بهاوالدين جامي اين رباعي گفته * * رباعي

* سلطان تمور آنكه چرخ را دل خون كرد *
* و ز خون عدو روي زمين گلگون كرد *
* در هفده شعبان سوي عليين تاخت *

* فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد *

و دیگری گفته * * بیت *

* شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد *

* وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد *

و سن مبارک آن حضرت بهفتاد و یک سال رسیده بود موافق عدد - الم - که صدر اعظم سوره کریمه قرآنی است و مدت سلطنت آن خدیو بی همال بر سبیل استقلال سی و شش سال عدد سه حرف که مادهٔ افضل اذکار همان است یعنی لا اله الا الله و این که ضبط و ثبت مادرات افعال و اقوال آن معدلت شعار دریا نوال بی سبق رویتی و قصدی بکلمه طیبه توحید اختتام یافت هم از امارات کمال دولت و اقبال است و از موجبات وثوق رجا و غایه حسن ظن با آنکه علو شان و رفعت منزلت و مقام این پادشاه سعید مبرور محصور بر همین ایام سلطنت صوری دردار غرور نبوده موافقتی است که عدد سنین سلطنت همایونش را با شمار بنین از ذریت روز افزون اتفاق افتاد چه از ذکور اولاد و اسباط سی و شش پسر و پسرزاده بتفصیلی که در خاتمه این مقاله باز نموده خواهد شد از آن موید بی همال باز ماند بعدد هر سالی از مدت سلطنت و فرمان روائی فرخنده اقبالی مستاهل سروری و کشور کشائی والفضل بید الله یوتیه من یشاء و از میامن محاسن

سیر و آثار ایشان بحسب مراتب و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات آن حضرت مشمول کرامتی گشته که زمرهٔ متعالی قدر اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده در موقف مناجات مسالت نموده اند - کما حکی الله و هو اصدق القایلین عن خلیله - واجعلني لسان صدق في الآخرین فحقق اللهم رجاءنا فیه و اجعله من ورثة جنة النعیم بفضلك العمیم و منّک الجسیم انک انت التواب الرحیم *

ذکر بعضی حوادث که بعد از انتقال حضرت صاحبقرانی ازین سرای فانی بدار النعیم جاودانی انار الله برهانه روی نمود

* نظم *

چگویم که از هول این داستان * بلرزد زمین و بترسد زمان
چو گویم گره بر زبان اوفتد * قلم گاه ثبت از بنان اوفتد
عجب کادمی زان خطر جان ببرد * کشید آن بلا را و از غم نمرد

چون صاحب قران سعید مغفور ازین دار غفلت و غرور بجنت سرای بهجت و سرور انتقال فرمود هول آن واقعهٔ قیامت علامت سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان و نهیب آن حادثهٔ شکیب سوز بصایر و ابصار کبار و صغار از اخیار و اشرار را تیره و خیره ساخت *

* نظم *

* شد آن لحظه هول قیامت عیان *
* بگردون بر آمد نفیر و فغان *
* ز حیرت دل خلق عالم خراب *
* جگرهای شاهان ز ماتم کباب *
* بر آشفت احوال خلق جهان *
* از اندیشه غمناک شد انس و جان *
* همه خلق عالم پریشان شدند *
* سراسیمه و زار و حیران شدند *
* نه اندیشهٔ خواب کس را نه خور *
* نه مه ماند بر حالت خود نه خور *

و حقیقت آنکه عطیه فرخنده طالع صاحب قران - علیه شآبیب الغفران و الرضوان - مقتضی آن بود که دولت ثابت ارکانش جاودان با امتداد زمان هم عنان باشد و ممالک روی زمین که آن را بقوت بازوی اقبال مسخر کرده بود و بانوار معدلت و افضال معمور و منور داشته تا انقراض عالم در سایه سلطنت اولاد و اخلاف بزرگوارش همچنان برقرار بماند و اگر نه درین واقعه هایله جای آن بود که سپهر تیزگرد را پای از بیم سست گشته برجای فرو ماند و مهر رخشنده چهر از غایت دهشت راه مشرق گم کرده دیگر بار برنیاید و نور نیفشاند * * نظم *

بُدی بیم که مرکبان انجم * هم نعل بیفگنند و هم سم

شد وقت که این چهار حمال * بفهند محفۀ مه و سال

راستی دران شب سزا بود که ماه چهره خراشیده و لباس قیرفام ظلام پوشیده کاه کهکشان بپاشد و برسم تعزیت بران نشیند وگردون بوقلمون گریبان صبح دریده و دامنِ شام در خون شفق کشیده و سرشک ثوابت و سیاره تمام فروبارد وخود رادر وفا بحق عزا قاصر و مقصر بیند ابرطوفان بارکه دران روزگار زار زارمی گریست اشکش خوناب بایستی نه قطرات آب و جهان بهم برآمده که درلباس سوگواری بود پوشش از خاک و خاکستر داشتی نه ازتاریکی شب کحلی نقاب و از جمله صعوبتِ آن مصیبت اندوه فزای جان کاه آنکه کس را نه مجال دم زدن بود ونه قوت شکیبائی و پنهان داشتی * * بیت *

* فریاد زدردی که درون سوزد و آن را *

* گفتن نتوانند و نهفتن نتوانند *

شاهزادگان افسر پادشاهی ازتارک انداخته و خلعت شکیبائی قبا ساخته و خواتین و آغایان رویها خراشیده و مویها بریده و امراء و ارکان دولت گریبان جان دریده و درخاک و خون طپیده آن شب که ابرنیز درفغان و اشکباری بود در عین بی‌قراری و دل افگاری بگریه وزاری و سوگواری بگذرانیدند وچون صبح را شعله مهردرجان گرفته او نیزشق

حبیب آغاز نهاد روی تحسر و تاسف بتجهیز و تکفین میت آوردند
و بر حسب وصیت هندوشاه خزانچی بغسل مشغول شد و مولانا
قطب الدین صدر بتعلیم آن شغل مشروع و واجبات و سنن آن
و تلاوت دعوات و آیات قران قیام نمود * نظم *

گرامی تنش پاک شسته بآب * معطر بکافور و مشک و گلاب
کفن جامه کردند و تابوت جای * سپردند بغفران یکتا خدای

و بعد از فراغ بصندوق و داغ امراء مثل بیسردی بیگ
مازبرنا و برادرش شیخ نور الدین و شاه ملک و خواجه
یوسف و دیگر خواص و نزدیکان اتفاق نموده عهد کردند
و سوگند خوردند که متفق باشند با یکدیگر و در امضاء وصایای
صاحب قران سعید مغفور یکدل و یک جهت اجتهاد بکوشند
و چون عزیمت رفتن بختای هنوز فسخ نیافته بود واقعه آن حضرت را
پنهان می داشتند و آغایان را از تغییر لباس و اظهار نوحه
و زاری منع میکردند تا دشمنان بیرونی آگاه نشوند و امراء
بعضی آغایان آمده با ایشان دلداری کردند و بامیرزاده خلیل
سلطان و امراء که در تاشکند بودند خبر فرستادند و موقع واقعه
باز نمودند و بعضی و عیداران پیش امیرزاده سلطان حسین
کس فرستادند که مرض حضرت صاحب قران اشتداد یافته
با معدودی توجه نموده بتعجیل بیاید و حضرو و چنین را
با نوشته اجابت لزوم روانه شدند که امیرزاده پیر محمد

را از حادثه وفات صاحب قران سعید مغفور و وصیت ولایت عهد و قایم مقامی که در باره او فرموده آگاهی دهد تا هرچه زود تر بتخت گاه سمرقند شتابد و بسایر شاهزادگان و حکام که در هر اقلیم و ولایت بودند مکتوبات ارسال نمودند مضمون آن اعلام وقوع حادثه جهان سوز و سفارش رعایت حزم که هرکس در ضبط و محافظت مملکت خود وظیفه تیقظ و هوشمندي بجای آورد و از حدود و ثغور هر صوب با خبر بوده اصلا غفلت و اهمال در هیچ حال از احوال روا ندارد که سالها است که بقیه مفسدان و بدسگالان از بیم سر فرو برده اند بانتظار روزی چنین روزگار بتصور و پندار مي گذرانند غافل و بی خبر نمي باید بود و دل برعون و عنایت پروردگار بسته در اشاعت عدل و احسان حسب الامکان کوشش نمود و خلایق را از وضیع و شریف هریك بجای خود چنان داشتن که اندیشه عصیان و طغیان بخاطر و خیال ایشان راه نیابد و هر نوشته را مصحوب فرستادهٔ بشاهزادهٔ فرستادند شیخ تمور قوچین بصوب هرات متوجه امیرزاده شاهرخ شد و علي درویش که بسگ بچه اشتهار یافته بود بجانب تبریز پیش امیرزاده عمر شتافت و ارا تمور بجانب بغداد پیش امیرزادهٔ میرانشاه و امیر زاده ابابکر و دیگری بطرف فارس و عراق روان شد *

گفتار در نقل نعش صاحب قران بزرگوار از اترار

شاهزادگان و آغایان و امرا که در اترار بودند شب پنجشنبه هزدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن تابوت مغفور برحمت حی لا یموت را بدیبا و پرنیان مغفرت و رضوان گرفته در محفه از شهر اترار بیرون آورده روی توجه بصوب سمرقند نهادند و بشب از آب خجند برروی یخ گذشته درمیان بیشه که مقابل آب بود فرود آمدند و از اترار تا کنار آب دو فرسنگ است و چون صبح دامن لباس سوگواری شب را چاک زد شدت واقعه آتش حزن و اندوه در کانون درون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن آرام و اصطبار دلهاشان بسوخت ● بیت ●

● تا قیامت بالا نرفت از جگر بریانی دود آه ●

● آتش اندر سینه یاران فزاید بیش ازین ●

تعزیت که تا غایت مخفی میداشتند بیرون داده [illegible] و مجموع آن انجمن از مرد و زن بخروش و زاری درآمدند یکبار فغان برآوردند و شوری درجهان افتاد که صدای آن از بیت الاحزان کیوان برگذشت ● شعر ●

● ز سوز دل دردمندان بر فلک برآمد ●

* جگر سوخته ماهیان را درآب *
* زبس دود آه از دل آتشین *
* درافتاده مرغ ازهوا بر زمین *
* چه کاریست کافتاد بر عام وخاص *
* که تا مرغ و ماهي نشد زان خلاص *

امراء و خاصگیان و قوچیلدان دستارها از سر و جانها در خطر و خود را بر خاك و خاکستر انداخته و خواتین و آغایان مویها از بن و رویها بزخم ناخن چندان و چندان کنده و خسته که خویشتن را مشرف بهلاک ساخته * نظم *

ز فوت شه عادل کامیاب * بنای سرای جهان شد خراب
چنان آتش افتاد در روزگار * که پر شد فضای جهان از شرار
روان گشته از چشمها جوی خون * ز خون گشته روی زمین لاله گون
ز آه و زفریاد پر شد جهان * بگردون گردان بر آمد فغان
زدل رفته صبر و ز سر رفته هوش * بر آمد ز جانها غریو و خروش
نه تن را توان و نه دل را شکیب * جگرها شده خون ز هول ونهیب

بعد از فغان و زاري بسیار چون جزع و فزع از حد درگذشت امراء به نصیحت پیش آمدند و بزبان دولت خواهي عرضه داشتند که چون تند باد بلا از مهب قضا وزیدن گیرد کوه خارا چون موم از آتش گرم نرم شود و سدّ اسکندر از پرده عنکبوت سست نهاد تر گردد و تیر تقدیر را سپر تدبیر باز

نمي دارد وقهرمان اجل شاه و گدا و ضعيف وتوانا را بيك حساب مي‌شمارد و بضرورت و اضطرار در شكيبائي و اصطبار مي بايد كوشيد و بصدقه و خيرات و فاتحه و ختمات روان ميت را شاد گردانيد كه همه را مرگ در كمين است و كوچك و بزرگ را عاقبت كار همين * * بيت *

* كز در مرگيم بي نوا و توانگر *

* وآنكه نميرد نزاده است ز مادر *

وچون اشتعال نيران اندوه و احزان نه در آن مرتبه بود كه بزلال امثال اين نصايح فرو نشيند ناچار بروح مقدس حضرت رسالت پناه ختمي عليه افضل الصلوات واكمل التحيات توسل جسته تذكر وفات او را وسيله نجات آن مصيبت جانكاه ساختند كه حضرت پيغمبر عربي عليه و على آله الصلوة والسلام بهترين اولين و آخرين بود وخداى تعالى عالم را بطفيل وجود مبارك او آفريد واو را از تمام آفرينش برگزيد و خاتم انبياء و رسل گردانيد و با اين همه چون وقت اجل موعود در رسيد روح پاكش از پيوند بدن گسسته روى تسليم و رضا بفردوس اعلى آورد هرگاه كه چنان بزرگوارى درين سراى فاني جاوداني نماند ديگري هم نخواهد ماند هرچند واقعه صعبى ومصيبتى جان گسل است غير از رضا بقضا وشكيبائي جستن از خداوند در سرّاء وضرّاء چاره ديگر متصور نيست * بيت *

* اگرچه واقعه بس مشکل است و جان فرسای *
* بصبرکوش که باما بو(۱) است لطـف خدای *

ذکر مشورت کردن امراء باخواتین و شاهزادگان درباب یورش خطای

چون خواتین و شاهزادگان را از میامن ذکر جان پرور مخصوص بخطاب انا اعطیناک الکوثر و قصه وفات آن سرور همایون سیر - علیه سلام الله ما طلع القمر - نوع تسکینی حاصل شد و جزع مفرط گذاشته از فغان و زاری بحزن و سوگواری اکتفا نمودند امراء پیش ایشان جمـع آمده مشـورت آغاز نهـادند و بادلی خونیـن و خاطری حزین گریان گریان می گفتند که اجتماع لشکری باین بسیاری از امراء کامگار و بهادران نامدار و نبرد آزمایان تیغ گذار که هنگام کارزار هریك ازیشان ثانی سام سوار و ثالث رستـم و اسفنـدیار است با چنین اهبه وساز و چندین اسبـاب و آلات که از گرانی اثقال واحمال ایشان زمین را خطراست که تمام درآب فرورود واز زمان جمشیـد باز کس ندیده است و نشنیده و بقرنهای بسیـار مثـل این دیگربار عجـب که

---

(۱) در سه نسخه بجای - باما بو است لطف - (کس نگذرد زحکم) است *

دست دهد * * نظم *

* ز روزی که در جنبش آمد فلک *
* بزد بر فلک صف سپاه ملک *
* به بهرام دادند تیغ و سنان *
* به برجیس دُرّاعه و طیلسان *
* ندیدست هرگز کسی تا کنون *
* سپاهی چنین از کواکب فزون *
* بدین ساز و سامان لشکر بر هند *
* نبودست و مانندش نباشد دگر *

و شکی نیست که این سپاه را تا این اسباب ... مخالف رسانیم بی توقف دمار از دیار و روزگار ایشان بر آرند و هرچند خبر واقعهٔ صاحب قران سعید مرحوم مغفور هم عنان صبا و دبور بقلماق و ختاییان خواهد رسید لکن چون خبر احتمال صدق و کذب دارد اگر ما این لشکر بی کران را بسرحد ایشان بریم پیشتر آن باشد که ... متوهم شوند که اگر حضرت صاحب قران در گذشته بودی کسی را قوت و قدرت لشکری چنین باینجا رسانیدن نبودی و تصور کنند که آن حضرت زنده است و این آوازه بمکر و حیلت انداخته اند ازین توهم خوف و هراس بر ایشان غالب شود و نصرت و ظفر قرین رایت اسلام گردد مصلحت آنست که عزم

و نیت آنحضرت را امضاء کنیم و توکل بر داور فیروزی بخش کرده لشکر بختای بریم و مردانه در اقامت غزو و جهاد با کافران و بت پرستان که آن حضرت قصد کرده بود بجان بکوشیم و انتقام اسلام ازان بی دینان خود کام بواجبي بکشیم و چون خاطر ازان شغل خطیر بپردازیم رایت معاودت بفتح و فیروزي برافرازیم وباتفاق یک دل و یک جهت سایه اهتمام و اعتناء بر ضبط و نسق ممالک محروسه اندازیم و مهمات سلطنت و جهانباني چنانچه باید بسازیم که بحمد الله تعالی از ذکور اولاد و اخلاف صاحب قران مغفور زیاده از سي شاه و شاهزاده هستند و هر آیینه از سابقه لطف الهي بعضی را سلطنت و فرمان روائي مقرر خواهد بود و در واقع عیبی عظیم باشد که لشکری چنین با چندین تجمل و اسباب واسلحه و ادوات که ایشان را از فضل ذوالجلال و نیروی اقبال صاحب قران بی همال مهیا شده است بعد ازان که چندین مرحله پیش آمده اند و از سر صدق دل در غزا بسته و جنگ کفار را آماده گشته بی آنکه کاری معتبر از دست ایشان بر آید باز گردند و متفرق شوند بر حسب این یراق مجموع آغایان و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت که حاضر بودند در استصواب این رای اتفاق نمودند و عزم بران قرار گرفت که امراء با لشکری که همراه بودند در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که صاحب

قران سعید مغفور او را درین یورش با خود بختای می برد متوجه شوند و بامیرزاده خلیل سلطان و امراء که در تاشکنت بودند ملحق گردند و چون امیرزاده خلیل سلطان دران وقت بیست و یکساله بود و از دیگر شاهزادگان حاضر بسن بزرگتر او را بحکومت برداشتند که اسم ایالت و شاهی برو باشد و نوینان بزرگ باتفاق مصالح و مهمات که روی نماید سرانجام کنند و باین نسق متوجه ختای گردند و بعد از تسخیر و تخریب بلاد و دیار کفر و تادیب و تعذیب عبده اصنام و آتش پرستان نصرت کنان بسمرقند مراجعت نمایند و شاهزادگان و آغایان و امراء قرار کرده و وصایای صاحب قران سعید مغفور بجای آورند و بمضمون حکم و فرمان که هنگام وصیت صدور یافته بود کاربند شوند - من الله العون و التایید ه

ذکر روان ساختن نعش ارجمند حضرت

بجانب سمرقند تدبیر ساختند

چون مشورت مذکور بر حسب مدعا قرار یافته در همان صبح محفه که از پس جنازه سلطان سعید ... آورده مهبط انوار رحمت بے اندازه بود تخصیص امیر خواجه یوسف و علی قوچین و چند کس از محرمان روانه سمرقند ساختند و سفارش نمودند که مخفی میرانند و کسی را از قضیه خبر نباشد

و ایشان در اتمام آن شغل خطیر بجان کوشیده نعش محفوف بمغفرت را شب دوشنبه بیست و دوم شعبان در داخل سمرقند بقبه مرقد رسانیدند و در همان شب بر نهج مقتضیات شرع مطهر مدفون گشت رجا برحمت باری تعالی واثق است که از قبیل - القبر روضة من ریاض الجنة - علی قایله الصلوة و السلام - باشد - و ما ذلک علی الله بعزیز - و چگویم که چها رفت که چون جدا شدن جنازه جراحت مصیبت تازه کرده از چشمهاے خواتین و شاهزادگان چشمهاے خونین روان شد و بازاران حالت جگر سوز زمین و زمان پر ناله و افغان گشت * * نظم *

* دگر باره شد چشمها سیل بار *
* چو باران که بارد بوقت بهار *
* فلک را ز بس ناله کر گشت گوش *
* ز نوحه زمین و زمان پر خروش *

و چون آن ولوله و خروش فرو نشست بازامراء با آغایان سخن پیوستند که هرچند صاحب قران سعید مغفور وصیت کرده که ولي عهد امیرزاده پیر محمد باشد و ما بندگان بر همان عهدیم لیکن شاهزاده مشار الیه در قندهار است و شاید که لشکر بجانب هند برده باشد و ازو تا بما مسافتي بعید است و ما یورش ختای در پیش داریم اگر توقف مي کنیم تا او

برسد دیر میشود و در واقع وارث ملک و تخت صاحب قران
سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند عالی و
ارشد اولاد آنحضرت است و عالمیان را معلوم است که صاحب
قران سعید مغفور شاهزاده مذکور و فرزندانش را از دیگر اولاد
و اسباط دوست‌تر می‌داشت و بی مداهنه انوار سعادت
و فر سلطنت از ناصیهٔ مبارک این شاهزاده نیکو سیرت پاک
اعتقاد مسلمان نهاد درخشنده‌تر از شعشعهٔ خورشید انور
است و بعدل و داد گستری و رعیت پروری [illegible]
و سعادت مشتری بسیار مشهورتر * نظم *

* رخش مظهر نور شاهنشهی است *
* دل روشنش چشمهٔ آگهی است *
* ازو خواهد آراستن تخت و تاج *
* وزو سلطنت یافت خواهد رواج *
* ازو باز یابد ممالک [illegible] *
* وزو باز گردد [illegible] *

و شک نیست که خبر واقعهٔ هایله که برسانند [illegible]
با و خواهد رسید و بمقتضی غیرت [illegible]
که چون برسد روان او را [illegible]
بماند و مردم بد اندیش مجال [illegible]
و فتنه انگیزی نیابند و بعد [illegible]

خانم و تکل خانم و تومان آغا و دیگر خواتین با میرزاده الغ بیگ و دیگر شاهزادگان در عقب محفه متوجه سمرقند شدند و امراء سفارش نمودند که شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و هر جا که فرود آیند نیک بر خبر باشند و چه گویم که هنگام وداع بازچه ولوله و شور در جهان افتاد و از فغان و زاري و نوحه و اشکباری چه رستخیز واقع شد *

* بیت *

* کس مبیناد چنان حال بجز دشمن شاه *

* آه ازان محنت جان سوز بهردم صد آه *

و چاشت همان روز امیرزاده جوان بخت ابراهیم سلطان و امراء بعزم یورش ختاي و نیت غزو کفار بسعادت سوار شدند و در موکب شاهزاده ارجمند حمید *   * بیت *

* درفش درفشان شاهِ سعید *

* بقارن بتایید ربِ مجید *

* همان طبل وکوس ومهابت صدا *

* قطارِ علمهاي فتح انتما *

* روان شد چو شه زاده مرکب براند *

* وزان حال دانشور این نکته خواند *

* که رایات امارات فرمان دهي است *

* زدن نوبت آیین شاهنشهي است *

* چو اورا شد از جمله شهزادگان *
* مر او را سزد ملک صاحب قران *
* که جایش حواله باو شد نخست *
* هم آخر باو باز گردد درست *
* چو حالات عالم ز زشت و نکو *
* بتقدیر حق است و نیکوی او *
* چنین رمز را دشمن سرسری *
* مگر آنکه باشد ز دانش بری *
* فر از آگهانی درین نیست شک *
* و در غافلی لیس دوای مسک *

و چون از آب سیحون گذشته و یک فرسنگ راندند بر جانب شرقی اترار بکنار جوی ارج نزدیک پل ... فرود آمدند و قبه بارگاه شاهزاده باوج مهر و ماه برآمد و توق پادشاه مغفور در مقابل آن دور برستی که معهود است ... برافراشت و طبل خانه حضرت مغفرت مآل ... همایون شاهزاده بی همال ارتفاع ... طنطنه ... وراثت آن برگزیده ارجمند در گوش جهان ... انداخت و از آنجا رسولان را بجانب دشت ... پیش امیرزاده خلیل سلطان و امرای بزرگ که در تاشکند و ... بوده بودند روان کرده باز نمودند که نعش ... مرحمت

و رضوان حضرت صاحب قران را بسمرقند فرستادیم و آغایان
نیز در عقب روان شدند و ما عزیمت ختای جزم کرده متوجه
شده ایم و بطرف دست چپ پیش امیرزاده سلطان حسین
کس فرستادند و همین حال اعلام کرده پیغام دادند که با لشکر
متوجه گشته چنان کن که در موضع چوکلك بهم رسیم و وصیتي
که صاحب قران سعید مغفور فرموده برسانیم و یراق دیده
باتفاق متوجه غزا شویم و چوکلك که وعده گاه بود قریه ایست
در پنج فرسخي اترار بجانب شرقي *

داستان مخالفت امیرزاده سلطان حسین

فحواي حقیقت نمای ربیت زدای حدیث قدسي
حیث ورد . یا داود انا ارید و انت ترید ولا یکون
الا ما ارید بسمع جان هوشمندان مي رساند که تیر تدبیر
که نه از شصت تقدیر کشاد یابد هرگز بهدف مقصود نرسد لاجرم
چون دران ولا سابقهٔ قضا بامضاء عزم غزای کفار ختای
تعلق نگرفته بود سعي وکوشش دران باب اصلا سود مند نیفتاد
با آنکه امراء بعد از وقوع حادثه هایله صاحب قران سعید
اتفاق نمودند که آن قصد را باتمام رسانند بجائی نرسید
و شعبده باز سپهر بازئي برانگیخت که آن منصوبه بکلي از هم
فرو ریخت و شرح آن قصه اینست که چون خبر وفات صاحب

قران سعید یا میرزاده سلطان حسین رسید عرق بد اندیشی
و فتنه انگیزی که در جبلهٔ او مرکوز بود و اثر آن در مبادی حیات
صاحب قران سعید بارها بظهور آمده بتخصیص در یورش شام
که از فرط جنون و سبکساری در آن هنگام که لشکر مخالف بمقابله
در آمده بودند رو گردان شد و جرفغار را ویران کرده نزد دمشق
رفت پیش پسر برقوق و نزدیک بود که لشکر منصور را چشم
زخمی رسد عنایت ربانی و قوت دولت صاحب قرانی
دستگیر گشت چنانچه مشروح نقل شد [illegible] در چنین
وقتی بحرکت آمد و داد پیشه فاسد و [illegible]
لشکر دست چپ که با او بودند [illegible]
ایشان گرفته با هزار کس [illegible]
گذشته برای قزاق متوجه سمرقند [illegible]
سمرقند را فریبی داده [illegible]
روز [illegible] که بطرف او رفته [illegible]
وقتی عجب بود خوف و هراس [illegible]
افتاد * بیت *

از آن فعل مذموم نا مستقیم * [illegible]

ذکر مکتوب فرستادن امرا [illegible]
و خبر دادن از مخالفت سلطان حسین

چون امیر شیخ نور الدین و [illegible]

سلطان حسین و حرکت ناصواب او آگاه شدند درزمان پیش امیر ارغونشاه که ضبط سمرقند در عهده او بود مکتوبی فرستادند مشتمل برانکه سلطان حسین باز دیوانگی آغاز نهاده و لشکری که با او بود بهم برزده با هزار سوار دو اسپه متوجه سمرقند شده نیک برخبر باشد و در ضبط و محافظت شهر و حصار شرایط حزم و احتیاط مرعي دارد و تا سنگ بارو آماده داشته یک سرموی درهیچ باب غفلت و ذهول روا ندارد و اگرآن بی‌باک بحوالی شهرآید و میسر شود البته او را بگیرد و بند کرده نیک نگاه دارد تا ازمسرّ او فسادی واقع نگردد که براو و سخن او هیچ اعتماد نیست و پیش حضرات عالیات نیز عرضه داشتی روان کردند مضمونش بعد از اعلام قضیه سلطان حسین آنکه هرجا رسیده باشند توقف فرمایند تا بندگان از عقب برسیم و بخواجه یوسف هم نوشته دوانیدند و بر قضیه اطلاع داده مبالغه نمودند که در محافظت مصفه از دقایق جلادت و کاردانی هیچ دقیقه نامرعي نگذارد و آن را بتعجیل هرچه تمام‌تر بشهر رساند که از خیالات فاسد سلطان‌حسین دور نیست که بوسیله نعش خواهد که خود را بشهر اندازد و فتنه و فضولی آغازد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ ایلچی با نامه بصوب تاشکنت که از اترار تا بدانجــا شش روزه راه کاروان است روان ساختند و حرکت ناپسندیده

سلطان حسین را شرح داده باز نمودند که حال ازان گردید
که ما اندیشه کرده بودیم و بعزم یورش ختای توجه نموده
صواب آنست که شما با تمام لشکر بموضع اقر که علف خوار
معتبر و چراگاه مناسب است باز گردید و ما هم ازینجا متوجه
شویم و بعد از ملاقات وصایای حضرت صاحبقران سعید چنانچه
فرموده و بران عهد از ما ستده و امر کرده که بشما برسانیم
و باتفاق یراق معامله دیده و آنچه مصلحت وقت باشد و
رای همه بران قرار گیرد پیش گیریم و چون از ارسال رسل
و رسایل بپرداختند شاهزاده ابرهیم سلطان و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک از ظاهر اترار بعزم سمرقند توجه
کردند و امیر بردی بیگ در اقیای [illegible] خود بایستاد و [illegible]
از مخالفت سلطان حسین تفرقه بخاطرشان راه یافته بود تمام
لشکر جیبه پوشیده سوار شدند و روی توجه بسمرقند آورده
آخر روز از آب سیحون بر بالای یخ بگذشتند و از لطائف
اتفاقات آنکه چون شاهزاده مشار الیه با امراء و لشکر از
سیحون عبور نمودند در زمان یخ بشکست چنانچه سه شتر
خزانه با بار زر در آب فرو رفت گفتی یخ موقوف گذشتن
ایشان پای ثبات فشرده بود و [illegible] فسرده و [illegible]
شبگیر کرده سحرگاه بحضرات [illegible] ملحق شدند و [illegible]
ثقه یرات [illegible] امیرزاده خلیل سلطان و امراء [illegible]

لشکریان ترک و تاجیک و عراقي و رومي پیش از رسیدن ایلچي که از اترار رفته بود خبر یافته بودند که سلطان حسین لشکر پریشان ساخت و با فوجي از سپاه متوجه سمرقند شد و از سماع آن خبر دهشت و حیرت که به سبب واقعه قیامت نهیب داشتند زیاده تر شد و امیرزاده احمد عمرشیخ و امیر خداداد حسیني و امیر یادگار شاه ارلات و امیرشمس الدین عباس و امیربرندق و دیگرامراء که درانجا بودند - علی تفاوت مراتبهم - مجموع اتفاق نمودند و بے آنکه کس بفرستند و با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و نزدیکان صاحب قران سعید مشورت کنند و ازیشان رخصتي طلبند امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهي برداشتند و با او بیعت کردند و از وخامتِ عاقبت چنان امری خطیر حساب برنداشتند - ولله درمن قال * * نظم *

* نخست ار کنـــي فکر پایان کار *

* بنائي تواني نهاد استوار *

* ز پایان اگر یاد ناري نخست *

* اساس امورت بود سخت سست *

* پشیمان شوی آخر از کار خویش *

* دلت گردد ازجورِ ایام ریش *

* ازان پس که آید بکارت گزند *

۞ پشیمان شدن کی بود سودمند ۞

ذکر فرستادن مکتوب بامراء که در تاشکنت بودند

چون خبر بیعت امراء و سرداران که در تاشکنت بودند بـ
امیرزاده خلیل سلطان در اثنای راه بخوارا بشاهزادگان و
امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعییر
و سرزنش بایشان نوشتند مضمونش آنکه صاحب قران سعید
مغفور هنگام وصیت مقرر فرموده که ولی عهد و قایم مقام او
امیرزاده پیر محمد جهانگیر باشد و برین معنی از ما عهد ستانده
و سوگند داده که روی از متابعت و مطاوعت او نگردانیم
و ما برهمان پیمانیم و قطعا ازان نخواهیم گشت ۞ نظم ۞

نسازیم فرمان شه را دگر ۞ ز حکم مطاعش نه پیچیم سر
زما تا نگردد جدا جان ما ۞ نیابد خلل عهد و پیمان ما

و آنچه شما پیش گرفته اید خلاف فرموده آنحضرت ست و در
واقع از شما بغایت بدیع است که از سخن و صواب دید ولی
نعمت عدول جویند و ازان تجاوز کنند ۞ نظم ۞

۞ خلاف رضایای شاه از شما ۞
۞ بغایت غریب است و بس ناسزا ۞
۞ حقوقی که شه را است نشناختند ۞

* ببازی اول دغا باختید *
* کسی را که در دل نباشد وفا *
* دریغ است او را کلاه و قبا *

تصور آن بود که اگر دیگری ازین مقوله حکایتی گوید او را برزنید و بمنع مشغول شوید ندانستیم که از شما با کمال دانش و کاردانی امثال این حرکات صدور یابد هرکه او را از عقل بهره باشد داند که این کار ناپسندیده البته ندامت و پریشانی بار آرد زنهار که با خیالات فاسد کارنا آزمودگان همداستان مشوید و چهرهٔ نام و ناموس خود را بناخن بدعهدی و بیوفائی مخراشید و در ابتداء واقعه چنین که روی نموده رقم کفران نعمت بر صحیفه حال خود مکشید که نقش این بدنامی و عار بر بیاض و سواد لیل و نهار بتمادی روزگار بماند و شک نیست که این معانی بر شما پوشیده نماند عجب آنست که غلطی چنین صریح برچنان بزرگان فرزانه کاردان افتاد و نامه را مهر کرده مصحوب ایوك چوره (۱) روانه گردانیدند و چون مکتوب بامراء رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند از کرده خود منفعل گشته پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت که اختیار از دست رفته بود * * مصراع *

* باز نیاید چو تیر رفت از شست *

(۱) در دو نسخه بجای « چوره » (چهره) است *

ذکر آمدن امیر برندق از تاشکنت و آوردن جواب مکتوب

چون موکب شاهزادگان و حضرات عالیات با امراء باقسولات فرود آمد امیر برندق بن امیر جهانشاه از طرف تاشکنت برسید و بعز تلاقی شاهزادگان و خواتین استسعاد یافته مراسم تعزیت و سوگواری باقامت پیوست و بعد از آن با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بمجلس محاوره و مشاوره به نشست و کتابتها که امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس کرده بودند درمیان آورد و محصل تحریر و تقریر این بود که این کار از برای صلاح و استدامت این دولت و سلامت و استقامت ملک و ملت کرده ایم که واقعه بغایت هولناک است که روی نموده و ترسیدیم که ناگهان فتنه و غوغای دست دهد که تدارک آن مشکل بود تصور چنین اندیشی این صورت برهم بستیم تا سرت پیدا شود و کسی را مجال سرکشی و خودرائی نباشد و سلطنت درین خاندان بر قرار ماند و عالم بهم بر نیاید * نظم *

* درین کار از آن رو رضا دادهایم *
* که خیر همه خلق پنداشتیم *
* گزیدیم این بیعت از خوف آن *

* که واقع شود فتنهٔ ناگهان *

و گمان آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه باشید چون وصیت صاحب قران سعید مغفور برخلاف این بوده فرموده آن حضرت بر جان ما روان است و حاشا که تا زنده باشیم یکسر مو از سخن و صواب دید آنحضرت تجاوز روا داریم هرچه شما در باب امضاء وصایای حضرت صاحب قران مصلحت بینید ما نیز برانیم و در اتمام آن بجان خواهیم کوشید چون امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک مضمون نوشته امراء و تقریر امیر برندق برین نسق یافتند با او گفتند که ما باری تغییر وصیت و صواب دید پادشاه سعید بهیچ وجه جایز نخواهیم داشت و امیرزاده خلیل سلطان را متابعت و انقیاد نخواهیم کرد *

* نظم *

* اگر ما ز فرمان شه سرکشیم *
* سجلّ وفا را قلم در کشیم *
* گرفتار خذلان و خُسران شویم *
* سزاوار لعنت چو شیطان شویم *
* بسی می نماییم ازان احتراز *
* گواه است داننده کارساز *

امیر برندق رای ایشان را بحسن قبول تلقی نمود و در پیش شاهزادگان با ایشان عهد کرد و آن را بسوگند موکد گردانید

که از مقتضای وصایای حضرت صاحب قران سعید یک سر مو تجاوز نکنند وازین جانب باز بامراء خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر امراء و سروران سپاه مکاتیب نوشتند و ایشان را بر متابعت وصیت و نقض بیعتی که باجتهاد خطا کرده بودند ارشاد نمودند که آخر حقوق پادشاه یاد آورید و از شرمساری او در روز مکافات اندیشه کنید هنوز عزای چنان سروری سپری نگشته فرموده او را دیگر مسازید که این معنی نه پیش خدای تعالی مستحسن افتد و نه نزد خلایق ستوده باشد زینهار دامن عرض خود را بلوث غداری میالایید که تا قیامت بهیچ آب پاک نتوان ساخت *

* نظم *

شکستید عهد شه کامیاب * چه گویید روز جزا در جواب
ندانم کزین پس زاهل خرد * که نام شما را بنیکی برد

نوشتها بامیر برندق دادند و امراء را زبان پیغام دادند که خطائی کرده اید تدارک می باید کرد و این عهد نو بسته را بهیچ بر آورده جمله یک جهت بر حسب فرموده وصیت که اذعان فرمان او بر همه فرض عین است دل بر متابعت و انقیاد امیرزاده پیر محمد نهید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز سر اطاعت در آورد و همه درین باب عهد نامها بنویسید و بفرستید چنانچه در سمرقند [illegible] تا پیش

شاهزاده ولي عهد فرستيم و امير برندق با مكتوبها باز گشته روبراه نهاد * * نظم *

* دگر روز چون مهر كرد آشكار *
* رخ از كله سبز گوهر نگار *
* برون تاخت آن شاه زرين علم *
* شبش ريخت برتاج مشك و درم *

شاهزادگان و حضرات و امراء كوچ كردند و اميرزاده الغ بيگ با امير شاه ملك و فوجي از سپاه مجموع مسلح و مكمل بطرف دست راست ازراه روان شدند و اميرزاده ابراهيم سلطان با امير شيخ نور الدين و جماعتي ازلشكر بهمان طريق آراسته و تمام سلاح بديگر طرف از راه توجه نمودند و ايشان و آنان بتعجيل عازم سمرقند شدند كه هرچه زودتر بشهر درآمده مملكت را ضبط نمايند تا خللي واقع نشود و فتنه روی ننمايد وبعد ازان مصالح سلطنت و مهمات ممالك برطبق وصيت صاحب قران سعيد انتظام يابد و دران زمان شاهزادگان جوان بخت هردو در سن يازده سالگي بودند و اميرزاده الغ بيگ بچهار ماه و بيست روز بزرگتر بود چون منازل پيموده بموضع قرجق رسيدند امير شاه ملك برحسب صواب ديد همگنان از پيش براند و چون بسمرقند رسيد ارغونشاه دروازها بسته بود و حصاررا استوار كرده چه اميرزاده خليل سلطان

نوازش نامه بار فرستاده بود و سفارش نموده که امیر شیخ
نورالدین و امیرشاه ملک را که متوجه شده اند بشهر نگذارد
و اختیار[1] نگهدارد و او را چندان نوید داده که از عرق ترکمانی
و کوته نظری از راه افتاده بود و خاطر بآن طرف داده امیر
شاه ملک از دروازه شیخ زاده که برسر آن راه است بدروازه
چهار راهه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر
سرداران اندرون آنجا بودند و چون با ایشان سخن کرد
ارغونشاه که ضبط شهر در عهده او بود او را راه نداد و باین
بهانه تمسک جست که حکم صاحبقران با من است و وصیت
نیز چنین است که ولی عهد آنحضرت امیرزاده پیر محمد باشد
و هرگاه که تمام شاهزادگان و امراء جمع آمده اتفاق نمایند
و شاهزاده مشار الیه را بپادشاهی بردارند من در بگشایم
و شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون کلمات مزور او بشنید
دانست که خاطر آن ترکمان نژاد از دولت همت فریفته
وعدهای امیرزاده خلیل سلطان شده است و هرچند معقول
ومشروع با او خواهد گفت فایده نخواهد داد و در نخواهد
گشاد عنان برتافته گریان گریان باز گشت و چون از آب
کوهک عبور نموده بعلیاباد که از قرای سمرقند است رسید
شاهزادگان و حضرات از عقبه قرچق گذشته بصحرای علیاباد

(۱) در بعض نسخه بجای ـ اختیار ـ (احتیاط) است ٭

آمده بودند صورت حال عرضه داشت و آنچه از باطن ارغونشاه دریافته بود بازنمود الم غبن وحیف آن قضیه جراحت مصیبت همگنان تازه کرد و از حضرت صاحبقران یاد کرده بسیار بگریستند وغمی که دران سوگواری داغ حسرت بر دلها نهاده بود یکی هزارگشت و بعد از نوحه (۱) وزاری همانجا فرود آمدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و امراء کنکاش کرده میزان مصلحت دران دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات عالیات صواب آن دانستند که امیر شیخ نورالدین بسمرقند رود و امراءِ اندرون را نصیحت کند شاید که قبول افتد ورای برسخن ایشان قرار گرفت و امیر شیخ نورالدین همان روز سه شنبه که غره ماه مبارك رمضان بود پای عزم برکاب استعجال درآورده روان شد و چون بدروازهٔ چهار راهه رسید و بحکم وقت زبان مدارا کشاده اندرونیان را بانواع نصیحت کرد مفید نیفتاد وبرهمان جواب اصرار نمودند که با امیرشاه ملك گفته بودند امیر شیخ نورالدین از اسپ فرود آمد و پیاده از فول بگذشت و بدروازه بایستاد که قضیه بازیچه نیست که درمیان است مرا تنها باندرون گذارید که بحضور سخن کنیم وصلاح و فساد این کار نیك باز بینیم تا درآخر ندامت نباید کشید و هرچند دران باب

---

(۱) دراکثر نسخ بجای - نوحه و - (بسی) است *

مبالغها کرد بجائي نرسيد • • نظم •

• نصيحت نخواهد شنيد آنکه هست •
• ز جام مي عشق دلداده مست •
• ز باران گلستان پر از گل شود •
• چمن پر رياحين و سنبل شود •
• ولی شوره گردد پر از خار و خس •
• که نفعی نه بيند از آن هيچ کس •
• ز بوی گل آن کس شود خوش مشام •
• که نبود دماغش برنج از زکام •

و چون سخن در ايشان اثر نمي کرد امير شيخ نور الدين بضرورت سوار شد و بعليا باد مراجعت نمود و کيفيت حال را پيش شاهزادگان و حضرات عاليات مشروح باز راند •

تتمه داستان امير برندق که بتاشکنت رفته بود

گفته شد که امير برندق در آقسولات با امير شيخ نور الدين و امير شاه ملک در باب قبول وصيت و تمشيت آن پيمان بست و با نوشته و پيغام ايشان متوجه تاشکنت گشت و چون بامراء بزرگ رسيد و نوشتها برسانيد و پيغام بگذارد ايشان را از بيعتي که باميرزاده خليل سلطان کرده بودند پشيماني

عظیم روی نمود و سخنان که امراء نوشته بودند و پیغام کرده همه را مسلم داشتند و تصدیق نمودند و باتفاق زبان اذعان بر کشـــادند که تاج و سریر آن کس را رسد که صاحب قران سعید مغفور ولایت عهد خویش در حق او وصیت فرموده و ما جمله برانیم و بتغییر و تبدیل آن رضا نخواهیم داد و مجموع برین معنی پیمان بستند ودران انجمن عهدنامه نوشتند و هرکس مهرخود بران نهاد وامیرزاده خلیل سلطان نیز بحکم ضرورت بآن رضا داد بی خواست وعهدنامه را بخط ومهر بیاراست واتلمش رابرسالت نام زد کرده با عهدنامه وتحف و هدایا روانه داشتند که آن را پیش امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک برد و ازانجا بتعجیل شتافته بشاهزاده ولي عهد رساند وامیرزاده خلیل سلطان اتلمش را هنگام توجه طلب داشت و گفت امیرزاده پیرمحمد را نیازمندي ما عرضه داشته بگوي که ما باخلاص هوا خواه شماایم وبرحسب وصیت صاحب قران سعید شمارا قایم مقام آنحضرت مي دانیم بنابر مصلحت وقت این سخنان بزبان میگفت وهمگي دل وجانش مستغرق هواي سلطنت و سوداي جهانباني بود و بعضي امراء نیز با اندیشه اندروني او همراه بودند و جمعي که اسمي و رسمي نداشتند واز نو پیش او راه یافته بآرزوي امارت وبزرگي گاه و بیگاه شعله سوداي او را بدم وسوسه و فریب تیز مي کردند که این

دنیا است - و من غلب سلب - هرکه غالب شد ربود فرصت غنیمت می باید شمرد(۱) و بی توقف عزم سمرقند کردن و بشهر درآمده بر تخت پادشاهی نشستن و گنجها را سرباز کرده بعطا و بخشش خاص و عام را چاکر و غلام خود ساختن که - الانسان عبید الاحسان - و بچستی کار از پیش بردن که چنین کارها بسستی و درنگ برنیاید و مثل این فرصتی هرگز دست ندهد و اگر فوت شود باز یافت آن از قبیل محالات است •

• نظم •

• چه خوش گفت دانای روشن روان •
• که بادا مقامش ریاض جنان •
• که از وقت هر کار غافل مشو •
• که هرکار آمد بوقتی گرو •

و چون از تواتر سماع امثال این کلمات داعیه شهزاده استیلا پذیرفت اسپان و استران و شتران حضرت صاحب قران و شاهزادگان و زنان امرا ملازم ایشان که در تاشکند و سیرام بجو بسته بودند همه را جمع آورده بر امرا و سرداران که از یک دل و یک جهت بودند بخش کرد و بسی از نقود و اقمشه و رختها و جیبها و اسلحه و اسبابها [illegible] که در آن جا نسبت بود بایشان داد و کوچ کرده با سری [illegible] سلطنت [illegible]

(۱) در اکثر نسخ خطی [illegible] آمده است •

توجه بسمرقند نهاد و چون بنزدیک آب سیحون رسید فرود آمد و مقرر چنان شد که نخست امیر برندق با لشکر دست راست از پلی که بکشتی برسر آب سیحون دربالای شاهرخیه بسته بودند بگذرد و بعد ازان شاهزاده عبور نماید و از عقب او امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء روان شوند و امیر برندق پیش ازین بخفیه با امیر خداداد و امیر شمس الدین برسم مشورت درمیان نهاده بود که من داعیه دارم که از پی شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بروم و با ایشان پیوندم که چنین عهد کرده ام و امراء با او گفته بودند که ما نیز از مقتضای وصیت پادشاه سعید تجاوز نخواهیم کرد و حکومت امیرزاده خلیل سلطان را گردن نخواهیم نهاد و عزم آن داریم که ازو برگردیم و بطرف آچیق فرکنت رویم و امیر برندق رای ایشان را استصواب نموده بود و گفته که شما روزی چند در حوالی تا شکنت توقف کنید که من آنچه روی نماید اعلام کنم شما را و بعد ازان هرچه صلاح باشد پیش گیرید که مقاصد بحصول مقرون گردد انشاء الله تعالی *

ذکر مخالفت امراء با امیرزاده خلیل سلطان

چون امیر برندق و رستم طغی بوغای برلاس و عبد الکریم حاجی سیف الدین بسیحون رسیده از پل بگذشتند امیر برندق

جسر ببرید تا کسی روان از آب عبور نتواند نمود و آلات پل
از میخ و طناب و نی و غیر آن پراگنده و پریشان کردند و رو
بجانب سمرقند نهـــاد که بموکب شاهزادگان ملحق گردد
و ازان جانب امیر خداداد و امیر شمس الدین با لشکرهای
خود بازگشته متوجه آچیق فرکنت شدند و چون امیرزاده
خلیل سلطان ازین احوال آگاهی یافت بکنار آب آمد و بفرمود
که جسر بریده را باز بربستند و روز دیگر با تمام لشکر از پل
بگذشت و امیر برندق چون بحوالی دوآبه رسید جلال بارچی
که هنگام مراجعت امیر شاه ملک از سمرقند از قبول حضرات
و شاهزادگان گریخته پیش امیرزاده خلیل سلطان میرفت
درانجا با او دوچار خورد و قصه رفتن امیر شاه ملک بسمرقند
و راه ندادن ارغونشاه او را بشهر با او گفت امیر برندق چون
بسلوک منهج صواب موفق نبود از استماع آن خبر دیگرگونه
گشت و از قصور همت بفوت خیری که در پای امیدش خلید
روی طلب از صوب صلاح بگردانید و از نقض عهد که نه شیمه
نفوس والا گوهر است باک نداشته از همانجا بازگردید
و متوجه امیرزاده خلیل سلطان شد و رسم تنغی بونتا ار
تخلف نموده در علیاباد بمزلاقی شاهزادگان مستعد شد
و خبر بازگشتن امیر برندق عرضه داشت و چون امیر برندق
خجالت زده و شرمسار بامیرزاده خلیل سلطان رسیده زبان

ضراعت بعذر خواهي برکشاد و بیعت با او تازه کرده آنرا با یمان مغلظه موکد گردانید و شاهزاده با اتباع خویش از عهد نامه که در باب متابعت امیرزاده پیر محمد نوشته بودند و مهرها بران نهاده و درصحبت اتلمش فرستاده برگشتند و آنرا نابوده انگاشته بقصد سلطنت و تلاش مملکت روي غرور بسمرقند نهادند و چون این خبر بامیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسید حضرات عالیات را عرضه داشتند که سخن مفسدان و فضولان شریرمزاج رواج یافته است و باز میران بامیرزاده خلیل سلطان بیعت از سر گرفته اند و عهدي که قلمي کرده بودند و مهر خود بران نهاده شکسته اند و باتفاق متوجه سمرقند شده * * نظم *

* کسی را که سست است پیمان او *
* بمردی مردان که مردش مگو *
* مخوان هیچ پیمان شکن را تو مرد *
* ز بد عهد بگریز و گردش مگرد *
* کسی را که پیمان نباشد درست *
* برو خلعت مردمي نیست چست *
* کسی کو ندارد وفا و سپاس *
* سگ از وي بسی به ز روي قیاس *

جاي آنست که دلهاي خونین از غصه پاره پاره گردد صاحب

قران چنان که بحقیقت جهان را جان و عالم را مایه امن
و امان بود درگذشته است و هنوز ازان واقعه چندانی
نگذشته تردامنی چند که ایشان را تربیت آن پادشاه سعید
از خاک سیاه برگرفته و باوج مهر و ماه رسانیده حقوق نعم
گوناگون او را پس پشت اعراض انداخته اند و دل را بکلی
از عهد و پیمان او پرداخته این درد چگونه توان نهفت و
این سخن کجا باز توان گفت * * نظم *

* چنان پادشاهی که گردون پیر *
* ندید و نه بیند دگر او را نظیر *
* شهی گشت شاهان عالم تمام *
* بدرگاه قدرش رهی و غلام *
* خدیوی که تا او نشد حکمران *
* نشد فاش معنی صاحب قران *
* ز نوع بشر تا بشمس و قمر *
* نکردند فرمان او را دگر *
* به بحر و ببر کس بخیر و بشر *
* ز حکمش بموئی نه پیچید سر *
* چو بگذشت ازین منزل پر فریب *
* جهانی شده پر هراس و نهیب *
* وصایای او را نکردند گوش *

* گروهي دد دين بدنيا فروش *
* شگفت اين كه آن زمرهٔ ناپسند *
* غلامانِ آن شاهِ دين پرور اند *
* ازان پس كه عمري بدوران او *
* نشستند بر خوانِ احسانِ او *
* چو از رفتنش آگهي يافتند *
* ز فرمانِ او روي بر تافتند *

حقا كه ازان افعال ناپسنديده اگركوه سنگين دل را شعور بودي زارزار بناليدي واگر نه سعت رحمتِ حق مهلت ولكن يوخرهم الى اجل مسمىٰ فرموده بودي از آسمان سنگ بباريدي شك نداريم كه كفران نعمت جزاي آن بي باكان هرچه زود تر دركنار روزگار ايشان خواهد نهاد اميدواري بلطف حضرت باري - جل و علا - داريم كه ما بندگان را توفيق ارزاني دارد و تا زنده باشيم حق ولي نعمت خويش را فراموش نكنيم وازفرموده صاحب قران سعيد مغفور بهيچ حال تجاوز ننماييم وازروحِ پاك آن پاك اعتقاد دين پرور استمداد نموده در امضاي وصاياي او و خدمت گاري شاهزادگان جوان بخت بجان بكوشيم وحسب المقدور وظايف بندگي وجان سپاري بتقديم رسانيم - من الله العون والتاييد انه حميد مجيد *

ذکر مشورت کردن امراء با حضرات عالیات در توجه بجانب بخارا

امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک چون مضمون این کلمات که ثبت افتاد با حضرات عالیات باز راندند عرضه داشتند که چون قضیه باین انجامید مصلحت وقت آن می نماید که ما در رکاب شاهزادگان متوجه بخارا شویم و شما بسمرقند فرمایند و ازانجا پیش امیرزاده پیرمحمد رویم و وصیت صاحب قران سعید مغفور بایشان رسانیم و اگر توفیق یاور آید کافر نعمتان پیمان شکن را عذر خواهی چنانچه باید بجای آوریم * نظم *

گر بمانیم زنده بردوزیم * دامنی[1] کز فراق چاک شده

ور نمانیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده

حضرات عالیات رای امراء را استحسان فرمودند و چون عزم بران قرار یافت از پیش ایشان بیرون آمدند و گروهی از سران سپاه که محرمان صاحب قران سعید مغفور جعل الله اخراه خیرا من اولاه بودند همه را جمع آورده با ایشان نیز برسم مشورت باز نمودند که خلایق را معلوم است که نسبت با صاحب قران سعید محرمیت و قربی که ما را بود

(۱) در بعض نسخه بجای « دامنی » (جامهٔ) دیده شده *

دیگری نداشت و حظ ما از عنایت و التفات آن حضرت از دیگر بندگان زیادت بود اگر ما حق تربیت و نعمت آن حضرت فراموش کنیم بی شک ملعون ازل و ابد باشیم و اگرچه بعد از واقعه آن حضرت ما را اختیاری نمانده و کسی پیرامن ما نمی‌گردد دست از فرمان و دل از پیمان او باز نخواهیم داشت اگر دیگران از کفران نعمت و شرمساری روز قیامت خوف ندارند ما را هست عزم آن داریم که پیش امیرزاده پیر محمد رویم که بحکم وصیت ولی عهد اوست و در خدمت او کمر بندگی بسته تا توانیم فرمان ولی نعمت خود با تمام رسانیم و اگر دران کار از سر جان و خان و مان بباید گذشت می‌گذریم و از سر عهد و پیمان نمی‌گذریم *

* بیت *

که از ما گر آید چنین کار زشت * نه بینیم در حشر خرم بهشت

شما که نزدیکان آن حضرت اید درین قضیه چه می گویید و اندیشه شما چیست آیشان با دل افگار و دیدهٔ سیل بار زار زار بگریستند و بعد از جزع و فزع بسیار باتفاق گفتند که ما را غیر از انقیاد فرمان صاحب قران اندیشه دیگر نیست چون رای شما امضاء وصایا و اتمام فرمودهٔ آن حضرت است کمر متابعت و موافقت شما باخلاص بسته هرچه از دست ما بندگان بر آید بجان خواهیم کوشید و اصول آن زمره حق

شناس که موافقت و مراقبت امراء اختیار نموده‌اند اتلمش بود و توکل قرقرا و حسن جغداول و ارسلان خواجه ترخان واستوی و شمس الدین المالغی و موسی رکمال و بستری و وفادار که در واقع • بیت •

پاسم و برسم او وفادار بود • نکو سیرت و نغز گفتار بود

و دیگر خواص و مقربان صاحب قران سعید مغفور - نَوَّرَ الله ضریحه بنور البهجة و السرور •

ذکر توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا

بعد از تصمیم عزم بخارا روز پنجشنبه سیوم ماه مبارک رمضان شاهزادگان عالی مکان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان که از اولاد و اسباط نسبت با حضرت صاحب قران ایشان بودند • بیت •

• چو گیتی که روشن بمهر است و ماه •
• باین هردو روشن روان سپاه •
• یکی چشم شه روشن از روی او •
• یکی روی جان و دلش سوی او •
• یکی از دل و جان بدو مشتغل •
• یکی راحت جان و آرام دل •
• یکی حامی تخت فرخ مقام •
• یکی وارث دولت بر دوام •

* یکی مرکزِ ملک ازو استوار *
* یکی نام ازو زنده وپای دار *

حضرات عالیات را وداع کردند و ریش مصیبت جهان سوز را نیش مفارقت و هجران محنت اندوز از نو بخراشید چه اثر واقعه جان گداز دران روز تمام بظهور پیوست که خواتین و شاهزادگان را بضرورت از یکدیگر جدا می بایست شد حالتی رو نمود که از تحریر آن بیم است که آتش در خامه گیرد و از تقریرش اندیشه آن که پیوند جان و تن انقطاع پذیرد فغان و فریاد از نهاد مصیبت زدگان ناشاد برآمد و طوفان احزان ارکان شکیب وقرار بلا دیدگان دل افگار از بنیاد ببرد و بتخصیص مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا در اثناء قلق و اضطراب چندان دستِ تحسـر برسر و روي زدند که جراحات بسته از نو تازه گشته جوی خون روان شد و با سیلاب سرشک برآمیخته مصـدوقه مرج البحرین یلتقیـان میان گشت و بعد از جزع و فزع بسیار شاهزادگان را کفار گرفته بحفظ و حراست پروردگار سپردند و ایشان از علیاباد *

* مصراع * * با درونی زغیرحق آزاد *

متوکلا علی الله - سوار شدند و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک نطاقِ وفاق بدستِ اخلاص چست بسته باتفاق در رکاب سعادت انتساب ایشـان روان شدند و خزانه صاحب قران

سعید از نقود و جواهر و اثواب و اقمشه و اسلحه و غیرآن که همراه بود تمام با خود ببردند و رستم طغی بوغا را از پیش به بخارا فرستادند *

ذکر روان شدن حضرات عالیات بسمرقند و تعزیت داشتن بعد از توجه نیرین سپهرِ سلطنت و اعتلاه بجانب بخارا

حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بایقرا و ایجل و سعد وقاص و سیورغتمش و غیرهم با جمعی از خواص از علیاباد کوچ کردند و باتوق وطبل خانه صاحب قران سعید مغفور واغرق متوجه سمرقند شدند و لباس تعزیت پوشیده شعار سوگواری آشکارا کردند و چون با ناله و افغان نوحه کنان و گریان بدروازه چهارراهه رسیدند بی راهان اندرونی از خبث اندرونی عصابه وقاحت به پیشانیی بازبسته در نه کشادند و توهمیی فاسد بخود راه داده آن روز ایشان را راه ندادند ایشان با خاطری پریشان و دلی خونین از حیف آن بدکیشان درباغ امیرزاده شاهرخ که نزدیك آن دروازه واقع است نـــزول فرمودند و شب آنجا گذرانیدند و چه شب * * نظم *

* شبِ تیره از دود دلهای زار *
* جهان گشته از وغم خود شرمسار *

* ز گشتن پشیمان شده آسمان *
* شده آفتاب از خجالت نهان *
و چون آن شب تیره بآن و تیره بگذشت *

* بیت *

روز دیگر که باز چرخ بلند * پرتو مهر برجهان افگند

حضرات عالیات و شاهزادگان با ملازمان بشهر درآمدند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان را که مرقد مقرون بناز و نعیم مخدان صاحبقران موبد آنجا بود محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا ولوله در جهان سست عهد بي وفا انداختند سرها کشاده و مویها برکنده و روها خراشیده و خود را برخاک افگنده و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین شاهزادگان و امراء که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بوده و دیگر شاهزادگان و امراء و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجاني و امیرک دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و تمام اهالي سمرقند بازارها بسته و زبان بناله و افغان کشاده و لوله در جهان افتاد و از بس غریو و نوحه و زاري حالتي دست داد که آسمان را بیم وصول وعده

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب در اضطراب انداخت * * نظم *

* عالمی مرد و زن بماتم شاه *
* همه چون ماه در لباس سیاه *
* گاه جوشیده گه خروشیده *
* وز مصیبت سیاه پوشیده *
* گشته شهر از غریو مدهوشان *
* تعزیت خانهٔ سیه پوشان *
* شده گیتی ز دودِ آه سیاه *
* آه ازان حالت[1] و هزاران آه

آری آفتاب سپهر خلافت و جهان بانی بمغرب و مغیب ان و عد الله حق افول یافته بود نه عجب که زمین از شعار سوگواران و هوا از دودِ آه سرشک باران سیاه بود و بی نور و ماهِ اوج معدلت و عالم آرائی در عقدهٔ خسوف کل شیئ هالک افتاده بود چگونه گیتی عاری نگشتی از فروغ جمعیت و حضور * * نظم *

دگر شد بآیین زمان و زمین * ز فوتِ شهنشاهِ دنیا و دین
دلِ خلق شد ز آتشِ غم کباب * بناءِ جهان از حوادث خراب

---

(۱) در بعض نسخه بجای . حالت و . (حال شد) است *

گریبانِ جان چاک زده صبح دم * ببرید شب زلف پر پیچ و خم
پراز رنج و آشوب شد بحر و بر * مصیبت گرفتند تاج و کمر
والحق آن واقعه هایله نه حالی بود مخصوص طایفهٔ از برایا مصیبتی بود عام عالم و عالمیانرا * * نظم *

* از سیلِ اشك بر سرِ طوفان واقعه *
* خوناب قبّهٔ قبه بشکلِ حباب شد *
* ایام سست رای و قدر سخت گیر گشت *
* اوهام کند پای و قضا تیز تاب شد *
* ماتم سرای گشت سپهرِ چهارمین *
* روح القدس بتعزیتِ آفتاب شد *

و مشکل آنکه درچنان بلیه جان گداز جز شکیب که یافت نمیشد تدبیری نبود و بغیراز رضا بقضا که نه بر وفق استرضاء خاطرها بود دستگیری دست نمي داد و رو نمي نمود چه فرمان قهرمان کل من علیها فان جاری است و روان بر صغیر و کبیر و کامل و ناقص و عالي و دون انا لله و انا الیه راجعون *

تتمه داستان توجه شاهزادگان واصراء بجانب بخارا

شاهزادگان جوان بخت امیرزاده الغ بیگ و امیر زاده

ابراهیم سلطان که از علیاباد متوجه بخارا شده بودند روز جمعه
چهارم ماه مبارک رمضان بنزدیک حصار دبوس که حصنی
رفیع منیع است و آب سمرقند از زیر آن میگذرد رسیدند
دران محل برادر منکلی خواجه بیان تمور خازن از سمرقند
آمد و از خواجه یوسف و ارغونشاه نامه بامراء آورد که
مضمونش بعد از رفع تحیت و سلام آنکه ما دروازهٔ شهر که از
برای شما نکشادیم نه از جهت غدر واندیشهٔ یاغی گری بود
مقصود ما رعایت عهد حضرت صاحب قرانی است که تغیر
آن بهیچ حال روا نمی داریم و اگر امیرزاده خلیل سلطان
خواهد آمد با او همین طریق خواهیم سپرد که با شما سپردیم
وبران جازمیم که تخت گاه را نگاه داشته بهیچ آفریده نسپاریم
تا وقتی که امیرزاده پیرمحمد که ولی عهد آن حضرت است
بیاید و برحسب وصیت تسلیم او کنیم صورت حال اعلام کردیم
تا شما را دل ماندگی نباشد و ما را معذور دارید و در آخر
مکتوب سوگند یاد کرده که بموجب نوشته عمل خواهیم کرد و
ازان تجاوز نخواهیم نمود و امراء چون بر مضمون کتاب اطلاع
یافتند دانستند که بران سخن اگرچه بقسم موکد نموده اند
اعتمادی نیست لیکن از برای مصلحت ایشان را دران مقام
داشته با فرستاده گفتند که ایشانرا از ما سلام برسان و بگوی که
فکری که کردید عین صواب است و سداد • بیت •

* ای آنکه لاف میزني از دل که عاشق است *

* طوبی لك ارزبان تو با دل موافق است *

و برهمین رای ثابت وجازم مي باید بود و بضبط شهر چندان که از دانستگي شما سزد قیام نمودن و برخلاف این وسوسه هیچ متنفس نشنودن که اگر شما برهمین عزم محکم باشید و شرایط وفاداري و حق گذاري مرعي داشته شهر را نگاه دارید تا بشاهزاده ولي عهد سپارید وصیت پادشاه سعید که اتمام آن برهمه فرض است بجای آورده باشید و پیش خالق و خلایق پسندیده افتد و ذکر مردانگي و نیك نامي شما بر روی روزگار بماند و چون شاهزاده مشار الیه بر سریر سلطنت استقرار یابد شما که تخت ازبرای او محافظت نموده باشید وتسلیم داشته هرآیینه بمزید قربت واختصاص از دیگران ممتاز باشید و درایام دولت او بلند پایه وسرافراز و اگر بتصوري باطل ازین بگردید و اندیشه دیگر بخاطر راه دهید عهد ولي نعمت شکسته ومرتکب غدر وخیانت شده بغیر ازانکه گم ناموسي وزشت نامي بارآورد آن راهیچ یمن نباشد و البته سرانجامش به پشیماني کشد وغالبا اینها از شما پوشیده نماند وهمین سخنان را قلمی کرده و نوشته را مهر زده ببیان تمور خازن دادند واو درزمان باز گشته روي توجه بسوی سمرقند نهاد *

ذکر خبر یافتن شاهزادگان و امراء از رسیدن امیرزاده خلیل سلطان بسمرقند واطاعت نمودن امراء شهر او را

چون بیان تمور خازن روانه سمرقند شد امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در رکاب شاهزادگان برقرار متوجه بخارا شدند بعد دو سه روز خبر آمد که امیر زاده خلیل سلطان که با امراء و لشکریان از تاشکند عنان عزیمت بصوب سمرقند تافته بودند و بداعیه مملکت و سلطنت شتافته چون بنزدیک رسیدند امیر خواجه یوسف با نثار و پیشکش پیش رفت و در شیراز که از آنجا تا بسمرقند چهار منار[1] است سعادت دستبوس شاهزاده دریافته رسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و اکابر و اشراف سمرقند نیز مجموع باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و چون منار آب کوهک مضرب خیام نزول شاهزاده گشت ارغونشاه با کلید شهر و قلعه و مقالید خزاین و کنوز متوجه شد و در آن محل بعز

(۱) چنین است در پنج نسخ موجوده و در یک نسخه بجای منار (کنار) است لیکن هردو صواب معلوم نمیشود بلکه صحیح و درست منا بفتح میم بدون رای مهمله در آخر بمعنی منزل است چنانچه از منتخب اللغات ظاهر میگردد .

بساط بوس فایز گشته تسلیم داشت و جماعت بد عهدان و پیمان گسلان باتفاق کمر اطاعت بسته ملازم شدند و نه از کفران نعمت و تغییر وصیت خداوند کار خویش باک داشتند و نه از شکستن پیمان که یاد کرده بودند و بنوک خامه پیمان نگاشته و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک دو یکرخواص و مقربان که بهمگی همت دربند امضای وصایای پادشاه سعید بودند چون این خبر استماع نمودند زبان معاتبه بطعن و لعن آن نمک بحرامان برکشادند و بایشان مکتوبات نوشتند مشتمل بر فنون تعییر و توبیخ و هرگونه نکوهش و نفرین و بدست قاصدی بآن بی باکان فرستادند و خود بتعجیل روان شدند و رستم طغی بوغای برلاس که او را از پیش روانه بخارا کرده بودند که برادرش حمزه حاکم آنجا بود باستقبال شاهزادگان مبادرت نمود و بنزدیک بخارا بموکب همایون پیوست و چون بظاهر شهر رسیدند بمزار متبرک ایوب پیغمبر - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام - فرموده استمداد همت نمودند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و رستم برلاس بتجدید عهد بستند و بسوگند موکد کردند و ازانجا سوار شده در رمضان سنه مذکور بقلعه بخارا درآمدند و دران محل نزول کرده بعمارت زیادتی حصانت و استحکام آن مشغول شدند و یراق دران دیدند که

شاهزاده گان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر کشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بطرف بیرون دارد با نصفی دیگر از قلعه و بارو در حیطه التفات امیرزاده ابراهیم سلطان و اهتمام امیرشیخ نورالدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و اللمش و توکل قرقرا و دیگر امراء در شهر باشند و هر یك بمحافظت دروازهٔ از دروازهای شهر و برج و بارهٔ آن قیام نمایند و برین نسق قرار یافته کاربند شدند و بتعمیر و مرمت حصار مشغول گشتند •

ذکر جلوس امیرزاده خلیل سلطان برسریر فرمان دهی بسمرقند فردوس مانند

برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه (سبع و ثمانمایه) مطابق توق[1] ئیل که آفتاب درششم درجه حمل بود امیرزاده خلیل سلطان بدارالسلطنهٔ سمرقند درآمد و ارك عالی را با گنج عالم در حیز تصرف درآورد و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت زانو زده زبان تهنیت بدعا و ثناء او برکشادند و ازبرای

(۱) در بعض نسخه بجای • توق • (اود) است •

ملاحظه وصیت حضرت صاحب قران سعید امیرزاده محمد جهانگیرکه پسر امیرزاده محمد سلطان وبرادرزاده امیرزاده پیرمحمد ولي‌عهد بود باسم خاني نامزد کردند واودران وقت نه ساله بود اسم اورا بالرسم(۱) برصدر مناشیر واحکام ثبت میکردند وامیرزاده خلیل سلطان باستقلال متصدي امر سلطنت وضبط مملکت گشت وسکه وخطبه درماوراء النهر بنام او شد چنانچه ازمضمون * مصراع *

* تاج زر برسرِخلیل نهاد *

تاریخ آن مستفاد مي شود وبعد ازدو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان رفت که تربت محفوف برحمت پادشاه سعید مغفورآنجا بود وبحیازت زیارت فایزشده تعزیت ازسرگرفت ومجموع خوانین وشاهزادگان وامراء واعیان وتمامي بزرگان ومتعینان مملکت وعامه خلایق بالباس سیاه وپلاس سوگواري بگریه ونوحه وزاري درآمدند * نظم *

دگرره بعالم درآمد خروش * فلک را زبس ناله کرگشت گوش
زاندوهِ آن ماتمِ جان کسل * روان گشته ازدیدها خونِ دل
پلاسي زتارِ بلا ساختند * جهان را بگردن دراند اختند
زکامِ ذنب زهری انگیختند * مه ومهر را در گلو ریختند
بگردید عالم زآیینِ خویش * که آمد عجب مشکل سخت پیش

(۱) دربعض نسخه بجاي - را بالرسم - (ابراهیم) است *

و راستي نه رزيه[1] واقع شده بود که در امثال اين مجال شرح توان داد * نظم *

* سدی شکسته گشت که تا دور روزگار *
* در گوش طاس چرخ بماند ازان طنين *
* شد خم گرفته پشت بزرگي بشکل جيم *
* شد سر برهنه شين شريعت بسان سين *
* در جان برق آتش و در چشم ابر آب *
* بر فرق باد خاک و در آواز رعد آنين *

و بعد از اقامت رسم تعزيت جهت ترويح روح بزرگوار آن حضرت ختمات قرآن مجيد بتقديم رسانيده فقراء و ضعفاء و ساير مستحقان را مستغرق صلات و صدقات گردانيدند و چند روز اسپان و گاوان متعدد و گوسفندان فراوان ذبح کرده و طبخ نموده سماطها گستردند و خوانها نهادند و الوان اطعمه گوناگون و انواع خورشهاي از حيز چند و چون بيرون کشيده اش دادند و بعد ازان کورنه خاص را بفغان و زاري در آوردند و چون زماني بغريو و افغان با دبدبه مصيبت زدگان موافقت کرد پوستش پاره ساختند و از کار بينداختند و درين چند روز فضلاء عصر و شعراء روزگار مرثيها خواندند و قصيدها گذرانيدند

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - رزيه - (واقعه) و در بعض (قضيه) است *

از جمله پسر خواجه مسعود بخاري خواجه عصمت الله اين ترجيع بند در سلک نظم کشيد * * مرثيه *

* اى فلک خرگاه ويران کن که سلطان غايب است *
* تخت کو برخاک بنشين چون سليمان غايب است *
* آخر اى مردم بسانِ اختران باريد اشک *
* کز سپهر سلطنت خورشيد تابان غايب است *
* شاهِ انجم را بگردون کاخ و ايوان گو مباش *
* چون سرافرازِ ملوک از کاخ و ايوان غايب است *
* چرخ را جامه کبود و علم را دفتر سياه *
* ملک را سر ناپديد و عدل را جان غايب است *
* شد سيه گوى مه و بشکست چوگانِ هلال *
* شهسوارِ ملک و ملّت تا ز ميدان غايب است *
* آنکه بودى آبروى دين و دولت شد عدم *
* وآنکه دادى انتظامِ کار دوران غايب است *
* شايد از سرگشته گردد هرطرف اسکندرى *
* کاندرونِ خاکِ ظلمت آبِ حيوان غايب است *
* آفتابِ ملک و دين از اوج سلطاني نگشت *
* يوسفِ مصرِ شرف در چاه و زندان غايب است *
* مي کند زين غصه دايم نسرطاير پرو بال *
* تا هماى مرغ توقيعش ز فرمان غايب است *

* ای خزان بنیاد باغ و بوستان درهم شکن *
* کان درختِ میوه‌دار از باغ و بستان غایب است *
* خستهٔ تیغِ حوادث بر فراشِ رنج و غم *
* گو بمیر از درد نومیدی که درمان غایب است *
* مشتری کو خطبهٔ دولت بنامِ کس مخوان *
* کز سریرِ مملکت شاهِ سخندان غایب است *
* اشک باراي دیده چون گنجِ گهر گم کردهٔ *
* روشنی جو از کواکب چون قمر گم کردهٔ *
* دوش سوی عرصهٔ افلاک مي کردم نگاه *
* عرش را دیدم ز ماتم کرده پیراهن سیاه *
* تا سحر خیلِ نجوم از نالهٔ کروبیان *
* بر سپهرِ هشتم از سرگشتگی گم کرده راه *
* پاسبانِ بارگاهِ هفتمین یعني زحل *
* پا و سر گم کرده مي گشتي بگردِ بارگاه *
* مشتری از اوجِ رفعت رفته در برجِ زوال *
* چرخِ هشتم گشته چون قدِ هلال از غم دوتاه *
* پنجهٔ ماتم شکسته نیزهٔ مریخ را *
* مهر زا چرخِ فلک افگنده چون یوسف بچاه *
* دف شکسته زهره و تیر از کمان افتاده دور *
* قدسیان کرده سیاه آیینهٔ مه را ز آه *

* چرخ کرده کوچهٔ سیمین ز راهِ کهکشان *
* خیلِ انجم کرده در گردن نمدهای سیاه *
* صبح غرقِ خون شده هردم گریبان میدرید *
* ماه هر ساعت زگردون برزمین میزد کلاه *
* با هزار اندیشه از پیرِ خرد کردم سوال *
* سر برآورد و بزاري کرد سوی من نگاه *
* گفت روزِ ماتمِ شاهِ سلیمان رفعت است *
* شهریارِ ملک و ملت خسروِ گردون پناه *
* آن جهان‌گیري که روزِ داوري انصاف او *
* دست بسته ظلم را دادي بدستِ دادخواه *
* شاهِ دین تیمور نویان آن سرافرازی که شد *
* عالمش زیرِ نگین بی منتِ خیل و سپاه *
* گاه تدبیرِ امورِ ملک داري عقـل کل *
* پیش راي انورش میکرد عرضِ اشتباه *
* گردِ عالم پر سپاهِ خصم بودي غم نداشت *
* کی بیفتد آنکه حفظِ ایزدش دارد نگاه *
* هیبتِ عدلش چنان کاندر بسیطِ روزگار *
* کهـربا از بیـم دایم پرحذر بودی ز کاه *
* توسنش گاهِ جهان‌گیري چو درسیر آمدي *
* عرصهٔ نه طارمش بودي کم از یکروزه راه *

* آن ملک خوئي که هرگز دشمن صد ساله را *
* مي نرفت از بيم عفوش بر زبان نام گناه *
* عاقبت در خاك رفت از اوج تخت سروري *
* تا کند پيش از همه تدبير ملک آن سری *
* لشکر آخر گشت و گُردان باز گشتند از سفر *
* ای سپهر از شهسوار خود کجا يابم خبر *
* شهسواران روز و شب سرگشته در ميدان غم *
* در فراق او بجاي گوي مي بازند سر *
* بی فروغ فرق ميمون و ميان نازکش *
* خاك بر سر کرد تاج و حلقه شد بر خود کمر *
* تير بشکست و کمان را ماند بي سر استخوان *
* تا قيامت هر دو افتادند دور از يک ديگر *
* خنجر مصري ز ماتم کرده پيراهن سياه *
* مي خورد هردم بجاي آب خوناب جگر *
* بارگه ويران شد و خيمه گريبان چاک زد *
* چتر و خرگه شد ز احرام فلك زير و زبر *
* مو پريشان کرد توق و نيزه را بشکست بند *
* تيغ شد بي آب و تير سخت آمد بر سپر *
* روز و شب در ناله زارند با هم کوس و نای *
* چاکرانرا مي دهند از ماتم سلطان خبر *

* داشتند ارباب دولت دیده بر راهِ امید *
* کز ختا آید ز خسرو مژدهٔ فتح و ظفر *
* کي خبر بودي که گردون بعد چندین انتظار *
* مي نهد از ماتمش بر هر دلی داغِ دگر *
* گر برفت آن آفتاب از اوجِ عزت زیر ابر *
* باد باقي سایهٔ شه زادگانِ نامور *

و چون صاحبقران سعید پاک اعتقاد را از صفاي نیت و صدق محبت و مودت نسبت با دودمان نبوت در خاطر شریف چنان بود که بعد از وفات مرقد او در پایین قبر مرتضي سعید مبرور سید برکه باشد بعد از چندگاه تابوت او را از اندخود نقل کرده در قبّه که معمار همت صاحب قران متصل بصفه خانقاهِ مذکور برافراشته بود دفن کردند و آن حضرت را چنانکه نیت فرموده بود در پایین او بنهادند و امیرزاده محمد سلطان را نیز بآن قبه نقل کرده در پهلوی آن حضرت مضجع ساختند - نورالله مرقدهم بقنادیل المغفرة و الرضوان و عطرها بنسایم الانس من حدایق یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان - و چون سلطنت سمرقند بر امیرزاده خلیل سلطان قرار گرفت درِ خزاین و کنـوز بر کشاد و امراء و ارکان دولت و لشکریان را اولکا داد و انعامات فرمودن اغاز نهاد و دران امر شرایط اعتدال و اقتصاد مرعي نداشت چنانچه

نقوه را بطریق غله که از خرمن گاه نقل کنند بترازو و کیل بخش میشد و بخروار می بردند * * مصراع *

* الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود *

ذکر احوال سلطنت امیرزاده خلیل سلطان وسبب زوال آن برسبیل اجمال

هوشمند صاحب خبرت منقبت ارجمند پادشاهي را سایه عظمت و جلال الٰهي داند و پایه بلند جهانباني و نافذ فرماني را پرتو انوار آثار قدرت نامتناهي شناسد اندیشه شایستگي آن منصب عالي و شغل خطیر بی‌سابقه عنایت رباني و معاضدت تاییدات آسماني و رفیقه[1] اختصاص نهاني بحضرت کبریاء سبحاني تصوریست دور از صواب و پنداري بی‌حاصل تر از فریب سراب * * مصراع *

* نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنباني *

چتر شاهي همائیست که جز بر مخصوصان یختص برحمته من یشاء بال سعادت نگسترد و قهرماني رقاب بني‌آدم بقوت قاهره عنقائیست که غیر از قاف قدر مقبولان الذین ان مکناهم في الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة محل قرار وثبات نسازد بجهت کثرت خزاین و دفاین و

(۱) در دو نسخه اچ ی «رفیقه» (دقیقه) است *

بسیاری لشکر و چاکر و غلبهٔ اعوان و انصار کار سلطنت نسق و استقرار نپذیرد * * نظم *

* نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند *
* نه هرکه آینه سازد سکندری داند *
* نه هرکسی[1] که کله کج نهاد و تند نشست *
* کلاه داری و آیین سروری داند *

چه از اسباب شوکت و کامکاری و مقدمات ملکستانی و جهانداری آنچه امیرزاده خلیل سلطان را بحسب اتفاق دست داد از ابتدای آفرینش باز عجب از کسی را میسر شده باشد از روی نسب و نژاد نبیره صاحبقران عالم ملاذ بود و هنگام رفات آنحضرت اکثر نوئینان نامدار و امراء کامکار و تمامی لشکر جرار فیروزی آثار با او در تاشکند و از وصول خبر آن واقعه جهانسوز هول و هراس عظیم بخاطر ایشان راه یافت و مجموع در غرقاب قلق و اضطراب افتادند وچون از اولاد و اسباط آنحضرت اسن از شاهزاده مشار الیه کسی دران نزدیکی نبود از غایت دهشت و حیرت او را بپادشاهی برداشتند و آن معنی را موجب حفظ دولت پایدار و صیانت خانواده بزرگوار از تقلب روزگار ناهموار پنداشتند و بتعجیل روانه سمرقند شدند و چون بنزدیک

---

(۱) در اکثر نسخ بجای « کسی که کله کج نهاد » (که طرف کله برشکست) است *

رسیدند و مصیبت عام بود و تحیر و خوف شامل حال تمام انام بزرگان و اعیان سمرقند نیز بتصور بهبود موکب شاهزاده را استقبال نمودند و زبان تهنیت بدعا و ثنا برکشودند و امراء که ضبط شهر و قلعه و محافظت گنج و خزاین در عهده اهتمام ایشان بود دروازه باز کرده بقدم انقیاد و اذعان پیش رفتند چنانچه سبق ذکر یافته کلید شهر و مقالید خزاین که سمت ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة داشت بسپردند و بدین گونه اتفاقات تختگاه سمرقند بحیطه حکم و تصرف امیرزاده خلیل سلطان درآمد و دران وقت مملکتی بآن معموری و شهری بآن غلبه و آیین در تمام روی زمین نبود و مردم اطراف واکناف عالم از اکابر و اماثل و علماء و افاضل و هنرمندان و پیشه وران و اهل براعت در هر صناعت و دیگر طبقات خلایق بیشتر با کوچ دران مصر جامع جمع شده بودند و متوطن گشته اما حدیث وفور خزاین و ذخایر از نقود و جواهر و اقمشه و رخوت و ظروف و نفایس که از هریک ازان خزانها مالامال بود چنانچه محاسبان ماهر از حصر و احصاء یکی ازان عاجز و قاصر آمدندی و سایر اسباب تجملات پادشاهی از صنوف اسلحه و جیبها[1] و خیمه و خرگاه و سراپرده و

(۱) در بعض نسخه بجای « جیبا » (جبه) است و صواب جُبّه بمعنی بکتر است چنانچه قبلا ازین تنقیح شد فتذکره

سایبان و بارگاه وغیر آن زیاده ازان بود که بوسیله تقریر و تحریر شرح پذیر گردد چه ذخیره و اندوخته سلاطین دوران و نقد و جنس سروران جهان و گردن کشان ایران و توران از قلماق تا باقصای روم و از هندوستان تا نهایت شام واز خوارزم ودشت قبچاق تا پایان روس و چرکس وبلغار و فرنگ با فتوحات و غنایم هر دیار وبلاد مجموع بآنجا انتقال یافته بود ومدت سي و شش سال خراج و مال ربع مسکون سال بسال آورده بودند وضمیمه آن شده وبا آنکه چنان شهري با آن اسباب آماده وکثرت اتباع واشیاع ازسوار و پیاده ناگهان بدست شاهزاده مشار الیه افتاد باندك زماني بهیچ برآمد وبعرض چهار سال از مجموع آن خزاین واموال وشوکت وجلال اثری باقي نماند وسبب سرعت زوال وانتقال آن دولت واقبال بعد ـ قضاء الله الکبیـــر المتعال ـ آن بود که شاهزاده را چنانچه اشارتی بآن رفته با عورتی شاد ملك نام از سراری امیر حاجي سیف الدین تعلق خاطري پیدا شده بود وپنهان از حضرت صاحبقران اورا بتحت نکاح در آورده وجز دزدیده بترس وبیم مجال صحبت ووصال با او نداشت والناس حریص علی مامنع ودر زمان سلطنت واستقلال بحضور خاطر و فراغ بال متوجه غنج ودلال او شد وچنان فریفته حسن وجمال او گشت که از فرموده

شاورهن و خالفوهن - علی قایلها الصلوة و السلام - غافل ماند و از نکته * بیت *

* شکوهی نماند دران خاندان *
* که بانگ خروس آید از ماکیان *

ذاهل افتاد وزمامِ تصرف و اختیار بقبضه تسلط و اقتدار او داد * نظم *

* زجامِ محبت چنان مست شد *
* که سر رشتهٔ کارش از دست شد *
* فرو بسته چشمِ خرد دستِ عشق *
* خرد را چه کار است با مست عشق *
* دلش بود مشغول محبوب و بس *
* نه فکرِ جهان و نه پروای کس *
* زمامِ ارادت بآن داده بود *
* کزو سور درجانش افتاده بود *
* بکل عقد و حل بود در دست او *
* بزرگان و گردن‌کشان پست او *
* بجان بود در بندِ اذعانِ او *
* نمی زد نفس جز بفرمانِ او *

بنابران اسباب مجاري امور شاهزادهٔ عالی قدر بلند جناب در بیشتر ابواب از نهج صواب منحرف بود و از جمله برطبق

مقتضای حال که غلبه در حکم او رامی باشد از سرود پرده ساز وقت نوای * * بیت *

* در من یزید عشقش دنیا چه قدر دارد *

* عشق است وداد اول بر نقد جان توان داد *

بگوش جان میرسید و دست اسراف باتلاف ذخایر برکشاده مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین که بی مبالغه وهم از حزر و تخمین آن عاجز بود باندک زمان صرف کرد بیشتر بر جمعی که در آخر خرابی ملکش ازیشان شد و با آنکه دست همتش آن مقدار خواسته که تمام اموال حاتم با مجموع قبیله طی صد یک زکوة آن نبوده باشد بکم مدتی بهرکس وناکس داد چون از فرموده - ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا - عدول جست و سنت سفینه حکیم علیم - حیث هدی جل و علا بقوله الکریم - وان من شیء الا عندنا خزاینه وما ننزله الا بقدر معلوم - مرعی نداشت و از حد کرم که عبارت از دادن چیزیست که لایق باشد بکسی که سزاوار بود بدان مقدار که مناسب افتد تجاوز نمود بخششی چنان به تبذیر و اسراف اتسام واتصاف یافت * * نظم *

* چنان کرد اسراف در صرف مال *

* که امروز مردم بگاه مقال *

* چو آغاز اوصاف او می کنند *
* حکایت ز اسراف او می کنند *

چون معظم مصارف آن وجوه مقتضیات رای ورضای همان بود که مبتلای سودای او بود بموقع و غیر موقع بی دریغ صرف میشد * نظم *

* بران سر که خاک سیه بد دریغ *
* برافشاند گوهر چو باران ز میغ *
* بسا مستحقِ عطای جزیل *
* که فایز نشد جز بحظِّ قلیل *

قضیه اتفاقیه بود شایسته دیناری قنطاری می‌برد و بس مستحق صنوف نوازش بآرزوی عشر عشیر آن می‌مرد مضمون این نفثة[1] المصدور که * نظم *

* می دهد دستِ فلك نعمتِ اصحاب یمین *
* بکسانی که ندانند یمین را ز شمال *
* و آنکه او را ز خری تو بره باید بر سر *
* فاکش لعل بدامن دهد و زر بجوال *

بے اغراق و ایغال بظهور پیوست . فسبحان من لا مانع لما اعطی و لا معطی لما منع — و ازجمله آنچه ارباب دول را اجتناب از امثال آن واجب است و شاهزاده

---

(۱) در بعضی نسخه بجای نفثة . (نضیة) است *

احتراز ازان ننمود آن بود که جمعي مردم بيگانه پست پايه را بمزيد عنايت وتربيت اختصاص بخشيد وهريك را قاروني ساخته بمرتبه امارت و سروري رسانيد وازان معني هم خاطر امراء و سران سپاه تغير پذيرفت و هم دماغ آن فرومايگان از بخارِ پندار و بطر مخبط گشت وبسي فساد ازان ناشي شد *

* نظم *

* يکي را چو خواهي که سازي تومه *
* بزرگيـــش چز پايه پايه مده *
* که گر بو گــزافش بـــزرگي دهي *
* نه قدرِ تو داند نه قـــدرِ مهـــي *

واز فاسدات تدبيرکه درطي مجاري تقديروقوع يافت آنکه چون مالكِ تصرف درمزاج صاحب ملک نسبت با مخدرات حرم سراي پادشاه سعيد مرحوم انحطـــاط رتبـــة داشت و حشمت ده(۱) روزه او بنظراعتبار ايشان درنمي آمد شاهزاده را بفريفت که خواتين و سراري آن حضـــرت را هريک باميري وبهادري مي بايد داد تا ازصميم دل وجان مطيع وهوا خواه گردند وازمعاونت و مظاهرتِ ايشان کار ملک وجهانداري انتظام يابد وبكثرتِ وسوسه بآنجا رسانيد که شاهزاده با گروهي واجب التعظيم که نسبت با او بمثابه مادر

(۱) در دو نسخه بجاي - ده - (دو) است *

بودند طریقی سپرد که هیچ دانا نه پسندد چه ایشان را
بتکلیف و زور هریکی را بکسی داد که آن کس حد خدمتگاری
آستان او نداشت حور فرشته نهاد را در دام کام اهرمن
انداخت و همای عنقاء منش را در آشیان ازدواج جفت
زغن ساخت و دردانه قیمتی را در سلک خرز کم بها کشید و
یاقوت رمانی را توام جزع یمانی گردانید * * نظم *

چنین کار کرد و نشد شرمسار * نه از روی خلق نه از کردگار
چونارغ بود شه ز ناموس وداد * بزودی دهد مملکت را بباد

لاجرم ازان حرکات ناموجه طباع کافه خلایق از رعایا و لشکری
متنفر شد و خاطرها بکلی از سمت اخلاص او بگردید و امور
مملکت و مصالح سلطنت بزودی از نسق و نظام بیفتاد و
بزوال و انصرام انجامید * * نظم *

* یکباره چو دل بیک طرف داد ملک *
* آباد نماند ملک نه شاد ملک *
* از خامی تدبیر باندک مدت *
* از دست بشد ملک و برافتاد ملک *

و اصل این مفاسد مصاحبت نااهل و موانست ناجنس بود *

* نظم *

* زبد نیک را واجب است اجتناب *
* که ازبد شود کار نیکان خراب *

* نکوئي ز هم صحبت بد مجوی *
* ببد تا تواني سخن هم مگوی *

و از وقوع این حوادث همگنان را روشن گشت که ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر که در باب قتل و افناء آن عورت مبالغه مي فرمود بي‌سري نبود ونه عجب برخاطري که مورد الهامات رباني و مهبط انوار اسرار صمداني باشد هیچ بگزاف خطور نیابد - اللهم کما جعلته في الدنیا من اعاظم الملوك و السلاطین فاحشره یوم البعث و النشور في زمرة السعداء من الشهداء و الصدیقین آمین یا رب العالمین *

خاتمه مقاله در ذکر خصایصی که صاحب قران سعید دران منفرد بود و تعداد اولاد امجاد و اعقاب کامیابش که هنگام واقعه ضروري آن حضرت جهان بفر طلعت ایشان مزین و روشن بود

جلایل مناقب و مفاخر سنیه و کرایم اوصاف و اخلاق حمیده و مرضیه که حضرت صاحب قران - انار الله برهانه بتوفیق الله تبارک و تعالی سبحانه - با رتبه علیّه سلطنت و جهانداري و غایت قصوی در شوکت و قدرت و کامکاري

جمع فرموده بود از کمال دینداری و فرط معدلت و نیکوکاری
که آثار آن در مجاری رعیت پروری و مکرمت گستری و
امتثال فرمودهٔ ان الله یامر بالعدل و الاحسان
نسبت با کافه خلایق و زیردستان بظهور مي پیوست و در
تضاعیف این فتح نامه شمه گزارش پذیرفته مقصود درین
محل تنبیه بر فضیلتي چند است که حضرت صاحب قران
مخصوص و ممتاز بوده با آن حال آنکه پدر نهم آن حضرت
تومنه خان بود از نژاد بوزنجر خان که آن شعبه از قوم قیات
تا بترک پسر یافث بن نوح - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام *

* بیت *

پدر بر پدر خان چرخ اقتدار * سلاطین فرمان ده کامگار

بوده اند لیکن چون پدر آن حضرت امیر طراغای و پدر پدرش
امیر برکل[1] از رعایت جانب امارت و ایالت و قیام بضبط
و پیشوائی الوس و تومان خاصه اعراض نموده بودند و آن را
بابناء اعمام گذاشته مجدد رسوم سروری و شاهي و موسس
بنیان سلطنت و پادشاهي درین دودمان همایون آنحضرت
بود چه در سن بیست و پنج سالگي روی همت عالي نهمت
باستحصال مراتب علیه و استکمال مناقب سنیه آورد و نه
سال متصل در طي اوضاع و احوال مختلف آنچه از بدایع

---

(۱) در بعض نسخه بجای - برکل - (نونل) است *

آثار و غرایب اطوار ازان موید نامدار بظهور آمد گاه در مواقف اصابت رای و حسن تدبیر و گاه در معارک شجاعت و دلاوری و مضایق دار و گیر نه همانا که عشر عشیر آن از دیگری صدور یافته باشد و طرفي ازان در اوایل مقاله بتفصیل مشروح گشته هوشمند چون آن را بنظر تامل و تدبر در آورد یقین گردد او را که در آنچه گفته شد هیچ مبالغه نیست و درسن سي و چهار سالگي بسریر خلافت صریر سلطنت و فرمان روائي برآمد و محلّ اصلي و ماوای قدیم خویش تخت گاه ساخت و در عرض سي و شش سال که بقیه مدت زندگاني و روزگار کشورستاني و جهانباني آنحضرت بود تمام الوس چغتای خان و الوس جوجي خان و الوس هولاکو خان و معظم بلاد و ممالک ربع مسکون را چنانچه بشرح و بسط ثبت افتاده بحوزه تصرف و تسخیر درآورد و سعت و بسطت مملکت وانتظام والتیام اسباب شوکت و سلطنت بجائي رسانید که مزیدی بران متصور نبود و مثل این از دیگری مروی نیست چه طوایف ملوک و حکام که پادشاهي در خانواده ایشان مدتي مانده صدر سلسله هر طایفه که باني کاخ برتری و کامراني بوده طرحی انداخته است و بکمالي که از فضل ذوالجلال دولت آن دودمان را مقدر بوده اولاد و اعقاب او رسانیده اند چنانچه از مولفات ایمه تاریخ و اصحاب اخبار

که بنظم و نثر تازی و دری ساخته اند و پرداخته مستفاد میشود و از شواهدِ کمال تفوق و اقتدار آن جهاندار عالی مقدار آنکه هرجا از نزدیك و دور که پرتو التفات بر تسخیر آن انداخت از قبضه تصرف و اختیار وُلات و حکام سابق بکلی بیرون آورده و بیکی از فرزندان یا بندگان خود سپرده و چون دیگر سلاطین در فتح قلاع و بلاد بمجرد اظهار اطاعت و انقیاد والی آن و ارسال تحف و هدایا اکتفا نمی فرمود *

* نظم *

* ز یزدان درود و ز ما آفرین *
* بران شاه روشن دل و پاك دین *
* که مثلش ز شاهانِ فرخنده فر *
* نبود است ازین پیش و نبوده دگر *

و از خصایص آنحضرت آنکه هرچند سنت سنیه مشورت مرعی داشت و رسم قورلتای و جانغی که آیین پادشاهان است بجای می آورد هرگز در هیچ قضیه بنیاد کار بر رای و رویت هیچ آفریده ننهاد و در هر باب آنچه از تلقین ملهم دولت بر صحیفه خاطر خطیرش نقش بست صواب آن دانست و بهمان کار کرد و تدبیر آن موفق[1] جهانگیر در هر امر از جلیل و حقیر

(۱) در بعض نسخه بجای - موفق جهانگیر - (موافق جهانگیری) است *

بعینه گفتی نسخه تقدیر ملک قدیر است که مطلقا از وصمت خطا و تغیر سالم و بری بود چنانچه از تضاعیف این فتح نامه معلوم میشود و همچنانکه در رای و تدبیر مستقل بود بعد از تصمیم عزایم پادشاهانه در امضاء آن بنفس مبارک توجه می فرمود و معظمات مصالح ملک و ملت و مهمات اشغال دولت و سلطنت از خیر و شر در حضر و سفر از صلح و جنگ در شتاب و درنگ مجموع بذات همایون خویش می‌ساخت و بفیصل می رسانید * * نظم *

چگویم که احوالِ آن تاجور * برون است از ادراک نوعِ بشر
زوصفِ کمالش بیان قاصراست * تعجب مکن زین خدا قادراست

و از معمار همت آن خاقان کسری معدلت چندان آثار از مدن و امصار و قُری و انهار و قلاع و حصار و ابواب البر از مساجد و معابد و اربطه و قناطیر و سایر عمارات از قصور و دور و بساتین و باغات و غیر آن در جمیع معمورهٔ عالم بازمانده که جزدر مطولی مستقل بتفصیل شرح نتوان داد چه بغیر ازانها که در تضاعیف این تالیف اشارتی بآن رفته بسی خوانق و رباطات و زوایا در طرق و مسالک ممالک توران و ایران احداث فرموده و همواره آینده و رونده از صدقات جاریه آن بقاع انتفاع می یابند و بر حسب فرمودهٔ اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة - علی قایله افضل

الصلوات و اکمل التحیات - مثوبات آن بروح بزرگوار آن برگزیده نامدار واصل و متواصل می گردد * * بیت *

بادا یارب روان آن شاه کریم * در خلد برین بعز جاوید مقیم

و از جزایل منح و عطایای ربانی نسبت با حضرت صاحب قرانی کثرت اخلاف و اعقاب بود چه از ذکور اولاد آنچه در زمان حیات دیده امید بدیدار ایشان روشن داشت سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بودند بدین تفصیل از نسل شاه زاده سعید مرحوم جهانگیر یازده چه از نزیل رحمت رحمان و آسوده مرقد غفران محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی پنج ساله و امیر زاده پیر محمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی با هفت پسر اسن از همه قیدو نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از اولاد شاهزاده سعید شهید عمر شیخ نه پسر و پسرزاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ در سن بیست و چهار سالگی با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یک ساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یک ساله احمد هژده ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه بود در سن سی و هشت سالگی با هفت پسر و نبیره ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنگر ده ساله عثمان چلبی چهار ساله

عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله
ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده عالی منقبت
شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی با هفت پسر الغ بیگ
ابراهیم سلطان هردو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله
سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله خان اغلن دو
ساله یاروے یك ساله از نسل مبارك صاحب قران سعید
مغفور که در شمول سلطنت و جهانبانی و حصول دولت و
کامرانی بروفق آمال و امانی تا انقراض عالم فانی باقی
باد این سی و شش شاه و شاهزاده مذکور از ذکور اولاد
هنگام حلول واقعه ضروری آنحضرت موجود بودند و از اناث
هفده مخدره در تتق عفت و ابهت انحجاب داشتند از سلیل
صلب آن حضرت سلطان بخت بیگم و از شاهزاده سعید عمر
شیخ سه مخدره مانده بودند و از امیر زاده سعید محمد سلطان
سه و درحریم جلالت شاهزاده میرانشاه چهار محجوبه بودند
و ازان شاهزاده عالی منقبت شاهرخ یکی و ازان امیرزاده
پیرمحمد جهانگیر سه و ازان امیرزاده ابابکر و امیرزاده
خلیل سلطان هریك یکی و امیرزاده سلطان حسین دخترزاده
حضـــرت صاحب قران بود و پسر محمـــد بیگ بن موسی
دران وقت بیست و پنج ساله بود و چون نگاشته لوح جف
القلم بما هو کاین چنان بود که بقاء دولت ابد پیوند این

دودمان ارجمند بشعبهٔ برومند شاهزاده شاهرخ باشد و اولاد امجاد آنحضرت بعد از ختم مآثر و مفاخر صاحب قران سعید مغفور شروع در مقالهٔ کرده خواهد شد که کافل بیان صادرات افعال و احوال آن شاهزاده عالی منقبت باشد - من الله العظیم المجید العون و التایید *

* نظم *

* شرف تا بکی قصه خوانی خموش *
* زبان درکش و بازکن گوش هوش *
* مبر ظن که صاحب قران در گذشت *
* فلک نامهٔ دولتش در نوشت *
* که تا محشر این دولت سرمدی *
* بود حارس ملت احمدی *
* ز آن ملت این دولت آمد بکار *
* وزین دولت این ملت است استوار *
* نه آن ملت از نسخ یابد زوال *
* نه این دولت از انتقال اختلال *
* از این توامان پایهٔ ملک و دین *
* برفعت گذشت از سپهر برین *
* باقبال شاهی کزو جاودان *
* بود تازه آثار صاحب قران *
* خدیوی که این نسخه زو زیب یافت *

* ز تحقیقش این ضبط و ترتیب یافت *
* پناه سلاطین ایران زمین *
* بارتش همه نور ملک یمین *
* نظر کوتهی بین که من می کنم *
* ز ایران و توران سخن می کنم *
* دو عالم بمیزان قدرش جویست *
* ز نور ضمیرش خرد پرتویست *
* ز قصر جلالش فلک پایهٔ *
* فریدون ز خیلش فرو مایهٔ *
* برای آفتاب و ببخشش سحاب *
* بکف کام بخش و بدل کامیاب *
* بدیدار مهر و برتبت سپهر *
* سلیمان مکان و منوچهر چهر *
* ملوک اقتدار و ملایک سیر *
* مبارک لقا و همایون اثر *
* مغیث حق و ملک و دنیا و دین *
* فلک را جز این نیست نقش نگین *
* جهاندار ابوالفتح فیروز بخت *
* که مهر و سپهرش سزد تاج و تخت *
* بذکر لقب عالم افروختم *

* بسی دولت از کنیت الله ختم *
* ولی گوهر نام فرخنده فال *
* نگنجد درین بحر اندک مجال *
* دهم شرح حالی که دانا ازان *
* روان اسم عالی کند حرز جان *
* ز دیهیم سلطان شدم کامیاب *
* که وی ابر شد افسر آفتاب *
* ستوده سمیّ خلیل اله *
* بسلطانی ارزانی تخت[1] و کلاه *
* برمز ار چه از نام دادم نشان *
* بوقت ثنا مانده ام بی زبان *
* چو وصفش ز اندیشه برتر بود *
* سخن هرچه گویم نه در خور بود *
* چنین آفتابی ز اوج سپهر *
* نتابید تا چرخ دارد مسیر *
* چنین سرو از جویبار ظفر *
* نبالید و مثلش نباله دگر *
* گسسته نشد فیض جان آفرین *
* ولی نیست ممکن وجودی چنین *

---

(۱) در دو نسخه چاپی - تخت و کلاه - : و تخت گاه) است *

* باین دانش و داد و آیین و فر *
* گمانم نیفتد که باشد بشر *
* وزین روشنم شد که قوم مسیح *
* کجا کرده اند آن خطاء صریح *
* ندانند کانرا که حق بر گزید *
* ازو آید آثار قدرت پدید *
* سپاس آن خدا را که دریک وجود *
* کمالات عالم سراسر نمود *
* دلش بحر و در بحر موج کرم *
* جواهر لالیِ سرّ قدم *
* کفش ابر و در ابر باران جود *
* ز باران شده سبز باغ وجود *
* ضمیرش ز الهام تلقین نیوش *
* زبان ترجمان پیام سروش *
* جبین مطلع آفتاب جلال *
* بری آفتابش ز نقص زوال *
* لبش در سخن چشمهٔ نوش علم *
* خموشیش پیرایهٔ عفو و حلم *
* نظر عین لطف و ز لطفش روان *
* حیاتی ز نو در تن انس و جان *

* کمر کهکشانِ سپهرِ بهي *
* کله برج خورشید فرمان دهي *
* قبایش حریمِ کمال و جمال *
* سراپردهٔ رحمتِ ذو الجلال *
* همه خلق و خلقش معرّا ز عیب *
* دلِ روشن آیینهٔ سرّ غیب *
* کفش نیل و شیراز ازو رشک مصر *
* وزین رشک نیلي روان زاشک مصر *
* چو یاد آورم هرچه درعهد اوست *
* چو آثارِ عدلش سراسر نکواست *
* کمالي کزو یافت تیغ و قلم *
* ز رستم نیامد ز یاقوت هم *
* ز کلکش چو خواهم که رانم کلام *
* زبانم شود شق ز هولِ مقام *
* ز تیغش سخن چون بماند سلیم *
* که از فکرش اندیشه گردد دونیم *
* باقبالش این توامانِ گزین *
* بگوهر گرفته زمان و زمین *
* دو دریا نشین از کفِ راد شاه *
* ز موجِ فتن ملک و دین را پناه *

* یکی جان ستان و یکی دل نواز *
* یکی فتنه سوز و یکی چاره ساز *
* یکی کوثرِ ملک ازو گشته صاف *
* یکی حوري وحي را حله باف *
* یکی دشمنان را دلیلِ اجل *
* یکی دوستان را کفیلِ امل *
* ازان یک مبانی شرع استوار *
* وزین یک رسومِ هنر آشکار *
* ازان گشته بهرام را زهره آب *
* وزین نیز هست از خجالت خراب *
* چو ثعبانِ تیغش زند دم زکین *
* شود قطع عقدِ شهور و سنین *
* چو ریحانِ کلکش خط آراي شد *
* خرد را زحیرت دل از جاي شد *
* ز لطفِ حق الحق بشرم اندرم *
* که با قهر تیغش ستایم بهم *
* ولی هرچه زان دست باشد خوش است *
* وگر قصد جان می‌کند دل کش است *
* عجب زآهني گیتي آراسته *
* به نی روضهٔ وحی پیراسته *

* ازان آهن آثارِ نصرت عیان *
* وزین نی مزین زمین و زمان *
* نی خامهٔ این و نی نیزه را *
* ز سرچشمهٔ فتح نشو و نما *
* نهالي است در گلشنِ مملکت *
* که در سایه اش پرورد معدلت *
* چو در موسمِ کین بهار آورد *
* سرِ دشمنِ ملک بار آورد *
* نسیمِ ظفر میوه ریزد ز بار *
* نثارِ سُمِ مرکبِ شهریار *
* چه مرکب که آن تند فرخنده فر *
* در اندیشه چون بگذرد بی خبر *
* رسیدن بآن ناید از فکر من *
* بدولت سپارم عنانِ سخن *
* بدولت ز دولت توان گفت باز *
* درین معني ازوی توان جست راز *
* سعادت مجسم شده زیر زین *
* ز فتحِ مبینش بیاضِ جبین *
* سُمش خیل اقبال را راه بر *
* خجسته پیَش رهنمای ظفر *

* ز گردِ سمش گر کشد سرمه کور *
* شب تیره بیند پی پای مور *
* ز تاب و توانش تو گوئي نَه[1] بست *
* ز چستي و چالاکیش پا و دست *
* بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر *
* به پستي چو سیل و ببالا چو ابر *
* همائیست و عنقا بفر و شکوه *
* بدریا چو کشتي بهامون چو کوه *
* گَهِ شیهه رعد و گَهِ پویه برق *
* بیک تاختن طی کند غرب و شرق *
* ز آسیب . کوش و سُمش گاه تگ *
* نشان بر رخِ ماه و پشتِ سمک *
* تشبه بنعلش چو جوید قمر *
* بماهي رود راه یک ساله خور *
* تنش جمله قوت سرش پر ز هوش *
* بتگ تیر و پیکان نشان[2] داده گوش *
* کند کوش پیکان و شیههِ صفیر *
* چو پیکان بود در روش نیش تیر *

---

(۱) درسه نسخه بجاي . نه بست - (تن است) * (۲) درسه نسخه بجاي - نشان - (فسان) است *

* هر آنجا که در خاطر آرد سوار *
* کند پیش از اندیشه زانجا گذار *
* بگاه جرش خوشهٔ آسمان *
* برد رشک بر کشتهٔ جو فشان *
* سئیسش چو آب آورد گاه گاه *
* گهی سطل باشد گهي دستهٔ ماه *
* رکابش همه تن دهانست و بس *
* چوگردن که پابوس دارد هوس *
* عنان راعجب دولتی داد دست *
* که دارد بجیب کرامت نشست *
* دوالی ز دولت قرین مراد *
* باقبال دریا نگهبان باد *
* جزین درحق زین ندانم صواب *
* دو پیکر که تابد درو آفتاب *
* جهان روشن از فیض انوار او *
* در خیر و شر علم و پیکار او *
* ز لطفش توان شمهٔ باز گفت *
* بتایید رحمت دری چند سفت *
* ولیکن ز قهرش چو گویم سخن *
* روان عزم رفتن کند جان ز تن *

* ز رزمش نیارم زدن هیچ دم *
* هراسم که عالم بر آید بهم *
* چو دریای هیجا در آید بشور *
* دلاور کند قصد ترتیب قور *
* ز حفظِ الهي بود جوشنش *
* کند بگتری پیرهن در تنش *
* دعاءِ خلایق زرِه تا بِمه *
* زده حلقه گردش بجاي زره *
* ز نصرت کلاه و ز تایید خود *
* نگهبان خدای فراز و فرود *
* بجنگ ار بود حاجت اینست ساز *
* ولي(۱) خود بجنگش نیفتد نیاز *
* خلافش بود زهر و هرکس که خورد *
* نیابد زمان(۲) تا بروز نبرد *
* سعادت امان کی دهد خصم را *
* که روی آورد سوی دشتِ وغا *
* وگر زنده ماند بفرضِ محال *
* محال است اورا خیالِ جدال *

(۱) دربعضی نسخه بجاي ـ ولي خود ـ (ولیکن) است * (۲) دربعض نسخه بجاي ـ زمان ـ (امان) است *

* گرفتم که باشد جهانی سپاه *
* به تنها نهد رو بآورد گاه *
* که انجا تواند مقابل شدن *
* وگر پر ز رستم شود انجمن *
* گر افراسیاب است ور اسفندیار *
* چه خوانم ورا نزد این کامگار *
* گر از روبه و شیر سازم مثل *
* خرد بر دماغم نهد صد خلل *
* همان به گزین رزم جویم گریز *
* که سر بازد آن کس که ورزد ستیز *
* ببزمش گر آیم که هنگام بار *
* جهانیست پر حشمت و اقتدار *
* سلاطین بخدمت کمر بر میان *
* در افگنده خود را فلک درمیان *
* فضاء هوا جمله تاج و کلاه *
* بسیط زمین پر ز خیل و سپاه *
* ز اشراف اطراف هر سو گروه *
* ز گردن کشان صحن گیتی ستوه *
* ز حکام هر مرز نزدیک و دور *
* شده بسته ره بر صبا و دبور *

* چو گردون بسی گرد عالم شتافت *
* باین ساز و آیین محلی نیافت *
* روان چشم بد را در آتش نگند *
* ثریا مهیا کفی از سپند *
* سپند چنان مجلس دل نواز *
* دل اهل راز است و آتش نیاز *
* ملازم فنون کمال و هنر *
* در آینده اقبال و فتح و ظفر *
* ندیمان محرم حیا و وقار *
* ز استادگان دولت پایدار *
* ز گستاخ رویان مراد و نشاط *
* سرور و فرح پای کوب بساط *
* سعادت مغنی بشارت سرود *
* صدایش گذشته ز چرخ کبود *
* کرم ساقی مجلس و شیره کام *
* عطایا ده امید جوینده جام *
* ازین گونه بزم طرب ساخته *
* ز دولت بعشرت نپرداخته (۱) *
* چو دمساز عون الهی بود *

(۱) در بعض نسخه بجای - نپرداخته - (بپرداخته) بیای زایده است

* کجا میل سوی ملاهی بود *
* دگر زانکه سوی بهنگام طوی *
* برای می آماده دارد سبوی *
* بیفشاند از بهر برغوی[1] عام *
* فلک دانهای کواکب تمام *
* بدرگاه عالی ظفر پرده‌دار *
* ز یمن و بقا پرده را پود و تار *
* برای در ز کمتر غلامان شرف *
* دعا تیرش و استجابت هدف *
* پر تیر اخلاص و پیکان یقین *
* کشادش بآمین روح الامین *
* الهی بحق دعای رسول *
* بسبطین و زهرا و زوج بتول *
* باولاد و احفاد آن دودمان *
* به تسبیح و تقدیس کروبیان *
* که جاوید این شاه پاک اعتقاد *
* بمسنداد و اقبال بر ازدیاد *
* بعدلش جهان یک سر آراسته *
* ز گیهان رسوم بدی کاسته *

(۱) در بعض نسخه بجای برغوی (ابرغوی) و در بعض (بزغوی) است

* خلایق مرفه ز احسان او *
* زمین و زمان تحت فرمان او *

در محرم سنه ۱۳۰۶ یك هزار و سه صد و شش هجري مطابق
سپتمبر سنه ۱۸۸۸ یك هزار و هشت صد و هشتاد و هشت
عیسوی تمام شد طبع کتاب - ظفرنامه - در بیان احوال
صاحبقران تیمور از تصنیفات مولانا شرف الدین علي
یزدي متوفي سنه ۸۵۰ هشت صد و پنجاه هجري
تالیف کرد آن را در شیراز بسبب حکم و
اهتمام میرزا ابراهیم سلطان ابن میرزا
شاهرخ و الحمد لله رب العالمین
و الصلوة و السلام علی سید
الانبیاء و المرسلین و آله
و اصحابه اجمعین

فهرست جلد دوم ظفرنامه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

تمام گشت فهرس جلد دوم از ظفرنامه

ظفرنامه جلد دوم

Date	No	Date	No.
	91.		